۱۰۱۷۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

۹۲/۱۰/۰۶

جلد اوّل

حقوق بین الملل

در درسی که از ۱۵ شعبان المعظم ۱۳۱۶
الی ۱۵ صفر المظفر ۱۳۱۹ در مدرسهٔ
سیاسی بتوسط مشیر الملک تدریس شده است

جمعی الحاجیه طیبه امینجوری

مطبع دروالطباعه بخرج مدرسهٔ سیاسی
طهران ۱۳۱۹ — ۱۳۱۶

هیچکس غیر از مؤلف حق طبع این کتاب را ندارد

۱۰۱۷۰

۹۴
د ۱۵

جلد اوّل

حقوق بین‌الملل

در دوسی که از ۱۵ شعبان المعظم ۱۳۱۷
الی ۱۵ صفر المظفر ۱۳۱۹ در مدرسهٔ
سیاسی بتوسط مشیر الملک تدریس شده است

جایزهٔ علامه علیخان امیرخیزی

منطبع در دارالطباعه بخرج مدرسهٔ سیاسی
طهران ۱۳۱۹ — ۱۳۱۷

هیچکس غیر از مؤلف حق طبع این کتاب را ندارد

فهرست مندرجات جلد اوّل حقوق بین الملل

صفحه

مختصر اطلاعات حقوق کلیّه

جهت لزوم این اطلاعات ۲
تعریف حقوق ۳
مبنای حقوق ۳
مقام حقوق در میان سایر علوم ۶
منبع حقوق ۷
عادت ۸-۱۲
قانون ۱۲-۱۳
عادت و قانون ۱۳-۱۵
شبهات حقوق ۱۵-۱۷

مقدّمه حقوق بین الملل

مقدمه ۲۰-۲۶

مختصر تاریخ حقوق بین الملل

قسمت اوّل از عهد عتیق الی معاهده وست فالی

مقدمه ۲۶-۲۹

صفحه

عهد عتیق ۲۹-۳۲
یونان ۳۲-۳۴
روم ۳۴-۳۶
روم امپراطوری ۳۶-۳۷
قرون وسطی ۳۷-۴۳

قسمت دویم از معاهده وست فالی الی کنگره وینه ۱۸۱۵

جنگ سی ساله و معاهده وست فالی ۴۳-۴۶
اروپ بعد از معاهده وست فالی الی انقلاب بزرگ فرانسه ۴۶-۵۲

قسمت سیم از کنگره وینه الی حال

کنگره وینه ۱۸۱۵ . . . . . ۵۳-۵۶
اروپ بعد از کنگره وینه الی حال ۵۶-۶۱
مقام حقوق بین الملل نسبت بسایر شعبات حقوق و پلتیکی ۶۱-۷۰
منابع حقوق بین الملل ۷۰-۷۵
تاریخ علم حقوق بین الملل ۷۵-۸۳
حدود استعمال حقوق بین الملل ۸۳-۸۵
شعبات حقوق بین الملل ۸۵-۸۷

کتاب اوّل - حقوق بین الملل عمومی

باب اوّل

دول از نقطه نظر حقوق بین الملل

صفحه

فصل اول

ارباب حقوق بین‌الملل شخصیت دول

ارباب حقوق در حقوق مدنی و در حقوق بین‌الملل . . . ۸۹ - ۹۲

فصل دویم

اقسام دول

دول بسیط و مرکبه . . . . . ۹۲ - ۹۳
اتحاد دول . . . . . ۹۳ - ۹۵
اتصال دول . . . . . ۹۵ - ۹۶
اتصال شخصی ۹۶
اتصال حقیقی ۹۶
دول متصله . . . . . ۹۷ - ۹۹
دول غیر مستقله : . . . . . ۹۹ - ۱۰۰
۱) مصر . . . . . ۱۰۱ - ۱۰۳
۲) امارت بلغارستان . . . . . ۱۰۳ - ۱۰۶
۳) رومیلی شرقی . . . . . ۱۰۶ - ۱۰۷
۳) تونس . . . . . ۱۰۷ - ۱۰۹
۴) دولت سن مارن ۱۰۹
۵) دولت جمهوری اندر ۱۰۹
۶) امارت موناکو ۱۰۹
۷) خیوه و بخارا ۱۰۹
۸) دول غیر مستقله هندوستان ۱۱۰ - ۱۱۱

صفحه

۹) آنام ۱۱۱
۱۰) طوایفی که در اتازونی امریکای شمالی هستند و مشهورند به هندیهای امریکائی ۱۱۱
۱۱) ترانسوال . . . . . ۱۱۲ - ۱۱۳

فصل سیم

تغییر و تبدیلات دولت از نقطه نظر حقوق بین‌الملل

ثبات دولت با نسان از حیث شخصیت و تولد و رشد و نوت ۱۱۵ - ۱۱۶
۱) شناسائی دول جدیده . . . . . ۱۱۶ - ۱۱۸
۲) تغییرات داخله در وضع دولت . . . . . ۱۱۸ - ۱۲۱
۳) تغییرات در حدود و خاک دولت :
۱) منضمحل شدن تمام دولت و انضمام ان بدولت دیگری ۱۲۲ - ۱۲۳
۲) مجزی شدن قسمتی از اقسام دولت . . . . . ۱۲۳ - ۱۲۶
۳) توسعه حدود دولت بواسطه انضمام مالیت دولت دیگری ۱۲۴ - ۱۲۶

فصل چهارم

حقوق اصلیه دول

تعریف حقوق اصلیه . . . . . ۱۲۷ - ۱۲۸
۱) حقوق سلطنتی : . . . . . ۱۲۸ - ۱۲۹
۱) حقوق استقلال داخلی . . . . . ۱۳۰ - ۱۳۱
۲) حقوق استقلال خارجی . . . . . ۱۳۱ - ۱۳۲
برابری دول از حیث حقوق . . . . . ۱۳۳ - ۱۳۶
حق احترام . . . . . ۱۳۶ - ۱۳۷

حق حفظ و حراست شخصی . . . . . ۱۳۹ — ۱۳۸
دخالت و وساطت ۱۳۹
دخالت با مور داخله : ۱۳۹
۱) دول متمدنه . . . . . ۱۴۱ — ۱۴۰
۲) دول غیر متمدنه ۱۴۱
دخالت با مور خارجه در روابط بین الملل دول . . . . ۱۴۴ — ۱۴۱
حقوق ارتباط و آمیزش بین الملل . . . . . ۱۴۷ — ۱۴۴

فصل پنجم
حقوق مجمع بین الملل

تعریف . . . . . ۱۴۹ — ۱۴۷
قواعد اصلیه مجمع بین الملل . . . . . ۱۵۰ — ۱۴۹
مقصود اصلی مجمع بین الملل . . . . . ۱۵۱ — ۱۵۰
I) امور سیاسیه دول : ۱۵۱
۱) دایره حکومت مقننه . . . . . ۱۵۴ — ۱۵۱
ب) دایره حکومت اداری . . . . . ۱۵۶ — ۱۵۳
پ) دایره محاکمات . . . . . ۱۵۷ — ۱۵۶
II) منافع راجعه بانجمنها و شرکتها . . . ۱۵۸ — ۱۵۷
III) منافع ثروتی و روحانی اشخاص متفرقه . . ۱۵۹ — ۱۵۸
تشکیل مجمع بین الملل . . . . . ۱۶۲ — ۱۵۹
کنگرها و کونفرانسها . . . . . ۱۶۳ — ۱۶۲

صفحه
تعاونت بین کنگره و کونفرانس . . . . . ۱۶۴ — ۱۶۳
ترتیبات کنگره و کونفرانس . . . . . ۱۶۷ — ۱۶۴

فصل ششم
حقوق سلاطین از حیث روابط بین الملل

حقوق سلاطین : ۱۶۸
۱) حق نمایندگی . . . . . ۱۷۱ — ۱۶۹
۲) حق خارج المملکت . . . . . ۱۷۷ — ۱۷۱

فصل هفتم

حقوق اعضای خانواده سلطنت و تزیین کاب سلطان ۱۷۹ — ۱۷۷

فصل هشتم

حقوق انجمنها و شرکتها و طبقات ناس در روابط بین الملل ۱۷۹

فصل نهم
حقوق اشخاص متفرقه در روابط بین الملل

۱) حقوق اشخاص متفرقه از حیث شخصیت آنها . . . ۱۸۴ — ۱۸۰
۲) حقوق اشخاص متفرقه از حیث تابعیت آنها : ۱۸۴
۱) حقوق و تکالیف دولت نسبت به تبعه خود . . . ۱۸۷ — ۱۸۴
ب) حقوق و تکالیف دولت نسبت به تبعه خارجه . . ۱۹۹ — ۱۸۴

باب اول
خاک دولت

فصل اول — صفحه

اطلاعات مقدماتی

تعریف خاک دولت وحدت و انفراد دولت ... ۱۸۹ — ۱۹۰
حکومت عالیه دولت در خاک خودش ..... ۱۹۰ — ۱۹۱

فصل دویم

حدود خاک دولت ۱۹۱ — ۱۹۳

فصل سیم

وسایل تحصیل خاک و فک آن

وسایل تحصیل مستملکات : ..... ۱۹۳ — ۱۹۴
۱) وسایل اصلیه (تزاید و تصرف و استقلال) ... ۱۹۴ — ۱۹۷
۲) وسایل تحویلیه ..... ۱۹۷ — ۲۰۱
وسایل فک خاک ۲۰۱

فصل چهارم

حصر و تحدید حقوق مملکتی

اقسام حصر و تحدید ..... ۲۰۱ — ۲۰۳
استرقاق ثابت و منفی ..... ۲۰۳ — ۲۰۷

فصل پنجم

آزادی اوقیانوسها و دریاها ۲۱۰ — ۲۱۲ صفحه

فصل ششم

بحور یا دریاهای سواحل ۲۱۰ — ۲۱۲

فصل هفتم

دریاهای داخلی بوغازها رودخانه‌ها ۲۱۲ — ۲۱۴

باب سیم

قرارنامه‌های بین‌الملل

فصل اول

اطلاعات عمومی

تعریف قرارنامه بین‌الملل وجهت وجوب اجرای آن ۲۱۵ — ۲۱۶

فصل دویم

شرایط صحت عهدنامه‌ها

۱) شرایط شخصی یا شرایطی که راجع باشخاص است ۲۱۳ — ۲۲۳
ب) شرایطی که راجع بموضوع قرارنامه‌ها و عهدنامه‌هاست ۲۲۳ — ۲۲۴

فصل سیم

شراکت دول ثالثه در انعقاد عهدنامه ۲۲۶ - ۲۲۶

صفحه

فصل چهارم

ترتیب و طرز عهدنامه ها ۲۲۷ - ۲۲۶

فصل پنجم

اقسام تعهدات بین الملل ۲۲۷

فصل ششم

اجرای عهدنامه های بین الملل ۲۲۹ - ۲۲۸

فصل هفتم

ضمانت اجرای عهدنامه ها ۲۳۲ - ۲۲۹

فصل هشتم

ترجمه عهدنامه ها و قرارنامه های بین الملل ۲۳۳ - ۲۳۲

فصل نهم

بطلان و انقضای عهدنامه ۲۳۵ - ۲۳۳

باب چهارم

حقوق سفارتها

صفحه

فصل اول

تعریف و تاریخ حقوق سفارتها ۲۳۱ - ۲۳۶

فصل دوم

حق سفارت فعلی و لازم

۱) حق سفارت فعلی یا متعدی . . . . . ۲۴۰ - ۲۳۸

۲) حق سفارت لازم . . . . . ۲۴۴ - ۲۴۱

فصل سوم

اقسام وکلای سیاسی

چهار درجه دیپلوماتیکی . . . . . ۲۴۸ - ۲۴۴

فصل چهارم

ابتداء ماموریت سیاسیه ۲۵۱ - ۲۴۹

فصل پنجم

حقوق اصلیه وکلای سیاسی

۱) حق مصونیت . . . . . ۲۵۴ - ۲۵۱

ب) حق خارج المملکت ۲۵۴

۱) مصونیت سفارتخانه ها . . . . . ۲۵۷ - ۲۵۴

۲) عدم محکومیت سفرا بدیوانخانه های جنایات محلیه ۲۶۰ - ۲۵۷

۳) عدم محکومیت سفرا بدیوانخانه های مدنی (حقوق ۲۶۳ - ۲۶۰

فصل ششم

سایر حقوق و اختیارات وکلای سیاسی

صفحه

۱) حق عبادت در سفارتخانه‌ها . . . . . ۲۶۳ — ۲۶۳
۲) معافی سفرا از تادیه مالیات وحق گمرک . . . . ۲۶۴ — ۲۶۶

فصل هفتم
وسعت حقوق و امتیازات دیپلماسی و کلای

۲۶۶ — ۲۶۹

فصل هشتم
اجزای سفارتخانه‌ها

۱) اجزای رسمی سفارتها . . . . . ۲۲۱ — ۲۶۹
۲) اجزای غیر رسمی سفارتها ۲۷۱

فصل نهم
تشریفات سفرا

فصل دهم
تکالیف سفرا و انقضای ماموریت آنها

۲۷۶ — ۲۲۳

باب پنجم
حقوق قونسولها

فصل اول
تعریف قونسولها و تاریخ نشو و نمای حقوق آنها

۲۸۱ — ۲۷۲

فصل دوم
قونسولها در ممالک مسیحیه

صفحه

تفاوت موجود مابین قونسولها در ممالک مسیحیه و غیر مسیحیه . . . ۲۸۳ — ۲۸۱
تشکیل قونسولخانه‌ها . . . . . ۲۸۶ — ۲۸۳
شرایط رسمیه ماموریت قونسولها . . . . . ۲۸۷ — ۲۸۶
حقوق و امتیازات قونسولها . . . . . ۲۹۱ — ۲۸۷
مشاغل قونسولها . . . . . ۲۹۵ — ۲۹۱

فصل سیم
وضع قونسولها در ممالک غیر مسیحیه

اطلاعات مقدماتی . . . . . ۲۹۷ — ۲۹۶
تاریخ انبساط و انتشار حق قضاوت قونسولها در مشرق زمین (عثمانی و ایران و چین و ژاپون و سیام وغیره) . . . . . ۳۰۲ — ۲۹۷
محاکم قونسولها : . . . . . ۳۰۳ — ۳۰۲
۱) ترتیب فرانسه . . . . . ۳۰۴ — ۳۰۲
۲) ترتیب محاکمات قونسولات انگلیس . . . ۳۰۵ — ۳۰۴
۳) ترتیب محاکمات قونسولهای روس . . . ۳۰۷ — ۳۰۵
حقوق و تکالیف قونسولها از حیث محاکمات . . . ۳۰۹ — ۳۰۷
دیوانخانه‌های مختلطه مصر . . . . . ۳۱۱ — ۳۰۹

باب ششم
در تابعیت

فصل اول
تابعیت اشخاص

صفحه

۱) تشخیص تابعیت . . . . . ۳۱۲ - ۳۱۶
۲) مهاجرت و جلای وطن (قوانین ترک تابعیت) ۳۱۶ - ۳۲۴
قانون انگلستان ۳۱۸
قانون فرانسه ۳۱۹
قانون آلمان ۳۱۹
قانون روسیه ۳۲۰
قانون ایران ۳۲۱
۳) تملک (قوانین تحصیل تابعیت) ۳۲۴ - ۳۳۱
قانون انگلستان ۳۲۴
فرانسه ۳۲۵
آلمان ۳۲۷
اطریش و مجارستان ۳۲۸
روسیه ۳۲۹
ایران ۳۳۰

فصل دوم
تابعیت سفاین

۱) اطلاعات عمومی ۳۳۲
۲) سفاین تجارتی ۳۳۲
قاعده انگلستان ۳۳۳
اطریش ۳۳۳
فرانسه ۳۳۳

صفحه

پروس ۳۳۴
روس ۳۳۴
۳) تفتیش تابعیت سفاین ۳۳۵
۴) سفاین نظامی ۳۳۵
۵) سفاین حمل و نقل ۳۳۶

با کمال توقیر از صاحبان این کتاب استدعا میشود که اغلاط ذیل بقلم مرحمت تصحیح نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲	بلا استثنار	بلا استثنا
۱۳	۱۵	بلدی آت	بلدات
۱۴	۲	نزدیک زندکانی	نزدیک بزندکانی
۱۵	۹	مخصوص آت	مخصوصی است
۱۶	۶	استثنا آت	ستثنیات
۲۱	۱۲	اعلی باسفل	علیا بسفلی
۳۰	۱۱	Cirles	Cirtis
۳۳	۱۱	آلیپ	اُلیپ
۳۶	۲۰	قبوعه	متنوعه
۳۹	۴	جان	جرمان
۴۳،۴۹	۸،۶	محارب	متحاربه
۵۳	۱۱	Metternich	Metterniche
۶۳	۲۰	بادولت	یادولت
۶۷	۸	خواهید دید	خواهید دید
۷۶	۸،۷	Hugues Grotius	Hugue Grosius
۸۲	۱۶	Frederic	Irlo
۹۵	۱۰	کیته	کیته
۱۰۱	۲۰	کیر	کیرد
۱۰۸	۷	روسی	روس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۹	۵	Barbaresque	Barbaresqua
۱۱۲	۱۰	دودل	دول
۱۱۶	۹	دولت جدید	دولت جدیده
۱۱۸	۱۰	غیرمشروط	غیرمشروطه
۱۱۹	۱۳	جت	جهات
۱۲۲	۳	international	internationale
۱۲۹	۶	قیومیت	قیومت
۱۳۱	۱۲	سفیر	سفیرکبیر
۱۳۵	۱۲	ثالث	ثالثه
۱۳۹	۱۰،۱	européennes	européenne
۱۵۵	۹	وبعضی	کربعضی
۱۶۰	۲	دارند	دادند
۱۶۶	۱۶	هادن	بدون
۱۶۹	۵	national	nationale
۱۷۰	۲۱،۱۹	قوه تین	قوتین
۱۷۲	۲۱	دیوانخای	دیوانخانهای
۱۷۵	۲۱	نیسدانند	نمیدهند
۱۸۰	۶	وسال	وسائل
۱۸۸	۱۹	سبب	سلب
۱۹۵	۵	استقلال ست	استقلال است
۱۹۷	۲		
۱۹۸	۵		

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة در عهد دولت اعلیحضرت قویشوکت دین پرور آل کاوه خسرو عدالت گستر وارث تاج و تخت کیان زینت بخشای گاه و دیهیم سلطنت ایران سلطان معارف پرور دانش پژوه السلطان بن السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه در موقعیکه حضرت مستطاب اشرف افخم ارفع اعظم دستور معظم مکرم بندگان میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدر اعظم دولت علیه ایران ادام الله ایامه سمو کیته و صدارته زینت بخش مسند صدارت این دولت جاوید آیت بود به اراده سنیه همایونی و توجه مخصوص صدارت عظمی مدرسه دولتی موسوم بمدرسه سیاسی و اداره برای تدریس علوم عالیه و تهیه جوانان عالم و کارآمد بجهة آتیه ادارات دولتی در تحت نظارت و کفالت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای مشیرالدوله وزیر امور خارجه ادام الله اجلاله العالی که مبتکر این اساس بود تاسیس شده بود و اراده اانام عاده سنیه شاهانه اقتضا فرمود که علم حقوق بین الملل نیز جزو فهرست تحصیلات این مدرسه گردد تا متعلمین از مبادی و ربط بین الملل عاری نباشند چون رشته علم لطیف رساله در ایران تدوین نشده و بدست نبود این بنده درگاه آسمان جاه میرزا حسنخان مشیرالملک که بسمت ریاست این مدرسه و معلمی حقوق مفتخر بود مصمم شد که در درس خود در امتداد جا طبع نماید تا اینکه دستوری بجهة سهولت تعلیم و تعلم مرتب شود و ارباب هم عالیه و قلوب صافیه مطالعه کنندگان امیدوارم که اگر سهو و خطائی در این رساله مشاهده فرمایند بر این بنده نگارنده خورده نگیرند که کمتر چیزی در بدو رواج بحد کمال بوده و بکثرت مشغله که از برای این بنده فراهم بود کمتر فرصت بجهة ترتیب دروس حاصل بود

طهران ۱۵ شعبان ۱۳۱۷

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۸	۸	وقتی که هبه یا	وقتی که
۲۰۵	۱۶	سارون	سارون
۲۱۴	۳	عبور	عبور
۲۲۳	۳	اری	آرای
۲۱۴	۲۰	رودخانهای	رودخانه های
۲۱۵	۱	قرارنامها	قرارنامه ها
۲۵۸	۳	Lewes	Lewis
۲۵۸	۳،۵	Lewis	Lewis
۲۶۲	۷	یانه خیر	یا خیر
۲۶۳	۵	اظهار در داعیه	اظهار داعیه
۲۷۰	۱۷	رئیسی	رئیس

جامعی انتشارات امیرکبیر

مختصر اطلاعات حقوق کلیه

جهت لزوم این اطلاعات

علمی که ما بتحصیل آن مبادرت مینمائیم حقوق بین الملل و رشته از رشته های حقوق است و بواسطه اخوت و شارکتی که در اصول و مبنی و غیره ما بین کلیه علوم حقوق حاصل است نمیتوان حقوق بین الملل را از سایر اخوانش منفک نموده بکلی علیحده تحصیل کرد و بهمین جهت در مدارس اروپ این رشته را بعد از سایر رشته های حقوق از قبیل حقوق رومی و مدنی و جنایت و دولت و غیره تدریس و تحصیل میکنند ولی از برای ما عجالة تحصیل کلیه حقوق ممکن نیست زیرا که نه لوازم و اسباب آن مهیا است و نه اقتدار ما به تحصیل آن علوم مفصلا محتاج هستیم فلهذا چنان صلاح میدانیم که تحصیل حقوق بین الملل را مقصود اصلی قرار داده ضمنا جائی که مقتضی است اشاره بسایر شعبات حقوق بکنیم و علاوه بر آن یکی دو درس نیز صرف تحصیل اطلاعات عمومی حقوق و مقدمات آن نمائیم که هم از مقصود اصلی خودمان منحرف نشده رشته تحصیل را بی اندازه وسعت نداده باشیم و هم بجز فی مقدمات انچه از دانستنش ناگزیریم بیان کرده باشیم

تعریف حقوق

حقوق دو تعریف دارد **تعریف اول** حقوق عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که احداث شده است بجهت تعیین روابط مابین بنی نوع انسان و حفظ و صیانت میشود بواسطه قوه جبریه متنفذه این تعریف محتاج بتشریح است و قتیکه میگوئیم جمع قواعد و قوانین سایر علوم هم در این تعریف با حقوق شراکت دارند زیرا که هر علمی عبارت از جمع قواعدی که راجع بمبحث مخصوصی است مثلا علوم ریاضی از مقادیر گفتگو میکنند و عبارت است از جمع قوانین در آن باب و کذلک سایر علوم لکن عبارت ایجاد شده است بجهة تعیین روابط بنی نوع انسان حقوق را تقریبا از تمام علوم تمیز میدهد زیرا که ایجاد شدن و تعیین روابط از مختصات حقوق است ولی قواعد اخلاقی هنوز داخل در آن نمیشوند بجهت آنکه آنها نیز ایجاد شده اند بجهت تعیین روابط مابین مردم و تزئید الفت و یگانگی اما همینکه **قوه جبریه** قید شد قواعد اخلاقی نیز از آن تعریف خارج میشود بجهت اینکه اخلاق جزو عالم باطنی است و قوه جبریه بعالم ظاهری دست رس دارد و بس مثلا یکی از قواعد اخلاق خوب آنست که شخص باید بدیگری رانخواهد اگرچه آن کس دشمن باشد اما اگر کسی به این قاعده عمل نکرد کی او را به اجرای او میتوانند مجبور نماید بخصوص اگر آن بدخواهی قلبی باشد از این تفاوت مابین قواعد حقوق و اخلاق نباید چنین تصور کرد که مابین این دو رشته مباینتی است بعکس حقوق خوب و پسندیده همیشه پایه اش بر روی اخلاق حسنه و بیشتری از قواعد اخلاق خوب در آن واحد جزو حقوق است (مثلا قاعده اخلاقی دزدی نباید کرد و قتل نفس نباید کرد و غیره) ولی فرقی که هست آن است که قواعد اخلاق پسندیده هنوز تمامش داخل حقوق نشده است یعنی هنوز به آن درجه تکمیل نرسیدیم که آنها را بتوانیم مجری بداریم و از طرف دیگر اخلاق راجع بعالم

باطنی است و کمتر ظاهر میشود بخلاف حقوق که همیشه راجع به افعال و عالم ظاهری است
اینست که قوهٔ جبریه به اخلاق دست رسوخ دارد

عبارت قوهٔ جبریه اخلاق را از حقوق مستثنی داشت ولی آداب و رسومات معیشت همنوز داخل است زیرا که آداب و رسومات متعلق به اعمال ظاهری و تابع قوهٔ جبریه است مثلاً هر سلک و طبقه رسومات مخصوصی دارد و هر که آن رسومات را مجری ندارد از آن طبقه خارج است تا آنکه اقلاً آلت مضحکه و شماتت آن سلک و طبقه میشود ولی فرقیکه مابین رسومات و حقوق مشاهده میشود این است که قوهٔ جبریه در حقوق منحصر است یعنی جزا و سیاست منحصر باشراط متساویه یکی است مثلاً جانی در هر جای مملکت باشد باشراط متساویه یک کیفر دارد اما شخصی که رسومات و آداب طبقهٔ خود را مجری نداشته است همیشه یک نتیجه نمی بیند کم و کیف آن بسته بمقتضیات محلیه و وقت و حالت و هزار شرایط دیگر آن کرده است و متصل تغییر میابد

تعریف ثانی حقوق از نقطه نظر شخصی عبارت از اختیارات است که بنابر قواعد و قوانین مذکوره در فوق بکسی داده میشود از این رو جمع قواعد و قوانینی که الفاظ ارتباط را بین بر عایت معین میکنند حقوق نامیده میشود اختیاراتی هم که بنابر قواعد مزبوره راعی بر عایت دارد یا بعکس تحقوق نامیده میشود باین تعریف و در معنی حقوق چون مکرر مراجعه خواهیم کرد لازمست آن معنی را نیز اسما ازهم مجزی نمائیم باین جهت تعریف و معنی اول را (یعنی جمع قواعد و قوانین الی آخر) تعریف و معنی شیئی مینامیم و ثانوی را (که عبارت از اختیارات باشد) تعریف و معنی شخصی

مبنای حقوق

در تعریف حقوق گفتیم که این علم عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که ایجاد

شده است: لی آخر حالا لازم است معنی عبارت ایجاد شده است را توضیح نمائیم
در مرحلهٔ اولی چنین بنظر میاید که آن قواعد را قانون گذاری بسبیل و بقضای خاطر خود
ایجاد کرده است ولی اگر درست در مسئله تعمق نمائیم خواهیم دید که شخصیت در اینجا چندان
دخیل نیست و پایهٔ حقوق بر روی اساس معیشت و جهت ایجاد آن لوازم و مقتضیات
زندگانی است در حقیقت اگر یک لحظه انسان را خارج از هیئت جماعت تصور بکنیم
خواهیم دید بچه درجه بیچاره و ناتوانست از یکطرف انسان محتاج بلوازم زندگانی و
اسباب معیشت است که بهوجود آنها نمیتواند دمی در پست ترین درجه تمدن بسر برد
از طرف دیگر مقهور طبیعت مانند جنگلها و رودخانهای شیب و کوهها و دریاهای مهیب
وحیوانات وسبع درنده و امراض و مخاطرات گوناگون که از هر طرف باین بیچاره
روی آورده در کمال تشدد در صدد فنای او هستند حیوانات وسبع اقلا دندان و چنگال
تیزی دارند انسان بیچاره با انهم دشمن آن آلات را هم ندارد و چه شده است که انسان
با آن بیچارگی مرحلهٔ اولی دفع دشمنان خود را نموده سهل است جنگ تعرض با آنها اعلان
کرده همان طبیعت را مطیع خود ساخته است: کاهی بقعر زمین فرو رفته ماده و طبیعت
طبقات ارضی را می سنجد کاهی به آسمان عروج کرده سیارات و ثوابت را یکان
یکان می شناسد سهل است کردش و ماهیت و مسافت آنها را از همدیگر معین کرده
از تغییرات سماوی مثل تغییرات ارضی خبر میدهد از یکطرف در بلندیهائی که عقاب پر میزند
تیشه بدل سنگ زده فلزات استخراج میکند از طرف دیگر کوهها را مسافت قرار داده
سوراخ کرده راه خود را از زیر یک میکند امواج دریا بقوهٔ بخار شکافته رفع احتیاج
خود را از باد و تلون مزاج او میسماید این چه سر است که انسان با این حقیری که ما در مرحلهٔ
اولی دیدیم به این درجه قوی شوکت و مقتدر شده جنبش آنست که بقوهٔ عقلیه که
خداوند به انسان داده بلکه بجنبهٔ الهیه که یقینا در انوجود است انسان هیئه

که خوش بختی او در جمعیت است واز روزی که پای بدایره هستی گذاشت وخود را شناخت
درصدد اتفاق باهم جنس خود برآمده اساس هیئت وجمعیت را ریخت در آن شکی
نیست که تا انسان در بیابانی بنود آزاد بود ولی همینکه داخل در جماعتی شد لازم آمد
آزادی مطلق خود را محدود نماید زیرا که آزادی صرف یکنفر مساوی است با بندگی
سایرین چون همه مایل بودند که جمع باشند وهیئتی تشکیل دهند لهذا همه راضی
شدند اختیارات خود را محدود ونموده باهم موافق قرارداد یعنی رفتار کنند همینکه
اینمسئله بمیان آمد اساس حقوق وتکالیف تاسیس شد ونه اینست که یکدفعه تمام
این قواعد وقوانین ایجاد شده باشد بلکه بمرور روزحمت وتجارب کثیره همان
هرکدام از این قوانین معیشت را فرد افرد آموخته وهرچه بر تمدنش افزوده و
احتیاجاتش بیشتر شده حقوقش نیز بتکمیل نزدیکتر شده است لهذا میتوان گفت
که جهت ایجاد حقوق آسایش ورفاه زندگانی وپایه اش بر روی معیشت است
بدین جهت حقوق ملل وطوایف همیشه موافق درجه تمدن ووضع معیشت آنها بوده
مقتضیات محلیه وزمان قواعد وقوانین معیشت همیشه تغییر میکرده است چنانچه
اگر بتاریخ حقوق وجغرافیا ملاحظه کنیم خواهیم دید که طوایفی که در یکدرجه
مدنیت هستند حقوقشان شباهت تامی بیکدیگر دارد ولو مسافت مابین آن
طوایف هزاران فرسخ باشد وبعکس بنا میشود که دو ملت بابودن از یک
نژاد وباوجود همجواری بواسطه اختلاف در وضع معیشت حقوقشان بایکدیگر
مباینت تام دارد

مقام حقوق در میان سایر علوم

بعد از تعریف که بمنزله تحدید حدود است لازم میآید حقوق را در میان سایر علوم

بنمایم یعنی به بینیم که همسایه های ان علم کدام علوم‌اند وکلیه حقوق در میان آنها
چه مقامی را دارا است اگرچه تمام علوم در شرافت با همدیگر مساوی ومقصود
همه‌شان یکی است ولی از حیثیت احتیاجی که بهمدیگر دارند به طبقاتی چند منقسم میشوند
در طبقه اولی علومی جای گرفته اند که بهیچ علم دیگر محتاج نیستند مثل ریاضی
که علم مقادیر وپایه اش بر روی عقل سلیم است طبقه ثانی محل علوم فیزیک است که
از تغییر وتبدیلات طبیعی گفتگو میکنند ودر بعضی مباحث (مثلا جر اثقال ومناظر
ومرایا وغیره) در اصول علمی از ریاضی استمداد وباستدلال مینماید از طبقه
ثانی که ارتقا جسیم بطبقه ثالث وعلوم طبیعی میرسیم که بحثش خود طبیعت است
وآن علوم نیز در بعضی موارد محتاج به فیزیک وریاضی است (مثلا علم طبقات
الارض وغیره). بهمین نهج سایر علوم بتواتر میآیند وهمیشه پایه طبقه علیا بر طبقه سفلی است
تا بحقوق میرسد اینعلم در طبقه علیا واقع ومحتاج بیشتر طبقات سفلی است ولی
نزدیکترین همسایهای آن علم تاریخ وعلم ثروت واخلاق وفلسفه است
از آنچه گفته شد بخوبی میتوان دریافت که اگر تمام علوم را به سلکی تشبیه بکنیم پله
اول ریاضی خواهد بود واخری حقوق

منبع حقوق

منبع (Source) درحقوق دو معنی دارد اولا این لفظ
عبارت است از الواح وکتب مدون یا غیر مدون که قوانین ملتی در آن ضبط
شده باشد ثانیا منبع بمعنی الاعم عبارت است از قواعدی که بواسطه آن
حقوق ملتی شناخته میشود قطع نظر از اینکه ضبط شده باشد یا نه (مثلا عادات)
مقصود ما از منبع در این مقاله اخیره است که شامل عادت وقوانین

و استیجاره و قرارنامه و معاهده وغیره میشود و کی چون منابع عمده حقوق عادت و قانون است در اینجا فقط از آنها ذکر خواهد شد عادت یعنی چه ؟ در این باب علما حقوق دانها مباحثات زیاد کرده و بچند تیره منقسم شده هر کدام عقیده را قوت داده اند که تذکار آنها در اینجا موجب اطناب است همینقدر کافی است که بگوئیم عادت چنانچه اسمش معرفی میکند عبارت است از قواعد حقوقی که استعمال و اجرا میشود بواسطه اینکه مدت یعنی مستقل و مجری بوده است بجهت تشریح این مطلب لازم است نظری بتاریخ مختصر حقوق بیندازیم تاریخ نشان میدهد که بنی نوع بشر یکدفعه مؤسس قوانین مضبوطه نشده است زیرا که بجهت احداث و ایجاد قوانین حکومت و مقننی لازم است و در این صورت باید اساس دولت قبل از وقت طرح شده باشد و این اساس (طرح دولت) با وضع انسانیت در اوایل مدنیت موافقت نمیکند بجهت آنکه به ثبوت رسیده که تمام ملل باید دو مرحله عمده را طی بکنند تا آنکه استعداد تشکیل نمودن دولتی را داشته باشند مرحله اولی طرح خانواده است یعنی تشکیل بیانیکه پایه و اتصال معنویش بر قرابت و هر که این قرابت را ندارد خارج از این هیأت است هر خانواده رئیسی دارد که حکمش چون و چرا اجرا میشود و بدرجه اقتدارش نامحدود است که حیات و ممات اعضای خانواده در حوزهٔ اختیار اتش است از طرف دیگر بهمن رئیس بعضی تکالیف نسبت به اعضای خانواده دارد که آن تکالیف مانند حقوقش مقدس و حتمی است اولا بزرگ خانواده باید از اعضای آن نگهداری نماید ثانیا رتق و فتق بعهدهٔ او باشد ثالثا آداب و رسومات مذهبی بتوسط او اجرا شود و او جاق همیشه بمواظبت و مراقبت او محفوظ و محروس و شعلهٔ باشد (زیرا که ملل در آن درجه تمدن بت پرست و او جاق مظهر بقای خانواده است)

را بعهده رئیس حق ندارد و اموال خانه را بکس دیگر غیر از بزرگ خانواده بسپارد یا بتصرف شخص ثقه بدهد زیرا که در این عهده اثاث البیت و اموال غیر منقوله از قبیل اراضی وغیره متعلق بتمام خانواده است و تمام اعضای آن بالسویه در انتفاع آن ذی حقند بطوریکه هیچکدام از اعضای خانواده مجاز نیستند که سهم خود را از دیگری انتزاع نمایند و فقط در حاصل املاک شریکند رئیس اغلب اوقات پدر خانواده است و بعد از فوت آن ریاست به بزرگ خانواده منتقل میشود و با حقوق و تکالیف مزبوره در فوق تمام لوازم و اسباب زندگانی در خود خانواده مهیا میشود و چون در این عهد وضع معیشت به اعلی درجه ساده و از آنرو هم احتیاج بمراتب کمتر است هر خانواده ما یحتاج خود را بزحمات خودش تحصیل کرده مجبور به ارتباط و معامله تجارتی نیست از طرف دیگر روابط و آمیزشش هم در این درجه تمدن خیلی کم است و بلکه هیچ وجود ندارد و حقوق عبارت است از چند قواعد عادتی که حقوق و تکالیف رئیس را نسبت به اعضای خانواده و کذلک اعضای خانواده را به یکدیگر معین مینماید این وضع بمرور تغییر میکند زیرا که خانواده متدرجا بواسطه توالد و تناسل انبساط پیدا کرده از طرف دیگر بجهت ازدواج با خانوادهای دیگر که لازمهٔ حفظ قوای جسمانی و روحانی و سلامت نسل است وسعت یافته بالاخره اساس قوم و قبیله و طایفه پیش میآید این وضع دوم مرحله انسانیت است و باز مثل خانواده رئیسی هست که حکومتش غیر مشروطه و کذلک حقوق و تکالیف معینی دارد و کلیه خیلی شبیه بخانواده است فقط تفاوتی که با آن دارد اینست که اولا وضع معیشت و زندگانی بسادگی عهد اول نیست بعضی لوازم و اسباب که مقتضی حیات امنیه است احساس میشود که باید طبعا یا قهرا تحصیل کرد لهذا مثل سابق نمیتوان منزوی شده صرف نظر از مراوده و تجارت با طوایف دیگر نمود لهذا الفت و آمیزش با موانع و اشکالات زیاد شروع میشود

ثانیاً امور داخله و خارجه قبیله یا طایفه نه بقدری ساده و معین است که بتوان برای چند
قاعده در تحت نظم و انضباط آورد لهذا حقوق نیز در اینعهد موافق رسوم کافی طایفه و قبیله
می باید ولی عادت بازگافی السابق پایه حقوق است یعنی اعضای قبیله یا طایفه دعاوی
خود شان را بر رئیس طایفه یا بزرگ آن و یا انجمن ریش سفیدها رجوع می کنند و تنها
موافق اخلاق و اداب آن قبیله فتوا میدهند و چون مفتی بواسطه تجربه و کبر سن
احترام فوق العاده در انظار دارد فتاوی او در اذهان ضبط شده و در نظایر
مستقل و مجری میشود و اگر آن فتاوی موافقت تامی با اخلاق و مذهب داشته
باشد از نسل به نسل منتقل شده در افواه تغییر میابد تا انکه بالاخره نوشته شده
ثابت میماند اینست منشاء عادت که قدیمترین منبع حقوق است

ثالثاً آزادی رؤسا و خانواده قدری محدود شده تسلط و اقتدارشان بر رئیس
قوم و قبیله منتقل میشود در اینعهد و عهد سابق قصاص کمال انتشار را دارد و هنوز
دیوانخانه بجهت استطاق در رسیدگی بکارهای جنایت وجود ندارد و خود مجنی علیه
یا کسان او باید بقوه بازوی خود بجانی جزا و کیفر بدهند و قصاص بقدری واجب
و حتمی است که در اینعهد از تکالیف مقدسه شمرده میشود و هرکس در ادای آن دین کوتاهی
کند مثل اینست که بغیرت و بی شرف باشد در اوایل اینعهد طوایف کمال
خصومت و دشمنی را با هم دارند و هیچ جا مایل برادرده و آمیزش نیستند حالت
طبیعی روابط بین الطوایف جنگ است ولی بمرور زمان بواسطه توالد و تناسل
حوزه طایفه انبساط می یابد و از طرف دیگر بواسطه آمیزش و ازدواج با طوایف
هجوار ضدیت و خصومت با بین چندین طایفه کم کم مبدل بمودت و دوستی میشود تا انکه
طوایف بتجربه قرنهای گذشته میفهمند که این جنگ و جدال یا جدائی و بیگانگی مضر باستقلال
و منافع طرفین است انوقت بخیال اتصال با همدیگر میافتند و چون ان اتصال

اختیاری وقتی امکان وواقعیت دارد که روابط بین الطوایف در تحت قاعده
منضبطی باشد و اینوضع نیز وقتی معمول و مجری میشود که تمام طوایف متصله
اعضای یک هیئت واحدی باشند پس بدینجهت چندین طایفه که از حیثیت وضع
جغرافیائی و تاریخ وغیره بهم نزدیک هستند مستقل شده اساس ملیت را طرح مینمایند
از آنرو ملت عبارت است از جمع مردمانیکه در تاریخ و زبان و تمدن باهم مشارکت
دارند بعد از اتصال هرملتی لابد است که حکومتی وضع نماید تا تمام آحاد و افراد ملت
بلااستثناء در تحت اقتدار آن باشند بعد از وضع چنین حکومتی دولت تشکیل می یابد پس
اینقرار مقصود از دولت که نهایات درجه سیم است (بعد از خانواده و طایفه)
مردمی هستند که در محل معینی زیست می کنند و بلااستثناء تابع یک حکومت اجباری
از آنرو صفات ممیزه دولت مردم است و خاک معین و حکومت اجباری بعد از تشکیل
دولت عهد سیم شروع میشود و آن همان مرحله ایست که ما آنرا طی می کنیم در اوایل این عهد
بواسطه عدم استقلال حکومت خانواده و طایفه هنوز مقتدرند ولی بمرور از تسلط انها
کاهیده شده اقتدار دولت مستولی میشود تا انکه از اختیارات رئیس خانواده غیر از ترتیب
اعضای آن چیزی نمی ماند و کذلک طایفه وغیره از طرف دیگر درجه احتیاج باسباب
ولوازم معیشت بحدات بیش از عهود سابقه و خود معیشت هم بسادگی اوایل تمدن نیست
زیرا که دولت مرکب از هزاران خانواده و طایفه است و دیگر ممکن نیست که مثل عهد اول
همه کس از عهده همه کار برآید لهذا مردم دولت بچند طبقه و سلک منقسم میشوند و هر طبقه
باز باقسام مختلفه منقسم میگردد و کذلک الی آخر هرکسی رشته کاری بدست گرفته
در آن رشته ماهر میشود حقوق این عهد هم در اوایل عبارت از عادت است ولی
مثل عهد اول و دوم فقط در اذهان ضبط نیست بلکه در روی سنگی یا جریده نوشته
شده دستوری بحدت قضاة میشود بحدت رسیدگی بعمل جنایت در اوایل این عهد

دیوانخانه عدالت احداث میشود و بمرور دولت بواسطه تسلط و اقتدارش خودسری
و آزادی جانی و مجنی علیه را محدود نموده آنها را باطاعت قاعده مضبوطی مجبوری نماید
کلیتاً درین عهد تغییرات زیادی نسبت بازمنه و عهود گذشته در وضع معیشت و ثروت
و ملیت مل روی میدهد که ذکر آنها موجب اطناب و راجع بتاریخ و سایر شعبات
حقوق است همینقدر اینجا لازم است بدانیم که بچه جهت عادت که پایه حقوق بود درفته رفته در
این عهد از اهمیتش میکاهد و قانون اول منبع حقوق میشود بجهت توضیح مسئله لازم است
عادت و قانون را باهم بسنجیم و قبل از آن باید بدانیم قانون چه چیزاست

قانون بطوریکه امروزه مفهوم است عبارت است از قاعدهٔ اجباریئے
که بواسطه مقننه (حکومت قانون گذاری) بترتیب مخصوصی وضع شده است
ازاین تعریف بخوبی مشاهده میشود که صفات ممیزه قانون سه چیز است اولاً باید
قانون حاوی قاعده اجباری یا بعبارت اخری حکمی باشد (علاحظه در اغلب قوانین بعد از
طرح قاعده سیاست و جزای عدم استعمال آن قید میشود) ثانیاً قانون باید بواسطه
مقننی ایجاد شود یعنی همه کس نمیتواند واضع قانون باشد فقط در هر دولتی
یک حکومت قانون گذار وجود دارد و قانون وقتی معمول و مجری می شود که بواسطه او
وضع شده باشد و لاغیر (مثلاً در دول غیر مشروطه غیر از شخص پادشاه کسی حق
وضع قانون را ندارد و همچنین در دول مشروطه ایکار مختص بمجلس است که مشهور
بپارلمنت است) بنابر آن قاعده را که حکومت قانون گذار وضع نکرده است
بهیچوجه نمیتوان قانون نامید ثالثاً باید قانون بترتیب مخصوصی ایجاد شود و این ترتیب
هم در دول مختلفه تغییر میکند و تفاصیل آن راجع بحقوق دولت است ولی ترتیبی که در
اغلب دول معاصر مجری است این است که قانون از سه مرحله یا سه مرتبه میگذرد تا اینکه
بصورت رسمی در میآید مرتبهٔ اول ابتکار قانون و ترتیب لایحه آن است که غالباً

در وزارت خانه ها و ادارات دولتی واقع میشود مرتبهٔ دویم تقدیم آن لایحه است
باطاق شورای دولتی بجهة مباحثه و مناظره و مداقه در آن مرتبهٔ سیم امضای آن است
بدست سلاطین بعد از گذشتن ازین مراحل قانون اعلان شده بموقع اجرے
گذارده میشود آنچه ذکر شد قاعده کلی بود ولی گاهی اتفاق میافتد که قانونی بواسطهٔ
مقنن حقیقی وضع شده است با ترتیبات لازمه ولی عاری از قواعد اجباری است
یعنی حاوی اخلاق و اجرایش بملاحظاتی که در فوق ذکر شد غیر ممکن است در اینصورت
آن قانون را قانون صوری نامند زیرا که دارای صفات ظاهری است (وجود مقنن
و اجرای ترتیبات لازمه) و اگر بعکس قانونی حاوی قاعده اجباری باشد ولے
ترتیبات لازمه مجری نشده باشد آنرا قانون مادی نامند بجهة اینکه صفت مادی
موجود است و فقط شرایط ظاهری فقدان دارد بعد از ان جزئی اطلاعاتیکه
در باب قانون ذکر شد لازم است بمسئله که لاینحل گذاشتیم عود نمائیم یعنی
عادت و قانون را باهم سنجیده جهة رجحان قانون را بر عادت در عهد سیم معین کنیم

عادت و قانون

اگر عادت را با قانون موازنه و تطبیق نمائیم محسنات و نواقص آن بخوبی ظاهر
میشود منشاء عادت چنانچه در فوق شرح داده شد بلا واسطه از خود اهالی
و مردم بلدی است یعنی همینکه وضع معیشت تغییر یافت و لازم بود قاعده جدیدے
که موافق تغییرات و اقتضای زمان باشد احساس شد طولی نمیکشد که از میان
مردم اشخاص مجرب و کاری یا قاعده تان احداث می کنند یا انکه قاعده پیش را
بمسلک و سلیقهٔ زمان معاصر ترجمه مینمایند و چون این تغییر و تبدیلات موافق
زندگانی است بکمال سرعت در میان عوام انتشار مییابد بدین جهة هیچ منبعے

از منابع حقوق حتی قانون مثل عادت با مقتضیات محل و وقت وفق نمیدهد زیرا که هیچکدام از آنها باین قدر نزدیک زندگانی و معیشت نیستند این یکی از محسنات عادت است از طرف دیگر بواسطه همان بستگی تامی که با معیشت دارد عادات پیوسته در جریان است و اندک تفاوت در وضع جغرافیائی و معیشت قواعد عادت را تغییر میدهد هیچکدام از آن محسنات در قانون وجود ندارد اولاً بجهة آنکه مقنن یا حکومت قانون گذار هر قدر وضع زندگانی جمعیتی را خوب بفهمد باز نمیتواند مثل خود آن جمعیت که در کرداب وقایع و حوادث یومیه غوطه ور است مسبوق بحوائج روزگار باشد ثانیاً ثبات قوانین بیشتر است زیرا که نمیتوان قوانین را مستقل تغییر داد و از آنرو آشوب و تزلزل در وضع مردم انداخت از طرف دیگر قانون حسنی دارد که ایندو نقصان را پوشانده سهل است موجب توثق و رجحان آن بر عادت میشود و آن این است که قوانین بواسطه اینکه بتوسط متقنی با ترتیبات مخصوصه وضع میشود و باطلاع عموم هم میرسد همیشه معین و ثابت است بخلاف عادت که چون در میان خود مردم احداث میشود غیر معین و مبهم است و در درجات علیای مدنیت باعث اخلال و نکث معیشت مردم میشود بدین جهت است که در عهد سوم یعنی بعد از تشکیل دولت و اختراع خطوط بر روی عادات ضبط الواح و کتب شده اعلان می شود که تا نقصانی که در فوق ذکر شد مرتفع گردد با وجود آن چون ضبط تمام عادات اشکال دارد و قواعد قانونی مستقر و محکمتر است قوانین اول منبع حقوق میشود از آنچه گفته شد باید تصور کرد که عادت بعد از انتشار قوانین بکلی معدوم میشود بعکس عادت بجهت محسناتی که در فوق ذکر شد همیشه مرجع مردم است ولی تغییری که در عهد سوم روی میدهد آن است که عادت غالباً مؤید قوانین میشود یعنی اگر مسئله در قوانین و عادات هر دو منظور شده باشد قاعده قانونی بر قاعده عادتی رجحان دارد

ولی

ولی در صورتیکه قانون آن مسئله را منظور نکرده باشد عادت محل رجوع است این قاعده تقریباً در تمام دول متمدنه معمول است باستثنای انگلستان که پایه حقوق بر عادت است ولی اگر اتفاق بیفتد که مسئله در عادت منظور نشده باشد آنوقت حکومت قانون گذار قانونی در آن باب ایجاد می نماید غیر از آن در بعضی موارد عادات استثناءً بر قانون تفوق دارد مثل دیوانخانهای تجارتی و دیوانخانهای قرا (یعنی عدالت خانهائی بجهة دعاوی جزئی و یومیه دهقانها و اهالی قرا ترتیب داده شده است) اما کلیةً نسبت قانون بعادات همان است که در فوق ذکر شد

شعبات حقوق

حقوق مثل سایر علوم بچندین شعبه منشعب شده هرکدام را اسم و مبحث مخصوص است اولاً نظر بمقصود اصلی حقوق که حفظ منافع بنی نوع بشر است در روابط آنها با همدیگر حقوق را بر دو قسمت بزرگ منقسم کرده اند حقوق عمومی (Droit Public) و حقوق شخصی (Droit Privé)

در تعریف و تشخیص حقوق عمومی از شخصی عقاید و آراء مختلف است و لیکن رای اغلب بر این است که حقوق عمومی حفظ و حراست مینماید منافع عمومی را یعنی از مسائلی گفتگو میکند که منفعت عامه در اوست و حل آن مسائل بمیل و خاطر شخصی نیست مثلاً جنایات که منجمله سرقت است واقعاً اگر مال کسی را ببرقت ببرند و سارق پیدا شود و مجازات آن بسته بمیل و رضای شخص مسروق نه نیست زیرا که این کردار دلیل بر فساد اخلاق و تمام ملت دنی حق است که در تادیب و تهذیب عضو فاسد اقدامات مقتضیه را بنماید همچنین روابط رعیت با دولت داخل در حوزهٔ حقوق عمومی است اگر بنا باشد رعیتی حکم دولت را مجری ندارد (مثلاً در ادای مالیات وغیره) این خودسری و لوا از طرف یکنفر باشد با اساس دولت

بهم میخورد

برمیخورد و چون مقصود از تشکیل دولت رفع نقائص در جماعت و استفاده از همه قوای افراد بجمیع وجوه بمقاصد عالیه لهذا مقصود دولت مقصد مدنیت است و آحاد و افراد ملت در مجازات و منفعت دارند اما حقوق شخصی اینطور نیست اغلب این نوع مسائل راجع بشخص و شخصیت است و بدین جهة رای و رضای آن شخص مسموع است مثلاً نسبت و روابط مابین راعی و رعیت مابین وارث و مورث غیره و غیره این تعریف نیز بر قاعده کلی بود اما از این قاعده بعضی استثنآت مشاهده میشود مثل حقوق خانواده یعنی جمع قواعدی که روابط مابین اعضای خانواده را معین میکند این نوع قواعد موافق تعریف مذکوره در فوق بایستی داخل در حقوق عمومی باشد ولی از اقسام حقوق شخصی شمرده میشود

هر کدام از این رشته های بزرگ حقوق باز بشعباتی چند منقسم میگردد مثلاً حقوق عمومی به شعبه بزرگ منشعب میشود اولاً حقوق دولت بمعنی الاعم ثانیاً حقوق بین الملل ثالثاً حقوق کلیسائی حقوق دولت نیز منقسم می شود اولاً بحقوق دولت بمعنی الاخص که عبارت است از قواعد راجعه بسیاسة دولت و وضع ادارات و تحدید حدود و اختیارات و کردش کار در آنها و یقین تکالیف رعایا و غیرها (Droit Constitutionnel Droit Administratif)

ثانیاً بحقوق جنایت که معین میکند جنایات و مجازات را (Droit Pénal)

ثالثاً بحقوق نقدیه یا مالیه که بحث میکند عمل مالیه دولت است (Droit des Finances)

حقوق بین الملل (Droit International)

هم بدو قسمت منقسم میشود عمومی و شخصی (Public et Privé) که در ذیل شرح داده خواهد شد

حقوق کلیسائی (Droit Canonique) مقصودش تعیین وضع و ترکیب ادارات مذهبی و روابط کلیسا است با دولت و بعکس حقوق شخصی که مدنی نیز نامند ترجمه تحت اللفظ (Jus civile) رومی است و بچند مقاله منشعب میشود اولاً حقوق شخصی بمعنی الاخص (Droit Personnel) ثانیاً حقوق عینی ثالثاً حقوق معاملات رابعاً حقوق خانواده خامساً ارث سادساً حقوق تالیف و تصنیف

از این قرار شعبات حقوق بدین شکل در میآید

- حقوق عمومی
  - ۱) حقوق دولت بمعنی الاعم
    - ۱) حقوق دولت بمعنی الاخص
    - ۲) حقوق جنایت
    - ۳) حقوق نقدیه
  - ۲) حقوق بین الملل
    - ۱) عمومی
    - ۲) شخصی
  - ۳) حقوق کلیسائی
- حقوق شخصی بمعنی الاعم
  - ۱) حقوق شخصی بمعنی الاخص
  - ۲) حقوق عینی
  - ۳) حقوق معاملات
  - ۴) حقوق خانواده
  - ۵) حقوق توارث
  - ۶) حقوق تصنیف و تالیف

مُقدّمہ

حقوق بین الملل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقدمه

حقوق بین الملل عبارتست از قواعدی که وضع شده است بجهة حفظ منافع عل و ملت در روابط آنها با همدیگر روابط بین الملل امروزه از بدیهیات و لوازم این زمان است زیراکه درجهٔ استعداد و ثروت و میل و منافع دول مختلفه مثل اشخاص متفرقه است یعنی بیک طور و بیک سبک نیست چنانکه شخص واحد نمیتواند تمام اسباب و لوازم زندگانی خود را بتنهائی تحصیل بکند و مجبور است که با هم جنس خود متفق و متحد شده بتاسیس اساس خانواده و بعد طایفه و بعد دولت بپردازد و همچنین هیچ دولتی نمیتواند سرحدات خود را بسته صرف نظر از ارتباط و معامله سیاسی و تجارتی و غیرها با دول دیگر نماید زیراکه اولاً محصولات و ثروت طبیعی تمام صفحات و اقطار عالم بیک طور و بیک اندازه نیست (مثلاً برنج در کنار دریا بعمل میآید و هوای رطوبی و وفور آب لازم دارد در حالتیکه خرما و بنان در هوای گرمسیر و خشک و قس علیهذا) لهذا مردم یک صفحه مجبورند که با اهالی اقلیم دیگر روابط تجارتی

داشته باشند ثانیاً روابط بین الملل تا یکدرجه لازم قوت جسمانی و روحانی نوع انسانست زیراکه بتجربه رسیده است وقتیکه یک قبیله یا یک طایفه یا یک ملت با قبیله و طایفه و ملت دیگر آمیزش نکرده و مدتی منزوی شده کم کم مردم آن قبیله جسماً و عقلاً رو به تنزل و انحطاط گذارده و بعکس آمیزش و ازدواج مابین دو قوم همیشه نسل را بسالم و بشکل نموده است چون این مسئله در تاریخ کراراً امتحان شده زیاده برین محتاج بشرح و بسط نیست ثالثاً روابط بین الملل لازم و ملزوم مدنیت است (و این جهت از تمام جهات مذکور در فوق مهمتر است) چنانکه میشود تصور کرد کسی را که منزوی شده و از اطلاعات و افادات عقب نمانده باشد همچنین هر دولتی که قطع روابط با سایر دول نماید مثل اینست که حکم قتل خودش را داده باشد زیراکه در آن صورت دولت مثل کالبد بیروح میشود (مانند چین) و اگر خللی مستعد باشد در همان درجه که بود باقی میماند و چون تمام عالم رو بترقی است مثل این است که آن دولت تنزل کرده رو بروز از درجهٔ اعلی بأسفل منتقل شود و بالاخره حیات آن مبدل بممات گردد واقعاً چنانکه در اوائل انسانیت هر شخصی فرداً فرد خود را معمور طبیعت مشاهده میکرد و وقتی بر آن غلبه کرد که با هم جنس خود متصل شده اساس جماعت را بمیان آورد همچنین بعضی مسائل است که هیچ دولتی فرداً نمیتواند از عهدهٔ حل آن بر آید و قوت و معاونت دولت دیگر لازم است مثلاً امراض مسری مثل طاعون و وبا و غیره اگر بنا باشد هر دولت بانفراده اسباب مدافعه این امراض را فراهم بیاورد کرورها تلف میشوند و فایده مترتب نخواهد شد پس باین جهت است که دول کنگره کرده از همدیگر استعانت میجویند همچنین عدالت اگر بنا باشد مقصر بیک دولت در دولت دیگر بی مجازات بماند آنوقت رشتهٔ مدنیت از هم میپاشد از اینرو است که دول باهم معاهده می کنند که مقصرین همدیگر را مجازات دهند و فرار یان را

در میان دول کسی نیست که بجنبه تمام دول قانون ایجاد نماید همچنین دولت مقتدریه
وجود ندارد که سایر دول مطیع او باشند این بحث در وهله اولی دربست بنظر میاید ولی
اندک تعمق آنرا رد میکند زیرا که حکومت قانون گذار کارش فقط ایجاد قوانین نیست
بلکه شخص مقنن همیشه درصدد تفهیم اخلاق و آداب و وضع زندگانی و معیشت
و الفت ما بین مردم است و هر قواعد و قوانینی که در معیشت پسندیده شده رواج
یافته است او را مقنن لباس رسمی در میاورد که باطلاع عامه رسیده و تردیدی در آن
نباشد و اگر بعکس شخص مقنن قانونی از خود احداث نماید که بر ضد وضع معیشت مردم
تاریخ نشان میدهد که آن قانون و لو بقوه جبریه باشد پیشرفت نخواهد داشت پس
این مسئله اینطور نتیجه میدهد که پایه قانون و وضع آن بر روی زندگانی و معیشت است
و بیشتر قوانین از عادات تولید شده زیرا که در اوایل انسانیت قوانین وجود نداشت
تمام الفت مردم بعادت بوده است و بمرور عادات را ضبط کرده نوشته اند
تا اینکه قانون شده است همچنین پایه حقوق بین الملل بر روی معیشت و اکثر قواعد
آن عادت است و چون هنوز این رشته حقوق بدرجه سایر رشته ها نرسیده عجالته
عادت پایه این حقوق شده است از طرف دیگر مقنن قانونی چه در عهد قدیم
و چه در عهد قدم همیشه با تفاق آرا یا با کثرت مستظهر بوده چنانکه حالا هم در دول مشروطه
مبعوثین ملل با کثریت آرا قانونی را رواج میدارند پس معلوم شد که خصوصیت
قوانین نه بوجود شخص مقنن است بلکه از یک طرف بسته بمعیشت
و عادات ملتی و از طرف دیگر به اتفاق یا اکثریت آرا میباشد و این
شروط در حقوق بین الملل هم موجود است زیرا که قوانین حقوق
بین الملل اولا با کثریت آرای دول قبول شده و ثانیا موافق معیشت
آنها هم هست و بلکه جا دارد که بگوییم کنگره هائیکه ترتیب داده میشود مثل شخص مقنن است

مترو سازند پس از تمام مطالب مذکور چنین استنباط میشود که پایه حقوق بین الملل
خیلی محکم است یعنی خود زندگانی و معیشت ملل معاصره باعث ارتباط ما بین ملل است
و در اینصورت همان ملل معاصره مجبورند از داشتن قواعدیکه ارتباط و آمیزش
طبیعی آنها بر روی آن مستقر و مستحکم باشد و جمع چنین قواعدی همانا حقوق بین
الملل است عقیده مشهور حقوق دانها این است که ذکر شد ولی بعضی از حکما را
عقیده آن است که قواعد و قوانینی را که وضع شده است بجنبه ارتباط بین الملل نمیشود
جزو حقوق دانست زیرا که حقوق باید همیشه شامل قواعد اجباری باشد و بقوه جبریه
اجرا شود و حقوق بین الملل اجباری نیست بلکه اختیاری است واقعا کدام دولت
میتواند دولت دیگر را باستعمال آن مجبور نماید بعضی از علما که از جمله پروفسور المانی
باشد بدرجه آن قوه جبریه را لازم و ملزوم حقوق میدانند که واضح میگویند
قوه جبریه جزو لاینجزای حقوق است. این عقیده پایه ندارد زیرا که قوه جبریه را
هیچوقت نمیتوان جزو حق دانست بعکس تا وقتی که حق کسی پامال نشده است صلح
و آرامی در میان است و همینکه حق از میان رفت علائم جبر و زور آشکار میشود از این قرار
زور و قوه جبریه خارج و مرجع است و فقط مناسبتی که قوه جبریه بحق دارد این است
که بعد از پامال شدن حق قوه جبریه لازم است که دوباره آن را برقرار شود یعنی قوه
جبریه جزو حق نیست بلکه وسیله اجرای حق است و این وسائل در حقوق بین الملل هم
استعمال میشود منتها چون حقوق بین الملل از دیگر حقوق جوانتر است و هنوز
بدرجه تکمیل برادرهای خود نرسیده بجهاتی که در ذیل شرح داده خواهد شد لهذا
استعمال آن وسائل هنوز تکمیل نشده است بعضی بحث دیگر می کنند و می گویند
حقوق بین الملل وجود ندارد زیرا که هر حقوقی را یک قانون گذاری وضع میکند
و بواسطه نفوذ و تسلطی که دارد رواج میدارد بعکس حقوق بین الملل زیرا که

و در آینده همان حالت مجالس قانون گذاری را که مشهور بپارلمنت است خواهند داشت
نیز فرقه هستند که بحث دیگر بر بودن حقوق بین الملل میکنند و میگویند چون دیوانخانهٔ
عدالت در میان دول نیست حقوق بین الملل هم وجود ندارد و این عقیده نیز باطل است
زیرا که فقط بودن یک دیوانخانه ضامن حقوق نمیشود بعکس دیوانخانه وقتیکه منتفت
از حقوق باشد و بخود و اختیار خود واگذار شود ممکن است حقوق را پایمال نموده هرج
و مرج را ایجاد نماید بلکه قبل از دیوانخانهٔ عدالت باید ایجاد حقوق بشود و بعد حقوق بواسطه
دیوانخانه اجرا شود پس دیوانخانه علامت خود حقوق نیست بلکه یکی از وسایل اجرائی
آن است از طرف دیگر اگر بتاریخ عدالت رجوع کنیم خواهیم دید که انسانیت یکدفعه
دارای دیوانخانهٔ عدالت نشده است بلکه در ایام جاهلیت اجرای حقوق بسته بقوه
بازوی خود مدعی یا مجنی علیه و کسان او بوده است قصاص و دول خودش یکی
از علائم این وضع اجرای حقوق است و بعد چون دیدند که این وضع خسارت و ضرر
لایتناهی وارد (جهتش معلوم است عدم نظم قصاص و اقتضای خشم مجنی علیه)
آنوقت دولت قدم مردی پیش گذارده و دیوانخانهای عدالت دایر کرده قصاص
و احقاق حق را بخود گرفت و بعد از این اهتمام دولت هم باز مدتی لازم بود که
مردم باحقاق از طرف دولت عادت نموده و دست از قصاص شخصی بکشند (مثل
قرون وسطی که باز دول در کار بود و حالا هم تاکید رجه هست) همچنین حقوق بین الملل
چون جوان است و بیش از سه قرن از عمرش نگذشته و آن مقامی را طی نمیکند
که سایر رشته های حقوق مدتی است از آن مقام ارتقا جسته اند لهذا هنوز اجرائی
حقوق بین الملل منظم و مضبوط نشده است اگرچه اجرای حقوق ما بین دول حالا بجهات
ولی هویداست که دول کم کم نواقص این وضع را فهمیده در صدد ایجاد دیوانخانهای هستند
و روز بروز بیشتر بحکمیت رجوع میکنند مثلاً (الاباما) وغیره و در کنفرانس ترک

اسلحهٔ لاهه قرار شده است که یک محاکم حکمیت همیشه در شهر لاهه ترتیب بدهند که قبل از
جنگ طرفین بآنجا رجوع بکنند از ایرادهائی که در فوق ذکر شد بخوبی میتوان نواقص
حقوق بین الملل را دریافت (مثلاً عدم استعمال قوه جبریهٔ منظمه بجهت اجرای قواعد
آن حقوق و نبودن دیوانخانهای بین الملل و حکومت قانون گذار یا مقنن) ولی چنانکه
در فوق ذکر شد وجود آن نواقص دلالت بر این است که حقوق بین الملل بالنسبه
جوانترین حقوق و هنوز بدرجهٔ تکمیل سایر برادرهای خود نرسیده است و آن مرحله
که حالا این حقوق طی میکند همان مرحله ایست که سایر رشته های حقوق مثل
حقوق جنایی و مدنی وغیره وغیره هزاران سال است طی کرده اند در مقدمات
حقوق مختصر تاریخ آن گفته شد بجهت تطبیق و تناسب این رشته با سایر رشته های
حقوق خالی از اهمیت نیست که ما یکنظری هم بتاریخ حقوق بین الملل انداخته
ببینیم که کی این رشته حقوق تولد شده و چطور نشو و نما نموده باین مرحلهٔ حالیه
رسیده است ولی قبل از اینکه بتاریخ مختصر این حقوق مبادرت نمائیم لازم است
که فرق ما بین حقوق ملل و حقوق بین الملل را معین نمائیم رومیهای قدیم چنانکه بر همه
معلوم است تا وقتیکه در خود شبه جزیرهٔ ایطالیا بودند و فتوحاتشان منحصر بتسخیر
اراضی واقعه در ایطالیا بود حقوق قدیم خود را که مشهور بحقوق مدنی بود در میان
طوایف مغلوبه مجری میداشتند ولی وقتیکه تسخیر آنشان در اقطار عالم انبساط و انتشار
یافت و طوایفی در تحت اقتدارشان واقع شدند که هیچ ربطی بملت روم نداشته
مذاهب و اخلاق و آدابشان بطرز و مسلک دیگر بود و از طرف دیگر تجارت روم
بالا گرفت و از هر گوشهٔ عالم آنوقتی بازرگانان و تجار بارروم آمد و شد و مراوده
تجارتی پیدا کردند بنابر آن حقوق دانهای روم باقتضای زمانه حقوق مدنی
پیش را تغییر داده اصول آن را بطور دیگر که موافق مقتضیات وقت بود ترجمه نمودند

وقتیکه حقوق روم باینصورت درآمد را Jus Gentium
یعنی حقوق ملل نامیدند زیراکه پایهٔ این حقوق بر روی عدالت بوده اصول
حقوق ملل متنوع را دارا و حاوی بود و باین جهة در میان طوایف متفرقه و ملل
خارجه استعمال میشد چنانکه در روم باین دو رومی اغلب اوقات
یعنی حقوق مدنی استعمال میشد و باین Jus civile
رومی و غیر رومی یا دو خیر رومی Jus Gentium
یعنی حقوق ملل از اینجا یکه حقوق بین الملل شامل Jus Gentium
دار و آزاد هم در زمان تولدش تا قرون هفدهم و هیجدهم بلکه تا اواسط قرن
نوزدهم مسیحی حقوق ملل میگفتند مثلاً Droit des gents
ولی در این اواخر وقتی که خوب تفحص کردند دیدند حقوقی را که ایجاد شده است
بجهة حفظ منافع ملل و روابط ایشان حقوق ملل نمیشود نامید زیرا که رابط
بوضع مدنی ایشان نیست بلکه مقصود روابط ملل است بعبارة اخری حقوق ملل نیست
و حقوق بین الملل است باین جهة اسم آنرا برگردانده حقوق بین الملل نامیدند
Jus inter gentes. Droit International

مختصر تاریخ حقوق بین الملل

قسمت اوّل — از عهد عتیق الی معاهده وستفالی.

مقدمه مقصود ما از تاریخ حقوق بین الملل آن نیست که تمام
اتفاقات و وقایعی که راجع برفتارکانی با نشرت بین الملل است در اینجا ذکر نمائیم

مثلاً تمام

مثلاً تمام جنگها و معاهده ها و سایر روابط بین الملل که از عهد قدیم الی حال اتفاق
افتاده است زیرا که چنین تاریخی اولاً یک رشته علم مخصوصی است که بتحصیل آن برو
کرام وقت علیحده لازم دارد و ثانیاً در اینصورت بخزئیات پرداخته از مقصود اصلی
خودمان که بتحصیل حقوق بین الملل حالیه است منحرف نمیشویم بلکه مقصود از تاریخ که در
فوق ذکر شد این است که بفهمیم که چه نوع افکار و عقاید باعث روابط بین الملل شده است
و حقوقی که بآن متمسک بوده اند چه بوده است باید دانست که در تاریخ کلی علم افکار
و عقاید دانستن و فهمیدن وقایع ممکن نیست زیرا که این وقایع با بیشتر و بحسب ظاهر
اتفاقی و بسته بمیل و رای شخصی است و اغلب اوقات هم ربطی ندارد ولی وقتی که
افکار و عقاید زمان معاصر را نظر آوردیم یکدفعه تمام آن وقایع روشن شده مثل
زنجیر بهم متصل گشته معنویت و نسبت جهة و نتیجه را پیدا میکنند بدین جهة ما همیشه
با افکار و عقاید بیشتر توجه خواهیم نمود از طرف دیگر بجهة شناختن حقوق بین الملل
باید تاریخ آنرا از عهد عتیق الی عهد جدید و معاصر بیان نمائیم ولابد باید از آن زمنه
و عهود مختلفه که تقریباً سه هزار سال امتداد و آنهاست صحبت نمائیم پس در این
صورت باید یک مأخذ و پایه از برای این مسئله مشکل و مهمی قرار دهیم تا در میان
این همه وقایع و افکار مختلفه گم نشده از مقصود اصلی که دانستن درجهٔ ترقی
و نشو و نمای حقوق بین الملل است انحراف نجسته باشیم و بعبارت اخری
تمام افکار و عقایدی که در این مدت مدید سه هزار سال خواهیم دید از یک نقطه
نظر صحیحی بسنجیم و آن نقطه را مرکز قرار داده از زمنه و عهود مختلفه را دایره وار
بر او رسم کنیم آن مأخذ و پایهٔ اصلی یا نقطه نظر ما همانا مقصود اصلی حقوق
بین الملل است یعنی احترام شخصیت انسان قطع نظر از تابعیت و ملت و مسلک
و مقام او بجهة فهمیدن این مقصود محتاج بتوضیحم مقصود از حقوق دولت

یا ملتی آنست که آحاد و افراد آن دولت یا ملت مساوی باشند و احترام شخصیت آنها
از حیثیت احقاق حقوق و اهمیت جان و مال و غیره بعمل آید ولی بهیچ حقوقی
احترام تمام انسانیت را قطع نظر از دولت و ملت منظور ندارد و غیر از حقوق
بین الملل که انسان را بجهة اینکه انسان است و بس محترم میشمارد و با قطع نظر
از تابعیت و ملیت او بدیهی است که حقوق بین الملل را بعضی
مثل بلونچی آلمانی حقوق عالم مینامند اینکه تا حال شرح دادیم مقصود
اصلی حقوق بین الملل است ولی باید گفت که هنوز این مقصود اصلی بعمل
نیامده است زیرا که حقوق بین الملل هر چند بجهة روابط ملل وضع شده است
ولی بستگی تام با حقوق داخلی دولت دارد و هر قدر حقوق دولی نزدیکتر
بمقصود اصلی حقوق بین الملل باشد آنقدر آن دولت بیشتر داخل در معاشرت
بین الملل است و قواعد حقوق بین الملل نیز بیشتر شامل حال او و بعکس دولتی
که نوع انسان را بیک چشم منظور نمیدارد و بتابعیت و ملیت و سلک و طبقه
آن مقیداست از حوزه معاشرت خارج و بقواعد حقوق بین الملل
نمیتواند متمسک شود لهذا میتوان گفت که مقصود اصلی حقوق بین الملل
که احترام نوع انسانیت است وقتی مجری خواهد بود که تمام ملل روی زمین
چنانکه شیخ علیه الرحمه میفرماید بفهمند بنی آدم اعضای یکدیگرند اگرچه
این مقصود هنوز بعمل نیامده است ولی از تاریخی که به بیان آن مبادرت
مینمائیم خواهیم دید که اکثر دول روی زمین چه قدر باین مقصود نزدیک
گشته حقوق داخلی خود را با صول مساوات و مواسات مقرون داشته
و البته این ترقی چنانکه از گذشته استنباط میشود در آینده امتداد
خواهد داشت و روزی خواهد بود که مقصود اصلی حقوق بین الملل که خوشبختی

و سعادت انسانیت است بعمل خواهد آمد

عهد عتیق بعضی را عقیده آن است که منشاء حقوق بین الملل بطوریکه حالا معروف و مفهوم است از عهد عتیق است و دلایلی که بآن استناد مینماید روابط ما بین ملل قدیمه است در حقیقة تاریخ شاهد است که ملل قدیمه چه در ایام جاهلیت و چه در وقت دیگر در مراوده و آمیزش بودند با هم تجارت میکردند و سفارتها بدربار یکدیگر میفرستادند و بلکه بعضی قواعد هم در میان دول حتی ملل وحشی رسم بود که قبل از جنگ اعلان خصومت و دشمنی را جزو عادت میدانستند در روابط دولی چنان بنظر میآید که در حقیقت حقوق بین الملل تا یکدرجه مجرا بوده است ولی اگر بحقیقت مسئله برخوریم واضح خواهد شد که روابط مذکور در فوق را نمیتوان باعث وجود حقوق بین الملل شمرده یا روابط حالیه دول شباهتی دارد زیرا چنانکه در مدخل ذکر شد پایه هر حقوقی کلیةً بر روی معیشت یا واضحتر گفته باشیم بر روی ضرورت است وقتی که احساس ضرورت و لازم بودن حقوقی را نمودیم احداث آن نیز میشود و تاریخ تحقیق بخوبی نشان میدهد که مردمان قدیم حتی رومیها و یونانیها روابط خارجی را از ضروریات زندگانی نمیدانستند در اوایل تشکیل دولت یا ملتی تجربه رسیده است که مردم آن دولت میل بروابط ندارند زیرا که هنوز از نظم و آرایش داخله فراغت حاصل نکرده و بدیهی است از آمد و شد با خارجه تبرا دارند عدم ارتباط و آمیزش یونان و روم را با ملل دیگر در ایام جاهلیت میتوانیم باین قاعده کلی تعبیر نمائیم ولی تاریخ شاهد است که اینده دولت بعد از ایام جاهلیت و در بحبوحه تمدن نیز روابط را از ضروریات نمیدانستند حتی خصومت و جنگ را سیر حالت طبیعی فرض کرده ایام صلح و ارتباط دوستی را اتفاقات فوق العاده میشمردند زیرا که هر یک از ملل قدیمه خود را برگزیده خدا و انسته

یقین داشتند که سایر ملل بجهت بربری ایشان خلق شدند فیلسوفها و ادبای یونان که بی شبهه متمدن ترین مردمان قدیم بودند همین عقیده را قوت میدهند مثلاً ارسطو میگوید که ملت یونان بر سایر ملل ترجیح دارد و ذیحق است که بسایر ملل بچشم حقارت بنگرد زیرا که خدایا (بت پرست بودند) فقط بیونان حمایت می کنند و ملت یونان را دوست دارند (دموستن) که یکی از فصحای یونان بود میگفت ملی که در حوزهٔ ملیت یونان نیستند طبیعةً بجهت بردگی و بندگی یونانیان خلق شده اند وقتیکه یونانی بیک شخص لکزه بر میخورد اول از او میپرسید تو یونانی هستی یا بربار (لفظ بربار در مقام تحقیر شامل هرکسی که خارج از حوزه ملیت یونان بود میشد مثل نسبت عجم به عرب)

باین حالت تقریباً در ملت روم مشاهده میشود و عبارت

"civis romanus sum"

یعنی من مدنی روم هستم) فخریه رومی بود البته با این وضع و سلوک با اهالی خارجه نمیتوان منتظر شد که روابط بین الملل حالت طبیعی پیدا کرده و در تحت قاعده مخصوصی بوده مبنای صحیحی برای آمد و شد با خارجه معین شده باشد

از طرف دیگر بعضی مستثنیات از این جدائی و دشمنی با ملل همسجار و خارجه دیده میشود مثلاً مهاجرت و آزادی سفارت تجارت و غیره تمام این استثنائات بواسطه همان جهاتست که در مدخل گفته شد یعنی هرچند ملل قدیمه از روابط و آمیزش که بزیان بودند ولی حوائج زندگانی باز کار خود را میکرد مثلاً وقتی که جنگ داخلی در میان قومی می افتاد بعضی لابد و ناچار بودند که جلای وطن نمایند و وقتی که میان دو ملت جنگ یا صلح میشد طرفین بفرستادن سفارت و پذیرفتن آن مجبور بودند همچنین تجارت و غیره ولی چنانکه ذکر شد هیچکدام

ازین ارتباط و معاوده حالت طبیعی نداشت مثلاً تجار و بازرگانان ملل در خارجه همیشه ذلیل و حقیر و مورد همه نوع بدرفتاری بودند حتی این بدسلوکی بدرجه رسیده بود که در دولت روم و یونان مهمانداری بجهته پذیرائی و حمایت بازرگانان احداث شده بود (Patrones, proxènes)

که تکالیف معینی نسبت بتجار خارجه داشتند و یقین این نوع اشخاص هم یک بنبش مهمان نوازی بود که از مقتضیات تمام مذاهب است تا اینجا راجع بکلیه عهد عتیق مذاکره بود حالا صفحات علیحده را نظر درآورده یکان یکان بسنجیم اولاً لازم است نظری بمشرق زمین بیندازیم دول مشرق زمین هم همین حالت را داشتند بعلاوه یک وضعی که مخصوص آنها بود و آن این است که اکثر دول مشرق زمین theocratique بودند یعنی خدایانی دولت و حامی آن میدانستند قوانینی که وضع شده بود از محدثات خداوند دانسته لی چون و چرا اجرا مینمودند و کسرا قدرت تغییر در وضع دولت و ملت نبود و چنین دولتی اغلب اوقات اساس و ترتیب کاست پیش میآید یعنی مردم دولت بچند طبقه منقسم میشوند که حقوق هرکدام ارثی و گذشتن از یک طبقه بطبقه دیگر غیر ممکن است چنانکه در تاریخ مصر و هند این وضع بخوبی ملاحظه میشود مثلاً در هندوستان طبقه اولی برهمن است یعنی مؤبدان که بر همه ترجیح و برتری دارند و طبقه آخری پاریا که از همه ذلیل تر و بکلی بخس محسوب میشوند دو طبقه وسطی طبقه نظامی و زارعین است با این وضع چون طبقه اول بیش از سایر طبقات نفوذ دارد لهذا بیش از همه سامی است که این وضع بر قرار باشد و بدینجهته اسبابی فراهم میآورند که کسی جرات آمد و شد با خارجه نداشته باشد و کلیةً هیچکس را داخل مذهب خود نمی نمایند

مثلاً مانون (مانی) میگوید که خارجه مثل پاریا است بخس است و آمد و شد

با او حرام است و در حقیقت هم هند هیچوقت در عهد عتیق با خارجه ارتباط دوستی
نداشت مگر بواسطه فتوحات و جنگ ناچارش میکردند که با خارجه در مراوده را
باز کند حتی دول هندوستان از همدیگر هم جدائی نمیجوئند و فقط در وقت جنگ
بهم متصل میشدند همین حالت را مصر هم داشت بعلاوه عدم وجود مهمان نوازی
که آنهم بر ضد مذهب و آداب شان بود کلیةً هر یک از ملل خود را برگزیده خدا
دانسته از ملت دیگر تبرا میکردند **یونان** این وضع با نتیجه آن که وجود
کاست باشد در دول یونان نبود زیرا که اساس دولت را از محدثات انسان
میدانستند و قوانین هم بعقیده یونانیها بواسطهٔ همان انسان وضع شده بود
و با کثریت آرای شورای خواص یا عوام تغییر میافت و بهمین جهة اساس کاست
در بین ملت قدیم نبود با وجود این ضرورت حقوق بین الملل در یونان هم
احساس نشد و یونانیها نیز از این حقوق بی بهره بودند جهتش همان است
که در فوق ذکر شد یونانیها احترام شخص را بدینت یونانی میدانستند و بس و
انسانیت در نظر آنها وقعی نداشت بدینجهة اگر ما بین دو رعیت یونان که یکی
حقوق مدینت یونان را داشت و دیگری از آن عاری بود (مثل بردهها
(Périèques) زد و خوردی اتفاق می افتاد مجازات
ثانوی بیشتر بود زیرا که او پست تر و حقیرتر بود کلیةً این وضع ضدی محل توجه است
و خواهید دید که در قرون وسطی ملل ژرمان این وضع را تغییر میدهند باریسی
بواسطهٔ این نوع تفرعن و خودپسندی سایر ملل با یونانیها مساوی نبودند و
بواسطهٔ عدم مساوات حقوقی بجهة آنها بود از طرف دیگر بندگی را یونانیها
از لوازمات زندگانی میدانستند و ارسطو واضح میگفت که اگرچه بردگی سزاوار انسان
نیست ولی چون لازم است باید برقرار باشد و منبع برده فروشی جنگهای متواتره بود

که بازار آنرا رواج میداد بواسطه این جدائی و تبرا دولت یونانیهم که متمدن ترین
ملل قدیمه بود عاری از حقوق بین الملل ماند و با وجود محسنات وضع جغرافیائی
و فقدان اساس کاست نتوانست گهواره حقوق بین الملل بشود در حالتی که
عهد بیشتر علوم بود تا حال از روابط یونان با خارجه صحبت بود باید قدری هم بوضع
داخله یونان متوجه شد آیا دول و ملل یونان که هر کدام یک جمهوری بودند با هم
مراوده داشتند و آن مراوده در تحت یک قاعده و نظمی بود و کلیةً لزوم حقوق را
احساس میکردند یا نه؟ اگر بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که مراوده دول یونان
با یکدیگر بیش از مراوده با خارجه بود زیرا که یونانیان اگرچه بسیار تیره منقسم شده بودند
ولی اصلا از یک ملت محسوب بودند (چنانچه لفظ هلن شامل تمام یونانیان بود)
در یک زبان تکلم مینمودند یک مذهب داشتند حتی بعضی از آداب مذهبی در تمام
یونان بالسویه مجری بود مثلاً بازی آلیمپ (شبیه بسوق عکاظ) و
(Oracle de delphes) تمام اینها باعث الفت است
ولی با وجود این مشارکت در زبان و مذهب وغیره مغایرت بین یونانیان
باعلی درجه بود چنانچه همیشه در جنگ مدنی (داخلی) بودند حتی در یک دولت بین متمولین
و فقرا جنگ و نزاع دائمی بود و از آنرو مردم به دو فرقه منقسم شده بودند (فرقه
متمولین از نسل غالبین بودند و فقرا از نسل مغلوبین) و این عداوت و نزاع
بدرجهٔ میرسید که وقتی که دشمن خارجی پیدا میشد باز بسهولت دست از معاندت
و مغایرت برنمی داشتند و اگر بعضی از دولتها (آتن) تجارت را مراوده
با سایر ملل داشتند همانا بجهة ضرورت بود زیرا که متمولین محتاج ثروت بودند و تجارت
بهترین وسیله اخذ و تحصیل آن بود بعضی را عقیده آنست که حقوق بین الملل در
یونان شروع شده بوده است و اشاره ایشان بجهة استدلال بمجمع مشهور

Ligue amphyctionique

که با اتحاد ماپین ول تشبیه میدهند ولی تاریخ بخوبی نشان میدهد که مقصود از آن
انجمن کارپولی تیکی یا دولتی نبوده است بلکه آن انجمن تشکیل یافته بود بجهت مقاصد
مذهبی یعنی ساختن معبدی و فراهم آوردن اسباب تولیت و حفظ و حراست آن
در وقت جنگی و با اتحاد و معاهدهٔ حالیه هیچ شباهتی نداشت

کلیهٔ عقیدهٔ اغلب مورخین و حقوق دانها بر آن است که حقوق بین الملل در یونان
قدیم وجود نداشته است و این عقیده با تاریخ بیشتر وفق میدهد

رُوم اگر روم را با یونان تطبیق نمائیم خواهیم دید که مباینت غریبی در میان
این دو ملت موجود است اوّلاً وضع جغرافیائی یونان چنانکه از نقشه هویداست
طوری است که دریا از هر طرف آنرا احاطه دارد و سهل است خلیج‌ها و مرداب‌های کثیری
از هر طرف خاک یونان را بطول و عرض قطع کرده جاهای طبیعی بجهت ایجاد
لنگرگاههای سفائن حربی و تجارتی قرار داده است بعکس روم یعنی شبه جزیره
(آپن ن) که شکل چکمه را دارد و از دریا و آنها بالنسبه دور است ثانیاً بواسطهٔ
این خلیجهای متعدده یونان بچند قسمت منقسم شده در هر قسمتی دولتی تشکیل یافته بود
و از آن رو ملت یونان بطوایف و فرق مختلفه منشعب گردیده هرکدام سلیقهٔ مخصوصی
در مدنیت و فنون و مسائل دولتی داشتند و این اختلاف سلیقه باعث نشو و نمای
روح هر ذاتی یونانیها شده قدرت غریبی آنها در اکتشافات و اختراعات پیدا
کرده بودند و از طرف دیگر بجهت اینکه خود طبیعت ملت یونان را بچندین قسمه منقسم
ساخته بود متحد و متفق کردن تمام ملت یونان از مشکلات بود چنانچه در عهد قدیم
قبل از اسکندر مقدونی کسی نتوانست تمام یونان را متفق نموده دولت بزرگی
ایجاد نماید و خود یونانیها با بودن دشمنهای قوی مانند ایران وغیره هیچوقت

ایل با تقال و اتحادی که باعث وضع یک دولت باشد نبودند بر خلاف روم که چون
از دریا بالنسبه دور و زراعت را بر تجارت مقدم میداشت کمتر از یونان مستعد ترقی
و نشو و نمای جوهر ذاتی در ترویج علم و ادب بود و در حقیقت در همه چیز و میها شاگرد
یونان بودند و علم و ادب را از آنها اخذ کردند ولی در یک چیز رومیها مستقل بودند
و آنهم موافق طبیعت خاک روم و وضع جغرافیائی آن بود در حقیقت بیک نظر
بشبه جزیرهٔ ایطالیا میتوان تخالی دریافت که با وجود یک تلّ سخت و جنگی تمام ملل
و طوایف این جزیره باید بهم متصل شده باشند چنین هم شد و رومیها از اول تاریخشان
الی آخر همیشه در صدد اتصال طوایف اول در ایطالیا و بعد در خارج آن بودند
در این جادّه مستقلاً قدم میزدند و هیچکدام از ملل قدیم بدرجهٔ روم در این مسئله نرسند
زیرا که تمام عالم را از شرق الی غرب و از شمال الی جنوب بغیر از دو استثنا (ایران
اشکانیان و ساسانیان در شرق و ژرمان در شمال) مسخر نمودند تمام این قوت
و عزم و حزم اولیای دولت روم راجع بهمین مقصود و دایر بهمین آرزو بود با اقتضای
زمان عهدنامه می بستند و کجدار و مریز حرکت میکردند ولی آن میل باطنی همانا
تسخیر جهان بود و پر واضح است که با اینخیال حقوق بین الملل ضدیت تامه داشت
و بهمین جهت حقوق بین الملل در روم هم شروع نشد اگرچه روابط بین الملل
روم روز بروز در تزاید بود و در آخر عهد جمهوریت ارتباط و معاوده روم با
ملل و طوایف داخلی و خارجی باعلی درجه رسید و حقوق روم مشهور بحقوق
مدنی . Jus civile از آن سخنی اولی (که پدر حق حیات
و ممات اولاد را داشت و طلبکار حق شفه کردن مدیون مفلس را و غیره)
کم کم رُوی بنرمی گذاشته و با اقتضای زمان تغییر یافت و مأمورین مخصوص
بجهة حمایت اهالی خارجه معین شد که بمرور Jus civile را

تغییر داده به jus gentium که بیشتر طابق مقتضی وقت بود متبدل نمودند ولی تمام این تغییرات نه بواسطه این بود که ملت دیگری را نیز قبول داشته مخل استقلال او در حقیقت نباشند و انسان را بواسطه اینکه انسان است محترم و ذیحق بشمارند بلکه حوائج روزگار مجبوراً باین تغییرات وامیداشت رومیها طبیعتاً اهل تجارت نبودند ولی چون پایه ثروت و مکنت را در تجارت میدیدند لابد بودند که از تجار خارجه حمایت کنند و با دول متبوعه آنها سلوک نمایند و در باطن خیالشان همان جهانگیری و تسخیرات بود که بجنگ و جدال مابین دولت روم و سایر دول حالت طبیعی داده صلح را بدرجه اتفاق یا وضع موقتی تنزل داده بود تا حال از عهد جمهوری سخن در میان بود حالا چند کلمه هم از عهد امپراطوری بگوئیم و بعد بقرون وسطی بپردازیم

روم امپراطوری در اواخر عهد جمهوری دولت روم بمقصود خود نایل شد و تقریباً تمام عالم معلوم الحال آنوقتی را تسخیر کرد و بطوریکه در عهد امپراطوری دیگر جنگ خارجی کم کم مبدل بجنگ داخلی و مدنی شده بود از طرف دیگر در آن عهد بالتصال معنوی ملل متنوعه پرداختند زیرا که تنها قوت اسلحه کم و ناقص بنظر میآمد امپراطورها ساعی بودند که همان حقوقی که رومیها داشتند تمام ایالتها داده شود و بمرور در صدد تساوی حقوق بودند تا اینکه در عهد (کاراکال) تمام حقوق مدنیت رومی تمام ملل متنوعه داده شد و تمام ایالات در تحت یک قانون واقع شدند و بعبارة اخری تمام دولت روم مثل یک بدن صحیح شد بعد از تکمیل این نهایات دیگر از حقوق پن الملل نمیتوان حرف زد زیرا که تمام ملل متبوعه رعیت و فرمان بردار یک دولت محسوب شده حدود حقوق و تکالیف آنها داخل در حقوق مدنی دولت بود از مطالب فوق

بخوبی معلوم میشود که حقوق پن الملل در روم هم نبوده و اگر بعضی را عقیده بعکس است پایه دلایل آنها بر jus gentium است که میگویند منشاء حقوق پن الملل بوده است لکن ما در فوق گفتیم که jus civile خیلی سخت بود و پیچیده رومیهای عهد جاهلیت و اوائل مدنیت وضع شده بود و بعد استعمال و اجرای او نسبت بطوایف و ملل دیگر که بکلی از ملیت روم خارج بودند باعث اشکالات شد لذا حقوق دانهای روم و قضات خارجه praetores peregrinum که همیشه ناظر و متوجه تغییرات زمانه و وضع معیشت بودند باقتضای وقت و محل آنرا تغییر داده بمرور jus gentium را ایجاد نمودند که پایه اش بحسب ظاهر بر روی حقوق مدنی بود ولی در باطن بر روی عقل و طبیعت اوضاع این حقوق مابین اهالی روم و خارج بالسویه استعمال میشد و مخلق باستعمال ما بین ملل نبود بعضی دلایل دیگر از قبیل jus feciale وغیره نیز آورده اند که از روی ناخه صحیح نیست

قرون وسطی

در تاریخ قرون وسطی عبارت است از عهدی که بعد از انهدام روم غربی شروع شده با فتتاح امریکا ختم می شود

دولت روم بقدری بزرگ و وسیع شد که اداره کردن کارهای داخلی و خارجی او از قوه یکنفر سلطان خارج بود لهذا در قرن سیم میلادی بدو قسمت منقسم شده بواسطه دو پادشاه غربی و شرقی اداره میشد بقدری که ایندولت بر وسعتش می افزود همانقدر رفته رفته از اخلاق مردمانش میکاست و بالاخره اهالی روم بقدریکه

از حیثیت اخلاق فاسد و ضایع شدند که زراعت و خدمت عسکری را که همیشه مایهٔ ثروت و قدرت ایشان بود از دست دادند آداب و رسومات قدیمه که باعث تهذیب اخلاق چندین نسل و دوره بود از میان رفت حب وطن و صفات حمیده و رویههای قدیم که مشهور آفاق بود بکلی فراموش شد تجملات و فراهم آوردن اسباب عیش و عشرت اول شغلهٔ آنها گردید بواسطهٔ این خرابی اخلاق روم نتوانست تاب مقاومت حملهای مردمان وحشی اروپ را که در تاریخ به اسم Barbares مشهور هستند بیاورند و در سال چهارصد و هفتاد و شش میلادی بکلی روم غربی منقرض شده و بعد بدست مردمان اوست غوت که یکی از طوایف جرمان بودند افتاد و در سایر ایالات روم نیز یکی از طوایف جرمان نصیب شد (غول فرانسه حالیه) بدست فرانکها افتاد اسپانیا بدست وست غوتها و کارتاژ بدست وندالها و کنکه الی آخر) سبب حمله و ازدحام مردمان جرمان بر ایالات روم غربی همانا آمدن هونها بمشرق و بعد بمغرب اروپ بود که در تاریخ تفاصیل آنرا خواهید دید از قرن چهارم الی اواسط قرن هشتم این ازدحام و مهاجرت مردمان از جائی بجائی باقی بود تا اینکه شارلمان (۷۶۸ - ۸۱۴) تقریباً تمام ایالی جرمان را که عبارت از فرانسه و آلمان حالیه باشد مسخر و متصل نمود و بواسطهٔ تاجگذاری در روم ایطالیا هم بمالک او متصل شده تقریباً دولت روم غربی دوباره بواسطهٔ شخص او برقرار و موسوم بدولت مقدسهٔ روم گردید ولی طولی نکشید که بعد از فوتش میان پسرهای او سازعه افتاد و مملکتش بر قسمت منقسم شد (فرانسه و آلمان و ایطالیا) فتوحات شارلمان طوایف مهاجرین را بر جای خودشان استوار و ثابت نموده ملل و طوایف قدیمه را بهمدیگر متصل کرد ولی این اتصال دوامی نداشت و فقط بواسطهٔ جزیرهٔ شخصی خود شارلمان بود و بهمین جهت بعد از فوت او ملل متفرقه از هم پاشیدند و سه دولت فرانسه و آلمان و ایطالیا تشکیل یافت

سهل است

سهل است در هر کدام از این سه دولت مالک الرقابها و امرا مستقل ظاهر شده و اساس feodalisme بالا گرفت چون تا حال از لفظ و معنی فئود الیزم سخنی در میان نبود و در صفحای بعد مکرر بدین عبارت رجوع خواهیم نمود لازم است اینجا مختصر بیانی از وضعی که مشهور به فئود الیزم است بنمائیم سلاطین طوایف جرمان وقتیکه ایالات غربی روم را تسخیر کردند بموجب عادت دیرینی که داشتند ثلث ارا ضی متصرفاتی را خودشان تصاحب نموده مابقی را باهالی مغلوب واگذار میکردند ثلث موضوع نیز سه قسمت نموده یک قسمت را املاک خالصهٔ بلاواسطهٔ خود میدانستند قسمت دیگر را بامناء و ارکان بملکیت دائمی میدادند و قسمت سیمی را در عوض مواجب بصاحب منصبان و سایر مستخدمین خود موقتاً می بخشیدند اشخاصی که ملکیت دائمی داشتند موسوم بودند ببارون و بقدری در ملک خودشان مستقر و مستقل بودند که اعتنا به پادشاه نداشتند بعکس مستخدمین زیرا که از یکطرف ملکیت آنها دائمی نبود و از طرف دیگر هر وقت که از برای پادشاه جنگ و جدالی با طوایف دیگر اتفاق میافتاد مجبور بودند که با اسب و اسلحهٔ خود در سر خدمت حاضر شوند و بدینجهته این نوع اراضی را فئود و یا الن (میانه قرض وان طور مالکین را (واسال) یعنی دست نشانده و از کلمهٔ فئود و فئود الیزم شتق شد که دلالت بر وضع مذکور مینماید هر کدام از آن (بارون) و (واسال) ها یا اراضی خود را بهمین طور قسمت نموده مستخدمین خود و شان میدادند بدینمنوال تمام دولت منقسم شد بانواع قاطع واسال های بزرگ و کوچک که نظر بوسعت اراضی نسبت مطیع و مطاعی داشتند و مطاع را (سوزرن) یعنی آقا مینامند ولی بمرور این اطاعت کوچک بزرگ و ملکیت موقتی محو میشد و واسالها مستقل شده ملک خود را دائمی میدانستند شارلمان چنانکه ذکر شد بواسطهٔ استقامت مزاج و رشادت جبلی و کیاست عقلی که داشت حقوق آقائی خود را خوب محفوظ داشت ولی بعد از او نه فقط مملکت مقدسهٔ روم (اسم مملکت شارلمان) از هم پاشیده بفرانسه و آلمان و ایطالیا منقسم شد

بلکه هر کدام

بلکه هر کدام ازین ممالک سه گانه تجزیه شده و هر یک از مالکین جزو دوم از استقلال رفته
وبقدری رشته اتحاد و پولیتیکی از هم گسیخت که صاحب هر قصری و برجی خود را و ما نفرها
میدانست و فقط حکم آن کسی را میخواند که بحیثیت زور و استعداد حربی بر او تفوق
داشت غیر از نسبت و رابطه و اسال (دست نشانده) و سوزرن (اقا) رابطه
دیگری نبود و آن هم بسته بزور و قوت و تسلط سوزرن بود بهمین منوال هرج و مرج
غربی در قرون وسطی کلیتهً از قرن پنجم الی قرن سیزدهم بخصوصه در اروپای
غربی اتفاق افتاد که بکلی اروپا را از آن وضع مدنیت روم دور انداخت وبجای
قانون وحقوق زور بازو و قوت جسمانی رواج یافت غیر از طبقه پیشوایان مذهب
مسیحی تمام طبقات مدت مدیدی در قید مالکین بودند و جان و مال مردم بتخصیص
اهالی قرار در دست آنها بود و بجز شمشیر و قوت بازو پایه دیگری بجهت حقوق قرار
نمیدادند و بهمین جهة اساس و بنیاد حقوق خیلی ضعیف شده مثل معدوم صرف گشت
آیا میتوان از حقوق خارجی حرف زد در صورتیکه در داخله هرج و مرج بوده بنای
صحیحی بجهت حدود حقوق و تکالیف نباشد واضح است که حقوق خارجی هم جنبانش
بر قوت بازو و استعداد شخص بوده صلح بین الدول یا بین الطوایف بسیار نادر
وحالت غیر طبیعی محسوب میشد از طرف دیگر راه تجارت مسدود بود زیرا که
اجناس از ملک هر کس میگذشت مال آنکس بود شخص خارجی هیچ حقی در
ملکت اجنبی نداشت واگر میمرد ترکه اش بمالک میرسید
(Droit d' aubaine)
وهمچنین کشتی که از دریا بساحل می افتاد با تمام سرنشینها و مال التجاره مال خاص
خالص مالک آن ساحل بود (Droit de naufrage)
گذشته از همه این هرج و مرج دولتی که حکومت و نفوذی داشته باشد بود

وبدین واسطه وجود حقوق بین الملل هم ممکن نبود لکن بعد از قرن سیزدهم
این وضع (فئودالیزم) کم کم رو بانزوال گذاشته در قرون پانزدهم وشانزدهم
طرف دولتی فئودالیزم که استقلال باروندها و داسالها بود مضمحل شد
تفاصیل آنها در تاریخ خواهید دید همینقدر اینجا لازم است که بطور اختصار اسباب
انهدام آن وضع را بگوئیم **سبب اول** جنگهای صلیب بود که مردمان
اروپ را که تا آنوقت دم از عداوت و دشمنی میزدند با هم متصل نمود و این اتصال
بی نتیجه برای آینده نماند و طبقات مردم اروپ با هم آمیزش کرده طریقت
براوری و اتحاد با بین سلک بنجا و سایر طبقات در هم گرفت زیرا که بعقیده
خودشان در یک جاده قدم زده در ذیل یک مقصود میکوشیدند از طرف دیگر
بواسطه آن جنگها ملل اروپ با عراب و مردمان آسیا نزدیک شده مراوده
سیاسی و تجارتی باز کردند
سبب ثانوی شهرهای اروپ بودند بواسطه ظلم و تعدی بنجا و مالکین
مردم شهرها با هم عقد اتحاد و تبته بجهت دفاع قشون ساخلوی نگاه میداشتند
وچون نگاهداشتن عسکر مخارج لازم داشت از آنرو خزانه عامه احداث می شد
وبهمین منوال ادارات دیگر منظم گردیده بالاخره هر شهری یک دولتی میشد وچند
شهر بواسطه عمومیت منافعشان متحد شده تجارت و روابط منظمه حاصل میکردند
(مثلاً Ligue Hanséatique)
این نوع شهرها در همه جای اروپ بود و بقدری قوت پیدا کرده بودند که بکلی
مستقل و مثل مالکین مطاع بودند چون از طرف مالکین فئودال تعدی و ظلم دیده
بودند ایشان را دشمن استقلال خود میدانستند از طرف دیگر دولت هم
یعنی سلطنت از خودسری طبقه نجبا و مالکین در اذیت بود لهذا سلاطین با شهرها

متحد شدند و بر در صدد انهدام استقلال طبقهٔ اول برآمدند تا آنکه در قرون
چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این اوضاع فئودالیزم را از میان برداشتند تفاصیل
این انهدام داخل در حوزهٔ این علم نیست همینقدر باید خاطرنشان کنیم که نتایج این
واقعه در همهٔ جای اروپ یکی نبود در فرانسه چون اساس féodalisme
بر ضد منافع سلطنت بود لهذا بعد از انهدام آن قوت و اقتدار پادشاه فرانسه
بالا رفت بعکس انگلیس که هر قدر فئودالیزم ضعیف تر میشد هماندازه از حکومت و اقتدار
شخص سلطنت میکاست و سبب این تفاوت آن بود که در انگلستان فئودالیزم جنبهٔ
پولیتیکی نداشت یعنی پادشاهان انگلیس عموماً و گیلوم فاتح بخصوصه از اول
نگذاشتند مالکین فئودال دوم از استقلال بزنند و بدینواسطه ظلم و تعدی آنها
خیلی کمتر از سایر صفحات اروپ بوده سببی بجهت احداث شدن شهرهای آزاد و اتحاد
آنها با سلطنت وجود نداشت از آنرو عدم استقلال ، لکن بعکس سایر جاهای
اروپ نتیجه بخشید و تمام طبقات انگلستان بجهت حفظ منافع خودشان منع شدند
و از اقتدار حکومت مرکزی کاست

در آلمان فئودالیزم اگرچه در قرن شانزدهم از میان رفت ولی تا قرن نوزدهم
اثرش باقی بود و میشود گفت که در هیچ جای اروپ فئودالیزم بشدت آلمان نبود
بواسطه یکسان نبودن نتایج و آثار فئودالیزم در صفحات مختلفهٔ اروپ حالت و طبیعت
ارتباط بین الملل هم یکی نبود مثلاً سلطنت فرانسه در ارتباط منفعت شخصی خود را
منظور داشت و بس و از هیچ فداکاری و لو منافع ملت مضایقه نمیکرد بعکس
انگلستان که مقصود از روابط با دول و ملل منافع ملتی بود

از آنچه در باب قرون وسطی ذکر شد بخوبی میشود دریافت که در قرون وسطی هم
حقوق بین الملل نبوده و حتی شروع نشده بوده است لکن قرون وسطی

سه خاصیت ممیزه داشته است که یکی از آنها آزادی شخصی است که باید اینجا تشریح
و توضیح شود در تاریخ یونان و روم متعلق بحقوق بین الملل ذکر شد که این دو ملت
شخص را بواسطه مدنیت و احترام می نمودند مثلاً یونانی محترم بود بواسطه اینکه از اهل مدینه
بود و بمحض خارج شدن و از آن حوزه یکدفعه احترام از او سلب میشد همین حالت نیز
در روم بود ولی مردمان جرمان آزادی شخصی را نیز منظور داشتند یعنی عقیده آنها
بر آن بود که هر شخصی از جرمانها بواسطه اینکه آدم است احترام دارد و مقید بمدینه
و مدنیت نبودند (مثلاً اگر در یونان یا روم هتک احترام کسی را می نمودند توجه عامه
در اول مرحله بمدنیت معطوف و از آنرو بهتک جرامیدادند بر خلاف اهالی جرمان
که چون شخصیت را در این موارد آلت هتک میشمردند صرف نظر از مدنیت او می نمودند

قسمت دویم از معاهده وست فالی
۱۶۴۸ الی کنگرهٔ وینه ۱۸۱۵

چنانچه در فوق ذکر شد از روزیکه وضع فئودالیزم رو به تزلزل و انهدام گذارد
بر تسلط و قدرت حکومت مرکزی و سلطنت افزود و مردم قدری از هرج و مرج
و ظلم و تعدی ، لکن فئودال آسوده شدند ولی چندی نگذشت که در همان اروپ
جنگ و جدال مذهبی در کمال شدت شروع شد تفاصیل این اختلاف مذهبی را
در تاریخ خواهید خواند ولی اینجا لازم است جهت عمدهٔ این اختلاف را بطور اختصار
ذکر کنیم و آن این است که در اواخر قرون وسطی و اوایل عهد جدید مذهب کاتولیک
از حیثیت اخلاق تنزل نموده روز بروز بر فسادش میافزود و خود پاپ پیشوایان
این مذهب بجهت جلب منفعت خود از هیچگونه اعمال قبیحه و شنیعه خودداری

نداشتند وچون نفوذ پاپ دراروپ آنعهد باعلی درجه بود وبقدری باو معتقد بودند
که معصومش خوانده ویقین داشتند که شخص پاپ نمیتواند مرتکب گناهی بشود لهذا
عوام الناس هرعمل زشت وقبیح پاپ رامی پذیرفتند (مثلاً اینوسان ژانس) بدین جهة
چندی نگذشت که مذهب کاتولیک بواسطه طمع وخودخواهی پیشوایانش بقدری فاسد
شد که بر مردمان زیرک وهوشیار عدم استطاعتش از حیثیت ظاهر وباطن مبرهن
وهویدا شد چندین نفر از اشخاص خیرخواه خواستند جلوگیری نمایند ولی آخرش
باتش غضب کاتولیکها سوختند (مثلاً هوس) تا اینکه بالاخره دراوایل قرن ۱۶
لوتر نام آلمانی پیدا شده برضد مذهب کاتولیک وپاپ دم از اصلاح زد
واین مذهب اصلاح شده که بعدها بچند شعبه وتیره منقسم گردید بمذهب پروتستان
مشهور شد (یعنی مذهب اشخاصی که برضد کاتولیکها پروتست کرده بودند)
باقی بتفصیل اینواقعه جزو تاریخ است. بعداز ظهور این مذهب خصومت وعداوت
غریبی مابین مذهب کاتولیک وپروتستان شروع شد زیراکه ازیک طرف پاپ
وامپراطور آلمان بجهة حفظ منافع مذهب کاتولیک مذهب جدید را قبول نمیکردند
ازطرف دیگر پروتستانها آزادی دین خودرا قهراً از پاپ وحکومت آلمان
میخواستند آخرالامر کار بازمنازعه ومشاجره بجنگ کشید ودو مذهب بانکدیگر
درمدت سی سال درمحاربه ومجادله بودند ودراین بین دولت فرانسه که همیشه حامی
مذهب کاتولیک بوده وپادشاه فرانسه را بهمین جهت ولیعهد شده مذهب کاتولیک
مینامیدند (primogenitus ecclesiae) بنای حمایت را از پروتستانهای آلمان گذارده وبرزنگی وچیردستی وزیرا عظمش
(ریشلیو) سوئد را بامداد پروتستانها برانگیخت ومقصودش این بود که
اینجنگ طول کشیده دولت وملت آلمان را خوب ضعیف وبی بنیه نماید

ودرحقیقت این مقصود فرانسه ها بعمل آمده تاقرن نوزدهم آلمان ازخسارت
آن جنگ نتوانست کمر راست نماید (اینواقعه خیلی محل توجه است زیراکه ازآن
بخوبی مشاهده میشود که چقدر دراروپ عهد جدید مسئله مذهب فرع برمسائل پولیتیکی
شده بود که بتجه نیل بمقاصد پولیتیکی ازمذهب چشم می پوشیدند) بعداز
خونریزی زیاد طرفین آخر خسته شده راضی بصلح شدند وتمام پادشاهان اروپ
غیراز پادشاه پولن وروس درمونستر واسنابروک (۱) جمع گردیده بشرایط ذیل
معاهده نمودند اولاً ازادی مذهب پروتستان موافق عهدنامه (Augsbourg) قبول شد اگرچه مذهب شخصی پادشاه بازذیل بود
Cujus regio ejus religio —
(الناس علی دین ملوکهم)
ثانیاً تمام سیصد وپنجاه وپنج دولت آلمان بکلی مستقل شدند
ثالثاً دول سویس وهولاند نیز آزادی واستقلال کامل یافتند
رابعاً فرانسه الزاس را منضم بخاک خودکرد وسوید پومرانی را اگرخوب بخنه این معاهده خواهیم دید که خیلی اهمیت دارد اولاً تاریخ یاد ندارد که قبل از ۱۶۴۸ آنقدر سلاطین
وآنهمه شاهزاده ها دریک جا جمع شده ازکارهای عمومی اروپ مذاکره نموده باشند
واین دلیل برین است که ملل اروپ درقرن هفدهم خودرا ازیک حوزه تمدن
دانسته عمومیت منافع خودشان رانیکوبی فهمیده بودند زیراکه درمونستر نه فقط
ازکارهای عمومی مذاکره درمیان بود بلکه درکارهای داخله دول مختلفه مثل سویس
وهولاند وغیره نیز مباحثه می نمودند
ثانیاً اختلاف مابین دو مذهب کاتولیک وپروتستان رسمی شد
ثالثاً بواسطه اعتراف استقلال دول کوچک آلمان از اقتدار امپراطور آلمان

(۱) چون مونستر واسنابروک درمملکت وستفالی از قطر آلمان واقع است این معاهده بعهدنامه وستفالی مشهور شده

بقدری کاست که دیگر نتوانست در مقابل رقیب خود که لوئی چهاردهم باشد
مقاومت نماید
را تقریباً چند دولتیکه قبل از جنگ سی ساله آزاد بودند استقلال یافتند
بعد از معاهده وست فالن ۱۶۴۸ ع جنگهای متواتره در قرون هفدهم و هیجدهم بجهت
توسعهٔ سرحدات در میان دول اروپ اتفاق افتاده و وقایع مهمه روی داده اگر بخواهیم
تمام این جنگها و وقایع را باختصار ذکر نمائیم موجب اطناب تاریخ حقوق بین الملل
خواهد شد و چنانکه در مقدمه گفته شد چندان احتیاجی هم بتذکار این وقایع نداریم
ولی چون برخی از آن جنگها از حیث حقوق بین الملل وقعی دارند اخبار را بطور
اختصار ذکر میکنیم که هم نمونه از وضع کلیهٔ جنگها و الفت بین الملل آن دو قرن باشند
و هم مطالبی که راجع بحقوق است فراموش نشده باشد بعد از معاهده وست فالی
فرانسه تو نیشوکت ترین دول اروپ محسوب میشد و لوئی چهاردهم پادشاه
فرانسه که در جاه طلبی و کامرانی مشهور تاریخ است چون همسایه خود را آلمان را بموجب
همان معاهده پسیصد و پنجاه و پنج دول مستقل منقسم و بکلی ضعیف و ناتوان
دید خیال جهانگیری و توسعه سرحدات را پیشنهاد خود نمود اسباب آن خیال هم
فراهم بود زیرا که عمل نقدیه بواسطهٔ قناعت و دوراندیشی سلاطین سلف بیار منظم
و خزانه دولت معمور بود استعداد بری و بحری فرانسه بدرجهٔ تکمیل شده بود که
برقشون سایر دول تفوق داشت و حکومت بقدری غیر مشروطه و مستقل بود
که هر کاری را بروفق آرزوی خود میتوانست انجام دهد اول بهانه جنگ مسئله
اسپانیا شد بوقتی که فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا فوت شد لوئی چهاردهم فوراً
انتقال بلژیک را بفرانسه از حکومت اسپانیا خواست و بجهة اینکه این مطالبه
غیر حقهٔ خودش را مشروعی نماید اینطور عنوان کرد که دختر فیلیپ زن من است

و بدین واسطه بعد از فوت پدر زنم بلژیک که ارث زن من است بمن میرسد و در
آن مسئله فیما بین فرانسه و اسپانیا جنگ درگرفت و آخر الامر بواسطهٔ دخالت
انگلیس و هولاند و سوئد در Aix la Chapelle دولتین مصالحه کردند و دوازده شهر بلژیک بفرانسه منضم شد (۱۶۶۸) چون
دخالت هولاند درین جنگ موجب کدورت فرانسه نسبت بدولت مشارالیها
شده بود چندی نگذشت که لوئی چهاردهم بهولاند هم اعلان جنگ کرد و ثانیاً
بواسطهٔ دخالت امپراطور آلمان و پادشاه اسپانیا و دانمارک جنگ بطول انجامید
و بعهدنامه Nimègue ختم شد اما لوئی چهاردهم
از زرنگی که داشت دشمنهای خود را متفرق نموده بازایالت (فرانش کونت را هم
تسخیر نمود چون در هر دو جنگ اقبال با لوئی چهاردهم بود آتش حرص و طمع بیشتر
شعله ور گشت لهذا در سال ۱۶۸۰ ع لوئی کمیسونی تشکیل داده مأمور کرد که تحقیقات
لازمه را بعمل آورده بفهمد در سرحدات آلمان کدام شهرها و چه نوع اراضی از قلمرو
ایالت (الزاس) که بواسطهٔ معاهدهٔ وست فالی بفرانسه واگذار شده بود
محسوب بودند و بهمین بهانه بازیک قسمت مهمی را از آلمان بفرانسه
متصل کرد و امپراطور آلمان بواسطهٔ عدم قدرت نتوانست ممانعت نماید بعد از
چندی لوکسامبرغ را مسخر نمود و هرچه اسپانیا و هولاند شکایت کردند بجائی نرسید
اینکونه تسخیرات لوئی چهاردهم و غصب اراضی و ممالک اروپ باعث تزلزل
و پریشانی حواس پادشاهان اروپ شد و اول کسیکه مخاطرات این نوع
پولتیک را در آینده فهمید گیلوم رئیس جمهوری هولاند بود که بجهت ممانعت
و پیش بندی و سد مخاطرات غیر مترصده سیستم
یعنی موازنه سیاسیه را پیش آورد و موافق این اساس دول اروپ بایستی مراقب باشند

که دولت دیگری زیاد قوت نگیرد که روزی اسباب خرابی یا عدم استقلال سایرین
بشود بجهت اجرای اینخیال فعلاً گیلوم وقتی که بتخت سلطنت انگلیس نشست موقع جنگ
فرانسه را با امپراطور آلمان مغتنم شمرده اتحادی از انگلیس و پروس و هولاند و سوئد
و دانمارک و اسپانیا و سویس تشکیل داد ولی با وجود این اتحاد لوئی بزرگی در رینکی
خودش تفرقه در میان دشمنهای خود انداخته کار فرانسه را پیش برد و بموجب عهدنامه[1]
باز چندین شهر را باین مملکت منضم کرد آنوقت گیلوم بجدی از عدم پیشرفت کارها و
اهمال دول متحده مکدر و ملول شد که بکلی تغییر پولیتیک نموده با لوئی عهد اتحادی
بسته در خفیه قرار گذاشتند که بعد از فوت شارل دویم پادشاه اسپانیا تمام
ممالک وسیعه او را قسمت نمایند وقتیکه شارل این مطلب را فهمید بعد از فوت
ولیعهدش نوه لوئی چهاردهم را ولیعهد نمود و طولی نکشید که شارل دویم فوت شده
تمام ممالک وسیعه اسپانیا و اروپ و چه در امریکا به نوه لوئی رسید آن اتفاق
زیاده بر حد باعث ترس دول دیگر شده موجب جنگ بزرگی گردید که تقریباً چهارده
سال طول کشیده بکلی فرانسه را از پا درآورد و آخر الامر دول اروپ در اوترخت
(Utrecht) مصالحه کردند و فرانسه متملکات شمالی خود را در
امریکا با انگلیس واگذار کرد و بلژیک و شمال ایطالیا هم از طرف اسپانیا با طریش
واگذار شد چندی نگذشت که لوئی چهاردهم مرد و اروپ از حرصاتی که لوئی داشت
قدری استراحت نمود جهة وحالت سایر جنگهای اروپ در قرن ۱۸ نیز همین طور
بود (مثلاً جنگ هفت ساله بر ضد پروس وغیره) در زمان دویم قسمت هیجدهم
هیچ متملکات انگلیس در امریکای شمالی بر ضد این دولت شوریدند و مدتی
جنگ در میان انگلیس و امریکای شمالی طول کشید تا آنکه در ۱۷۸۳ بموجب
معاهده پاریس متملکات انگلیس مستقل شدند در وقت این جنگ انگلیس از تسلطی که

(۱) این معاهده در ریسویک (Ryswick) در سنه ۱۶۹۷ عیسوی وقوع یافت

در روی دریا داشت سفائن تجارتی سایر دول را با قضای مصالحش توقیف و بعضی
اوقات غصب مینمود و کلیةً بتجارت دول خسارات کلیه وارد میآورد و اینگونه حرکات
تعدیانه دولی اعتدالی انگلیس در دریا آخر الامر دول اروپا را بر ضد انگلیس برانگیخت و تمام
دولی که در اینجنگ بیطرف بودند برحسب تکلیف کاترین دویم امپراطریس روس
عقد اتحادی بستند که سفائن خود را در دریا محفوظ بدارند و اعلانی کردند که شرایط
ذیل را دارا بود

اولاً جنگ نباید مانع باشد از ارتباط و آمد و شد مابین لشکرکاههای دول بیطرف و محارب
یعنی تجارت مابین دول محارب و دول بیطرف باید کماکان سابق باقی بوده حفظ
حقوق رعایای طرفین کماکان منظور باشد

ثانیاً اموال دشمن در صورتیکه در روی سفینه که متعلق به دولت بیطرفی است
پیدا شود بهیچوجه در جزو غنایم منهوبات حساب نخواهد شد و از هرگونه تصرفات
آزاد است ولی بشرطیکه اموال مزبوره قاچاق نظامی نباشد

ثالثاً قاچاق نظامی عبارت است از اسلحه و فشنگ و باروط و شوره و
آلات و ادوات جنگی

رابعاً محاصرهٔ بندر یا جزیره از طرف دریا در صورتی حقیقی خواهد بود که سفاین سایر
دول واقعاً بآن شهر و جزیره دسترس نداشته باشند

خامساً تمام این قواعد باید در مادهٔ تصرفات دریائی منظور و مجری باشد دول
بیطرف این قواعد را در وقت جنگ انگلیس و امریکای شمالی در حقیقت مجری داشتند
و این وضع مشهور شد به (بی طرفی مسلح) زیرا دولی که این شرایط را پذیرفتند
مکلف بودند که با اسلحه آن وضع را حفظ کرده مجری بدارند
در آخر قسمت هیجدهم در فرانسه انقلاباتی روی داد که مشهور است

به Grande révolution française
سبب آن انقلابات را نمیتوان ایجاز ذکر نمود زیرا که شرح آن راجع بتاریخ است و از
بیان آنها بطور اختصار و ایجاز نمیتوان اهمیت آن وقایع را دریافت همینقدر باید دانست
که یکی از جهات این انقلابات تنزل دولت فرانسه در عهد سلطنت لوئی پانزدهم بود
زیرا که از قدرت فرانسه در آن عهد خیلی کاست از یکطرف دودوست خود را که سوئد
و لهستان باشد بواسطه بی استعدادی و بی قابلیتی ورزاتش گم کرد از طرف دیگر نفوذش
در عثمانی که از دیرگاه دوست صمیمش بود رو به تنزل گذارد و جنگ هفت ساله بر ضد پروس
نتوانست کاری پیش ببرد و از جنگ انگلیس با امریکای شمالی نیز منفعتی نبرد این پستی
و پستی بعد از آن بلندی و قوی شوکتی عهد لوئی چهاردهم از اذهان مردم را خیلی
محو کرده و مشغول داشت تا اینکه بر جهات دیگر که باعث پریشانی طبقات وسیطی
و سفلی (شهرنشین و دهقانها) بود مزید شده نایره انقلابات را برافروخت
تفصیل آن انقلابات را در تاریخ خواهید دید ابتدای این وقایع از سال هزار و
هفتصد و هشتاد و نه است از این تاریخ ستون رجا اساس سلطنت برچیده شده جنگهای
متواتر در میان دول اروپ و فرانسه در گرفت و ضمناً باعث تربیت و ترقی ناپلیون
در جهانگیری و کشورکشائی شده تا اینکه بالاخره او را بسلطنت رسانید (۱۸۰۵)
اگرچه قبل از جلوس ناپلیون تخت فرانسه دول اروپ همیشه مغلوب ایندولت بودند
ولی بعد از امپراطور شدن ناپلیون فرانسه باعلی درجه قوت و شوکتی رسید و تمام دول
اروپ غیر از روس و انگلیس قلادهٔ اطاعت را بگردن گرفتند ولی این وضع طولی
نکشید و در سال ۱۸۱۲ ناپلیون آغاز مخالفت و مغایرت با روس کرده عزیمت
تسخیر روسیه را نمود و بواسطه شدت سرما در موسم زمستان و سختی راه سپاه بالاخره
مجبور بمراجعت شده و بواسطه خسارات قشونی و اذیت روحانی دیگر نتوانست

بادشمنهای خود مقاومت نماید و از دول متحده روس و اطریش و آلمان و غیره
شکست خورده بعد از تسخیر پاریس بدست قشون دول متحده از سلطنت فرانسه
استعفا نمود چون وضع دول اروپ بواسطه جنگهای ناپلیون از حیثیت امور خارجه
و داخلی خیلی درهم و برهم شده بود لهذا مجلسی در وینه ترتیب یافته و تمام پادشاهان
اروپ بجهة اصلاح امور خود در آن مجلس جمع شدند این مجلس مشهور است
به (کنگره وینه) و از این مجلس عهد سوم تاریخ بین الملل شروع میشود
تا حال از وقایع عهد دوم سخن در میان بود حالا باید جمیع آن وقایع را از نقطه نظر
حقوق بین الملل بسنجیم و ببینیم که در آن عهد دوم که از معاهده وستفالی شروع
شده بکنگرهٔ وینه منتهی میشود در روابط ملل با همدیگر قواعدی وجود داشته است
یا خیر و اگر وجود داشته است تا چه درجه مجری بوده است از تمام این وقایعی
که بطور اختصار ذکر شد بخوبی میشود دریافت که در عهد دوم هم جنگ و جدال در
میان دول اروپ وفور داشته و هر نوع تصرفات و تسخیرات بنیل اصلی دول
بوده است ولی باید دانست که از طرف دیگر اغلب اوقات بنای این نوع تسخیرات
غاصبانه فقط بر قوت جسمانی نبوده است بلکه دول سعی داشتند که قبل از جنگ حرکات
تعرضانه خود را بروی حقی استوار نمایند و جنگ را وسیله اجرای حق قرار دهند و
اعتراضات خود را از کتاب Hugues Grotius
که اول بانی علم حقوق بین الملل محسوب میشود استدلال و استمساک مینمودند و این
کتاب بقدری مرجع خواص بود که پادشاه سوئد (گوستاو آدولف) در وقت جنگ
سی ساله هنگام فراغت همواره مشغول مطالعه آن بود و بعضی قواعد در این عهد
فیما بین دول پذیرفته و مجری شد که از اصل حقوق بین الملل محسوب میشود
اولاً بواسطه اجتماع پادشاهان و نماینده های دول مختلفه در مونستر بجهة معاهده

دست فعلی میان آنها یک اشتباهی از ارتباط مخصوصی که تا آنوقت بین دول اروپ داده وحدود
حقوق آنها و دول معین شده و مذاکرات سیاسیه و بین الملل حالت طبیعی پیدا کرده
براحترام نماینده ها و سفرا در دول خارجه افزود و حقوق آنها در دول خارجه
معین گردید

ثانیاً حقوق بین الملل در همین عهدنامه ترقی فوق العاده نموده در سال ۱۷۸۰
(بی طرفی مسلح) احداث شد و قوانین مذکوره در فوق را ایجاد و مجری داشت
ثالثاً ملاحظه نوع حتی در هنگام جنگ ثبت اذهان شده بود و اسرا مثل سابق برده
و بنده محسوب نمیشدند بلکه مورد رعایت و تاکید در حقوق آنها منظور بود و کذلک
مریضخانها و اطبای نظامی برحسب عهدنامه های مختلفه محترم و دارای حقوق و اختیارات
مخصوصه بودند

رابعاً تمام روابط مذاکرات سیاسیه و جنگها و تسخیرات پایه اش بر قاعده موازنه پولتیکی
بود که در فوق ذکر شد جهة پیش آمن این وضع این بود که دول فهمیده
بودند که همه باید بالسویه مراقب استقلال همدیگر و حفظ حقوق و روابط با یکدیگر
باشند ولی از طرف دیگر موازنه سیاسیه یک عذر موجهی از برای جنگهای عدید
دوتم شده بود و از آنجا که ملل اروپ بعد از معاهده دست فعلی قوت جسمانی را
تنها برای اعلان خصومت کافی ندانستند و مجبور بودند بحسب ظاهر حرکات
خود را بعبارتی نمایند اغلب اوقات بموازنه پولتیکی متمسک میشدند بدین جهة
این وضع پرده بجهت پوشانیدن هر نوع ظلم و تعدی شده بود ولی چنانکه
ذکر شد بنای اصلی این وضع برروی یکرنگی و عمومیت منافع ملل اروپ بود

قسمت سیم از کنگره وین الی حال

جنگهای

جنگهای ناپلیون چنانچه در فوق بطور اختصار ذکر شد نقشه پولیتکی اروپ را بکلی تغییر
داد و زیرا که تقریباً تمام دول اروپ یا منضم بفرانسه و یا مطیع و دست نشانده آن
دولت گردیده بودند وضع داخلی دول اروپ نیز بواسطه انقلابات بزرگ فرانسه
بسیار متزلزل و مختل شده بود لهذا بعد از استعفای ناپلیون دول اروپ
چنین مصلحت دیدند که کنگره از پادشاهان اروپ و نماینده های ایشان
تشکیل داده قرار صحیحی در باب کلیه امورات داخله دول و مسائل بین الملل بگذارند
بنابر آن امپراطورهای روس و اطریش و پادشاه پروس با نماینده هایی
سایر دول در شهر وینه جمع شده و در ۱۳ نوامبر ۱۸۱۴ اول مجلس آن
کنگره را افتتاح نمودند ولی همینکه بطرح مسائل و مطالب لازمه پرداختند اختلاف
آراء در میان سلاطین و وزرای ایشان ظهور رسید وزیر اعظم اطریش را که
متترنیخ (Metternich) نام داشت عقیده آن بود
که قاعده کلی بجهت حل این مسائل لازم نیست باید هر مسئله بموجب اتفاق و
پولیتیک و دسایس و تزویر و کلیه مقتضیات وقت حل شود پرنس تالیران
نماینده و وکیل فرانسه رای دیگر داشت و میگفت که در اصلاح امورات
داخلی و خارجی دول اروپ باید بتاریخ رجوع کرده هر شکل و هر وضعی
که قبل از انقلابات بزرگ فرانسه در اروپ بوده است همانرا مجدداً برقرار
کنیم و استدلالش بر موازنه سیاسیه وغیره بود این رای را اغلب نمایندگان
دول اروپ پسندیدند و چون گمان میکردند که اصولاً این رای شرعی است
آنرا Legitimisme و آن نوع اصلاح را Legitimie
نامیدند کرده سیم رای شتین (Stein) وزیر پروس را قبول
کردند که هر دو عقیده مذکوره را بدلایل و براهین رد کرده میگفت که باید

ماخذ

ناخذ صحیحی بجهت اصلاح کارهای دول قرارداد و آن ناخذ باید بموافق وضع معیشت و اخلاق
وکلیه مقتضیات امروزه دول باشد زیراکه آنچه بود گذشت تغیرات فوق العاده در
افکار و عقاید اهالی اروپ در بیست و پنجسال آخری روی داده دیگر نمیتوان نگذشته
مراجعت کرد زیراکه وضع قدیم جزو تاریخ شد و با اقتضای اینزمان مناسبتی ندارد
الکسندر اول پادشاه روس هم پیروی همین عقیده را نمود ولی چون اشخاصیکه
پیروی عقیدهٔ ثانوی را میکردند اغلبیت داشتند و از طرف دیگر پادشاهان روس
واطریش و پروس باهم اتحاد مقدسه نموده بودند که من بعد مؤید صلح و راستی بوده
مذهب مسیحی را از هر نوع آفات و انقلابات محفوظ دارند و خود این اتحاد با نتایج آن
برضد خیالات Iteinn بودند لهذا عقیده تالیران تفوق نمود
اگرچه بواسطهٔ حیله و تزویر Metternich
که دول اروپ را برضد هم برانگیخت این عقیده هم بطوریکه لازم بود مجری نشد
مراجعت ناپلیون بفرانسه و خوف عمومی دوباره باعث اتفاق دول اروپ شده
آنها را باهم متصل و مع کرده و بالاخره بعد از فتح (واترلو) و تبعید ناپلیون کنگره
وینه در ۲۸ ماه مه ۱۸۱۵ بشرایط ذیل ختم شد

اولاً ایالت ورشو با منضمات که تقریباً دو ثلث مملکت پولن است
بتصرف روس درآمد

ثانیاً ایالت پُزن که قسمت دیگر پولن است با نصف دولت ساکس منضم به
پروس شد علاوه بر آن تمام ممالکی که در عهد ناپلیون منضم بفرانسه شده بود
دوباره به پروس برگشت کرد

ثالثاً اطریش نیز تمام متصرفات خود را که جزو فرانسه شده بود برگردانید بعلاوه
ایالت ونیز (Venetie) و لمباردی (Lombardie)

کیز

که نیز جزو مستملکات آن دولت شد
رابعاً تمام دول کوچک آلمان با پروس و اطریش و دانمارک و هولاند و شهرهای
آزاد (کوچک برمن با بتورغ و فرانکفورت روی ماین) عهد اتحادیی
مابین خودشان بسته مشهور شدند به (اتحاد ژرمان)
Confédération Germanique
خامساً اعلان بیطرفی دولت سویس شده ایالاتیکه از این دولت منضم بفرانسه
شده بود برگشت
بالاخره ایالت ژن Gênes منضم ببارد ن شد
غیر از این تغیرات مهمهٔ مسئلهٔ بزرگ که راجع به معیشت بین الملل بود در این
کنگره طرح شده اصولاً ختم گشت
اولاً بجهت تسهیل روابط تجارتی و آمیزش بین الملل مقرر شد که تمام رودخانهای
معظم اروپ برای سیر و عبور سفاین تمام ملل آزاد باشد
ثانیاً چون برده فروشی را منافی با اقتضای انسانیت دیدند باتفاق آرا خرید و
فروش برده را منع نمودند
ثالثاً چون ارتباط سیاسی را از مهمات امور دولتی و بین الملل دانستند لهذا
نظامنامهٔ مخصوصی برای سفراء و وزراء مختار و شارژ دافرهای دول ترتیب دادند که
از آن رتبه و حقوق و تکالیف ایشان معین بوده با آسودگی و امنیت بهتر بتوانند
از عهدهٔ ماموریت خودشان برآیند
بعد از کنگرهٔ وینه دول معظم اروپ (روس و اطریش و پروس و انگلیس و فرانسه)
عقد اتحادی بستند که مشهور است به Pentarchie مقصود از آن
اتحاد این بود که حفظ وضع قدیم را نموده نگذارند افکار و عقاید تازه انقلاب

در وضع و اساس دول و ملل برانگیزد و از هر نوع آزادی و مسلک تازه جلوگیری نموده مانع از انتشار آن شوند و اگر انقلاب یا تغییراتی در داخله دولتی روی دهد که بر ضد اساس قدیم و استقلال سلطنت باشد دخالت نموده بضرب اسلحه وضع قدیم را برقرار نمایند

در سال ۱۸۱۸ کنگره دیگری در Aix la chapelle منعقد شد که اولاً موعد توقف قشون ساحلوی دول را در فرانسه کم کرده مبلغ خسارت را نیز تخفیف دادند

ثانیاً یکدرجه بر درجات نمایندگان سیاسی علاوه کردند که عبارت از وزیر مقیم باشد (سفیر و وزیر مختار و وزیر مقیم شارژ دافر)

ثالثاً برحسب اعلان نماینده های دول مقرر شد که من بعد با پن دول اروپ حقوق بین الملل محل رجوع و مجری باشد و بالاخره سلاطین خمسه متعهد شدند که بجهة مشورت در کارهای شخصی خودشان متناوباً کنگره نموده حتی الامکان مانع از پیشرفت افکار جدیده و آزادی ملل شوند

از آنروز وقتی که پادشاه ناپل بواسطه شورش داخله این مملکت مجبور شد با یکه حکومت خود را مشروطه نماید (۱۸۲۰ مسیحی) نماینده های دول (روس و پروس و اطریش) در کنگره لیباخ (Laybach) جمع شده قرار گذاشتند که دولت اطریش دخالت نموده بضرب اسلحه وضع سلطنت قدیم را برقرار نماید همچنین وقتی که در سال ۱۸۲۲ حکومت اسپانیا مشروطه شد همان دول باز کنگره تشکیل داده دخالت را بخبث باطن خواهان آن وضع جدید مجبور نمودند اگرچه انگلیس این تکلیف دول را قبول نکرده رسماً پروتست نموده سهل است از این تاریخ همیشه بر ضد دخالت دول اجنبی در امور داخله دولت دیگری بود در سال ۱۸۲۱ مسیحی یونان بر ضد

دولت عثمانی شوریده در سنوات اول اغلب دول اروپ بر ضد شورشیان بوده از آنها پشتیبانی می نمودند و Metternich واضح تیکفت که رعیت چه حق دارد بر پادشاه خود بشورد ولی بعد از چند سال بواسطه هیجان افکار عامه در انگلستان که علناً بر ضد عثمانیها و پولیتیک دول اروپ بود در این شورش تغییر کرد تا آنکه در سال ۱۸۲۷ انگلیس و روس و فرانسه در لندن قرارنامه بستند که بعثمانی بعضی تکلیفات در آزادی یونان و اصلاحات این مملکت نمایند و در صورتیکه تکلیف ایشان پذیرفته نشود متفقاً اعلان جنگ نمایند چنین هم شد از یکطرف سفاین حربی دول متحده قوای بحری عثمانی و مصر را در ناوارین (Navarin) مضمحل ساختند از طرف دیگر دولت روس از طرف ملداوی (Moldavie) و بالکان با یالات عثمانی استیلا نموده شهر آندریوپول را گرفت چون عرصه بر عثمانی تنگ شد راضی باستقلال یونان گردید و بواسطه عهدنامه آندریوپول از یونان در تحت سلطنت اُتُن شاهزاده (باویر) دولتی تشکیل یافت یکسال بعد انقلابی در فرانسه اتفاق افتاد که مشهور است بانقلاب ژولیه مقصود از آن انقلاب تغییر وضعی بود که بعد از شکست ناپلیون و استعفای ثانوی او اجباراً توسط دول در فرانسه برقرار شده بود در این شورش سلسلهٔ بوربن مجبور شدند که دست از سلطنت فرانسه بکشند و جای خود را به Louis Phylippe کنایده سلسلهٔ اورلان بود واگذار نمایند و چون آن پادشاه رسماً اعلان کرد که تمام معاهده های کنگره وینه را قبول دارد و از شرایط آنها تخلف نخواهد کرد دول روس و پروس دخالت در امور داخلی فرانسه نکردند و از طرف دیگر هم مثل سابق در دخالت آزاد بودند زیرا که افکار عامه بر ضد آن روش و پولیتیک بود همان اوقات فرانسه در بحبوحهٔ انقلاب بود مردم بلژیک هم بر ضد هولاند شوریدند و بالاخره

بجهة همراهی دولت فرانسه در سال ۱۸۳۱ عهدنامه در لندن فیمابین دول منعقد شد که بموجب آن قت بلژیک از هولاند مجزی شده دولت مستقلی گشت (اگرچه این استقلال و آزادی بلژیک را دولت هولاند تا ۱۸۳۹ قبول نمیکرد) در سنه ۱۸۴۸ انقلابات متواتره در فرانسه و پروس و مجارستان و اطریش روی داد که بکلی منافی با شرایط کنگره وینه و پولیتیک سلاطین متحده بود که میکفشد وضع قدیم را ولو بقوه اسلحه باشد باید برقرار نموده و دخالت باموره داخله دولتی که بر ضد خیالات دول پنجگانه باشد مجاز و مباح است

بعد از آزادی یونان و انقلاب بلژیه دیگر از برای دول ممکن نشد این عقیده را مجری دارند زیرا که ملل (بخصوص انگلیس و فرانسه) ترقی فوق العاده نموده بجایی رسیدند که هر ملتی در کارهای داخلی خودش باید مستقل بوده و در تشبث امور سلطنتی داوا نکردن کارهای دولتی آزاد باشد لهذا بواسطه نفوذی که این نوع افکار و عقاید عامه در اذهان داشت دول پنجگانه بر و مجبور شدند که دست از دخالت اجباری برداشته استقلال هر دولتی را در امور داخلی خودش از بدیهیات اولیه شمارند

در سال ۱۸۵۴ جنگ (سباستوپول) فیمابین روسیه از یکطرف و دول چارگانه (انگلیس و فرانسه و عثمانی و ساردن) از طرف دیگر شروع شد جهت این جنگ در ظاهر منازعه بود که در سریت القدس فیمابین روحانیین ارتودوکس و کاتولیک اتفاق افتاده بود ولی باطناً سبب آن جنگ نشو و نمای فوق العاده روسیه و تزیید نفوذ و تسلط او در عثمانی بود در عهد سلطنت نیکولای اول (امپراطور روس) بقدری بر نفوذ دولت روس در عثمانی افزوده بود که بموجب قرارنامه مخصوص فقط

کشتیهای

کشتیهای جنگی روس مجاز بودند از بوغاز (داردانل) عبور نمایند این ترقیات بی اندازه روسیه باعث اتحاد دول مذکوره در فوق بجهت جلوگیری نفوذ و تسلط روسیه در عثمانی شد و بعد از یکسال و نیم جنگ بالاخره طرفین صلح نموده عهدنامه در پاریس بشروط ذیل منعقد داشتند

اولاً مقرر شد که جهازات جنگی دول ق ندارند از بوغاز داردانل عبور نمایند

ثانیاً دولت روس تعهد نمود که در بحر اسود سفاین حربی نداشته و در سواحل این دریا قلاع و استحکامات بنا ننماید

ثالثاً مملکت بسارابی (Bessarabie) از روسیه مجزی شده با ایالات Valachie و Moldavie که هر دو استقلال داخلی داشته و تحت نشانده عثمانی بودند منضم شد

رابعاً مسیحیان عثمانی که تا آنوقت فقط در تحت حمایت دولت روس بودند بعد از آن جنگ در تحت حمایت تمام دول معظمه اروپ واقع شدند بعد از امضای عهدنامه پاریس بنا بر تکلیف انگلیس و فرانسه دول معظمه قرارداد ذیل را قبول نموده بجهت اطلاع عامه اعلان کردند

اولاً متدعن شد که من بعد در هنگام جنگ مابین دو دولت (کورس) ممنوع باشد یعنی هیچکدام از طرفین حق نخواهند داشت کشتیهای تجارتی همدیگر را در روی دریا ضبط نموده بارش را تصاحب نمایند

ثانیاً مال التجاره و اموال رعایای دولت خصم در صورتیکه در کشتیهای دول بی طرف باشد یا کلیتاً در سفائنی واقع شود که دارای بیرق یکی از دول بیطرف باشد از ضبط و توقیف محروس است مگر آنکه محمول اشیائی باشد که موسوم است بقاچاق نظامی (آلات و ادوات جنگ)

ثالثاً مال التجاره دولت بیطرف در سفاین دولت خصم نیز از توقیف و تصاحب آزاد است در صورتیکه قاچاق نظامی نباشد

تابعاً محاصره بندر یا جزیره از طرف دریا وقتی حقیقی است و باید قواعدش منظور شود که فعلاً آمده شد بآن بندر یا جزیره ممکن نباشد

این قرارداد بعد از اینکه اعلان شد در نزد اکثر دول متمدنه مقبول افتاد بعد از سنه ۱۸۵۶ وقایعی در اروپا روی داد که بکلی مخالف معاهده وینه بود و بدین جهت تغییرات متواتره در فصول آن معاهده حاصل شد که در ذیل شرح داده می شود

اولاً دول مختلفهٔ ایطالیا که از قدرون وسطی با هم در منازعه و مجادله بودند بالاخره از خواب غفلت بیدار شده دریافتند که ذلت و حقارت ایشان بعجهت نفاق است و سعادت و استقلال ایشان در اتحاد لهذا در صدد اتحاد با دولت شمالی ایطالیا که موسوم باردون (Sardaigne) بود برآمدند چون اطریش بنا بر معاهدهٔ وینه ولایات شمالی ایطالیا را تصاحب نموده (Venetie و Lombardie) متصل در کارهای داخلی ایطالیا مداخله میکرد دولت ساردون که بزرگترین دولت ایطالیا بود از فرانسه استمداد نمود و بضرب اسلحه اینها دولت اطریش را مجبور کرد که معاهده ویلافرانکا (Villa franca) قبول نموده لمباردی را (۱) باردون واگذار نماید و بالاخره در سال ۱۸۶۰ تمام دول ایطالیا متحد شده تشکیل دولت بزرگی در تحت سلطنت پادشاه ساردون نمودند و فرانسه در همان سنه معاهده در تورن با ایطالیا کرده بموجب این معاهده با کمال رضا و رغبت

(۱) دولت اطریش لمباردی را بموجب عهدنامه مزبوره بفرانسه واگذار نمود و اینها دولت آ از طرف خود ش ایطالیا

این اتحاد

۱۰

این اتحاد و اتصال را اعتراف نمود و در ازای زحماتش شهر مین و ساوآرا (Nice, la Savoie) از ایطالیا گرفته منضم بخاک خودش کرد بدین منوال تمام دول متفرقهٔ ایطالیا متصل شده یک دولت بزرگی تشکیل نمودند که مشهور است بدولت ایطالیا

چهار سال بعد (۱۸۶۴) مابین دولت دانمارک از یکطرف و اطریش و پروس از طرف دیگر جنگ درگرفت و جهتش این بود که موافق عهدنامهٔ وینه دولت دانمارک داخل در حوزهٔ دول متحدهٔ آلمان گردیده بود و دو ایالت هم که عبارت از هلستین و شلزویک باشد (Holstein - Schleswig)

باشرایط مخصوصی که راجع بامور داخلی این دو ایالت بود منضم بدانمارک شده بود بدینجهت وقتی که خریستان نهم پادشاه دانمارک قوانین سیاسیه تازه در دانمارک وضع کرد که در حین واحد شامل شلزویک نیز میشد دول متحدهٔ آلمان این مسئله را بر ضد عهدنامهٔ وینه تصور کرده پروس و اطریش را وادار داشتند که دانمارک را از اجرای قوانین جدیده ممانعت نمایند و آخر الامر جنگ از طرفین شروع شد بعد از شکست دانمارک دو ایالت مزبوره بکلی منضم بدول متحدهٔ آلمان گردید و چون دو دولت اطریش و پروس آن ایالات را فتح نموده بودند بعد از جنگ رقابت مابین این دو دولت در تسخیر ایالات مزبوره بالا گرفت تا اینکه بعد از کشش و کوشش زیاد کار بجنگ اطریش و پروس منجر شد و در سال ۱۸۶۶ قشون پروس شکست فاحشی بلشکر اطریش در (سادوایا) داده و بعهدنامهٔ (پراغ) طرف مغلوب را مجبور نمود که اولاً ایالات متنازع فیها را بپروس (غالب) واگذارد و ثانیاً از حوزه دول متحدهٔ آلمان نیز بکلی خارج شود (دولت اطریش بنا بر عهدنامهٔ وینه

سمت ریاست را در میان دول متحدهٔ آلمان داشت) در آن جنگ دولت
ایطالیا بر ضد اطریش بود و بعضی از دول متحده آلمان مثل باویر و ورتامبرغ
و هانور و ناساو (Bavière, Würtemberg, Hanovre, Nassau etc.)
بر ضد پروس بدین جهت بعد از شکست دولت اطریش مجبور شد که ایالت ونیز
(Venetie) را به ناپلیون سیم فرانسه واگذار نماید و او هم
آن مملکت را از طرف خودش بلاواسطه بایطالیا تقسیم نمود از طرف دیگر چون
دول کوچک مذکور در فوق بر ضد پروس بودند بعد از فتح آن بعضی از آنها
مثل هانور (Hanovre) منضم بپروس شدند بعد از آن جنگ
و خارج شدن اطریش از دایرهٔ دول متحدهٔ آلمان وضع اتحادی که مشهور بود
به Confédération Germanique
بهم خورده آلمان منقسم شد بقسمت شمالی که مرکب بود از دولی که در حوزه نفوذ
پروس بوده مشهور گردیده بودند به اتحاد آلمان شمالی و قسمت جنوبی
که عبارت بود از باویر و ورتامبرغ و باد و غیره که بواسطهٔ نفوذ فرانسه استقلال
خود را حفظ نموده بودند ترقیات فوق العادهٔ پروس باعث دلتنگی فرانسه
و عدم رضایت اهالی آن مملکت از ناپلیون شد زیرا که پادشاه فرانسه
میتوانست بدخالت خودش مانع از شکست اطریش و ترقیات پروس بشود
لهذا ناپلیون در صدد تلافی و جبران خط خودش برآمده مسئلهٔ لوکسمبرغ
(Luxembourg) را دست آویز نموده در کمال تشدد
تخلیهٔ آنرا از پروس خواست (زیرا که این شهر از مستملکات هولاند محسوب شد
و پروس بلاحق آنجا را تصرف کرده بود) چون دولت پروس در تخلیهٔ آنجا

دفع الوقت

دفع الوقت مینمود نزدیک بود منازعه بجنگ انجامد ولی خوشبختانه دول معظمهٔ
اروپ در لندن کونفرانس نموده (۱۸۶۷) قرار تخلیهٔ لوکسمبرغ را
گذاشتند و این شهر را با یالتش کماکان السابق بهولاند واگذار نموده بیطرفی
او را اعلان نمودند چون دولت فرانسه در سر این مسئله بآرزوی خود نایل نشد
متصل در صدد بهانه بود که اعلان جنگ به پروس نموده مانع از ترقیات
فوق العاده و تزیید تسلط و اقتدارش در اروپ بشود تا اینکه در سال ۱۸۷۰
سلسلهٔ سلاطین (بوربن) در اسپانیا منقرض شد و اسپانیا (لئوپولد)
را که از خانواده سلطنت پروس (Hohenzollern) بود
بسلطنت اسپانیا دعوت کرد دولت فرانسه آن دعوت را باعث حقارت خود
شمرده از پروس خواست که این دعوت را رد نماید و باین اظهار نیز اکتفا نکرده
از پادشاه پروس جداً مطالبه قول صریح نمود که در آینده نیز هیچوقت آلمان
قبول این دعوت را نخواهد کرد و چون پروس از دادن این نوع وعده امتناع نمود
فرانسه با و اعلان جنگ کرد و مابقیهٔ حرب یکسال مشتعل و فرانسه بعد از شکستهای
فاحش مجبور شد که در فرانکفورت (Francfort) عهدنامه صلحی با پروس
بسته تمام ایالت السآس و نصف لورن را بپروس واگذار نماید و سهل است
مبلغ خطیری که عبارت از ده هزار کرور فرنک باشد خسارت جنگ بپردازد
یکی از نتایج بسیار مهم آن جنگ اتصال دول متحده شمالی بود با دول مستقله جنوبی آلمان
که در سال ۱۸۷۰ وقوع یافت و بالاخره تمام دول متفرقهٔ آلمان در تحت
نفوذ پروس درآمده یک دولت معظم و قویشوکتی تشکیل دادند که موسوم است
به آلمان Confédération Allemande
(Empire d'Allemagne)

دیادشاه

و پادشاه پروس گیلوم اول نیز بلقب امپراطوری آلمان ملقب گردید بعد ازاین
جنگ چند سالی صلح و آرامی در اروپ قرار گرفت و هم دول مصروف بترویج
صناعت و تجارت شد در سنه ۱۸۲۴ بر حسب تکلیف الکساندر دویم پادشاه
روس کنفرانسی در برو کسل تشکیل داده شد و مقصود آن کنفرانس این بود که قوانین
و عادات ایام جنگ و محاربه را نمایندهای دول در آن مجلس مرتب و مدون نموده
بعد بامضای تمام دول برسانند که تکالیف و دول محارب معین شود و خود جنگ
در تحت قواعد مضبوطی باشد ولی بدبختانه این کار مهم بانجام نرسید و بواسطه شورش
و اغتشاش در شبه جزیره بالکان تمام حواس دول اروپ بدان سمت معطوف شد
شورش اول در بوسنی و هرسکاوین - (Bosnie-Herzegovine)
شروع شد و از آنجا کم کم بسایر ایالات عثمانی
حتی بروسیلی سرایت کرد و بدرجه رسید که صربستان و قراداغ هم بعثمانی اعلان جنگ
نمودند و بلغارها نیز بشورشیان متصل شدند مقصود شورشیان این بود که مورد ظلم
و تعدی از طرف عثمانیها نباشند و یک قرار مضبوطی با قدری آزادی و استقلال
در امور داخله بآنها داده شود دول اروپ بعضی اقدامات در اینباب نمودند
ثمر ثمری نشد تا آنکه کنفرانسی در اسلامبول تشکیل داده با اطلاع دولت عثمانی متفقاً
مستبد شدند که قراری در حل مسائل غامضه بالکان بگذارند دولت عثمانی اول راضی شد
ولی بعد از تشکیل این کنفرانس تمام تکالیف آنرا رد کرد و بدینجهة این کنفرانس هم
ثمری نبخشید آنوقت دولت روس از آنجائیکه حامی اهالی اسلاو (استقلاب)
جزیره بالکان بود (یعنی صرب و بلغار و قراداغ و غیره) و تعصب مذهبی نیز داشت
(زیرا که این دول ارتودوکس بودند) در (۱۸۷۷) بعثمانی اعلان جنگ نمود
و بعد از یکسال جنگ سخت از طرفین بالاخره روس غالب آمد و در سان استفانو

بشرایط

بشرایط ذیل معاهده صلح شد

اولاً دولت عثمانی باستقلال تام دول صربستان و رومانی و قراداغ اعتراف نمود

ثانیاً بلغارستان استقلال داخلی پیدا نمود و سرحداتش بموجب عهدنامه مزبوره
الی سالونیک که در ساحل بحر ابیض است امتداد یافت

ثالثاً دولت عثمانی متعهد شد که اصلاحات لازمه را بر حسب دستور العمل کونفرانس
اسلامبول در بوسنی و هرسکاوین بلا تأمل اجرا نماید

رابعاً هژده چهارصد و ده ملیون منات وجه خسارت جنگ بدولت روس بدهد
و دولت روس این غرامت جنگ را مصالحه نمود از طرف غرب بایالت بسارابی
که بنابر عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ منضم بعثمانی شده بود (یعنی بایالات مُلداویی
و والاخی که جزو عثمانی بودند) و از طرف شرق به قارص و باطوم و اردهان
و بایزید چون دول معظمه اروپ مشاهده نمودند که اگر تمام این شرایط اجرا شود
دیگر از برای عثمانی نفوذی در اروپا باقی نمی ماند این عهدنامه را قبول ننمودند و خصومت
و عداوت بدرجهٔ غلظت و شدت یافت که کم مانده بود میان انگلیس و روس
جنگ درگیرد

تا آنکه آلمان قدم وساطت پیش گذارده بنابر عهدنامه پاریس دول را به کنگره برلن
دعوت نمود (زیرا که دولت عثمانی بر حسب عهدنامه مزبوره در تحت حمایت تمام دول
اروپ بود و بدینجهة هیچ دولتی از دول معظمه اروپ به تنهائی حق دخل و تصرف
در کارهای عثمانی نداشت) و این کنگره بعضی تغییرات در متن عهدنامه سان استفانو
بدین معنی که اولاً بلغارستان را بدو قسمت نموده یک قسمت شمالیش را استقلال
داخلی دادند و قسمت دیگر را با آزادی بسیار محدودی باسم ولایتی شرقی در تحت
حکومت بلاواسطهٔ عثمانی گذاردند

ثانیاً اختیارات قراداغ را در سواحل دریای آدریاتیک محدود نمودند و قسمت
بسیاری را فقط با قارص واردهان و باطوم بر دوس واگذاردند (چنانچه بایزید
با ایالت آن بعثمانی برگشت
ثالثاً بوسنی و هرسک با وجود این هرچند در تحت حکومت عثمانی ماندند ولی قرار شد بواسطه
اطریش اداره شوند
رابعاً قطر هم بدولت ایران واگذار شد علاوه براین تغییرات دول معظمه از
عثمانی قول گرفتند که بعضی اصلاحات اصلیه در وضع ایالات مسیحی خود نمایند
ومقرر شد که دول اروپ مجصل اجرای آن اصلاحات باشند
از وقایعی که در نیمه دوم قرن نوزدهم از حیث حقوق بین الملل اهمیتی داشت
منجمله جنگ مابین دول شمالی و جنوبی آتازونی بود کلیتاً مسلک این دو قسمت
آتازونی در مسائل پولتیکی باهم موافقت نمیکردو از این رو یک نوع ضدیت
همیشه درمیان آنها بود بالاخره در سر مسئله برده فروشی و آزادی غلام و کنیز
خصومت دول مزبوره بدرجه رسید که دیگر نتوانستند از محاربه خودداری نمایند
دول متحده شمالی برده فروشی را خلاف انسانیت دانسته درصدد ترک آن
برآمدند و کمال جد و جهد را در این مسئله داشتند زیرا که منفعتی هم در ابقای برده فروشی
برای خود مشاهده نمیکردند بخلاف دول متحده جنوبی که چون عمده کشتی غلام و کنیز داشته
از وجود آنها منتفع میشدند بمنع برده فروشی تن در نمیدادند بعد از محاربه که چهار سال
طول کشید بالاخره دول متحده شمالی غالب آمده برده فروشی را موقوف
ودول جنوبی را بکلی تابع حکومت مرکزی دول متحده آتازونی نمودند[1] اگر در تمام
این اتفاقات و وقایعی که در عهد ستیم روی داده است تعمق شود بخوبی میتوان
دریافت که در عهد ستیم حقوق بین الملل بالنسبه بعهود سابقه ترقیات فوق العاده

(۱) از وقایع اخیره کنفرانس ژنو که بسنه ۱۸۶۴ که بر حسب تکلیف ناپلئون سوم امپراطور روس در شهر لاهه پای تخت هولاند
ترکیب شده بود قابل توجه است اگرچه این کنفرانس مقصود اصلی خود را نائل نشد ولی بعضی اقدامات صحیحه نموده که در جای خود ذکر خواهد شد

نموده

نموده است درین عهد دول اروپ فهمیدند که استعداد و قوه داخلی دولتی تنها
کفالت و کفایت تمام مقتضیات زندگانی اهالی آن دولت را نمی نماید و هزاران
مسئلات که بی استمداد و استعانت دولت دیگری لاینحل میماند لهذا دول اروپ
هرچه بهتر این مسئله را درک کردند بیشتر هم نزدیکتر شده ترک جدائی و بیگانگی را
نمودند و قراردادهای کثیری چه در کنگره و کونفرانسها و چه علیحده باهم بسته عده
کثیری از مسائل معوقه را باحسن وجهی حل نمودند این قراردادها و معاهده ها بقدری
زیاد است که در اینجا نمیتوان عشری از اعشار آنها را ذکر کرد بعضی از آنها در جای خودش
گفته خواهد شد و خواهید دید که چه مسائل عمده ختم گردیده و چه قدر اتحاد مابین دول
مؤید پیشرفت آنها در نیل بمقصود اصلی حقوق بین الملل شده است از طرف دیگر
در این عهد تقریباً تمام مسائل عمده بین الملل رجوع بمجالس کنگره و کونفرانس میشود
ورای اینکه مجالس حکم قانون را دارد مثلاً بر حسب رای کنگره پاریس
اختیارات دولت روس در بحر اسود و سواحل آن محدود شد و این قرارداد
کنگره مزبوره چهارده سال تمام مجری بود تا اینکه در سال ۱۸۷۱ دولت
روس بدول اروپا اعلان کرد که این رای کنگره بر خلاف اصول حقوق
بین الملل است زیرا که حکومت هر دولتی اصولاً در آبهای مجاور و سواحل آن غیر
محدود است و بنابر آن این مسئله را پروتست نمود آنوقت در لندن کونفرانسی
دوباره تشکیل یافت و بعد از رسیدگی بمواد پروتست فصل عهدنامه پاریس را
که راجع باین مسئله بود موقوف کردند
یکی از مختصات این عهد مسئله وطریقه ملیت است که در اوایل این قرن ظهور کرده
در مدت قلیلی نشو و نمای فوق العاده نمود هواخواهان این طریقه را عقیده
آن است که هر دولتی باید فقط از یک ملت مرکب باشد یعنی بعبارة اخری

مایه دولت

باید دولت مرکب باشد از مردمانی که یک تاریخ داشته باشند و دو یک زبان تکلم نمایند و اخلاق و آداب و رسوم کاملاً یکی باشد (مثل ایران) از آمیزش اگر دولتی از چند قسمت مرکب باشد مثل (اطریش و عثمانی) باید بنا بر عقدهٔ ملل بچند قسمت منقسم شده از هر قسمتی دولتی تشکیل شود و بعکس ملتی که داخل در حوزهٔ چند دولت باشد (مثل لهستان) باید بجهت مشارکت در زبان و اخلاق و آداب مستقل شده یک دولت تشکیل دهند این عقیده در اروپ در قرن نوزدهم خیلی شیوع داشت و در تحت نفوذ آن اتفاقات بسیار مهمه روی داد که اغلب آنها در فوق ذکر شد. مثلاً استقلال یونان و مجزا شدن بلژیک از هولاند و آزادی دول رومانیا و صربستان و قره طاق (قراداغ) و اتصال و اتحاد دول متفرقهٔ ایطالیا و آلمان که باعث تشکیل دو دولت بزرگ ایطالیا و امپراطوری آلمان گردید

مقام حقوق بین الملل نسبت بسایر شعبات حقوق و پولیتیک

در تعریف حقوق بین الملل گفتیم که این علم عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که مقصودش تعیین روابط مابین دول و حفظ منافع آنهاست و در روابط با همدیگر از این تعریف واضح است که حقوق بین الملل با اینکه مستقل است و موضوع مخصوصی دارد باز ارتباط و بستگی تامی در میان این رشته با سایر رشته های حقوق و پولیتیک وغیره حاصل است مثلاً مقصود از حقوق شخصی یا مدنی دولتی حفظ منافع شخصی آحاد و افراد آن دولت است ولی اجرای این مقصود همه جا مقدور نیست و حدودی هست که عبارت است از سرحدات و بعد از تخطی و تجاوز از آن حدود دیگر اجرای حقوق مدنی آن دولت میسر نیست واقعاً کدام قاعده و قانون

حقوقی میتواند خارج از سرحدات دولتی مجری شود یا بعبارت اخری کدام دولت میتواند قانونی را که در داخلهٔ خود رواج داده است در خارجه نیز مستقل دارد و مگر اینکه دول بواسطهٔ عمومیت منافعشان باهم معاهده نموده قوانین همدیگر را در دیوانخانهای خودشان مجری دارند و هیچگاه باین درجه نرسیده اند حقوق بین الملل شخصی احداث میشود پس از این قرار حقوق بین الملل مکمل و متمم حقوق شخصی یا مدنی است همین اخوت و ارتباط مابین حقوق جنایت Droit Penal (criminel) و حقوق بین الملل نیز موجود است زیرا که هر دولت متمدنه بکمال خوبی میفهمد که اساس مجازات در داخله وقتی مستقر و مستحکم است که دول خارجه نیز قوانین جنایت و سیاست او را قبول داشته باشند از آنرو دول باهم معاهده نموده مقرر میدارند که تحقیقات لازمه را در کشف جنایات بعمل آورده مقصرین همدیگر را مسترد دارند و کذلک سایر مسائل چون تمام این اقدامات بازو داخل در حوزهٔ حقوق بین الملل است این حقوق را متمم حقوق جنایت نیز میدانند همین مشارکت و مساهمت در معنی مابین این حقوق و حقوق دولت و پولیتیک وغیره نیز حاصل است حتی بعضی پولیستیک (روابط خارجی دول) را از حوزهٔ حقوق بین الملل میدانند ولی این عقیده صحت ندارد زیرا که حقوق بین الملل دارای اصول و قوانینی است که بجهت تعیین روابط مابین دول وضع شده است بعکس پولیستیک که فنی است و میآموزد که چگونه باید حفظ منافع بین الملل بشود در صورتیکه این منافع از وضع جغرافیائی یا در جمعیت و یا پولیتیک داخلهٔ دولتی تولید شده باشد از تفاوت مابین این دو رشته میشود بخوبی نسبت آنها را بهمدیگر سنجید یعنی باید پولیستیک خارجهٔ دول بتوسط حقوق بین الملل هدایت شود و بعبارهٔ اخری اگر مقصود دول

در پولیتیک خارجه حفظ منافع شرعی آنهاست پس باید این پولیتیک موافق حقوق بین الملل باشد

پولیتیک خارجه را بعضی اوقات دیپلوماسی نیز مینامند این تفاوت لفظی نباید ما را باشتباه بیندازد زیرا که معنای این دو لفظ تفاوتی ندارند وچون اشخاصیکه کفیل پولیتیک خارجه اند بیشتر اوقات ممسک بعهدنامه و قرارنامه هائی هستند که موسوم به دیپلوم (Diplome) است از آنرو این نوع اشخاص را دیپلومات (Diplomates) و آن فن را دیپلوماسی (Diplomatie) نامیدند پس از این قرار دیپلوماسی باید تابع و موافق حقوق باشد

منابع حقوق بین الملل

منابع حقوق بین الملل از قرار تفصیل ذیل است

اولاً عادات بین الملل که عبارت است از قواعدی که وضع شده است بجهت روابط بین الملل بواسطه اینکه مدت مدیدی در موارد معینی اقتضائاً معمول بوده است این منبع حقوق بین الملل خیلی اهمیت دارد زیرا که فعلاً عدهٔ کثیری از قواعد حقوق بین الملل از عادات تولید شده است مثلاً امتیازات و اختیارات سفراء و وزراء مختار و عقد عهدنامه ها و قواعد تجارت بین الملل و این وقت جنگ وغیره وغیره که از قرون وسطی شروع شده است.

از طرف دیگر اهمیت عادات بین الملل در آن است که مثل عادات طایفه یا دولتی دلالت بر مشارکت و مساهمت در وضع زندگانی ملل و عمومیت منافع آنها مینماید و وقتیکه عمومیت منافع بمیان آمد احترام عامه نسبت بحقوق پیدا می شود

پوشیده نیست که عمومیت منافع و احترام حقوق پایهٔ حقوق بین الملل است

ثانیاً قرارنامه هائی که فیما بین دول معمول است مقصود از قرارنامه در اینجا (بمعنی منبع) کلیهٔ تعهدات دول است اعم از اینکه بشکل عهدنامه باشد یا قرارنامه یا اعلان رسمی باشد یا مراسله و قرارنامه های بین الملل بمعنی الاعم نیز بدو قسمت منقسم می شود

قسمت اول تعهداتی هستند که منظر قواعد حقوقی بوده از برای تمام دول یا اکثریت آنها وضع شده و بواسطهٔ قبولی عامه این قواعد داخل در اصل حقوق بین الملل شده است مثلاً اعلان رسمی کاترین دوم در باب بی طرفی مسلح و اعلان کنگرهٔ پاریس (۱۸۵۶) نیز در آن باب و قرارنامه ژنو در باب مجروحین هنگام جنگ و اتحادپستی و تلگرافی دول و قرارنامه های کشتی رانی در بعضی از رودخانها وغیره وغیره تمام اینگونه تعهدات بجهة این است که قواعد مفیده معینی وضع شده تکالیف دول را بهمدیگر مشخص کرده باشد

قسمت ثانوی قرارنامه هائی میباشد که حالت معاملات بین الدول دارند مثلاً عهدنامه های صلح و تجارتی و قرارنامه های دو دولت یا بیشتر در باب تصنیفات و تالیفات وغیره این نوع تعهدات غالباً ما بین دو یا سه دولت اتفاق می افتد و دولیکه این نوع نوشته ها را امضا کرده اند از مجری داشتن آنها آزادند در اول و بهمچنان متصور میشود که اینگونه تعهدات را که حالت معاملات را دارد و اجرایش فقط از برای امضا کنندگان اجباری است نمیتوان از منابع حقوق شمرد ولی چون پایهٔ تمام عهدنامه ها و قرارنامه ها بر روی معیشت ملل متمدنهٔ معاصر است از آنرو آن عهدنامه ها شباهت تامی بهمدیگر دارند و فصول یک عهدنامه میتوان گفت در عهدنامه های دیگر تقریباً تکرار میشود و بهمین جهت مثل این است که آن عهدنامه ها

قبول عامه داشته باشد پس ازین قرار آنها هم منبع حقوق هستند

ثالثاً قوانین و احکام داخلهٔ دول تقدیری که راجع است بارتباط بین الملل مثلاً قوانینی که در داخلهٔ مملکت بجهة تعیین تکالیف قونسولها و حقوق رعایای خارجه و تجارت وغیره وضع و ایجاد شده است هرچند آن قوانین در داخلهٔ مملکت احداث می شود ولی پایهٔ آنها بر روی معیشت بین الملل است و هرچه دولتی بیشتر داخل در ارتباط و آمیزش بین الملل میشود بیشتر قوانین داخلهٔ خودش را با اصول حقوق بین الملل نزدیک مینماید بدینجهة عهدنامه ها و قرارنامه ها و اعلانات رسمی و کلیهٔ تعهدات بین الملل نفوذ تامی بوضع معیشت داخلی و ازآنرو بر قوانین دولتی دارد

رابعاً فتاوی دیوانخانهای عدلیه چنانچه یکی از منابع حقوق مدنی باخبایات است در حقوق بین الملل نیز همین اهمیت را دارد زیرا که در عدالت خانهای داخلی بسا دعاوی وجنایات متنوعه ترافع و تحاکم میشود که بکلی راجع بزندگانی بین الملل است و آن فتاوی هرچند اهمیت سایر منابع حقوق را ندارند ولی باز بجهة شناختن و سنجیدن این رشته را با سایر رشته های حقوق بسیار مفید و معتنا به است غیر از دیوانخانهای داخلی که در فوق ذکر شد بعضی دیوانخانها نیز تشکیل داده میشود که بکلی راجع بامور بین الملل و ربطی بکارهای داخلی دول ندارد مثلاً دیوانخانهای غنائم (Tribunaux de prise) که در وقت جنگ فیما بین دول محارب تشکیل میابد و در آن دیوانخانها بقیهٔ غنائم جنگ رسیدگی نموده بعد از تحقیقات آنچه که از اموال دول بی طرف غصب شده است بآن دول معاودت میدهند فتاوی این نوع دیوانخانها و دیوانخانهای مختلط که در مصر از سال ۱۸۷۴ ایجاد شده است و نیز از دیوانخانهای بین الملل محسوب می شود از حیثیت حقوق بین الملل اهمیتی دارند و یکی از منابع این حقوق شمرده میشود

خامساً تاریخ و علم حقوق بین الملل که نیز یکی از منابع عمده این رشته است زیرا که تاریخ عهدنامه ها و قرارنامه ها و کلیهٔ روابط بین الملل را روشن میکند و بواسطهٔ این روشنائی بخوبی میتوان دریافت که فلان عهدنامه یا قرارنامه در تحت نفوذ چه نوع حوادث و چه قبیل افکار و عقاید بسته شده است و از آنرو چه قدرش جزو تاریخ شده و کدام سهمش باید در زمان معاصر مجری باشد از طرف دیگر بواسطهٔ علم اصول این حقوق از دوعات مخبری شده بجای کالبد بی حس خود روح تعهدات بدست میاید و بدین جهة ترجمهٔ (تاویل) ضبط و منقبضه شروع میشود بواسطهٔ اینکه دامنهٔ منابع حقوق بین الملل اینقدر وسیع است و عادات و عهدنامهای مختلفه نیز داخل در منابع این علمند نقصان بزرگی در این رشته حقوق عجالتاً وجود دارد و آن این است که تمام قواعد حقوق بین الملل متین و مبرهن نیست و بهمین جهت بعضی از علما این علم را دریای بی ساحل مینامند ولی اعلانات رسمیه و قواعدی که بقبول عامه پیدا کرده و حکم قوانین را دارند آن نقصان را بقدری که ممکن بوده است تخفیف داده از طرف دیگر مدلل نموده است که این عیب بزرگ وقتی مرتفع خواهد شد که تمام قواعد بین الملل ضبط شده بترتیب مخصوصی در کودیفیکاسیون (Codification) آول کسیکه باین خیال افتاد بنتام انگلیسی بود (Bentham) که فقط گردهٔ چنین کتاب مدونی را ریخت و بعد حقوق دانهای سایر ملل این خیال را قوت داده بموقع اجرا گذاشتند بطوریکه در این قرن نوزدهم سه کتاب مدون در علم حقوق بین الملل نوشته شده است اول پرودو (Pradier Fodéré) ایطالیائی بود که قواعد حقوق بین الملل شخصی را مدون نمود ثانیه Domin Petrushenecz) که عهدنامه ها را بترتیب مخصوصی درآورد و سیمی بلونچلی (Bluntschli) آلمانی

که تمام حقوق بین الملل را بطور اختصار در یک جلد مدون نموده بترتیب فصول درآورد
هرچند تدوین حقوق بین الملل بحثی که در فوق ذکر شد لازم است ولی تمام حقوق دانها
هنوز در لزوم تدوین یک رای و مصمم نشده اند بعضی از علمای این علم پیروی خیالات
ساویلنه (Savigny) مشهور آلمانی را نموده میگویند که کلیتاً تدوین
در حقوق جایز نیست زیرا که حسن حقوق در آن است که ارتباط و بستگی تامی با وضع
معیشت داشته باشد و همینکه زمان کافی تغییر نمود قواعد حقوقی نیز موافق آن تکمیل شود
و تدوین مانع از این ارتباط است و مثل این است که صدها مصنوعی از برای حقوق
وضع نمایند از طرف دیگر لوازم و اسباب تدوین حقوق بین الملل هنوز
فراهم نیست زیرا که قبل از آن باید تمام کتب علمیه راجع بعهدنامه را خوب خواند
و سنجید تا مشابهت و مشارکت آنها بطوریکه لازم است درک شود و فقط بعد از این
کار مهم باید بتدوین مبادرت نمود

فرقهٔ دیگر را عقیده آن است که این بحثها لزوم تدوین را رد نمی کند و بعکس
نواقصات حقوق بین الملل وقتی مرتفع میشود که قواعدش واضح و مبرهن باشد و این
ممکن نیست مگر بتدوین آن قواعد و یک حسن دیگر تدوین بعقیده آن فرقه این است
که باعث انتشار حقوق بین الملل میشود چنانچه کتاب بلونچلی با نواقصی که داشت
چه قدر قواعد این حقوق را رواج داد و حتی دولت چین امر بترجمهٔ آن کتاب
بزبان چینی نمود ولی نکته که در اینجا باید طرف توجه باشد این است که نمیتوان
تمام قواعد حقوقی را ضبط نموده تدوین نماید بلکه باید انجمنهای مخصوصی در هر وقتی
ترتیب داده شود و آنها باستعانت همدیگر این کار بزرگ را انجام دهند
و تا یکدرجه هم بتشکیل چنین انجمنها شروع شده است مثلاً مجمعی که مشهور
Institut de droit international

و در سنه ۱۸۷۳ ایجاد شده است مرکب است از علمای ملل مختلفه و مقصود
این مجمع ترویج قواعد حقوق بین الملل و تکمیل و تدوین آن است

تاریخ علم حقوق بین الملل

علم حقوق بین الملل از بدو نشو و نمایش الی حال همیشه بستگی تامی با روابط
بین الدول داشته و حالت این علم در تحت نفوذ آمیزش و ارتباط بین الملل
پیوسته تغییر میکرده است چنانچه مختصر تاریخی که ذیلاً به بیان آن مبادرت مینمائیم
این مسئله را بخوبی توضیح و تشریح مینماید

علم حقوق بین الملل از زمان تولدش که در اوایل قرن هفدهم باشد از سه مرحله
گذشته تا اینکه بمقام حالیه رسیده است چون این سه مرحله مطابقت تامی دارد
با سه عهدی که در تاریخ حقوق بین الملل ذکر شد باید بجهت فهمیدن این مراحل عهود
ثلثه گانه تاریخ این رشته حقوق را در نظر داشته باشیم

در عهد اول چنانکه در فوق ذکر شد روابط منظمی در میان دول نبود و حقوقی
وجود نداشت که دول در معامله با یکدیگر بآن متمسک باشند و حق حقوق و
اختیارات هر دولتی مبنی بر زور و قوت جسمانی آن بود و بنا بر آن حقوق دانهای
این عهد طبیعت دولت را در قوت جسمانی او مشاهده نموده این قوت جسمانی را
ماخذ و پایهٔ تمام حقوق و تکالیف دولت میدانستند و واضح میگفتند که هر قدر دولتی
از حیثیت زور و استعداد نظامی بر دولت دیگری تفوق داشته باشد آنقدر نیز
دایرهٔ حقوق و اختیاراتش وسیعتر است و این قوتشوکتی و آزادی مطلق دولت را
در روابط بین الملل فقط بچند قواعد طبیعیه (مثلاً مذهب و حیا و ذمه و شرف و غیره)
که پایه اش بر روی عقل سلیم است محدود مینمودند بدین جهته در این عهد

حقوق بین الملل را حقوق طبیعی میدانستند (droit naturel)
زیرا که حقوقی وجود نداشت که دول با کثرت آرا وضع کرده در روابط با همدیگر تابع
آن باشند و آنادی مطلق دول در مراوده با همدیگر اصولاً مانع از ایجاد چنین
حقوقی بود در اینصورت مقصود از حقوق طبیعی قواعدی است که فقط عقل سلیم
باستعمال آن وامیدارد (مثلاً شرف و انسانیت وغیره) و داخل در حوزهٔ
اخلاق است اینکه ذکر شد مرحلهٔ اول علم حقوق بین الملل است و از
علمای این علم در این مرحله هوغ گروسیوس (Hugue
Grotius) هولاندی (۱۵۸۳ ع ۱۶۴۵) قابل توجه
مخصوص است این شخص را پدر علم حقوق بین الملل میدانند زیرا که هیچیک
از حقوق دانهای سلف (Alberic Gentilis)
و Français Suarez بقدر این عالم در بنا و اساس
علم حقوق بین الملل زحمت نکشیده بودند کتابیکه عالم هولاندی در حقوق
بین الملل نوشته مشهور است به De jure belli
ac pacis یعنی حقوق جنگ و صلح چون هوغ گروسیوس
معاصر جنگ سی ساله آلمان بود بخوبی احساس میکرد که جنگ چقدر مضر و مخل
سعادت و خوشبختی بنی نوع انسان است لهذا کتاب مزبور را تصنیف نمود
و در سال ۱۶۲۵ ع طبع کرد و طولی نکشید که این کتاب بقدری رواج
یافت که مثل انجیل در نزد خواص اروپ محترم بوده محل رجوع پادشاهان
و وزراء دول شد چنانچه گوستاو آدلف پادشاه سوئد در جنگ سی ساله
آلمان این کتاب را همیشه با خود داشته در ساعات فراغت از جنگ و
جدال مطالعه می نمود هوغ گروسیوس در این کتاب سخن را از اضرار

و خسارات لاینتهای جنگ شروع کرده مطلب را اینطور طرح میکند که آیا دول
اروپ بجهت پیش بندی نتایج ناگوار و وخیمهٔ جنگ بحکم اخلاق حسنه محکوم
نیستند که قاعده و قرار معینی وضع نمایند که در وقت جنگ منظور و موجب رفاه
حال محاربین باشد بجهت ثبوت این مسئله از کتب تاریخ و ادبیات ملل قدیمه
بخصوص یونان و روم استدلال مینماید و میگوید که حقوق داخلهٔ هر دولتی
بجهت حفظ و حراست مال و جان رعایای آن دولت وضع شده است و حدود
اجرای چنین حقوقی سرحدات دولت است از این قرار انسانیت ناگزیر است
که یک حقوقی داشته باشد که حفظ منافع کلیهٔ دول را نماید و این حقوق حقوق
بین الملل است پایهٔ این حقوق را گروسیوس بر اتفاق آراء دول و ملل قرار میدهد
یعنی بر عادات و عهدنامهائی که قبولی عامه دارند ولی لازم است در اینجا
خاطرشان نمائیم که در عصر گروسیوس چنین معاهده وجود نداشته است
(رجوع کن بتاریخ حقوق بین الملل) و بدین جهت پایهٔ واقعی حقوق در کتاب
عالم هولاندی بر احکام عقلیه است که از ادبیات و تصنیفات فلسفه و حقوق
یونان و روم استخراج و اخذ شده است بعبارهٔ اخری حقوق بین الملل
گروسیوس حقوق طبیعی است (droit naturel)
زیرا که از آنچه گفته شد واضح است که پایهٔ حقوق بین الملل در تصنیف این
عالم بر قواعد اخلاق و عقل سلیم است نه بر قواعد موضوعه تا اوایل قرن
هیجدهم این حالت حقوق بین الملل باقی و علمای این حقوق از قبیل
پوفندرف (Pufendorf) وغیره کلی منکر وجود
حقوق موضوعه بودند و میگفتند که چون حکومت عالیه نیست که تمام دول
مطیع او باشند پس قواعد حقوق بین الملل قواعد طبیعیه است و اجرایش مانند

قواعد اخلاقی اجباری نیست بدینجهت پایه حقیقی روابط بین الملل بازنبقوه و
واستعداد جسمانی دول است این عقیده تا قرن هیجدهم میلادی عمومیت داشت
ولی در این قرن تجربه و علم نواقص آنرا دریافتند زیرا که وقتی خوب در حقوق
طبیعی تعمق نمودند دیدند که چون قواعد آن احکام عقلیه و اخلاقی است اجرایش
در صورتیکه ممکن هم باشد تولید بعضی اشکالات میکند زیرا که هر دولتی قواعد
چنین حقوقی را موافق سلیقه و منافع خودش تاویل و ترجمه نموده از نقطه نظر شخصی
اجرای آن را میخواهد لهذا بجای تعیین روابط و تحدید حدود که مقصود اصلی
حقوق است اختلاف آراء و منازعه و مشاجره تولید میشود و اگر اجرای چنین حقوقی
اجباری نیست بواسطه این نوع نواقص حقوق دانهای قرن هیجدهم از این عقیده
برگشته پایه علم حقوق بین الملل را بر روابط دول قرار دادند یعنی عهدنامه ها و
قرارنامه ها و کلیه روابط بین الدول را بدقت تمام باهم سنجیده قواعد این حقوق را از آن
روابط استخراج نمودند و بقدری ساعی بودند در اینکه مبنای حقوق بین الملل فقط
بر روابط ملل باشد و لاغیر که دیگر قواعد اخلاقی و عقلیه و کلیه فلسفه را در این عقاید
و افکار جدیده رسوخی نبود لهذا در این عهد حقوق بین الملل از حقوق طبیعی بتدل
بحقوق موضوعه شد (droit positif)

که دوم مرحله نشو و نمای این علم است این مرحله باز موافق و مطابق اوضاع عهد
دوم است که از معاهده وست فالی شروع شده بکنگره وینه منتهی میشود
(رجوع کن بتاریخ حقوق بین الملل) زیرا که در این عهد تمام روابط و آمیزش بین
الملل بر قاعده کلی که موسوم بموازنه سیاسیه است مستقر و مستحکم بود و بنابراین
قاعده هر نوع روابطی که فعلاً در میان دول مجری و برقرار میشد دیگر تغییر نمیشود
وضعی را که فعلاً مستقر شده بود استاتکو (Statu quo) مینامیدند

این عبارت

این عبارت دو کلمه جمله ایست که از زبان رومی یا (لاطین) اخذ شده است
(Statu quo ter erant ante bellum)
یعنی وضعیکه قبل از جنگ یا کلیه تغییر و تبدیلات مستقر بوده است)
چون علمای حقوق بین الملل موازنه سیاسیه را پایه روابط بین الدول مشاهده
مینمودند فقط این نوع ارتباط را که مستحکم و ثابت بود قبول کرده پایه و ماخذ
این علم قرار دادند بدون اینکه در ماده آنها تعمق و تفکری بکنند یا اگر از نقطه
نظر عقل و اخلاق آنها را بسنجند بدینجهت مصنفین این عهد در تصنیفات خودشان
که راجع بحقوق بود غیر از وقایع تاریخی و روابط فعلیه دیگر بهیچ چیز اعتقاد نداشتند
و بعبارة اخری حقوق را از عالم طبیعی و مطلق بعالم اثبات و تقید مبدل
نمودند نماینده های این مرحله دوم علم حقوق بین الملل زوشی و راشل
(Zouchy, Rachel) و یوحنا یعقوب موزر (Johann Jacob Moser)
و بن کرسک (Bynkershoek) هولاندی است که نواقص این
مرحله را بطوریکه در ذیل شرح داده خواهد شد تکمیل نمود

شیوه که حقوق دانها در مرحله دوم پیشنهاد خود نموده بودند نسبت بمرحله و عهد
اول بکنوع ترقی و بتکمیل نزدیکتر بود ولی این شیوه هم عاری از نواقص نبود اگر
حقوق طبیعی بواسطه قواعد اخلاق و فلسفه از عالم قید دور بوده بسلیق و منافع
شخصیه تغییر و ترجمه میشد حقوق موضوعه بعکس بواسطه عداوت با قواعد عقلیه و اخلاق
بکلی از نوایدآن بی بهره ماند و بقدری متقید بوقایع و افعال بود که جنبه علمیتش تقریباً
محو شد بهمین جهت حقوق بین الملل درین درجه دوم عهد بعید پوزیتیک وعمل کردند
چون این نواقص را دریافتند در رفع آن کوشیدند و بالاخره بتجربه بقرون ماضیه

فهمیدند

فهمیدند که تکمیل این نواقص در انتقال حقوق طبیعی و موضوع است یعنی دانستند
که علم حقوق بین الملل نباید روابط فعلیه بین الملل را کنار گذاشته بعالم اخلاق پردازد
ولی از طرف دیگر هم نباید این روابط را بی عیب و خلل شمرده بدون تدقیق و تحقیق
علمی پذیرفته پایه حقوق بین الملل قرار دهد بلکه باید وقایع ارتباط بین الدول را این علم
با هم سنجیده در ترازوی عقل موازنه نماید و آنگه پس از مطابقه و موازنه عمومیت داده
قاعده بحقه حقوق بین الملل وضع نماید این رویه در علم حقوق بین الملل از بین گرسک
(Bynkershoek) و مارتنس (George Frederic de Martens)
(Goettingue) شروع میشود مارتنس معلم حقوق بین الملل در دار العلوم
بود و در تصنیفات خودش که در اواخر قرن هیجدهم نوشته است عقیده مذکوره
در فوق را (انتقال دو شیوه قبل) قوت میدهد یعنی در تصنیفات خود
واضح میسکوید که فقط شمردن وقایع و اتفاقات بین الملل کافی نیست بلکه باید آنها را
عمومیت داده قواعد اصلیه وضع نمود و لی باید دانست که خود مارتنس بطوریکه لازم
بود از عهده این کار بر نیامد و کذلک مصنفین انگلیس و امریکا (از قبیل
Wheaton و Phillimore etc.)
در تصنیفات خودشان چندان بتحقیقات علمیه نپرداختند و پایه دلایلشان
فقط بر این است که فلان قاعده یا فلان رابطه مدتی است برقرارات و علما و مصنفین
در اینباب متفق و یک رای اند دیگر آن قواعد را از نقطه نظر معیشت و اخلاق وغیره
نمی سنجند یک عیب دیگر این مصنفین آن است که از اغراض پولیتیکی و مسائل
راجعه بحب وطن عاری نیستند و لهذا در مباحثه علمی آزادی علمای سایر ملل اروپ را
ندارند

در میان ملل اروپ علمای آلمان پیش از همه در علم حقوق بین الملل کار کردند و تبحرین
علمای آلمان از قبیل کانت (Kant)
و فشته (Fichte) و هیکل (Hegel)
طرف علمی و فلسفه حقوق بین الملل را بدرجات عالیه رسانیدند متاخرین این علم
که در قرن نوزدهم محل توجه مخصوص و تصنیفاتشان مشهور است از قرار ذیل اند

المان

۱) اپن هیم — 1) Oppenheim
(System des Völkerrechts, 1845)
۲) هفتر — 2) Heffter
(Das europäische Volkerrecht, 1844)
۳) بلونچلی — 3) Bluntchli
(Das moderne Volkerrecht der civilisirten Staaten, 1868)

ایطالیا

مانسینی — 1) Mancini
پیرآنطونی — 2) Pierantoni
لوی گی پالما — 3) Luigi Palma
مامیانی — 4) Marniani
پادلاتی — 5) Padellati

فرانسه

Fauchille Brentano et Sorel نوشته پرتانو و سورل
(Précis du droit des gents, 1922)

امریکای جنوبی

کالو — Calvo

روسیه

کاچنوفسکی — Katchenovsky
(Cours de droit international, 1863-1866)

۲) کاپوستین — Capoustine
(Aperçus des sujets du droit international, 1856)

۳) بیالکی — Bialecki
(De la signification du droit international et ses éléments, 1872)

۴) مارتنس — Feodric de Martens
(Traité de droit international, 1883)

از مختصر تاریخی که در باب نشو و نما و ترقی علم حقوق بین الملل گفته شد میتوان فهمید که مقصود از این علم چیست علم حقوق بین الملل باید از حقوق طبیعی

که متعلق

که متعلق بعالم مطلقات است بکلی صرف نظر نموده مبحثش را فقط حقوق موضوعه قرار دهد یعنی پایه این علم باید بر عادات و معاهده ها و قرارنامها و کلیه روابط بین الملل باشد نه بر عقاید و افکار شخصی و لو این عقاید و افکار بسیار صائب و راسخ بنظر آید ولی از طرف دیگر علم حقوق بین الملل باید کلیه روابط بین الملل را از یک نقطه نظر صحیحی سنجیده در مادهٔ آنها تحقیقات علمیه را بطوریکه در فوق ذکر شد بعمل آورد تا اینکه حقوق عبد پولیتیک نشود آن نقطه نظر موازنه سیاسیه است و مسئله ملیت (Nationalité) بلکه حق و حقانیت است و فقط بواسطه این نقطه نظر تحقیقات علمیه میتواند منتج نتایج عالیه شده حقوق را اسیر و دست نشانده پولیتیک نسازد

حدود استعمال حقوق بین الملل

در مسئله حدود استعمال حقوق بین الملل عقاید علمای این علم مختلف است بلونچلی آلمانی که یکی از متبحرین کلیه علوم حقوق است برای استعمال و اجرای حقوق بین الملل حدی قرار نداده استعمال این رشته حقوق را در میان تمام طوایف و ملل بالتسویه ممکن و سهل الاجرا میداند و از آنرو حقوق بین الملل را حقوق عالمی نامد (Das Völkerrecht ist das Weltrecht)

مارتنس روسی بعکس این عقیده را رد کرده میگوید هرچند این عقیده از عقاید بسیار عالیه است ولی عجالةً انسانیت بآن درجهٔ تکمیل نرسیده است که حقوق بین الملل بالتسویه در تمام کره زمین مستعمل و مجری باشد بلکه چون پایه این حقوق بر احساس ضرورت و عمومیت منافع و معاملات متقابله است باید معتقد شد که

که فقط

که فقط ملی میتوانند به حقوق بین الملل متمسک شوند که وضع زندگانی و معیشت آنها منافی با شرایط فوق (احساس ضرورت و عمومیت منافع و غیره) نباشد لهذا مردمان وحشی مثل اهالی بعضی از صفحات (افریقا) چون نه احساس ضرورت چنین حقوقی را مینمایند و نه عمومیت منافع را میفهمند نمیتوانند داخل در اتحاد بین الملل شده در حقوق آن اتحاد شریک و سهیم باشند و چون از طرف دیگر نمیشود روابط ما بین ملل متمدنه و غیر متمدنه در تحت قاعده یا نظمی نباشد پس در اینصورت باید حقوق طبیعی که پایه اش بر روی اخلاق حسنه و عقل سلیم است در میان ملل مزبوره مجری باشد مثلاً عقل سلیم میگوید که باید قولی که داده شده است بموقع اجرا گذارده شود و امنیت جان و مال نوع انسان منظور باشد و کذلک مسائل دیگر از این قرار حقوق بین الملل بعقیدهٔ مارتنس فقط باید در میان دول و ملل متمدنه معمول و مجری گردد بعضی از حقوق و انها این عقیده را هم قبول ندارند زیرا که آنرا مضر و مخل ترقی انسانیت میدانند و میگویند که حقوق طبیعی چنانچه به تجربه رسیده بسا موافق سلیق و منافع شخصیهٔ دول تاویل و ترجمه شده باعث پیچارگی و مذلت ضعفا گشته بجهة اینکه حقوق طبیعی مانند حقوق موضوع مبرهن و واضح نیست و معلوم است که تعبیر و ترجمه آن همیشه بر منفعت طرف قوی است چنانکه تاریخ گواه است که دول اروپ در متملکات خودشان در افریقا و امریکا با وجودی که بحقوق طبیعی متظهر بودند چه بد رفتاری و چه اذیت روحانی و جسمانی بود که در حق اهالی بومی روا ندانستند پس ازین قرار استعمال حقوق طبیعی را بقدریکه ممکن است باید محدود نموده و در روابط با ملل غیر متمدنه حقوق بین ملل را مجری داشت و چون احساس ضرورت و عمومیت منافع در اینجا دخیل است

لازم میاید که استعمال حقوق بین الملل در روابط با ملل و طوایف غیر متمدنه برحسب معاهده و قرارنامه هائیکه با آنها بسته شده است باین معنی که هرقدر اصول این حقوق در معاهده با مملکت غیر متمدنه بیشتر منظور شده آنقدر آن مملکت بیشتر بتواند بقواعد حقوق بین الملل متمسک شود

شعبات حقوق بین الملل

حقوق بین الملل را اغلب علمای این علم به دو قسمت بزرگ منقسم نموده اند عمومی و خصوصی و تفاوت ما بین این دو شعبه را در آن می بینند که حقوق بین الملل عمومی حفظ می نماید منافع دول را در روابط آنها با همدیگر یا در روابط دولتی با رعایای دولت دیگری بعکس حقوق بین الملل خصوصی که حفظ میکند منافع رعایای دولتی را در روابط آنها با رعایای دولت دیگری (و روابط رعایای دول مختلفه با همدیگر) بنابراین تعریف مسائل راجعه بحقوق سلطنتی دول و جنگ و صلح و تحدید حدود و دوستادن و پذیرفتن نمایندهای سیاسی و تابعیت و غیره و غیره داخل در حوزه حقوق بین الملل عمومی است ولی اگر اتفاق بیفتد که رعیت انگلیس در خاک فرانسه فوت شود یا رعیت آلمان در خاک اطریش تملیک نماید یا رعیت ایطالیا در خاک روسس ازدواج کند وقس علیهذا آنوقت مصادمه و معارضه و حقوق واقع میشود (مثلاً حقوق انگلیس و فرانسه حقوق آلمان و اطریش) حل این نوع مسائل راجع بحقوق بین الملل شخصی است هرچند این تعریف و تحدید حدود ما بین دو شعبهٔ حقوق بین الملل با اغلب مسائل بین الملل موافقت مینماید ولی شامل تمام آنها نمیشود مثلاً اگر دو رعیت هولاندی در روسیه معامله نمایند یا دو امریکائی در بلژیک ازدواج کنند حل این نوع مسائل داخل در کدام شعبهٔ حقوق

بین الملل خواهد بود اگر بتعریف فوق مراجعه کنیم داخل در هیچکدام در صورتی که
پر واضح است که این نوع مسائل از حوزهٔ حقوق بین الملل شخصی است پس از این
قرار باید تعریف فوق را قدری تغییر داد و گفت که حقوق بین الملل عمومی حل میکند
مسائلی را که از مصادمه (Conflict) منافع عمومی حاصل شده است
بعکس حقوق بین الملل شخصی که مقصود و بحثش مسائلی است که از معارضه و مصادمه
منافع شخصی اتفاق افتاده است (اعم از اینکه این مصادمه مابین رعایای دول مختلفه
افتاده باشد یا رعایای دولت واحدی در خارجه)
اگر در تمام مسائل بین الملل خوب تعمق و تعقل نمائیم ملتفت خواهیم شد که این دو شعبه
حقوق بین الملل تمام آن مسائل را حاوی نیست یعنی بعضی از روابط بین الملل
حالت و طبیعت مخصوصی دارد که بواسطه آن نمیتوان داخل در هیچکدام از دو
شعبهٔ مزبور دانست مثلاً اگر رعیت سوئد در سویس عمل جنایتی بکند یا رعیت
یونانی بعد از قتل نفسی بخاک عثمانی بگریزد مسائل متناسبی پیش خواهد آمد و باید
دانست که این نوع اتفاقات و حل آنها داخل در کدام قسمت حقوق بین الملل است
(بعضی میگویند که چون کلیهٔ جنایات حالت عمومی دارد زیرا که بمنافع عامه برمیخورد
(رجوع کن بمقدمه) و از طرف دیگر حل این نوع اتفاقات برحسب عهدنامه ها
و قرارنامه های دولتی است باید جنایات را داخل در حقوق بین الملل عمومی دانست
فرقه دیگر همان اتفاقات را از شعبهٔ شخصی حقوق بین الملل میدانند (اگرچه عقیده
این فرقه پایه ندارد) جمعی از علمای این علم که از جمله (مارتنس) روسی است
این مسائل را بکلی مخرا نموده شعبهٔ سیم حقوق بین الملل دانستند و این شعبه را
حقوق بین الملل جنایت نامیده در وسط دو شعبه که در فوق ذکر شد جای دادند
از این قرار حقوق بین الملل اینطور منقسم میشود

حقوق بین الملل (Droit international) { ۱) عمومی (public) ۲) جنایات (criminal) ۳) تشخصی (privé) }

چون این عقیده اخیره هنوز قبولی عامه نیافته از آنرو مؤلف در مقدمه فقط
دو شعبهٔ اولی را قید نمود ولی ترتیب و سلسله
درج مطالب حقوق بین الملل در این
کتاب مبنی بر شعبات
سه گانهٔ این علم
خواهد بود

کتاب اوّل
حقوق بین الملل عمومی

باب اوّل
دول از نقطه نظر حقوق بین الملل

فصل اوّل
ارباب حقوق بین الملل شخصیت دول

در مقدمه گفتیم که حقوق (بمعنی شخصی) عبارت است از اختیاراتی که بنا بر قواعد حقوقی بکسی داده میشود و اشخاصیکه دارای این اختیارات اند ذی حقوق یا ارباب حقوق نامیده میشوند و شیئی یا شخصی که در تحت اختیار آن اشخاص است موضوع حقوق مثلاً در حقوق ملکیت (حقوق شیئی) ارباب حقوق مالکین آن و موضوع حقوق اراضی و مستغلات وغیره در حقوق خانواده رؤساء خانوادها ارباب حقوق اند و اعضای خانواده ها موضوع آن و کذلک الی آخر کلیتاً در حقوق شخصی یا مدنی ارباب حقوق یا شخص واحد است چنانکه در فوق ذکر شد و یا هیئت و جماعتی مثل وزارتخانها و ادارات و شرکتها و مساجد و مدارس وغیره هریک از ارباب حقوق هم دو خاصیت دارد اوّلاً استعداد داشتن حقوق ثانیاً استعداد عملکردن بآن حقوق خاصیت اولی که استعداد داشتن حقوق باشد در همه نوع ارباب حقوق هست قطع نظر از سن و مقام

و مشاعر آنها بعبارة اخری همینکه کسی متولد شد مستعد داشتن حقوق و یا واضحتر گفته باشیم ذی حقوق است و تا نفس آخری (تقریباً بدون استثنا) سلب این استعداد از و نمی شود و لو اینکه بحد کمال نرسیده باشد یا اینکه مبذر یا دیوانه یا ناقص الخلقه باشد (مثلاً اطفال از همان آنیکه تولد شدند استعداد تحصیل همه نوع حقوق را دارند و میتوانند مالک ملکی شوند ارث ببرند معامله نمایند و کذلک الی آخر هر چند در این موارد وجود قیم و وکیلی لازم است ولی همینکه صیغه خوانده شد حقوق راجع بموکل صغیر میشود

خاصیت ثانوی که استعداد عمل کردن بحقوق است مثل خاصیت اولی عمومیت ندارد بلکه بعضی شرایط است که لازم و ملزوم این استعداد است مثلاً حد بلوغ و صحت مشاعر و غیره در نتیجه طفل نمیتواند بخود و اختیار خود تملیک نماید یا عقد معامله کند همچنین دیوانه نمیتواند بنفسه تغییر و تبدیلی در حقوق خود بدهد زیرا که بحجت اعمال و افعال حقوقی (یعنی با نتایج مترتبه) صحت رای لازم است و اشخاص مذکور در فوق آنرا ندارند لهذا همیشه در این موارد قیم یا وکیلی وجود دارد که برای مسئولیت او چنین اعمال صورت می گیرد

از مطالب فوق معلوم شد که ارباب حقوق مدنی اشخاص متفرقه اند حالا لازم است معین کنیم که ارباب حقوق بین الملل کیست ؟

اغلب حقوق دانها را عقیده آن است که ارباب حقوق بین الملل فقط دول اند و چون صفات ممیزه دولت حد و معین است و نفوس و حکومت عالیه هر آنچه که این صفات سه گانه را نداشته باشد از

ارباب حقوق بین الملل شمرده نخواهد شد مثلاً ملت را (nation) (جمع مردمانیکه در تاریخ و زمان و تمدن باهم مشارکت دارند) بعقیده اغلب حقوق دانها نمیتوان از ارباب این حقوق دانست زیرا که صفت سیاسی یا حکومت فقدان دارد و همچنین طوایف بدوی بجهت فقدان خاک معین و شرکتهای و کمپانیها بجهت عدم وجود خاک معین و حکومتی اشخاص متفرقه را بعضی مثل هفتر از ارباب حقوق میدانند ولی اغلبیت آرا انها را هم رد میکند حتی سلاطین و سفرا را نماینده دولتی شمرده از ارباب حقوق بین الملل محسوب نمیدارند و در مسئله ارباب حقوق کلیتاً آرای علما مختلف است پاچنج برخی دول غیر متمدنه را نیز خارج از این جهت میدارند بجهت اینکه فقط دول را ارباب حقوق بین الملل میدانند آنست که بعقیده اغلب علمای حقوق فقط دولت میتواند در روابط بین الملل مستقلاً رای بدهد و بحقوق خود عمل نماید مثلاً عقد عهدنامه ها و فرستادن سفارت و غیره بعکس شرکتها و اشخاص متفرقه و طوایف که اگر هم عمل میکنند این اعمال و افعال فقهی ایشان بلا واسطه دولت یا بدون رضایت و مسئولیت آن هیئت مثلاً سفیر نمیتواند بدون رضایت دولت متبوعه خود معاهده با دولت دیگری نماید شرکتها و کمپانیهای دولتی اگر در دولت دیگری میتوانند تملیک و معامله نمایند بجهت حمایت دولت متبوعه آنها است بدینجهت دول غیر مستقله را نیز از ارباب این حقوق نمیدانند زیرا که رای چنین دول بواسطه دولت مقتدر دیگری (حامی یا سورزن) محدود است و ما گفتیم که نتیجه استعداد و عمل کردن بحقوق رای آزاد و صحیح داخل است و چون این نوع دول آنرا ندارند از ارباب حقوق محسوب نمی شوند آنیکونه دول را بصغار مشابهت میدهند و دولت حامی یا سورزن حکم

حکم تم را دارد از مطالب فوق میتوان فهمید که هر دولتی حکم شخص واحد را دارد زیرا که مثل آن ذی حقوق است و رائی دارد که بواسطهٔ آن میتواند با هم جنس خود (سایر دول) مراوده نموده حقوق جدیدی تحصیل نماید یا تغییری در موضوع آن حقوق بدهد و یا بالاخره حقوق خود را متروک دارد و بدین جهت میگوئیم که هر دولتی که داخل در حوزه حقوق بین الملل است از نقطه نظر آن حقوق شخصیت دارد و شرایط شخصیت دول هم همان است که در مسئله ارباب حقوق ذکر شد

فصل دویم

اقسام دول

دولیکه داخل در مجمع بین الملل اند از نقطه نظر حقوق بین الملل بدو نوع منقسم میشوند

اولاً دول بسیطه یعنی دولیکه منفرداند و با هیچ دولت دیگری ترکیب نیافته اند (مثل بلژیک و هلاند و روس و انگلیس و فرانسه و ایطالیا و عثمانی و ایران و اسپانیا و غیره) این نوع دول کمال استقلال را در امور داخله و خارجه داشته بهیچوجه تابع دولت دیگری نیستند و لازم هم نیست که چنین دولتی فقط از یک ملت یا یک صفحه معینی مرکب باشد بعکس بسا اتفاق میافتد که دول بسیطه مرکب اند از ملل متنوعه و صفحات مختلفه (مثل روسیه و انگلیس و عثمانی و غیره) و ملکه بعضی از این صفحات امتیاز استقلال داخلی دارند بدون اینکه این استقلال داخلی آنها سبب که، بر انفراد

و بسیط بودن دولت وارد آورد مثلاً دولت انگلیس مستملکات خودش در امریکای شمالی (کانادا) و اوسترالی بقدری استقلال داخلی داده است که این مستملکات پارلمنتی مخصوص و وزرای علیحده دارند و با وجود این استقلال کانادا و اوسترالیا از ایالات لاینفکی دولت انگلستان محسوب میشوند کذلک فینلاند روس کمال استقلال داخلی را دارد و با وجود این هیچ از ایالات منضمهٔ روسیه منظور است

ثانیاً دول مرکبه که عبارت اند از دولیکه بواسطهٔ اشتراک در بعضی از ادارات مرکزی دولتی و یا بجهه واقع شدن در تحت اقتدار یک حکومت باهم متصل و متحد شده اند ترکیب اولی مشهور است باتحاد دول و ترکیب ثانوی به اتصال دول تفاوت این دو ترکیب از تفصیل ذیل مشاهده خواهد شد

اتحاد دول

اتحاد دول عبارت است از جمع دولیکه در امور داخله و خارجه فرداً فرد کمال استقلال را دارند ولی بواسطهٔ عمومیت منافعشان عهد اتحادی بسته در امور بین الملل تابع یک ادارهٔ مرکزی گردیده اند از این تعریف میتوان فهمید که این نوع دول اعم از اینکه در امور داخلی خود بهیچوجه محدود و تابع حکومتی نیستند در امور خارجه نیز کمال استقلال را دارند مثلاً میتوانند سفرا بدول دیگر بفرستند و همچنین آنها را قبول کنند و هر نوع معاملات و معاهدات با دول خارجه بنمایند ولی چون ادارهٔ مرکزی هم کفیل روابط بین الملل و جلایل امور خارجه است و در ارتباط و آمیزش با خارجه نماینده تمام

دولیکه داخل در این هیئات اتحاد اند (Confédération)
محسوب میشود بدین جهة معاملات و معاهدات هرکدام از دول متحده نباید
با معاملات و معاهدات این اداره مباینتی داشته باشد غیر از این شرط که باید
منظور باشد دیگر بهیچوجه استقلال داخلی و خارجی دولیکه هیئت اتحاد دول را
ترکیب داده اند محدود و هیئت اتحاد دول در تاریخ کرارا بثبوت رسیده است مثلاً
وضع سویس از ۱۸۱۵ الی ۱۸۴۸ و وضع اتازونی شمالی امریکا از
۱۷۷۶ الی ۱۷۸۷ و وضع دولت آلمان از ۱۸۱۵ الی ۱۸۶۶
وضع آلمان بهترین نمونه ترکیبی است که مشهور است باتحاد دول بدین جهت
این وضع را قدری شرح میدهیم تا آنکه اساس این ترکیب بخوبی مفهوم شود
بموجب عهدنامه وینه ۱۸۱۵ سی و هشت دولت بزرگ و کوچک آلمان
که از جمله دانمارک و هولاند و لوکسامبرغ بودند اجتماع نموده با تحاد دول آلمان
(Confédération Germanique)
موسوم گردیدند و مجلسی از نمایندگان دول ترتیب داده شد
که محل اقامتش در فرانکفورت روی ماین (Francfort)
بوده حالت کنگره را داشت که بهمت دول متحده مزبوره تشکیل شده باشد
تمام امور سیاسی و بین الملل راجعه بتمام دول آلمان در این مجلس مطرح مذاکره
گردیده حل میشد همچنین اعلان جنگ و انعقاد صلح و معاهدات و حفظ روابط
سیاسیه با دول خارجه از اختیارات این مجلس بود ولی در آن واحد هرکدام
از دول آلمان اختیار داشتند که با دول خارجه ارتباط و آمد و شد داشته
باشند فقط بشرطیکه ارتباط آنها مخالف با معاهدات مجلس مرکزی نباشد
این وضع بعد از جنگ سنه ۱۸۶۶ و شکست اطریش رفته رفته تغییر کرد

بدین معنی که نفوذ دولت پروس اول در شمال و بعد در تمام ممالک آلمان
زیاد شد تا اینکه بعد از جنگ روس و فرانسه و شکست دولت اخیره
در سنه ۱۸۷۱ دول آلمان ترکیب دیگری پیدا کردند و بجای یک حکومت
مرکزی (مجلس فرانکفورت) سه حکومت ایجاد شد ۱) شخص امپراطور
۲) پارلمنت (Reichstag) و ۳) شورای دول متحده
(Conseil fédéral) اختیارات مجلس
فرانکفورت بعد از تشکیل این وضع شخص امپراطور منتقل شد (اعلان جنگ
و انعقاد صلح و معاهدات وغیره) ولی کمافی السابق دول بزرگ آلمان
حق ارتباط و آمیزش با دول خارجه دارند بهمان شرطیکه در فوق ذکر شد
و یک شعبه شورای دول متحده که موسوم بکمیته امور خارجه است
(Comité des Affaires Etrangères)
حق نظارت روابط خارجه را دارد از مطالب فوق میتوان بخوبی
دریافت که هرچند بعد از ۱۸۶۶ نفوذ پروس در آلمان زیاد شده
ولی دول آلمان بجهة حفظ استقلالشان از جهت امور داخله و خارجه باز
ترکیب اتحاد دول را (Confédération) دارند اگرچه
در اینباب با بین علمای حقوق بین الملل و حقوق دولت مباحثه در میان است

اتصال دول

(Union des Etats)

اتصال دول
عبارت است از جمع دولیکه در تحت اقتدار یک حکومت واقع شده اند
تفاوتی که با بین اتصال دول با اتحاد دول موجود است آن است که در هیئت

اولی دول غالباً از استقلال خارجی خود امتناع نموده تابع حکومت متبعی میشوند
بعکس هیئت ثانوی (اتحاد دول) که استقلال خارجی داشته فقط
ملتزم اند که ارتباط آنها با خارجه موافق اداره مرکزی که نیز کفیل روابط بین
الملل است باشد این نوع دول باز باقسامی چند منقسم میشوند ۱) اتصال شخصی
۲) اتصال حقیقی ۳) دول متصله ۴) دول غیر مستقله

اتصال شخصی

اگر اتفاق بیفتد که دو دولت در تحت سلطنت یک پادشاه باشد آنوقت
اتصال مابین آن دو دولت را اتصال شخصی مینامیم (Unions personnelles)
زیرا که این اتصال فقط تا وقتی دوام دارد که سلسله
دودمان آن پادشاه مستقر باشد و بعد از انقراض آن این اتصال هم معدوم میشود
اتصال شخصی مانع از استقلال خارجی و مراوده دولیکه اتصال شخصی پیدا کرده‌اند با دول
اجنبیه نیست بلکه میتوانند هر زمانیکه میلشان اقتضا کند از همدیگر و یا بکنک منفک و مجزی شوند
بهترین نمونه این ترکیب اتصال آلمان و اسپانیا بود در تحت سلطنت شارل پنجم در سال ۱۵۲۰

اتصال حقیقی

فرقی که مابین اتصال حقیقی (Unions réelles)
با اتصال شخصی است این است که دولتی که حقیقتاً بدولت
دیگری متصل میشود استقلال خارجی خود را کم میکند یعنی در روابط خارجه دو دولت
متصله هیئت واحده میشوند ولی از طرف دیگر باید این نوع اتصال را با یا لااقل
منضم به دولتی شده استقلال داخلی دارند شباهتی دارد و هرچند هیچکدام استقلال
خارجی و حق مراوده با سایر دول ندارند ولی فرقی که هست دول متصله بموجب

بموجب قرارداد معینی بهمدیگر متصل شدند بخلاف ایالات که بضرب اسلحه یا میل و رضای دولت
غالب منضم گردیده اند (مثلاً فینلاند وغیره) بدیهیست اگر بخواهیم اسامی این دو نوع اتصال را
تمیز دهیم باید در صورت اولی بگوئیم انضمام ایالات و در ثانی (incorporation)
در صورت ثانوی اتصال دول (Union des Etats) امثال اتصال حقیقی اولا
اطریش و مجارستان است که از سال ۱۵۴۳ بموجب قراردادهای متعدده اتفاق افتاده است
و این اتصال حقیقی است نه شخصی زیرا که اتصال مجارستان با اطریش ابدی است و دولت مجارستان
با داشتن پارلمنت و وزرا مخصوص در وزارت خارجه و مراوده سیاسیه با اطریش شریک است
ثانیاً سوئد و نروژ بعضی از حقوق را نهاد را عقیده آنست که اتصال این دو دولت شخصی است
ولی اگر بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که نروژ بضرب اسلحه در سال ۱۸۱۴ مجبور شد که
با سوئد متصل شده از استقلال خارجی خود استعفا نماید و در معاهده که مابین این
دو دولت منعقد گشته قید شده است که اگر اتفاق بیفتد که این دو دولت مالیه منقرض شود
نمایندهای مجلس سوئد و نروژ با کثریت آرا پادشاهی انتخاب خواهند کرد پس از این قرار
این اتصال حقیقی است نه شخصی یعنی اتصال فینلاند را (Finlande) هم بروسیه
حقیقی میدانند ولی در فوق اشاره شد که بجهة اتصال حقیقی رضایت طرفین شرط است
و این اتصال باید بموجب معاهده و قرارداد معینی باشد بعکس فینلاند که بضرب اسلحه
در ۱۸۰۹ تسخیر شده و از ایالات منضمهٔ روسیه محسوب است

دول متصله

وقتیکه چند دولت باهم بطوری متصل شدند که در تحت یک حکومت مرکزی
بوده و با حفظ استقلال داخلی خودشان از روابط با دول خارجه و
کلیةً استقلال خارجی استعفا نمودند جمع این نوع دول را
دول متصله می نامیم

Federation des Etats

ازاین قرارسه شرط لازم میباید تا اینکه هیئت دول متصله ترکیب بیابد
اولاً باید جمیع دول متصله در تحت یک حکومت مرکزی واقع شوند
ثانیاً در امور داخله بکلی مستقل وآزاد باشند
ثالثاً تمام روابط بین الملل را بعهدهٔ حکومت مرکزی واگذار نموده خودشان
بهیچوجه دخالت و تصرف در امور خارجه ننمایند امثال این نوع اتصال اولاً
وضع سیاسی سویس از سنه ۱۸۴۸ الی حال قبل از سنه مزبوره سویس
هیئت دول متحده را داشت ولی بعد ازین تاریخ بواسطهٔ قانون اساسیه
تازه (Constitutionel) دول سویس که عده شان
بالغ برسیست بود متصل شده از حق ارتباط و آمیزش با دول خارجه
استکاف نمودند و کفالت امور خارجهٔ خودشان را باداره مرکزی که مشهور
بشورای اتصالیه (Conseil federal) است
واگذار کردند چنانچه هرکدام از دول سویس کمال استقلال را در امور داخلی
دارد ولی اعلان جنگ و انعقاد صلح و امضای عهدنامه با دول خارجه و کلیتهً
آمد و شد با خارجه بر عهدهٔ شورای اتصالیه است که مرکب از پنج نفر اعضا
و هرکدام کفیل یک وزارتخانه هستند (حکومت متشته) (حکومت فانون گذار)
که مخص بمجمع اتصالیه است (Assemblée federale)
(Conseil national) بدو شعبه منشعب میشود شعبهٔ مبعوثین ملت
و شعبه نماینده های دول متصله

(Conseil des cantons)

ثانیاً دول متصله (اتازونی) امریکای شمالی این دول هم تا سال ۱۷۸۷
هیئت دول متحده را داشتند هرکدام از اعضای این هیئت غیر از استقلال
داخلی حق روابط بین الملل را دارا بود ولی چون تجربه سالها مشاهده کردند که
این استقلال خارجی دول باعث انفصال و انفکاک آنها گشته روابط بین الملل
دول مختلفه متباین منافع همدیگر میشود آن وضع را تغییر داده اساس هیئت اتصالیه را
مقرر داشتند حالا سی و هشت دول متصلهٔ امریکای شمالی با داشتن استقلال
تامی در امور داخلی از روابط بین الملل بکلی معاف و تماماً تابع یک حکومت مرکزیه
هستند که عبارت است از کنگره و منشعب میشود بشعبه علیا (Senat)
که مجمع نمایندهای دول متصله است و شعبهٔ سفلی یا اطاق مبعوثین که مجلس وکلایی
ملل است تمام روابط خارجه با رئیس جمهوری است که در تحت نظارت و
تفتیش قسمتی از سنا است که مشهور است به کمیت نظارت خارجه

دول غیر متصله

تا حال از دول مستقله مذاکره بود ولی بسا اتفاق می افتد که بواسطه اتفاقات
ناملایم تاریخی از قوه دولتی بقدری میکاهد که دیگر نمیتواند حفظ استقلال خارجی
خود را نماید و از آنرو در امور خارجه تابع حکومت دولت قویشوکت مقتدری می شود
چنین دولتی را دولت غیر مستقله مینامند زیرا که با وجود استقلال در امور داخله
نمیتواند بلا واسطه روابط خارجی داشته باشد هرچند از نقطه نظر حقوق بین الملل
این نوع دول مستحق اسم دولت نیستند زیرا که دولت نباید مطیع حکومت خارجی
باشد ولی چون سبب ایجاد دول مزبوره معیشت بین الملل است (که کاهی

(که گاهی بقای تلتی را ولو بحالت بین بین صلاح میدانند) این نوع دول را
دول غیر مستقله مینامند (Etats mi-souverains)
از آنجاکه این حالت دولت غیر طبیعی است بروز اینحالت بین بین مرتفع شده
یا چنین دولتی بکلی مستقل میشود و یا اینکه ضمیمه دولت دیگری میگردد اقسام
دول غیر مستقله هم زیاد است ولی غالباً از دو شق خارج نیستند یا این است
که دولت غیر مستقله فقط از روابط خارجهٔ خودش استعفا نموده مجبور میشود بلا واسطه
دولت دیگری که نافذ است ارتباطی با خارجه نداشته باشد و دولت نافذ هم
از طرف خودش متعهد میشود که در امور خارجه آن دولت کمال حمایت را از او بنماید
آنوقت چنین وضع را protectorat می نامند
یعنی حمایت یکدولت از دولت دیگری
یا اینکه دولت نافذ و مقتدر بیک استعفا از روابط خارجی اکتفا نموده دولت
ضعیف را ملتزم مینماید که علاوه بر حقوق مزبور در فوق در وقت جنگ قوائی
بریه و بحریهٔ خود را باستعداد جنگی دولت مقتدره متصل نماید و کلیتهً مالاً و جاناً
بآن دولت در وقت ضرورت کمک و امداد کند این نوع رابطه مابین دو دولت را
رابطه آقائی و دست نشاندگی مینامند در اینجا لازم است خاطر نشان بکنیم که دادن
باج شرط این رابطه نیست در تاریخ کراراً بثبوت رسیده است که یک دولت
بسیار معظم و بزرگی بیک ملت کوچک و وحشی بجهت اسکات آنها تا یک موقع مناسبی
باج میداده است (مثلاً دول امریکای شمالی بیک بجزایر (Barbarie)
هر سال مبلغ معینی میداد که سفائن تجارتی آنها از دزدان دریائی اعراب مأمون
و محروس باشد و پر واضح است که نمیتوان گفت دول امریکای شمالی دست نشانده
بیک بجزایر بوده امثال دول غیر مستقله از قرار ذیل است

۱) مصر

۱) **مصر** بعد از استیلای عثمانیها بمصر این مملکت بواسطهٔ پاشائی که از
طرف سلطان معین میشد اداره شده از قلمرو ممالک عثمانیه محسوب میبود تا اینکه
در اوایل قرن هیجدهم میلادی سنه ۱۸۰۱ محمد علی پاشا بفرمان فرمانی
آن مملکت مقرر شد و طولی نکشید که بواسطه کیاست عقل و کفایت شخصی و همت
عالیه که داشت در اندک مدتی تنظیمات مهمه در خطهٔ مصر بموقع اجرا گذارد و بدان واسطه
زراعت و فلاحت و تجارت مملکت را ترقیات فوق العاده حاصل آمد و استعداد
برّی و بحری مصر بدرجهٔ تکمیل شد که سلطان در جنگهای بزرگ همیشه از محمد علی پاشا
استمداد می نمود (مثلاً جنگ یونان و واقعهٔ navarin) بالاخره محمد علی پاشا در
۱۸۳۱ بر سلطان عثمانی شورید و بعد از شکستهای فاحشی که بعثمانیها در
فلسطین و آسیای صغری وارد آورد عزیمت تسخیر اسلامبول را نمود و در این تسخیرات
پاشای مزبور خیالات بسیار عالیه در مادهٔ دولت عثمانی داشت بدین معنی که
چون ضعف دولت عثمانی را باعلی درجه میدید از پیش بینی که داشت عقیده بود که
بآن رویهٔ دولت عثمانی تجزیه شده هر قسمتش دست یکی از دول اروپ خواهد افتاد
و پیش بندی و سد تسلاشی شدن دولت عثمانی را فقط در آن میدید که بقوت اسلحه
عثمانیرا مسخر نموده تخت سلطنت نشسته اصلاحات و تنظیمات لازمه را در تمام
ممالک متنوعهٔ عثمانی اجرا نماید تا اینکه روحی بجسد مرده درآید و دولت عثمانی
بهتر تواند حفظ حقوق خود را در مقابل دول مسیحیه نماید
دول اروپ چون محمد علی پاشا را باین درجه با استعداد و قویشوکت دیدند
سخت ترسیدند و بجهة اینکه مبادا دولت عثمانی بدست محمد علی پاشا افتاده
قوتی گیرد و منازعه و مجادله با دول همجوار مسیحیه از نو شروع شود با هم
متفق شده بعثمانی کمک نمودند و یک اردوی بزرگ روس بجهة دفاع مستملکات

عثمانی با آسیای صغری تجاوز نمود

چون محمد علی پاشا کمک اروپ را دید ناچار با سلطان از در مصالحه درآمد و سلطان هم نه فقط مملکت مصر را بلکه شامات و فلسطین را بپاشای مزبور با استقلال تامه واگذار کرد ولی طولی نکشید که هفت سال بعد دولت عثمانی دوباره اعلان جنگ بمحمد علی پاشا نموده اینده فعه نیز شکستهای فاحش خورد باز وضع عثمانی در تزلزل بود که دول اروپ بهان ملاحظه پیش از نو دخالت کرده محمد علی پاشا را مجبور کردند که بشرایط کونفرانسی که بجهت حل منازعه مابین مصر و عثمانی در لندن (۱۸۴۰) تشکیل داده شده بود راضی شود

وشرایط آن کونفرانس از قرار ذیل است

اولاً محمد علی پاشا باسم نایب السلطنه یا خدیوی استقلال تام در امور داخله مصر داشته از طرف سلطان آن مملکت را اداره خواهد کرد

ثانیاً قشون بری و سفائن بحری مصر جزو استعداد نظامی دولت عثمانی محسوب خواهد شد

ثالثاً در روی مسکوکات از یکطرف تمثال سلطان خواهد بود و از طرف دیگر تمثال خدیو

رابعاً مصر مبلغ معینی سالیانه بعثمانی باسم خراج خواهد پرداخت

خامساً تمام روابط خارجه مصر با سایر دول باید بتوسط عثمانی باشد و تمام معاهدات عثمانی بعد از هزار و هشتصد و چهل میلادی شامل مملکت مصر نیز خواهد شد ولی بعد بموجب فرامین سلطان قدری بر اختیارات خدیو افزوده شد

اولاً بموجب فرمان ۱۸۶۶ حکومت خدیو در خانوادهٔ او ارثی شد

واز آن تاریخ ببعد تاج و تخت خدیوی بعد از پدر بولد ارشد منتقل میشود

ثانیاً بموجب فرمان ۱۸۷۳ خدیو مجاز است که معاهدات تجارتی بلاواسطه عثمانی با دول خارجه عقد نماید بعد از حفر کانال سویس بر اهمیت مصر افزوده و دیوانخانهای مختلطه که مرکب از قضاة مصری و اروپائی است بجهة تسویهٔ حقوق و رسیدگی بنجایات مابین مصریها و اهالی خارجه ترکیب و تشکیل یافت

از طرف دیگر چون وضع مالیهٔ مصر روی بانحطاط و خرابی گذاشته بود بطوریکه خدیو از تسویهٔ دیون عمومی عاجز بود کمیسونی از وکلای دولیکه منافع داشتند بتخصیص انگلیس و فرانسه ترکیب یافت که وزارت مالیه را اداره نموده دیون مصر را بپردازند در سال (۱۸۷۹) انگلیس و فرانسه هرکدام یک منشی کلی در مصر برقرار نمودند و چون اینده منشی در تمام کارهای داخلی مصر دخالت و تصرف مینمودند قشون مصر بسرکردگی عربی پاشای مشهور بر ضد نفوذ دول اروپ شوریدند و انگلیس به تنهائی بانکمات شورشیان مبادرت نموده و عربی پاشا را اسیر کرده تمام مصر را در تحت نفوذ و اقتدار خود درآورد

در اینجا لازم است اشاره نمائیم که با وجود نفوذی که دولت انگلیس فعلاً در مصر دارد حقوق عثمانی و سایر دول اروپ در مصر متروک نشده و شرعاً بموجب قرارنامه کونفرانس لندن بر قرار است

۲) امارت بلغارستان

وضع بین الملل بلغارستان در معاهدهٔ که در کنگرهٔ برلن ۱۸۷۸ منعقد شده

معین گردیده است شرایط آن معاهده بقدری که راجع به بلغارستان است
از قرار تفصیل ذیل است

اولاً امارت بلغارستان دارای استقلال تام در امور داخلهٔ خود خواهد بود
ولی بشرطیکه در تحت اقتدار دولت عثمانی بوده سالیانه بدولت باج معینی پردازد

ثانیاً امیر بلغارستان بتوسط خود اهالی انتخاب شده برضایت سلطان
و دول معظمهٔ اروپ بر تخت امیری برقرار خواهد گردید

ثالثاً تمام معاهدات تجارتی وغیره که فیمابین دول خارجه و عثمانی منعقد شده
در بلغارستان نیز مجری خواهد بود و کذلک حق قضاوت قونسولهای خارجه در این
امارت کماکان باقی مستقرات

رابعاً چون بلغارستان جزو ممالک عثمانی محسوب میشود باید قسمتی از دیون
عمومی دولت مزبور را بعهده خود گیرد

خامساً بلغاریهائیکه در ممالک عثمانی در سیاحت و اقامت هستند باید تابع
حکومت بلاواسطهٔ محلیه بوده بهیچوجه حقوق رعایای خارجه را در معاف بودن
از دیوانخانها و ادارات نظمیه نداشته باشند از تمام این شرایط بخوبی مشاهده
میشود که امارت بلغارستان در تحت اقتدار عثمانی بوده فقط استقلال داخلی
دارد سرحدات بلغارستان چنانکه در تاریخ این حقوق مذکور شد بموجب معاهدهٔ
برلن تغییرات کلی یافت و اراضی که بنابر عهدنامه سان استفانو بایستی در تحت
حکومت امارت بلغارستان باشد بدو قسمت منقسم شده قسمت ثانوی موسوم
بروملی شرقی گردید بموجب عهدنامهٔ سان استفانو امور داخلهٔ بلغارستان
بایستی بواسطه امیر و مجمع وکلای ملت اداره گردد و قوانین امارت بتوسط این
مجمع بعد از مناظره و مداقه تدوین شده بموقع اجرا گذارده شود

اصول این قوانین تساوی حقوق تمام اهالی است قطع نظر از تابعیت و ملیت و
غیره و شرط شده است در صورتیکه این تساوی حقوق در بلغارستان مجری
نشود تمام دول اروپ حق دخالت را بتجه برقرار نمودن اصول مساوات
و مواسات داشته باشند بعد از معاهدهٔ برلن وکلای ملت جمع شده حکومت
مشروطه وضع نموده شاهزادهٔ الکساندر باتن برغ را
(Alexandre de Battenberg)
بامارت انتخاب کردند و این امیر سه سال بعد مجمع وکلای ملت را متروک داشته
بجای آن شورای دولتی را برقرار نمود چندی نگذشت که مابین عثمانی و بلغارستان
منازعه و شاجره در سر پرداختن باج و وکالت سیاسیه بلغارستان شروع شد امارت بلغارستان
وکیلی در اسلامبول معین کرده بود که منافع سیاسیه آن امارت را حفظ نماید
در روملی ولی عثمانی این وکالت را نپذیرفت ولی بعد یک ادارهٔ تشکیل داده تمام
کارهای ایالاتی را که دارای امتیازی در آزادی و استقلال داخلی بودند
بآن ادارهٔ رجوع نمود وکیل سیاسی بلغارستان هم مجبور بود که تسویهٔ امور خود را
از آن ادارهٔ بخواهد چون بلغارستان این رفتار عثمانی را برخلاف شئونات
خود دید زیرا که استقلال و حقوق داخلی او بیش از ایالات لوان و جزیره
سامس و کاندی و روملی (Lesbos, Samos, Candie, Roumélie)
بود پروتست کرده
قطع مراوده سیاسیه با عثمانی نمود بالاخره دولت عثمانی در سال ۱۸۸۳
از بلغارستان استمالت نموده راضی شد که وکیل سیاسی بلغارستان
کارهای خود را مثل سایر نمایندهای دول بوزارت خارجه و وزارت
خانهای دیگر اظهار نماید

۳) رومیلی شرقی

چنانکه در فوق ذکر شد در کنگرهٔ برلن دول حدود بلغارستان را بطوری که در معاهده سان استفانو معین شده بود قبول نکردند زیرا که مستملکات اروپائی عثمانی در اینصورت بدو قسمت منقسم شده مقدونی و آلبانی و سایر ایالات عثمانی که آن طرف بلغارستان واقع میشدند از مرکز دور افتاده در آتیه میتوانستند باعث هر نوع مخذورات از برای عثمانی بشوند لهذا اراضی را که بموجب معاهده سان استفانو بایستی داخل در حدود بلغارستان بشود بدو قسمت منقسم نموده از قسمت اولی که کوههای بالکان منتهی میشود امارت بلغارستان را تشکیل نمودند و از قسمت ثانوی ایالتی ترکیب یافت که مشهور برومیلی شرقی است[1] موافق فصل سیزدهم عهدنامهٔ برلن رومیلی شرقی آزادی و استقلال داخلی دارد ولی در روابط با دول خارجه دارای حیثیت استعداد نظامی بکلی در تحت اقتدار سلطان است

امور مملکتی بواسطهٔ والی مسیحی که باید بموجب پنجسال با رضایت دول معظمه از طرف سلطان معین گردد اداره میشود بعلاوه مجلسی ترکیب داده شده است که مشهور بمجمع ایالتی (Assemblée Provinciale) و در کارهای اداری این ایالت و تثبیت امور داخله و احقاق حق و غیره با والی شریک است بجهة انتظام امور داخله سوارهای ژاندارم از خود اهالی تشکیل شده ولی دولت عثمانی ذی حق است که در وقت ضرورت قلاع و استحکامات در این ایالت بنا کرده استعداد نظامی خود را بمصلحت وقت باین ایالت داخل نماید ولی بشرطی که آن استعداد عبارت از

(1) این قسمت سی و پنجهزار کیلومتر مربع وسعت خاکش و هشتصد هزار نفر نفوسش است

از افواج منظمه باشد (مثلاً او خال باشی بوزوکها ممنوع است) و سلطان حق فرستادن استعداد نظامی را بایالت مزبوره بنمایند باید دول در اسلامبول توضیح و تشریح نماید بعلاوه آن قشون عثمانی میتوانند همیشه از خاک این ایالت عبور نمایند ولی بشرطیکه در هیچ جای آن توقف نکنند رومیلی شرقی چنانچه از مواد عهدنامهٔ برلن مشاهده میشود هرچند ایالتی از ایالات عثمانی محسوب است ولی آزادی و استقلال داخلی بقدری وسعت دارد که میتوان این ایالت را هم مثل دول غیر مستقله منظور داشت بواسطهٔ اخوتی که در میان اهالی این ایالت با اهالی بلغارستان موجود است زیرا که هر دو از یک نژاد و یک مذهب اند عقیدهٔ بعضی از علمای حقوق (بلونچلی) و دیپلوماتها بعد از کنگرهٔ برلن این بود که در آینده بسیار نزدیکی ایالت رومیلی شرقی به بلغارستان متصل خواهد شد و این حدس و تأمل اندیشی ایشان هم در حقیقت واقعیت پیدا کرد و در ۱۸۸۶ میلادی که هشت سال بعد از کنگرهٔ برلن باشد این ایالت به بلغارستان متصل شد اگرچه این اتصال بموجب عهدنامهٔ برلن غیر شرعی است زیرا که نه اراده سلطانی در این باب صادر شده است و نه دول معظمه رضایت خودشان را در این اتصال اعلان کرده اند ولی با وجود این فعلاً این ایالت متصل به بلغارستان است

۴) تونس

وقتی که دولت عثمانی افریقای شمالی را در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) بتصرف خود درآورد تونس هم که دولت مستقلی بود مجبور شد در تحت اقتدار سلطان درآید باین معنی که حفظ استقلال خودش را در امور داخله کرده فقط باجی بدولت عثمانی میداد بعدها بواسطهٔ ضعف عثمانی بیکهای تونس بکلی مستقل شده از اطاعت

سلطان متمرد بودند ولی باوجود اینکه فعلاً تونس در هنگام ضعف عثمانی اعتنائی
بسلاطین ایندولت نداشت شرعاً همیشه در تحت اقتدار عثمانی محسوب بود و وقتیکه
خسارتی در دریائی (قورصان) این مملکت بسفائن تجارتی دول اروپ
وارد می آوردند دول مزبور مطالبهٔ خسارت را از دولت عثمانی مینمودند مثلاً
عهدنامه سیستوا (Sistova) ۱۷۹۱ فیمابین اطریش
و عثمانی و قرارنامه آکرمان (Akerman)
۱۸۲۶ فیمابین روسی و عثمانی بعد از تسخیر مملکت الجزایر نفوذ فرانسه در این مملکت هم
روزی بترقی گذاشت تا آنکه در سال ۱۸۸۱ میلادی بموجب عهدنامه که فیمابین فرانسه
و بیک تونس منعقد شد این مملکت در تحت حمایت فرانسه درآمد شرایط آن حمایت
این بود که مملکت تونس در امور داخلهٔ خود استقلال داشته تمام روابطش
با خارجه بتوسط وزیر مقیم فرانسه در دربار بیک مزبور باشد
در سر این مملکت مابین عثمانی و فرانسه منازعه و مشاجره شروع شده تا حال
لاینحل مانده است چون عثمانی تونس را دست نشانده دولت خود میداند
دخالت فرانسه را غیر حقه میشمارد فرانسه هم در ایراد جواب حق دخالت خودش را
مبنی بر استقلال این مملکت میدارد ولی اگر ملاحظهٔ مذکوره در فوق را که
در باب اطاعت شرعی تونس بعثمانی و مطالبیکه دول اروپ از عثمانی
در ازای خسارات وارده بتبعه خودشان از طرف اهالی تونس مینمودند بیاد
آوریم حقانیت عثمانی بخوبی واضح خواهد شد باری بعد از اینکه دولت تونس
در تحت حمایت فرانسه درآمد دولت اخیره دیوانخانهای مخصوصی در این
مملکت ترتیب داد و دول اروپ نیز مواد عهدنامه های خودشان را در باب
حق قضاء قونسولها منسوخ و متروک داشتند طرابلس غرب هم بعضی حقوق

داخلی داشت ولی از سال (۱۸۳۵) منضم بعثمانی شده اختیارات
و امتیازاتش منضمحل گردید مملکت الجزایر در سنه ۱۸۳۰ منضم بفرانسه
شد سه مملکت مزبوره طرابلس غرب و تونس و الجزایر) با دولت مراکش و
فاس که از دول مستقله محسوب است مشهور هستند بممالک بربریه
(Etats Barbaresque)

۴) دولت سن مارن

جمهوری بسیار کوچکی است که دارای هشت هزار نفوس و در تحت حمایت
دولت ایطالیاست

۵) دولت جمهوری آندر

این جمهوری پنجهزار و هشتصد نفر جمعیت دارد و در کوه های
(Pyrenées) واقع و در تحت حمایت فرانسه و اسپانیاست
که هریک کمیسری بجهت انتظام امور آن جمهوری معین کرده کارهای آن را
اداره می نمایند

۶) امارت موناکو

در ایالت نیس واقع و از آنرو در تحت حمایت فرانسه است قوانین گمرکات
فرانسه شامل این امارت هم هست

۷) خیوه و بخارا

خیوه حکومت مستقلی داشت و چون از هر طرف صحرای کویر و بیابانهای
بی آب و علف این مملکت را احاطه دارد مدت مدیدی از استیلای دول بیگانه
محروس بود و با وجود اینکه اهالی خیوه هر نوع ستم و اذیت جانی و مالی

بقیه

بتبعه خارجه روا داشتند و میتوان گفت که خیوه آشیانهٔ دزدان و قطاع الطریق و پرا از امرای ملل همجوار بود بواسطهٔ فقدان آب و علف و شدت حرارت آفتاب در بیابانهای مواث و لم یزرع عبور قشون خیلی سخت بود چنانکه روسها در قرن گذشته بجهت تادیب اهالی خیوه قشونی فرستادند ولی بجهات مزبوره بآرزوی خود نایل نشدند تا اینکه در سال ۱۸۷۳ جنرال کاوفمان (Kaufmann) روسی آن مملکت استیلا نموده عهدنامه منعقد داشت که بواسطهٔ آن دولت خیوه در تحت اقتدار دولت روسیه درآمده و متعهد شد که فقط در امور داخلهٔ خود مستقل بوده بهیچوجه با ملل همجوار روابطی نداشته باشد و تمام معاهدات تجارتی در صورت لزوم بواسطه یا برضایت فرمانفرمای دولت روس در ترکستان منعقد شود و دولت بخارا هم همین حالت را دارد یعنی با حفظ استقلال داخلی دست نشانده دولت روس و از روابط با سایر دول ممنوع است و وکیل سیاسی از طرف دولت روس معین میشود که در بخارا و خیوه مقیم بوده ناظر رفتار و حرکات این دول است بعلاوه هیچ دولتی را حق فرستادن سفارت یا ماموری بنزد این دو مملکت نیست و تمام مسائل بین الملل راجعه باین دو مملکت بتوسط دولت روسیه حل می شود

۸) دول غیر مستقله هندوستان

بعضی از دول هند بعد از استیلای انگلیس در تحت اقتدار این دولت واقع شدند و بواسطهٔ قرارنامه هائیکه انگلیس با آن دول بسته استقلال داخلی آنها کما فی السابق باقی است مشروط براینکه با دول خارجه بدون رضایت وزیر مقیم انگلیس ارتباط و آمد و شدی نداشته باشند و بدون اطلاع دولت انگلیس با من خود عقد

اتحادی نه بندند

۹) انام

این مملکت که در شبه جزیرهٔ هند و چین واقع شده در تحت حمایت دولت فرانسه و تمشیت امور خارجه اش بتوسط دولت اخیره است

۱۰) طوایفی که در آتازونی امریکای شمالی هستند و مشهورند به هندیهای امریکا

این طوایف اهالی اصلیهٔ قطعه امریکا و از نژاد سرخ پوستها محسوب میشوند بعد از اینکه امریکا بتوسط کریستف کلوب اکتشاف شد و دول اروپ بر قارات همدیگر در آن قطعه صاحب مستملکات وسیعه شدند نژاد سرخ پوستها بواسطه امراض اروپائی که از اهالی اروپ بآنها سرایت کرده بود و استعمال مشروبات و سوء سلوک اهالی اروپ با آنها و عسرت زندگانی کم کم روی بانحطاط گذارده منقرض شد فقط چند طایفه در امریکای شمالی و جنوبی از این نژاد باقی است که وضع معیشت مخصوصی داشته از امریکائیهای حالیه که در حقیقت از نسل مهاجرین اروپ هستند کناره نموده علیحده زیست میکنند و بعضی ایالات آتازونی با آنها واگذار شده مشروط براینکه فقط در امور داخلهٔ خودشان استقلالی داشته بهیچوجه با سایر دول رابطه نداشته باشد چنانکه در فوق ذکر شد این طوایف را طوایف هندی مینامند بجهة اینکه اسما آنها را از اهالی هندوستان ترجیح دهند مردم و طوایف مزبوره به طوایف هندی مشهور شدند و اهالی هندوستان به هندو

۱۱) ترانسوال

درمیان دول غیرمستقلهٔ افریقا (ترانسوال) قابل توجه مخصوصی است وقتیکه دولت انگلیس مستملکات هولاندرا در افریقای جنوبی که مشهور بکاپ لاند است ضبط نمود (۱۸۱۴) وبرده فروشی را درین مستملکات جدیده خودش ممنوع ومتروک داشت (۱۸۳۴) اهالی این مملکت که مشهور به بوئر (یعنی زارع) واز نژاد هولانده بیا بودند بواسطهٔ تعصب دینی وفقری که از آزادی برده ها برای اهالیله حاصل شده بود از کاپ لاند مهاجرت نموده بطرف شمال عزیمت کردند وسه دولت در صفحات مختلفه تشکیل دادند که مشهور شدند به ناتال واورانژ وترانسوال (یعنی آنطرف رود خانه وال) دولت انگلیس چون آنوقت در مسئله تابعیت مقید بتوله در خاک انگلیس واشخاصی را که در خاک ایندولت تولد شده بودند ابدالدهر رعیت خود میدانست این دول سه گانه را نیز از مستملکات خود شمرده منضم بکاپ لاند نمود ولی بعد بواسطهٔ هیجان افکار عامه در انگلستان که برضد جهانگیری بود دوباره استقلال دو دولت ترانسوال واورانژ را اعتراف نمود (۱۸۵۲) بیست وپنجسال بعد انگلیس از نو بنای مداخله را در امور داخله ترانسوال گذارده بالاخره بهانه اینکه داخله این مملکت منظم نیست ودر آینده باعث عدم امنیت مستملکات انگلیس خواهد بود ترانسوال را تسخیر کرد ولی طولی نکشید که بوئرهای آزادی طلب برضد انگلیسها شوریده بضرب اسلحه ایندولت را مجبور کردند که موافق عهدنامهٔ پرتوریا ۱۸۸۱ استقلال داخلی بترانسوال داده وفقط باطاعت او در امور خارجه دولت انگلیس قناعت نماید شرایط این عهدنامه از قرار تفصیل بود

اولاً

اولاً دولت انگلیس حق داشت وزیر مقیمی در پرتوریا پای تخت ترانسوال داشته باشد که تمام روابط خارجی این مملکت با سایر دول بتوسط او باشد

ثانیاً این وزیر مقیم حامی کافرها (اهالی اصلیهٔ ترانسوال) بوده در منازعه بوئرها با اهالی مزبور بسمت حکمیت داشت

ثالثاً دولت انگلیس در وقت ضرورت حق داشت قشون خودش را از خاک ترانسوال عبور دهد

رابعاً تمام روابط خارجه ترانسوال بتوسط وکلای سیاسی انگلیس بود بوئرها بآن آزادی هم قناعت نکرده بعد از مذاکرات زیاد در سال (۱۸۸۴) معاهدهٔ جدیدی در لندن با دولت انگلیس بسته درجه چند بر آزادی خود افزودند اولاً حق عبور قوای نظامی انگلیس از خاک ترانسوال متروک شد

ثانیاً وجود وزیر مقیم در پرتوریا و مداخلهٔ او در کارهای داخلی موقوف گردید ولفظ Suzeraineté که دلالت بروست نشاندگی ترانسوال میکرد دیگر در آن عهدنامه دیده نمیشود فقط دولت ترانسوال ملتزم است که بدون اطلاع واعلام انگلیس حق عقد معاهده با دول دیگر نداشته باشد ولی اگر دولت ترانسوال قصد عقد معاهده را به دولت انگلیس اعلام کرد وبعد از انقضای سه ماه از طرف دولت انگلیس جواب منفی نشنید مجاز و مختار است که دیگر معطل نشده عهدنامهٔ منظور را باتمام برساند ازین شرایط مبرهن است که ترانسوال بموجب معاهده لندن در تحت حمایت انگلیس درآمده است وروابط باین ایندو دولت موافق قاعده protectorat است اغلب دولیکه چندی قبل غیرمستقله بودند حالا یا کلی منضم بدولتی شده اند یا اینکه بکلی استقلال یافته اند شش اولی در جمهوری کراکوی (Cracovie) دجزایر یونین (Iles Joniennes) شاهده میشود کراکوی که قسمتی

از مملکت

از مملکت پولن بود چون فیمابین دول سه گانه (اطریش و روس و پروس)
تنازع فیما بود در کنگره وینه (۱۸۱۵) استقلال یافت مشروط براینکه
فدائیها و شورشیان پولن را بخاک خود راه ندهد چون این شرط را جمهوری مزبور
مجری نداشت بالاخره در سال ۱۸۴۶ ما طریش منضم شد
جزایر یونین قبل از آزادی یونان در تحت حمایت انگلیس درآمدند و بواسطه یک مامور
انگلیس کارهای این جزایر اداره میشد تا آنکه در سال ۱۸۶۴ انگلیس بطیب
خاطر آن جزایر را بیونان واگذار کرد
دولت رومانیا در سنه ۱۸۱۲ بموجب عهدنامه بوخارست از عثمانی مجزا شده
و استقلال داخلی یافته تا جنگ آخری روس و عثمانی سنه ۱۸۷۷ با امارت
رومانیا مشهور بود در وقت این جنگ امارت مزبوره استقلال خودش را
اعلان نموده بر علیه عثمانی با دولت روس متحد شد و برحسب عهدنامه برلن
دول معظمه استقلال داخلی و خارجی دولت رومانیا را قبول نمودند مشروط
براینکه ایالت بسارابی را که بموجب عهدنامه پاریس بایدولت منضم شده بود
بدولت روس مجدداً واگذار نماید و تمام اهالی خود مملکت را از هر ملتی که
باشند از حیث حقوق و احقاق حق مساوی بداند
مملکت صربستان که نیز جزو ولایتی عثمانی بود باستعانت روسه در سنه ۱۸۱۲
استقلال داخلی یافت و بهمین طور بود تا در جنگ سنه ۱۸۷۷ اصل رومانیا
استقلال خودش را اعلان کرد و این استقلالش بواسطه دول در کنگره
برلن امضا شد
قرا داغ (قره طاق) تا معاهده برلن برحسب ظاهر در تحت اقتدار سلطان عثمانی
محسوب میشد اگرچه فعلاً هیچوقت دولت عثمانی نتوانست قره طاغ را مطیع خود

نماید

نماید وقتیکه در کنگره پاریس ۱۸۵۶ علی پاشا نماینده عثمانی دست نشاندگی
و باج گذاری قره طاغ را اعلان کرد پادشاه این مملکت در حضور همه پروتست کرده
با دلایل و براهین عدم استقلال قره طاغ را اثبات کرد با وجود این تا کنگره برلن
قره طاغ دست نشانده عثمانی محسوب بود و بدیهیه در معاهده سان استفانو
دولت روس اعتراف باستقلال قره طاغ را از عثمانی خواست و این دولت هم
قبول کرده بموجب همان معاهده آنتی واریرا (Antivarrini)
بقره طاغ واگذار کرد در کنگره برلن هم دول استقلال قره طاغ را امضا کردند
ولی حکومت آنرا در آنتی واری و سواحل دریای آدریاتیک محدود نمودند باین معنی که
سفاین نظامی هیچ دولتی راه دخول باین بندر نبوده تمام انتظامات بندر مزبور
و سواحل قره طاغ در دست دولت اطریش است
لهذا میتوان گفت که از استقلال دولت قره طاغ در کنگره برلن کاهید و آن دولت
عجالةً در تحت حمایت اطریش واقع است و مثل دولت قره طاغ با سیصد هزار
نفوس نتواند استقلال خود را در مقابل همسایه مسلط و مقتدری مثل اطریش حفظ نماید

فصل سیم

تغییر و تبدیلات دولت از نقطه نظر حقوق بین الملل

در فصل اول گفته شد که هر دولتی از نقطه نظر حقوق بین الملل شخصیتی دارد و بواسطه
این شخصیت دولت هم باید از همان مراحل بگذرد که شخص واحد طی میکند یعنی باید
تولد شود و مراتب طفولیت و شباب و حد کمال و پیری را به پیماید تا آنکه بالاخره
از صفحه روزگار نابود شود هرچند وقایع عمر و زندگانی دولتی داخل در حوزه علم

بین الملل نیست ولی بعضی اتفاقات روی میدهد که تغییر و تبدیلات کلی در وضع دولت داده و در روابط خارجه آن دولت مؤثر واقع میشود در این صورت با اینکه حقوق بین الملل از مداخله با مور داخلهٔ دولتی احتراز مینماید ولی بواسطهٔ نفوذی که این نوع اتفاقات با مور خارجه در روابط بین الملل دارد لابد است که آن وقایع و اتفاقات را نیز داخل در موضوع خود شمرده مسائل راجعه بآن اتفاقات را حل نماید بنابراین از تغییر و تبدیلات ذیل در اینجا مذاکره خواهد بود

۱) شناسائی دول جدیده

هر دولتی همینکه تولد شد و تشکیل یافت لابد است که داخل در مجمع بین الملل شود یعنی با سایر دول مراوده و آمیزش نماید و این ارتباط حاصل نمی شود مگر در وقتیکه سایر دول دولت جدید را بسمت عضویت مجمع مزبور قبول کنند و بر تولید عضو تازه معترف شوند لهذا شناسائی دولت جدیدی از طرف سایر دول لازم و ملزوم هستی دولت جدیده است در سر مورد ذیل شناسائی لازم میآید

اولاً وقتیکه مستملکات یا ایالات دولتی مخرا شده استقلال مینماید مثل دولت اتازونی که در هزار و هفتصد و هفتاد و شش از انگلیس مخرا شده استقلال خود را اعلان کرد و دو سال بعد دولت فرانسه باستقلال دولت مزبوره اعتراف نمود همچنین وقتیکه دول جنوبی امریکا که مستملکات اسپانیا بودند بر ضد اسپانیا شوریدند و انگلیس در سال ۱۸۲۵ استقلال ایشان را قبول کرد و کذلک دولت لبریک وغیره

ثانیاً در صورتیکه چند ایالت متصل شده کیدولت تشکیل میابد مثل دولیکه

ناپلیون در آلمان و سایر جاها تشکیل داده بود

ثالثاً وقتیکه پادشاهی بلقب تازه ملقب گردد مثلاً وقتیکه فردریک اول خود را پادشاه پروس خوانده و پطر کبیر خود را امپراطور روس در باب شناسائی این القاب مذاکرات طولانی در میان دول شروع شد و مدتی لازم بود تا تمام دول القاب تازه را قبول نمایند نتیجهٔ اعتراف و شناسائی آن است که استقلال دولت جدیده واضح و معین شده از شک و شبهه بیرون میآید ولی نباید تصور کرد که اعتراف باعث استقلال دولت میشود بعکس ظهور و استقلال دولتی بر عهدهٔ خود آن دولتست فقط مناسبتی که شناسائی با ظهور و استقلال دولت دارد این است که این استقلال را اکراهت رسمی میکنند که دیگر جای تردیدی نباشد مثلاً دولت سویس که از قرن چهاردهم فعلاً آزاد و مستقل بود در صورتیکه فقط در قرن هفدهم دول اروپ اعتراف بر استقلال او نمودند یعنی استقلال سویس از نیمهٔ قرن هفدهم رسمی شد و بر همه استقلالش واضح گشت بعکس مجارستان که در سنه ۱۸۴۹ بر ضد اطریش شوریده بود از طرف هیچکدام از دول بسمت دولت شناخته نشد زیرا که شرایط استقلال را نداشت

شناسائی دول جدیده بر دو قسم است رسمی و غیر رسمی (فعلی). شناسائی رسمی آن است که بواسطهٔ کنگره های بین الملل وقوع یابد یا بتوسط دول اعلان شود و یا آنکه وکلای سیاسیه از طرف سایر دول بسمت آن دولت معین گردد شناسائی فعلی آن است که بدون اعلانات رسمی مراوده حقیقی و طبیعی بین دولت جدیده با سایر دول شروع شود هر دولتی در شناسائی دول جدیده مختار است و باید منتظر شود که دولیکه در آن دول جدیده منافع داشته و دارند اول باین شناسائی مبادرت نمایند زیرا که تجربه رسیده است که دولیکه در چنین دولت جدیدی منافع دارند از همه دیرتر شناسائی خود را

میدهند مثلاً دولت هولاند استقلال بلژیک را نه سال بعد از سایر دول قبول کرد زیرا که بلژیک ایالت هولاند بود و کذلک عثمانی استقلال یونان را چند سال بعد از تمام دول اروپ پذیرفت و تا هزار و هشتصد و سی یونانیان را از متمردین خود میدانست ولی باید در دادن شناسائی عجله نکرد زیرا که اگر مجری شدن جزء از کل بشود واقعیت پیدا نکرده شناسائی استقلال جزو البته بر شرف دولت کل یا مجری منهار میخورد و این شناسائی احتمال دارد سبب جنگ (Casus belli) مابین آن دو دولت بشود بهمین جهت وقتیکه دولت فرانسه استقلال دول متحده امریکای شمالی را قبل از اتمام جنگ های اتازونی با انگلیس قبول کرد دولت اخیره مجبور شد که بفرانسه هم بچشم خصومت نگاه کند

اگر دولت جدیدی از طرف تمام دول باین سمت شناخته شود که مراوده دولت جدید با همه آنها حالت طبیعی پیدا خواهد کرد والا (یعنی در صورتیکه فقط یک یا دو دولت استقلال دولت جدیدی را قبول نمایند) ارتباط خارجی منظم و شروع نمیشود فقط مابین آن دول خواهد بود شناسائی اغلب اوقات غیر مشروط است ولی اتفاق می افتد که در بعضی موارد دول این شناسائی خود را مشروط بشرطی می نمایند مثل شناسائی دول بالکان (رومانیا و صربستان و قره طاغ) که مشروط برتساوی حقوق اتباع در میان اهالی داخله و خارجه بالسویه منظور باشد

۲) تغییرات داخله در وضع دولت

هر دولتیکه داخل در مجمع بین الملل میشود باید در امور داخله و خارجه خود مستقل بوده و چنانکه در فوق ذکر شد صفات ممیزه دولت را (حدود معینه نفوس و حکومت معینه) دارا باشد حالا باید بدانیم که آیا لازم است وضع داخله دولتی بجهت دخول در مجمع

بین الملل در تحت شرایط معینی باشد یا نه آیا حقوق بین الملل مقتضی بقوانین اساسیه (Constitutions) و ترکیب و تشکیل دولت هست یا نه و اگر هست چه نوع ترکیب و تشکیل را این حقوق می پسندد جواب این مسئله را میتوان از عهد سیم تاریخ حقوق بین الملل بطوریکه در مقدمه ذکر شد قیاس کرد واقعاً از کنگره وینه الی انقلاب ژولیه و شورش بلژیک چه قدر دول پنجگانه اروپ در امور داخلی سایر دول دخالت میکردند تا آنکه بتجربه و زحمات زیاد دریافتند که مخالف اقتضای زمان حرکت کردن مشت بسندان زدن است و مترنخ که خود را سرآمد عقلا و ملهم در امور سیاسیه میدانست بالکمال تاسف فهمید که شالودهٔ پولیتیکش بر روی آب گذارده شده و بی اساس است این است که حقوق بین الملل بهیچوجه مقید بوضع داخلی دولت نیست زیرا که بخوبی دریافته است که هر ملتی در اوضاع و احوال معینی (circonstance) که مخصوص بآن ملت است زیست میکند سهل است هر ملتی یک گذشته دارد که نصف وجود خود ملت حاصل آن گذشته است لهذا هر ملتی مثل شخص واحد حال معین و صفات مخصوصه و رویه و منشوه شخصی دارد که مظهر شخصیت آن ملت است در اینصورت چگونه میتوان شرایط معینی بطور اطلاق تراشیده ملل متنوعه را بپذیرفتن آن مجبور کرد در اینصورت شخصیت ملل در سلوک و افکار و عقاید و فهمیدن لوازم زندگانی و غیره و غیره محو شده باعث تنزل آنها میشود از آنروست که حقوق بین الملل هر دولتی را چنانکه تاریخ و احوال معیشت خلق کرده است بجوزهٔ خود پذیرفته صرف نظر از اوضاع داخله آن می نماید

از طرف دیگر اگر در داخلهٔ مملکتی تغییر و انقلابی روی دهد (مثلاً سلسلهٔ پادشاهان منقرض شود و دودمان دیگری بر تخت سلطنت مستقر گردد یا آنکه تخت سلطنت

بواسطهٔ جباری غصب شود و یا تغیری در اساس دولت روی دهد که حکومت مشروطه را
مشروطه نماید یا مشروطه را جمهوری کند و بعکس هیچکدام از این اتفاقات نفوذی
بحقوق بین الملل ندارد و در روابط بین الملل دولتی که عرصهٔ این نوع تغییر و تبدیلات گشته
با سایر دول تغییر نخواهد کرد و تمام عهدنامه و قرارنامه ها و تعهدات دولتی بجای خود
برقرار است این قاعده اصلی در کنفرانس لندن (۱۸۳۱) پذیرفته شده و داخل
در پروتوکول (Protocole) این کنفرانس گردیده (هر نوع
تغییرات در داخله دول روی دهد باز معاهده های بین الملل کماکان معتبرند) در تاریخ
رعایت این مسئله همیشه میشده است مثلاً با وجود انقلابات متعدده در انگلستان
(قرن هفدهم) و فرانسه (قرن هیجدهم) معاهدهای بین الملل همیشه معتبر و مجری بوده است
و وقتیکه لامارتین وزیر خارجه فرانسه بعد از انقلاب ۱۸۴۸ در اطاق منعقد
اعلان کرد که شرایط عهدنامه وینه از درجهٔ اعتبار ساقط است زیرا که سلطنت فرانسه
آنرا منعقد داشته نه جمهوری تمام دول اروپ باتفاق بر ضد این اعلان لامارتین
پروتست کردند و فرانسه مجبور شد که ترک این عقیده را نماید از این قاعده کلی
معاهداتی که مابین دو سلطان یا دو سلسلهٔ سلاطین بسته شده و حکم عهدنامه های
شخصی را دارد خارج و دوام این نوع تعهدات بوجود سلاطین و سلسلهٔ آنهاست
مثلاً بین فرانسوای اول پادشاه فرانسه و سلطان عثمانی معاهده بسته شده بود
(۱۵۳۵) که فقط در مدت زندگانی این دو پادشاه معتبر بود همچنین لوئی چهاردهم
پادشاه فرانسه با ژاک دویم از سلسلهٔ استوارت عهدنامه بسته متعهد شده بود
که هر نوع امداد (بقوهٔ عسکری و مالیه) از او بنماید تا روزیکه ژاک بر تخت سلطنت انگلیس
درآید تمام این نوع عهدنامه ها بعد از انقضای مدت از درجهٔ اعتبار ساقط است
بغیر از این استثنا که جنبهٔ معلوم است دیگر هیچگونه تعهدات بین الملل بواسطه

تغییرات داخلهٔ دولت از درجهٔ اعتبار نمی افتد و لو حکومت دولتی موقتاً غصب شده
باشد زیرا که غاصب همینکه بکلی استیلا نموده زمام حکومت را بدست گرفت حکمرانیده
شرعی دولت مغصوبه را دارد و از آنرو رعایت معاهدات او از برای سلاطین خلف و لو
از دودمان و سلسلهٔ غاصبین واجب و حتمی است بدینجهت بود که شارل دوم پادشاه
انگلیس معاهدات کردم ویل را (Cromwell) قبول کرد و همچنین سلسله
بوربون بعد از اینکه بسلطنت فرانسه مراجعت کردند تمام عهدنامه های ناپلیون اول را
با دول خارجه قبول نمودند وقس علیهذا

ولی اگر اتفاق بیفتد که قسمتی از اقسام دولت بر ضد آن بشورد و سر کرده یا یاغیان
یاغیان قبل از اینکه یک دولت مستقلی از یاغیان تشکیل دهد معاهده با دول دیگری
نماید چنین معاهده بهمان جهتی که در فوق ذکر شد (عدم استقلال) هیچ دولتی
معتبر نیست مثلاً وضع بین الملل کوستوشکو در لهستان (۱۷۹۴) و کوشوت
در مجارستان (۱۸۴۹)

۳) تغییرات در حدود خاک دولت

چون تغییرات داخلی در وضع دولت چنانچه در فوق ذکر شد از امور داخله محسوب
میشود چندان نفوذی هم بارتباط خارجی و حقوق بین الملل ندارد و بعکس تغییرات
در حدود دولتی که نتایج مهمه داشته از حیثیت روابط خارجه هم طرف اعتنا و توجهات
تغییرات در حدود دولت بر سه قسم است اولاً متحیز شدن تمام دولت و انضمام آن
بدولت دیگری ثانیاً مجزی شدن قسمتی از اقسام (ایالتی از ایالات)
دولت
ثالثاً توسعه حدود دولت بواسطهٔ تصرفات و تسخیرات

۱) مضمحل شدن تمام دولت و انضمام آن بدولت دیگری

چون خاک از برای دولت بدرجه اعلا اهمیت دارد و بدون آن دولت نمیتواند داخل در مجمع بین الملل شده از نقطه نظر حقوق بین الملل شخصیت داشته باشد (چنانکه در فوق ذکر شد) فقدان خاک یکی از جهت اضمحلال دولت است در تاریخ متعدد شدن تمام دولت کراراً بظهور رسیده است مثلاً دولت روم کداول عبارت از یک شهر بود هزار سال بعد از بنای آن شهر تمام اقطار عالم معلوم الحال آنوقتی را بحیطه تصرف خود در آورد و چندین دول بزرگ و کوچک بکلی منضم باین مملکت امپراطوری گردیدند همچنین دولت روسیه حالیه در ابتدا مرکب از شهر مسکو و ایالت آن بود و حالا یک دانگ ربع مسکون در تحت اقتدار اش است وکذلک انگلیس و امریکا و فرانسه و آلمان وغیره حالا باید دانست که بعد از منهدم شدن دولت و انضمام آن بدولت دیگری چه نوع حقوق و تکالیف پیش می آید این مورد شباهت تامی با مسئله فوت و توارث دارد و همان حقوق و تکالیفی که از مورث عنه بوارث میرسد از دولت منضمه بدولتی که انضمام نموده است نیز منتقل میگردد و بعبارت اخری اینده دولت حالت موروث عنه و وارث را پیدا می کنند قواعدی که در میان دول معمول است از قرار شرح است

اولاً دولت وحدت و انفراد خود را کم میکند و لو چندین دولت را منضم بخود نماید و نتیجه این قاعده آنست که چنین دولتی همیشه در مجمع بین الملل یک رای دارد (چه قبل از انضمام و چه بعد از آن) ثانیاً دولت وارثه باید بمنتقل تمام حقوق دولت مورد شود و بدون کم و زیاد عهده آنها برآید مگر در صورتیکه آن حقوق و تکالیف با اضمحلال دولت متهلک شود

مثلاً امارت کورلاند دست نشانده لهستان بود و همینکه دولت لهستان مابین سه دولت روس و پروس و اطریش قسمت شده بکلی منهدم شد دست نشاندگی امارت کورلاند هم مضمحل شد از قاعده ثانوی معلوم میشود که توارث مابین دول بسنت بتوارث مابین اشخاص متفرقه (در حقوق مدنی) تفاوتی دارد و آن اینست که قانون توارث در اغلب دول وارث اختیار میدهد اموال مورثه را رد یت کرده صورتی از آنها بردارد و اگر قروض متوفی بیش از مطالبات او باشد بکلی از قبول کردن ارث امتناع نماید

در اینصورت وارث نه حقوقی دارد و نه تکالیفی اما در مسئله توارث مابین دول منضمه و انضمام کننده رعایت این قاعده که در حقوق مدنی مجری است نمیشود یعنی دولت وارثه باید تمام حقوق و تکالیف دولت منضمه (موروث عنها را) متقبل شود و آنها از قرار ذیل

اولاً دولت انضمام کننده باید از عهده تمام دیون عمومی دولت منضمه بر آمده تمام معاهده های تجارتی وغیره آن دولت منظور و معمول دارد

ثانیاً تمام اموال دولتی از قبیل وزارتخانها و ادارات و سربازخانها و راهها و بندرها و محبسها و مدارس و مریضخانها و دیوانخانها و شهرها و قورخانه و جبه خانها و تمام اشیائیکه از لوازم دولت است بدولت انضمام کننده تعلق میگیرد

ثالثاً خزانه دولت منضمه با هرچه که متعلق بآن است از قبیل پول نقد و اراضی و مستغلات و مستقلات و جنگلها و معادن وغیره نیز جزو خزانه و مستملکات دولت وارثه میگردد این قواعد اصلیه غالباً منظور بوده است مثلاً وقتیکه ساردن سایر دول ایطالیا را بخود منضم نمود و بدون وقفه و عوض آنها را بعهده خود گرفته و تمام اموال دولتی آنها را ضبط کرد و کذلک پروس بعد از انضمام دول کوچک آلمان (هانور و ناساو وغیره) همین معامله را با آنها مجری داشت

۲) مجزی شدن قسمتی از اقسام دولت

اولاً باید دانست که از مجزی شدن قسمتی از اقسام دولت بهیچوجه تغییری در استقلال دولت مجزی منها روی نمیدهد از آنرو تمام تعهدات و روابط بین الملل کماکان باقی و لازم الاجری است (مثلاً) پروس بعد از عهدنامهٔ تقریت ثلث ممالک خود را بناپلیون واگذار کرد آطریش از لمبارودی و ونیز در ۱۸۶۶ — ۱۸۵۹ اختفاً امتناع نمود و از فرانسه آلزاس و لورن در ۱۸۷۱ مجزی شد از دولت عثمانی چندین ایالت تجزیه شده مستقل گردیدند بدون اینکه در هیچیک از این موارد از استقلال دولت مجزی منها کاهد یا معاملات و معاهداتش تغییر یابد

انفصال و مجزی شدن ایالت هم دوشق دارد اولاً ممکن است که این تجزیه نتیجهٔ جنگ فیمابین دو دولت باشد در اینصورت ایالتی که مجزی شده بدولت فاتح متصل میشود ثانیاً اگر تجزیه بواسطه جنگ داخلی شده یعنی ایالتی بر حکومت مرکزی شوریده در اینصورت بعد از غلبهٔ ایالت متمرده یا بکلی مستقل شده دولتی تشکیل میدهد یا بمیل خود بیکی از دول همجوار متصل میگردد در هر دو مورد نتایج حقوقی حاصل میشود باین معنی که تمام تعهدات بین الملل که درباره ایالت منفکه منعقد گردیده است بعد از استقلال یا انضمام بدولت دیگری کماکان برعهدهٔ خود ایالت یا عهدهٔ دولتی که از انضمام بهره و منفعت برده است خواهد بود

این تعهدات از دو قسم خارج نیستند محلیه و شخصیه تعهدات محلیه از قبیل تعهداتی که درباب راه آهن ایالتی شده است مثلاً وقتیکه فرانسه بعد از غلبه دولت پروس مجبور شد که ایالت آلزاس و لورین را بدولت اخیره واگذار نماید دولت پروس متقبل شد که یا تمام تکالیفی که دولت فرانسه نسبت براههای آهن

ایالات مزبون وارد بعهدهٔ خود بگیرد یا اینکه بمبلغ معینی تمام راههای مذکوره را بخرد استقراض نیز از تعهدات محلیه است لهذا بعد از مجزی شدن ایالت سهمی از دیون و قروض دولت مجزی منها بر عهدهٔ خود ایالت مستقله یا دولتی منضم نموده است وارد میآید

مثلاً بموجب قرارنامه که فیمابین دولت هولاند و بلژیک در سنه ۱۸۳۹ منعقد گردید دولت اخیره متقبل شد که مبلغ ۵ ملیون فرانک از بابت دیون عمومی دولت هولاند که از ۱۸۱۵ الی ۱۸۳۰ (تاریخ انفصال) بمرور حاصل شده است برعهدهٔ خود گیرد و کذلک در کنگرهٔ برلن مقرر شد که امارت بلغارستان سهمی از دیون عمومی عثمانی را متقبل شود

تعهدات شخصیه چندان اهمیتی ندارند و عبارت اند از حقوق و اختیاراتی که باهالی ایالتی داده شده است مثلاً در باب آزادی مذهب یا مسائل دیگر این حقوق و اختیارات البته باید منظور و مجری گردد حالا باید بدانیم که وقتیکه جنگ داخلی اتفاق می افتد تکلیف سایر دول چیست البته عقل سلیم میگوید که دول دیگر باید کمال بی طرفی را اختیار کرده در این جنگ دخالت نکنند اگر ایالت متمرده شر حد دولتی است اینده دولت ذیحق است که بجهت سد بعضی مخاطرات در آینده قوای عسکری خود را زیاد نماید و اگر دول بی طرف در ایالت مزبون منافع تجارتی داشته باشند و این جنگ مخل تجارت آنها بشود نیز ذی حق اند که ایالت متمرده بر آنها دولت بشناسند این شناسائی چنانکه در فوق ذکر شد باید با کمال احتیاط داده شود والا میتواند باعث جنگ مابین دول بی طرف با دولت مجزی منها گردد باین معنی که باید قبل از وقت فهمید که آیا ایالتی که استقلالش اعتراف میشود در حقیقت مستعد تشکیل دولت هست یا نه بدیهی است که وقتی که جزیره کوبا بر ضد اسپانیا

در ۱۸۷۵ شوریده بود و با وجود یکه آرای اهل در اتازونی امریکای شمالی بر آن بود که شناسائی استقلال کوبا داده شود پرس جمهوری اتازونی (گوان) ازاین مسئله امتناع نموده اعلان کرد که تا وقتیکه جنگ فیمابین جزیره مزبوره با دولت اسپانیا دوام دارد و نتیجه آن معلوم نیست شناسائی استقلال کوبا امکان ندارد همین امریکای شمالی همان جهت استقلال مجارستان را در جنگ ۱۸۴۹ با اطریش اعتراف ننمودند از آنچه گفته شد معلوم است که در اعتراف استقلال بسی ملاحظات است باید کمال احتیاط را داشت ولی در حفظ ارتباط و آمد و شد باایالات باغیه این اشکالات وجود ندارد مثلاً اگر در وقت جنگ دول بی طرف باایالات متمرده، تجارت نمایند یا قونسول و وکیلی بجهة حفظ منافع خود بآنجا بفرستند هیچوجه باعث کله در بخش دولتی بمغیبته علیها نخواهد بود بدینجهة فرستادن قونسول از طرف انگلیس و فرانسه و روس بپوپان وقتیکه این مملکت با عثمانی در استقلالش در جنگ بود میتوان موافق حقوق بین الملل دانست

۳) توسعه حدود دولت بواسطه انضمام ایالت دولت دیگری

چون مابین این مسئله با مسائلی که در فوق ذکر شد (ماده اول و دویم) مناسبت تامی است زیرا که انبساط دولتی مساوی است با انقباض دیگری همان قواعدی که در مواد اول و دویم ذکر شد در اینجا نیز مجرات و از آن رو احتیاج بتذکار آنها نیست مثلاً دولتی که از تقسیم ایالتی انبساط یافته است باید تمام تعهداتی که راجع بآن ایالت است برعهده خود گیرد و از طرف دیگر ایالت منضمه مجبور است که در تمام معاملات و معاهدات آن دولت مشارکت و مساهمت نما

انضمام نیز بر دو قسم است اولاً انضمام دائمی که مشروط بشرطی نبوده و ابدی است ثانیاً انضمام با شرایط معینی مثلاً انضمام آنتی واری (Anti-Hearic) بقره طاغ بشرطی که در فوق ذکر شد در سر این نوع انضمام و نتایج آن مابین حقوق دانها مباحثه است بعضی را عقیده آن است که اگر شرایط معهوده مجری نشود خود انضمام نیز باطل است برخی این عقیده را قبول ندارند و استدلال آنها بر این است که وضع زمان و مقتضیات حالیه پیوسته در تغییر است و مدنیت و نشو و نمای روحانی و جسمانی دول یک درجه نمی ماند لهذا نمیتوان شرایط انضمام را ابدی دانسته همیشه لازم الاجری فرض کرد

فصل چهارم حقوق اصلیه دول

حقوق اصلیه دول عبارت است از حقوقی که لازم و ملزوم طبیعت آنهاست و بدون این حقوق هیچ دولتی نمیتواند از اعضای مجمع بین الملل محسوب شود چنانکه اشخاص متفرقه بواسطه اینکه انسان اند طبیعتاً دارای حقوق شخصیه و خواص مقتضی هستند (مثلاً استعداد داشتن حقوق و عمل کردن بآن) که بی وجود آن حقوق شخصیت خود را گم کرده بدرجه بندگی و عبودیت نزول می نمایند همچنین هر دولتی بواسطه اینکه دولت است یک نوع آزادی و اختیارات معینی دارد که در صورت فقدان آن اختیارات دیگر شایسته اسم دولت نیست بدینجهة است که دول غیر مستقله را از نقطه نظر حقوق بین الملل اسم بی مسمی میدانند زیرا که بطوریکه در ذیل مشاهده خواهد شد این نوع دول دارای تمام حقوق اصلیه نبوده و از آنرو از نقطه نظر حقوق بین الملل شخصیتی هم ندارند حقوق اصلیه دول را علمای حقوق بین الملل باقسامی چند منقسم نموده اند اگرچه آراء این علماء در تقسیم این حقوق مختلف است ولی تقسیمی

که در ذیل شرح داده خواهد شد بعقیدهٔ مؤلف ساده ترین تقسیمات بوده اصول حقوق دول را هم حاوی است

حقوق اصلیهٔ دول را اولاً بدو قسمت بزرگ منقسم مینمائیم ۱) حقوق سلطنتی (Droit de Souveraineté) ۲) حقوق ارتباط آمیزش بین الملل (Droit de communication inter-nationale) ثانیاً هر کدام از این حقوق اصلیه شعباتی چند دارند که در ذیل مفصلاً ذکر خواهد گردید

۱) حقوق سلطنتی

حقوق سلطنتی مظهر استقلال داخلی و خارجی دولت است لهذا دولتیکه حقوق سلطنتی نداشته باشد یا قسمتی از این حقوقش محدود باشد نمیتواند از ارباب حقوق بین الملل محسوب شود یعنی نمیتواند مستقلاً خلطه و آمیزش با سایر دول نموده برای خود تحصیل حقوقی نماید و یا تغییر و تبدیلی در مادهٔ آنها بعمل آورد چنین دولتی تابع دولت دیگری است و از این حیثیت داخل در حوزه حقوق داخلی و پولیتیک آن دولت است

از طرف دیگر باید دانست که استقلال صرف امروزه از برای هیچ دولتی میسر نیست زیرا که این نوع استقلال با روابط خارجه منافات کلی دارد چون بواسطه همان جهانگیری که در مدخل این علم گفته شد هر دولتی امروزه از ارتباط با سایر دول ناگزیر است باید استقلال خود را محدود نماید تا اینکه بتواند با هم جنس خود آمد و شد نموده از ثمرات آن منتفع شود (مثلاً یکی از مختصات حقوق سلطنتی این است که هر دولتی در خاک خودش اختیار تامی دارد یعنی مجاز است که هر نوع اقدامات که صلاح مملکت اوست

در خاک خود نماید حالا فرض میکنیم که خط سرحد دو دولت همجوار عرض رودخانه را قطع میکند بطوریکه منبع رودخانه در یک دولت و مصب آن در دولت دیگر است آیا یکی از این دو دولت میتواند در خاک خودش اقداماتی بکند که آب رودخانه بخاک دولت دیگری نرسد یا بقدری کم شود که اراضی آن دولت مشروب نشود بحکم استقلال صرف دولت میتواند چنین اقدامی نماید ولی اضرار لاتنهای دارد زیرا که دولت همجوار در مسائل دیگر معامله بمثل کرده و خسارت کلی بر دولتی که ملاحظهٔ همجوار را ننموده است وارد میآورد (مثلاً بنا بر حقوق سلطنتی تملیک عایاتی آن دولت را در خاک خودش قدغن میکند یا حکم میکند که در دیوانخانهای عدلیه حقوق داخلی دولتیکه حق همسایگی را بجا نیاورده است منظور نباشد) البته بعد از این اقدامات از طرف دیگر هم معامله متقابله شده و رفته رفته کار بخصومت و جنگ منجر و منتهی میگردد پس از این قرار دول بحکم احتیاج بخلطه و آمیزش با همسایها و سایر دول مجبورند که برای خود استقلال خود را محدود نمایند تا اینکه معیشت و زندگانی آنها سهل شود و بتوانند بمقاصدی که پیش نهاد خود نموده نائل شوند نباید تصور کرد که در اینصورت از شخصیت دول کاسته باعث پستی آنها می شود بعکس این نوع تحدید حدود چون پایه اش بر عمومیت منافع است دلالت بر ترقی و تمدن دول مینماید و در حقیقت دولتی که بملاحظات فوق استقلال خود را محدود مینماید بر قوت و قدرتش چندین مرتبه می افزاید زیرا که در اینصورت هیچ دولتی در حل مسائل مهمه داخلی و خارجی تنها نیست و همیشه بمعاونت دول دیگر متظهر است (مثلاً دفع امراض سریه احتقاق ق و غیره) حقوق سلطنتی نیز به دو شعبه منشعب می شود

۱) حقوق استقلال داخلی

۲) حقوق استقلال خارجی

حقوق استقلال داخلی

این حقوق عبارت است از اختیارات سه گانه اولاً هر دولتی مختار است که حکومت خود را بهر طوریکه موافق میل آن دولت است تشکیل و ترکیب دهد یعنی لازم نیست که تمام دول در وضع حکومت شبیه بهمدیگر باشند مثلاً همه دول سلطنتی باشند یا جمهوری وکذلک الی آخر

زیرا که در جای خود گفته شد که وضع حکومت در نزد هر قومی موافق معیشت و گذشته آن قوم است وحقوق بین الملل بهیچوجه بوضع داخلی قومی مداخله نمیکند بجهة اینکه خود دولت میل و منافع خود را بهتر میداند و هرچه قرین بصلاح اوست آنرا اجرا میکند

ثانیاً هر دولتی با نفراده مختار است که در خاک خود دخل و تصرف نموده هر نوع اقداماتی که صلاح است در حفظ و حراست حدود خود بعمل آورد (Droit de souveraineté territoriale) نتایج این حقوق قواعد ذیل است

۱) هیچ دولتی مجاز نیست که حکومت خود را در دولت دیگری مجری بدارد لهذا فراریان دولتی همینکه از سرحد گذشتند از تعقیب آن دولت آزاد شدند و استرداد آنها فقط باید بمذاکره سیاسی بعمل آید و هنگام جنگ قوای بحریه و بریه دول محارب از سرحد دولت بیطرف نباید تجاوز نمایند

۲) هر دولتی که احترام این حق (استقلال در خاک خود) از طرف دولت دیگری منظور نشده است مجاز است که معامله متقابله با آن دولت نماید مثلاً اگر دولتی رعایای دولت دیگر را بر ضد حکومت متبوعه آن برانگیزد یا بطرف خود دعوت کند بر ضد استقلال داخلی آن دولت حرکت خواهد کرد بدینجهت اعلان نامه کاترین دویم در تعریف رعایای پروس را به هجرت بروسیه حقاً باعث رنجش

پروس شده بود اینه دولت اصولاً حق معامله متقابله را داشت

۳) تمام اشخاص و اشیائیکه (بخصوص غیر منقوله) که در خاک دولتی واقع شدند تابع قوانین آن دولتند چنانکه در جای خود شرح داده خواهد شد

۴) هیچ دولتی مجاز نیست که بواسطه اقدامی در خاک خود وضع طبیعی که در دولت دیگری برقرار شده است تغییر دهد (مثلاً اگر رودخانه از خاک دو دولت یا بیشتر میگذرد هیچیک از آن دول اختیار تغییر در جریان آب را ندارند)

ثالثاً یکی از اختیارات استقلال داخلی آنست که هر دولتی در ترتیب قوانین تابعیت بکلی آزاد است یعنی نسبت بنفوس واهالی مملکت خود حقوق معینی دارد و در پذیرفتن رعایای خارجه را بتابعیت خود یا رد آنها مختار است پس ازین قرار استقلال داخلی دولت عبارت است از استقلال آن اولاً نسبت بحکومت و ترکیب آن

ثانیاً نسبت بخاک ثالثاً نسبت بنفوس واهالی

حقوق استقلال خارجی

اینحقوق عبارت است از آزادی دولت در روابط بین الملل و بستگی تامی دارد با استقلال عملکرد دولت بحقوق خود یعنی باظهار رای آزاد و اختیار تغییر و تبدیلات در حوزهٔ حقوق متنوعهٔ خود هر دولتی که این حقوق اصلیه را ندارد چنانکه در جای خود بگرات گفته شده است نمیتواند داخل در مجمع بین الملل شده با سایر دول معامله یا معاهده نماید دول غیر مستقله از این حقوق عاری اند لهذا هرکدام حکم صغیری دارند که در تحت قیمومیت دولت حامی یا سورزن باشند و اگر معاهده یا معامله با خارجه نمایند در تحت حمایت و مسئولیت دول مزبوره اند مثلاً مهندس مشهور به Strousberg در سنه ۱۸۷۱ میلادی با حکومت رومانیا

قرارنامه درباب ساختن راه آهنی در آن مملکت بست و بعد پارلمنت رومانیا آن قرارداد را امضی نکرد و بدان جهت تجارتخانه مزبوره به بیمارک شکایت کرده مطالبهٔ خسارت معینی از حکومت رومانیا نمود و دولت آلمان هم وجه خسارت را از دولت عثمانی مطالبه نمود زیرا که آنوقت رومانیا دست نشانده این دولت بود از استقلال خارجی دولت حق دیگر برای او حاصل میشود

۱) برابری دول و تساوی حقوق آنها

و ۲) حق احترام

برابری دول از حیث حقوق

از نقطه نظر حقوق بین الملل تمام دول از حیث حقوق مساوی و برابرند یعنی همه دارای حقوق اصلیهٔ معینی بوده مجبورند که در معامله با هم حقوق همدیگر را منظور دارند بعبارت اخری دول در این مسئله هم مشابهت تامی با اشخاص متفرقه دارند چنانکه هر کسی بجهت اینکه انسان است حقوق معینی دارد که در روابط با هم جنس خود باید هیئت منظور و محترم باشد همچنین دول حقوق اصلیه دارند که لازم الاجرا و لازم و ملزوم شخصیت آنهاست

هرچند اصلاً دول در حقوق مساوی اند ولی فعلاً این تساوی حقوق کمتر اجرا میشود بواسطهٔ اینکه دولی که قوا و استعدادشان بیشتر است بهتر میتوانند از حقوق خود منتفع شوند یا آنرا بموقع اجری گذارند مثل اشخاص متفرقه که با تساوای حقوق شرعاً و رزندگانی و معیشت برابر نیستند زیرا که ثروت و استعداد و سائر صفات ذاتیه و عارضیه در آنها مساوی نبوده و بدین جهت وسایل آنها هم در استفادهٔ حقوق یکی نیست پس از اینقرار تساوای دول از حیث حقوق آنها

نه از حیث ثروت و استعداد و غیره بواسطهٔ این اختلاف اصول با فضل بعضی از علمای این علم مثل (لریمر) (Lorimer) و فونک برنتانو و سورل Funck Brentano et Sorel برابری دول را بکلی منکرند ولی این عقیده را نمیتوان قبول کرد

اولاً خود مجمع بین الملل بطوریکه در ذیل تفصیل آن ذکر خواهد شد دلالت بر تساوای حقوق مینماید زیرا که هر کدام از دولیکه داخل در آن مجمعند حکم عضو مساوی را دارند

ثانیاً حقوق اصلیهٔ دول یکی است چه بزرگ و مقتدر باشند و چه کوچک و ضعیف مثلاً همه استقلال داخلی و خارجی دارند با مختصات آن و تمام این حقوق باید هیئت منظور و مجری باشد لهذا هیچکدام از دول بزرگ حق ندارند در امور داخله و خارجه دیگری دخالت کنند و کذلک هیچیک از دول حق ندارند وضع حکومت دولت دیگری را تغییر داده بطرز حکومت خود ترکیب بدهند (قس علیهذا)

ثالثاً اختلاف در قوا و استعداد باعث عدم تساوای حقوق نمیشود زیرا که آنها از وسایل اجرا و انتفاع محسوب میشوند نه از خود حقوق کلیتاً تساوای دول را باید بطوری فهمید که (سومنر) امریکائی (Sumner) در مجلس سنات واشنگتون در سنه ۱۸۷۱ اعلان کرد و آن چیز زیرا که با نسبت بدولت بزرگ و قوی و بخودمان روا میدانیم نباید به نسبت دولت کوچک و ضعیفی روا داریم

باری بنا بر حقوق سلطنتی دولت مجازاست که ملقب بهر لقبی که میلش قضا نماید (مثلاً لقب امپراطوری و پادشاهی وغیره) ولی بجهة اینکه این لقب

معنویت بین الملل داشته باشد باید سایر دول آن قبول کنند و اینهم بسته بمقام
و درجه دولت است مثلاً در کنگره Aix la chapelle
دول لقب پادشاهی دولت بهس را قبول نکردند ولی لقب امپراطوری پطر کبیر را
و لقب پادشاهی électeur براندبورگ را قبول کردند
و همچنین وقتی که ملکه انگلستان خود را امپراطریس هندوستان اعلان کرد
تمام دول این لقب را قبول کردند غیر از مسئله لقب درجات معینی مابین دول
برقرار و معمول است در همین مسئله مدت مدیدی مابین دول منازعه و مشاجره
بود و هر دولتی میخواست بر دیگری تفوق جوید تا آنکه در ۱۵۱۴ پاپ ژول دوم
(Jules II) نظامنامه ترتیب داده اسامی پادشاهان را
در آنجا از حیث شئونات آنها معین کرد که منازعه و مجادله من بعد مرتفع شود
ترتیب پادشاهان درین فهرست از قرار ذیل بود

اول امپراطور روم (امپراطور المان) دویم پادشاه روم سیم
پادشاه فرانسه چهارم پادشاه کاستیل (در اسپانیا) پنجم پادشاه آراغن
(Aragon) که در اسپانیات ششم پادشاه پورتوغال
هفتم پادشاه انگلیس) مواد آن نظامنامه تا وقتیکه پاپها در اروپ نفوذ
و تسلطی داشتند حقیقتاً طرف رعایت بود غیر از این درجات پاپها پادشاه
هر دولتی لقب مذهبی معینی داده بودند مثلاً پادشاه فرانسه ولد ارشد کلیسا بود
primogenitus ecclesiae
Defensor fidei پادشاه انگلیس لقب حامی دین را داشت
پادشاه اطریش و مجارستان لقب
Sa Majesté apostolique یعنی اعلیحضرت حواری

پادشاه اسپانیا Sa Majesté Catholique
یعنی اعلیحضرت کاتولیک وغیره حالا در مسئله درجات دول قواعد ذیل
مجری است اولاً دول از این حیث نیز منقسم میشوند بدو قسمت دول مستقله
و غیر مستقله دول مستقله نیز بدو شعبه منشعب می شوند آنهائیکه احترام
پادشاهی را دارند (honneurs royaux)
و آنهائیکه این احترام را ندارند دو لیکه احترام پادشاهی را دارند عبارت اند
اولاً از دول امپراطوری (Empires) ثانیاً از دول
پادشاهی (Royaumes) ثالثاً از جمهوریهای بزرگ
مثل فرانسه و امریکای شمالی و سویس تابعاً از گراندوشی ها
(grands duchés) امتیاز دو لیکه احترام پادشاهی را
دارند این است که اولاً سلاطین آن دول ملقب بلقب اعلیحضرت اند
(غیر از گراندوشی ها) ثانیاً مجاز اند که بدربار یکدیگر سفیر بفرستند نه فقط
وزیر مختار وغیره) ثالثاً در مکاتبات همدیگر را برادر خطاب می کنند در این طبقه
اول امپراطورها و پادشاه ها و جمهوریها بکلی در درجه و تشریفات مساوی اند
و فقط برگان دو طبقه تفوق دارند از آنرو لقب امپراطوری هم امتیازی
نسبت بلقب پادشاهی ندارد آنهائیکه احترام پادشاهی را ندارند از این امتیازات
مثل دوشی ها و امارتها عاری اند
ثانیاً دول غیر مستقله بعد از دول مستقله می آیند و در درجه همیشه از دولت
حامی پا سورزن پست تراند
ثالثاً در مکاتبات و مجالس رسمی و شلیک بحری قواعد معینی ترتیب شده است
که موافق درجات دول است ولی اگر اتفاق بیفتد که نمایندگان چند دولتی که

در درجه مساوی اند در مجلس حضور بهم میرسانند یا قرارنامه را باید امضا نمایند
تفوق و تقدم آنها بر یکدیگر یا بدت توقف آن نمایندها است در دربار دولت توقف
و یا بترتیب حروف تهجی اسامی دول (مثلاً در کنگره ها و کونفرانس ها)
رابعاً غیر از این قواعد در دول کاتولیک نماینده پاپ بر همه تقدم دارد
خامساً قرارداد یکه در باب درجات فیمابین دول مقنی منعقد شده است در سایر دول هم
مجری است (مثلاً قرارداد ی که مابین دول متحدهٔ آلمان بسته شده در سایر دول هم
به نسبت آن دول معمول است) و بالاخره تغییر در وضع حکومت دولتی درجهٔ آن را تغییر نمیدهد
مثلاً فرانسه چه در عهد سلاطین بوربون و چه حالا که جمهوری است همان درجهٔ احترام پادشاهی دارد

حق احترام

چون هر دولتی از نقطه نظر حقوق بین الملل دارای شخصیت است احترام این شخصیت
دول باید همیشه منظور باشد لهذا اگر هتک احترام دولتی بشود بلاواسطه ترضیهٔ خاطر
آن دولت لازم میآید والا سکتهٔ بزرگی بر شخصیت دولت وارد آمده از استقلال آن
میکاهد در این ماده قواعد ذیل مابین ملل متمدنه معمول و مجری است

اولاً علامات شرف و مظاهر رقی دولت از قبیل بیدق و علامات و لقب دولتی
و غیره باید همیشه محترم باشد و اگر بی احترامی نسبت بیکی از این مظاهر دولتی بشود مثل این است
که هتک احترام خود دولت شده است بنابراین وقتی که اطریشیها بی احترامی به بیدق روس
در آگسبورگ نمودند (۱۷۹۸) دولت روسیه قطع مراوده با دولت مزبوره نمود همچنین
وقتیکه توبخانه هولاند مانع از دخول کشتی اطریش با سکوشده به بیدق کشتی مزبور
شلیک کرد ژنرف ثانوی پادشاه اطریش فوراً تقاضای ترضیه نمود
اگر دولتی لقب دولت دیگر را تصاحب یا استعمال کند هتک احترام آن دولت را کرده است

بواسطهٔ همین مسئله خصومت مابین فرانسه و انگلیس در قرون وسطی با علی درجه رسیده بود
زیرا که پادشاه انگلیس خود را پادشاه فرانسه نیز میخواند
ثانیاً باید سلاطین و نمایندهای سیاسی دولت محترم باشند و هتک احترام آنها بازی
احترامی و بی اعتنائی بخود دولت است از طرف دیگر هر دولتی بحکم شرف و عقل
محکوم است که احترامات دول دیگر را بجا آورد (مثلاً) هیچ دولتی نباید متحمل شود
که از خاک خود بخاک دولت دیگری مال قاچاق عبور دهند یا مسکوکات دولت
دیگر را در خاک او منقوش نمایند و قس علیهذا استقلال داخلی و خارجی
دولت منتج حق دیگری نیز بجهت دولت میشود که مشهور است بحق حفظ و حراست شخصی

حق حفظ و حراست شخصی

چنانچه شخص واحد مکلف است برانیکه حتی الامکان حفظ و حراست خود را نماید
همچنین هر دولتی بواسطه شخصیتی که دارد ذیحق است که خاک خود را بجنبه تدافعی
و تعرضی مصون و محفوظ دارد و وسایل این حفظ و صیانت شخصیه یعنی حراست
داشتن قوای بریه و بحریه ساختن قلاع و استحکامات و عقد اتحاد تدافعی
و تعرضی کلیهٔ هر دولتی باید حتی الامکان در حفظ و حراست خود بکوشد ولی شرطی که
مضر استقلال دولت دیگری نشود لهذا حرکات انگلیس را نسبت بدانمارک
در (۱۸۰۷) نمیشود بحق تعبیر کرد: دولت انگلیس از دولت دانمارک قویاً مطالبه
کرد که تمام استعداد بحری خود را بانگلیسها تسلیم نماید زیرا که انگلیس میترسید که تمام
این استعداد بدست رقیب و دشمن بزرگش ناپلیون اول افتاده در جنگ فرانسه
با انگلیس استعمال خواهد شد و چون دولت دانمارک باین تکلیف انگلیس راضی نشد
دولت اخیره کپنهاک یا پای تخت دانمارک را توپ بست

اجرای حق حفظ و حراست شخصیه شرایطی دارد که باید معمول باشد

اولاً اقداماتیکه با آن مقصود مبتنی و باید بحکم ضرورت باشد یعنی هر دولتی باید وقتی متعرض دولت دیگری شود که علناً مخاطره از آنطرف احساس کند و بداند که اگر اقدامی نکند لطمه بزرگی دوچار خواهد شد اگر این شرط منظور نباشد هر جنگ تعرضی را میتوان بحق حفظ و حراست تاویل نمود و آنوقت هر نوع جبر و زور مبانش برحق خواهد بود

بجهت توضیح مسئله بواقعه ذیل لازم است اشاره نمائیم

در سنه ۱۸۳۸ وقتی که انگلیسها با اهالی کانادا (مستملکات خودشان) در جنگ بودند از محل بسیار موثقی مطلع شدند که در یکی از ایالات همجوار دولت متحده امریکای شمالی کشتی را موسوم (بکار و لینا) تجهیز مینمایند که باهالی کانادا آذوقه و کمک برسانند بعد از اطلاع از واقعه انگلیسها فوراً کشتی را تصاحب نموده بآب شار (نیاگارا) انداختند دولت امریکای شمالی اول بنای پروتست و سختی را گذارد زیرا که انگلیسها بخاک آن دولت تجاوز نموده بودند و این واقعه بر ضد استقلال و حقوق سلطنتی دولت مشار الیها بود ولی بعد که انگلیس مدلل کرد که بحکم حفظ و حراست شخصیه باین عمل مجبور بوده دولت امریکا ساکت شد

ثانیاً مقصود از اقدامات مدافعی و تعرضی باید حفظ حقوق منافع دولت باشد یا یک هیئت و یا اشخاص متفرقه در تاریخ بسا اتفاق افتاده است که بواسطه عهدنامه یا قرارنامه حق حفظ و حراست دولتی محدود شده است مثلاً دولت فرانسه بموجب عهدنامه اوترخت (۱۷۱۳) و غیره متعهد شده بود که استحکامات در شهر Dunkerque بنا ننماید و کذلک دولت روس برحسب عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ متعهد شده بود که در سواحل

بحر اسود قلاع و استحکامات نساخته در آن دریا سفاین نظامی نداشته باشد در عهدنامه برلن همین شرط در ماده بلغارستان و قره طاغ شده است اگرچه آن نوع فصول در عهدنامه‌ها اتفاق می‌افتد ولی اصولاً بر خلاف حقوق اصلیهٔ دولت است و غالباً بمرور زمان تغییر مییابد یا متروک میماند این است تمام حقوقیکه از حقوق سلطنتی دولتی حاصل میشود

چون از استقلال داخلی و خارجی دول در این فصل مذاکره بود بلاواسطه لازم میآید که از دخالت و وساطت نیز بمناسبت قدری صحبت کنیم

دخالت و وساطت

هرگاه دو دولت در منازعه و یا جنگ باشند و دولت ثالثی بدون رضایت یا اجازه آنها در امور متنازع فیهای آن دو دولت خود را دخیل نماید این نوع حرکت دولت ثالث را دخالت می‌نامیم (Intervention) و اگر بعکس طرفین برغبت نامه از دولت ثالثی متمنی شوند که دخالت کرده قراری در اصلاح ذات البین بگذارد این اقدام دولت ثالث را وساطت مینامیم (Mediation) دخالت کلیةً ممنوع است و اصولاً هیچ دولتی حق دخالت در امور دولت دیگری ندارد ولی در بعضی موارد استثنائاً دخالت لازم میآید و تفصیل این موارد از قرار شرح ذیل است که بدو قسمت منقسم میشود دخالت داخله و دخالت خارجه

دخالت بامور داخله

در این مسئله آراء علمای حقوق مختلف و متباین یکدیگرند تقریباً میتوان گفت

که هر عالمی رای مخصوصی در این بحث دارد ولی چیزی که تمام علما در آن متفق اند
اینست که دخالت در امور دولت دیگر را نمیتوان از حقوق دولتی شمرد یعنی نمیتوان
باین نوع اقدامات اطلاق حق کرد و بعکس اوائل این قرن که دخالت با مور داخله
دولت دیگر را مجاز و مباح دانسته بدرجهٔ حق صعود میداد چنانکه مختصر تاریخ عهد
نیم حقوق بین الملل و عهد نامه ها بخصوصه بهترین دلیل این نقطه نظر است از اینجا
بخوبی میتوان دریافت که حق و حقانیت در این قرن چقدر ترقی کرده است که اکثر
علمای حقوق دخالت با مور دولتی را بعد از بعضی مستثنیات جایز نمیدانند و بسته
بطوریکه از گذشته استنباط میشود این مستثنیات هم بزودی مرتفع خواهد شد عجالةً
از حیث دخالت با مور داخله دول را به دو قسمت منقسم می نمایند

(۱) دول متمدنه

دخالت با مور داخله اینده دول فقط در موارد معینی مجاز است
اولاً وقتیکه یک یا چند دولت وضع مخصوصی را در دولت دیگری برحسب معاهده
برقرار کرده و یا ضمانت نموده باشند مثلاً دخالت روس و پروس و اطریش
بکارهای دولت لهستان زیرا که این سه دولت برقراری وضع Liberum veto
را در لهستان ضمانت کرده بودند و امکان دخالت
دول اروپ بموجب معاهدهٔ برلن در امور داخلهٔ بلغارستان و سایر دول بالکان
بجهت برقراری تساوای حقوق اهالی اگرچه ضمانت وضع مخصوصی در دولت اجنبیه
صحیح نیست زیرا که هر ملتی باید در تشکیلات امور داخله و مملکتی خود مستقل باشد ولیکن
دخالت در این موارد برحسب عهد نامه ایست که بسته شده است از آنرو عقد چنین
معاهده غیر طبیعی است نه خود دخالت

ثانیاً دخالت در امور داخله دول متمدنه مباح و مجاز است وقتی که منافع چندین دولت
یا مجمع بین الملل تهدید شده باشد مثلاً اعلان لاماریتین در مجلس وکلای فرانسه
در ۱۸۴۰ که دولت فرانسه از استعمال و اجرای عهد نامه وینه آزاد است
دول اروپ را مجبور کرده که تماماً هیئت اجتماع بر ضد اعلان مزبور پروتست نمایند
زیرا که منافع تمام دول اروپ در خطر بود
ثالثاً دخالت دولتی بجهت رفع دخالت دولت ثالثی (دخالت بر ضد دخالت)
Contre intervention.

(۲) دول غیر متمدنه

موارد دخالت با مور داخلهٔ دول غیر متمدنه همان است که در فوق ذکر شد و لیکن
بعضی از حقوق دانهای اروپ در یک موقع نیز دخالت مزبوره را مجاز میدانند
وقتیکه رعایای مسیحیه دول غیر متمدنه با متی نجوکان مورد ظلم و تعدی از طرف دول
مزبوره واقع شوند اگرچه دخالت دولتی را با مور داخلهٔ دولت دیگری در این موقع نیز
اصولاً صحیح و شرعی میدانند ولی بعقیدهٔ علمای حقوق در این موارد احساسات
انسانی و رقت قلب به دخالت و رفع ظلم ظالم از مظلوم مجبور میکند برخی از حقوق
دانها مثل (بلونچی) و فیلیمور چنین دخالت را نسبت به دول متمدنه نیز لازم میدانند
در صورتیکه از آنها هم تعدی و ظلمی نسبت به رعایای خود ناشی شود

دخالت با مور خارجه و روابط بین الملل دول

اولاً لازم است بدانیم که کلیهٔ دخالت با مور خارجهٔ دول بقدر دخالت با مور داخله
آنها ممنوع نبوده زشت و قبیح نیست زیرا که دخالت بصورت ثانوی (یعنی با مور داخله)

باستقلال دولت برخورده باعث همگ احترام وشخصیت آن میشود بعکس صورت
اولی (دخالت بامور خارجه) که چندان بشرف واعتبار دولت ضرری نمیرساند
بجهت اینکه مابین دول بواسطه عمومیت منافع وشراکت وسهامی که دراغلب مسائل
پولیتیکی وتجارتی وغیره باهم دارند نسبتکی تامی حاصل است لهذا بسا اتفاق می افتد
که تغییر روابط مابین دو دولت یا بیشتر مضر منافع بعضی دول خارجه است وموافق مصالح
برخی دیگر طبیعی است که درصورت اولی هر دولتی مجاز است که بوسائل حقوقی اقدامات
مقتضه را درحفظ صیانت منافع خود بنماید
ثانیاً دخالت درامور خارجه دولت دیگری شرعی است وقتی که مواد عهدنامه یکی
حکم قانون داشته اجرایش بجمله تمام علل اجباری وحتمی است بواسطه دولتی منقض گردد
یا دولتی بواسطه تسلط واقتدار خود موازنه سیاسیه را تهدید نماید وبقدری بر قدرت
واستیلایش بیفزاید که عنقا در صدد تسخیر دول همسایه آمده کلیتاً مقتدر اضمحلال تمام
دول را داشته باشد این است موارد دخالت بامور داخله وخارجه دولتی چون
عقیده مون رو دلی امریکائی مناسبتی با مسائل مذکوره دارد لازم است اینجا
ذکری از آن عقیده وطریقه که مشهور به Doctrine Monroe است نموده بعد بشق ثانوی حقوق اصیله
دول بپردازیم
چنانچه در تاریخ حقوق بین الملل مذاکره شد بعد از کنگره وینه ۱۸۱۵ دول
پنجگانه اروپ بجهة جلوگیری روز افزون خیالات حریت انقلابی دخالت میکردند
وبضرب اسلحه وضع قدیم را برقرار میداشتند چون دولت متقدمه امریکای
شمالی از این رویه دول پنجگانه بقدر وحشت بودند که مبادا همین دخالت در امور
داخلی وخارجی آنها نیز متعمول شود رئیس جمهوری ایندول متقدمه در نطق رسمی

که در دوم سپتامبر ۱۸۲۱ در کنگره (اطاق مبعوثین) دول مزبوره نمود عقیده
اظهار داشت که موسوم به رویه مون رو نه Doctrine Monroe
وبنی پولتیک امریکا نسبت بدول اروپ
گردیده ماحصل عقیده ورویه مزبوره این است
اولاً دول اروپ حق ندارند بامور داخله دول امریک دخالت نمایند مثل اینکه
دول پنجگانه درامور داخله اسپانیا وناپل دخالت نمودند
ثانیاً این نوع دخالت باعث مخاطرات بزرگی بجهت دول امریکا بوده استقلال
آنها را تهدید خواهد نمود
ثالثاً چون تمام قطعه امریکا در میان دول متمدنه قسمت شده دیگر دول اروپ حق نخواهند
داشت مستملکاتی برای خود در آنجا بنمایند این است مضمون عقیده وکه در تمام
امریکا انتشار یافته پایه تمام پروتست های امریکا بر ضد دخالت دول اروپ در آن قطعه
گردیده ولی لازم است در اینجا بطور ایجاز ذکر کنیم که دول مستقله امریکای شمالی باجرای
این عقیده اکتفا نموده تمام دول امریکا را در تحت حمایت خود آورده وی آورد واین
حمایت را جهة عدم دخالت خود در تمام امریکا قرار میدهد
مثلاً در ۱۸۷۹ جنگ مابین شیلی (Chilie) وپرو (Perou)
دو دولت امریکای جنوبی شروع شده بعد از دو سال دولت اولی فائق آمد ویلی
همینکه مذاکرات عقد معاهده پیش آمد دول مستقله شمالی دخالت نموده بکلی مانع از
انضمام ایالات مسخره دولت پرو (Perou) به شیلی (Chilie)
شدند ورسماً اعلان کردند که فیما بین دول متمدنه تسخیر اراضی نباید علت غائی
(Conditio sine qua non) معاهده صلح باشد
علاوه بر این حمایت دول مستقله شمالی راضی میشوند که میان دول اروپ قرارنامه

درباب ساختن راهی یا حفر کانالی در قطعه امریکا که تثبیت تجارتی دائمی بیطرفانه بلا واسطه دول مزبوره منعقد شود مثلاً وقتی که مسئله حفر کانال پاناما مطرح مذاکره بود وزیر امور خارجه دول اتازونی امریکای شمالی (بلمن) در ابلاغ نامه خود بدول اروپ بتاریخ اکتبر ۱۸۸۱ و تگرافی که در ۱۹ نوامبر همان سنه بوزیر مختار دول متصله در انگلیس مخابره نموده بود واضح میکوید که کانال پاناما باید در تحت حمایت دول متصله امریکا باشد اگرچه این اظهار دول متصله مزبوره برضد معاهده بود که سی سال قبل (clayton Bulwer) با انگلیس بسته شده بود ولی حقوق دانهای اروپا این مسئله حمایت دول متصله امریکای شمالی را با نتایج آن قبول ندارند ومیکویند که دول مزبوره در روابط خود با ملل اروپ بحقوق بین الملل متمسک است واین حقوق بهیچ وجه حق اختیار نمیدهد که در تمام قطعه بالا نفراد و الانحصار حکومت نمایند

حقوق ارتباط و آمیزش بین الملل

چنانکه در اول این فصل ذکر شد تمام حقوق اصلیه دول بدو شق مقسم منقسم میشود

(۱) حقوق سلطنتی که با تمام شعباتش توضیح شد

(۲) حقوق ارتباط و آمیزش بین الملل حقوق اخیره کمال اهمیت را دارد زیرا که ارتباط و آمیزش باعث ایجاد مجمع بین الملل شده و پایه حقوق بین الملل گشته اگر ما بین دول و ملل ارتباط و اختلاطی نباشد قواعد حقوقی نیز لازم نمی آید بعضی از حقوق دانها بقدری این حقوق دول را اهمیت میدهند که واضح میکویند عمده حقوق اصلیه دول از نقطه نظر حقوق بین الملل همین حقوق ارتباط و اختلاط است زیرا که حقوق سلطنتی بعقیده آنها فقط دلالت بر شخصیت و استقلال دول مینماید و تنها این استقلال دول بجهة ترکیب

هیئت جامعه

هیئت جامعه بین الملل و تعیین روابط منظمه ما بین اعضای آن هیئت کافی نیست زیرا که اگر حقوق تساویه دول را در خلطه و آمیزش بین الملل فقط بر استقلال داخلی و خارجی (حقوق سلطنتی) آنها قرار دهیم که غیر از خصومت و جدالی دول از همدیگر و مصادمه و معارضه منافع آنها نتیجه دیگری مشاهده نخواهد شد بجهة آنکه در فوق ذکر شد که استقلال صرف دولتی برضد استقلال دولت دیگری است و چند دولتی که دارای استقلال تام باشند نمیتوانند در ارتباط و آمیزش منظمی باشند و بهمین جهة مجبورند که استقلال صرف خود را محدود نموده بجهة نیل مقاصد عالیه که زندگانی در هیئت جامعه بین الملل است از آزادی صرف استعفا نمایند کدام حقوق است که دول را باین کف نفس مجبور می نماید

حقوق روابط بین الملل زیرا که روابط بین الملل باعث احداث هیئت جامعه بین الملل یا مجمع بین الملل است و بدون آن نه وجود این مجمع متصور میشود و نه خود حقوق بین الملل بی نهایت است که متحیر این علم حقوق روابط بین الملل را بر حقوق سلطنتی تفوق و رجحان میدهند و میکویند که اهمیت حقوق سلطنتی از نقطه نظر حقوق دولت است ولی همینکه از دولت که هیئت درجه سیم است ارتقا جسیم و هیئت درجه چهارم که مجمع بین الملل است رسیدیم دیگر حقوق سلطنتی اهمیتی غیر از معرفی شخصیت دول و عضویت آنها در آن مجمع ندارد و تمام روابط بین الملل و اصول علمیه و دلایل و براهین آن ارتباط بر حقوق روابط بین الملل مستقر میباشد تا حال چندین دفعه اشاره بمجمع بین الملل شده ولی معین نکرده ایم که مقصود از این عبارت چه چیزات آنچه تا حال ذکر شده از ترکیب و وضع این مجمع نشده است بجهة رعایت مقصودی بوده است و آن اینست که نمیخواستیم مثل بعضی از مصنفین و مؤلفین حقوق بین الملل عمومی را بمجمع بین الملل شروع نموده باشیم زیرا که این مجمع نتیجه روابط بین الملل است و خود

روابط مستقلهٔ دول بسته بشخصیت و عضویت آنها است پس از این قرار باید
اول شرایط شخصیت دول را دانست و بعد اهمیت و طبیعت روابط بین الملل را دریافت
و آنگه به نتیجه این روابط پرداخت بجهت رعایت این مسئله توضیح و تشریح مجمع بین الملل را
تا اینجا تاخیر انداختیم ولی حالا ذکر این مطلب را بموقع و مناسب میدانیم زیرا که بواسطه
اطلاع بمطالب و مسائل فوق هم تفهیم و تفهم مجمع بین الملل آسان تر است و هم هرچه در اینباب
گفته شود حقوق روابط بین الملل را بهتر روشن خواهد کرد

ولی قبل از آنکه بمجمع بین الملل بپردازیم لازم است دو مسئله را که راجع بحقوق روابط دول است
حل کرده این فصل را ختم نمائیم

اولاً باید دانست که آیا دولت حق دارد تبعه دولت دیگر را بخاک خود راه ندهد بعقیدهٔ
این حق را بدولت نمیدهد و بعقیدهٔ او هر دولتی باید تبعه تمام دول خارجه را بخاک خود قبول
نماید ولی اغلب علمای حقوق این عقیده را رد کرده میگویند که هرچند هیچ دولتی نباید
سرحدات خود را مسدود نموده قطع مراوده با دول خارجه نماید ولی هر دولتی آزاد است
که تبعه دولت دیگر را بلاحظاتیکه دارد بخاک خود راه ندهد و با آنکه اتباع خارجه را در مواردیکه
صلاح بداند از خاک خود بتبعید نماید و یا قوانین معینی احداث کند که آمد و شد اتباع خارجه را
تا حدی محدود نماید مثلاً ایجاد پاس پرت و قدغن تملک اهالی خارجه وغیره تمام آن
اختیارات داخل در حوزهٔ حقوق سلطنتی دولت است منتهایش هر دولتیکه این اقدامات را
در حق تبعه خارجه صلاح دیده و بموقع اجرا گذارد باید قبل از وقت بداند که دولت دیگر هم معامله
متقابله خواهد کرد ولی اصولاً این اقدامات مخالف حقوق بین الملل نبوده و نیست

ثانیاً اگر دولت غیر متمدنه سرحدات خود را بکلی از ارتباط با اهالی خارجه مسدود نماید آیا
دول متمدنه مجازند که استعمال اسلحه نموده این دولت غیر متمدنه را با فتاح نبندر ها
و سرحدات خود مجبور نمایند در این مسئله هم رای اغلب این است که دول متمدنه حق

مجبور کردن استعمال اسلحه را ندارند زیرا که اولاً در میان دول متمدنه با دول غیر متمدنه
عمومیت منافع نیست و بدینجهته دول اخیره هم حقوق و تکالیفی در روابط بین الملل با همدیگر ندارند
ثانیاً حقوق طبیعی که در میان دول متمدنه و غیر متمدنه معمول است مانع از استعمال اسلحه است
بدینجهته جنگ دولت انگلیس با چین در باب افتتاح سرحدات دولت اخیره بجهت تجارت
انگلیس از نقطه حقوق بین الملل صحیح و مقرون بحقانیت بود

فصل پنجم

حقوق مجمع بین الملل

مجمع بین الملل عبارت است از جمع دولیکه بطیب خاطر متفق شده اند
بجهته اینکه در ذیل بمقاصد مهمه که نشو و نمای قوا و استعداد و ایفای حوائج و لوازم مشروعه
آنهاست باهم کوشند و از همدیگر استعانت و استمداد نمایند جمع قواعد و قوانینی که معین
میکند روابط اعضای این مجمع را حقوق هیئت جامعه بین الملل یا حقوق مجمع بین الملل نامیده
میشود بعبارت اخری این حقوق همان حقوق بین الملل است

در مقدمه حقوق گفتیم که چنانچه شخص واحد نمیتواند تمام لوازم و اسباب زندگانی خود را
بتنهائی فراهم بیاورد همچنان هیچ دولتی هم بالانفراد از عهدهٔ ادای تکالیف و قضای
حوائج زندگانی برنمی آید و چون در همان مقدمه جهات عمده ضرورت ارتباط و آمیزش را
بیان کرده ایم دیگر اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم همینقدر باید فهمید که هرقدر دولت متمدن تر
و مردمانش ذکی تر شد آنقدر احتیاج آنها بمخلط و آمیزش بیشتر است

بدینجهته است که این مسئله بتجربه قرون متعدده و زحمات کثیره حل شده است
(چنانچه از تاریخ حقوق بین الملل میتوان بخوبی دریافت) حالا از بدیهیات اولیه

محسوب میشود دولت چین که قرنها منزوی شده از آمد و شد با ملل خارجه احتراز میکرد و چون در پنجه قدرت و استیلای دولت ده مقابل از خود کوچکتر چاره و زبون ماند فهمید که انزوا و عدم ارتباط با خارجه چه مخاطرات عظیمه بحقه استقلال دولت در بر دارد

از طرف دیگر باید تصور کرد که دول وقتیکه داخل در مجمع بین الملل میشوند باید طبیعت و وضع و رویه و حالت خود را از دست بدهند بعکس هر دولتی باید منافع ملی خود را حفظ نماید همان وضعی که بجریان قرنها پیش آمده و طبیعت و حالتی که از برای دول تاریخ تعیین کرده باید مصون و محفوظ بماند زیرا چنانکه در جای خود ذکر شد حقوق بین الملل گذشته ملل را منظور و محترم دارد و شکی نیست که ملل در ارتباط همدیگر را بهتر میشناسند و محسنات و نواقص خود را بهتر درمی یابند چنانکه شخص واحد نیز همین حالت را دارد و کذلک بنابه تصور کرد که در مجمع بین الملل از استقلال دول میکاهد بعکس این استقلال در مجمع بین الملل ممضی و مشروع میگردد مثلاً بدون مجمع بین الملل ممکن نبود وجود و استقلال دول کوچک را از قبیل بلژیک و سویس و هولاند و آندورک و غیره تصور کرد و اکر این دول وجود دارند و تا حال استقلال خود را بخوبی حفظ و حراست نموده اند بجهت آنست که دول متمدنه خود را بالسویه اعضای یک مجمع میدانند و ازین حیث از نقطه نظر حقوق اصلیه با هم مساوی هستند

تاریخ مجمع بین الملل همان تاریخ روابط بین الملل است و چون در مقدمه این کتاب مختصراً بآن روابط اشاره شده دیگر در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم همینقدر باید بخاطر خود بسپاریم که ترکیب و تشکیل مجمع بین الملل در عهد جدید اتفاق افتاده است هرچند در عهد قدیم و بلکه در قرون وسطی روابط بین الملل بوده ولی دول و ملل خود را اعضای یک هیئت واحده نمیدانستند پس ازین قرار مجمع بین الملل نتیجه تمدن حالیه دول و ملل معاصرات یعنی اثر علم دول و ملل است برایکه با وجود اختلاف در وضع و هیئت

و حوائج زندگانی در اساس مدنیت باهم شریک باشند و این مدنیت رشته ایست که دول را بهم ارتباط و اتصال داده آنها را داخل یک مجمع مینماید در اینصورت واضح است که دول داخل در این مجمع هستند که متمدنه محسوب میشوند زیرا که ما بین دول متمدنه و غیر متمدنه چنانکه در فوق کرارا اشاره شده است عمومیت منافع نیست در حالتیکه عمومیت منافع پایه اصلی حقوق و مجمع بین الملل است

قواعد اصلیه مجمع بین الملل

مجمع بین الملل چنانکه در فوق ذکر شد ترکیب یافته است بجهة قضای حوائج و لوازم مشروعه دول و ملل و اشخاص متفرقه و غیره با امعان نظر و احترام بمنافع ملیه آنها در وهله اولی چنان بنظر میآید که این وضع امکان ندارد زیرا که ممکن است که منافع ملیه دولتی مخالفت بنماید با حوائج مشروعه دولت دیگری

دلیل مجمع بین الملل حالیه دلیل بر آنست که چنین وضع از ممتنعات نبوده سهل است وجود خارجی پیدا کرده زیرا که تجربه قرون ماضیه مفهوم هر یک از دول و ملل شده است که احترام منافع ملیه آنها در صورتی سهل خواهد آمد که خود آن دول و ملل منافع ملیه سایر دول را نیز محترم و منظور دارند از این رو قواعد اصلیه مجمع بین الملل از این قرار است

اولاً مجمع بین الملل عبارت است از ترتیبات حقوقی که ایجاد شده است ما بین ملل بجهة حفظ آزادی هر دولتی با توجه مخصوصی بمنافع و حقوق سایر دول و بنابراین باید تصور کرد که این مجمع حکومت عالیه ایست که دول را در قید اقتدار و تسلط خود وارد یا انکه دلیل و رهنمای پولیتیک داخلی و خارجی آنهاست زیرا که چنین تصور البته با مقصود آن مجمع مباینت تام دارد

ثانیاً هر دولتی که داخل در مجمع بین‌الملل میشود باید حفظ منافع و استقلال خود را بر هر چیز دیگر مقدم دارد زیرا که مقصود از دخول دولتی باین مجمع ایفای حوائج روزگار و نشو و نمای قوا و استعداد آن دولت است بجهة حفظ استقلال ملی خود و اگر مجمع بین‌الملل بر ضد استقلال دولتیکه داخل در آن مجمع باشد مقصود اصلیش که در فوق ذکر شد بعمل نخواهد آمد

ثالثاً از قواعد فوق چنین استنباط میشود که هیچ دولتی مجبور نیست که وسائل مادی خود را (از قبیل مالیه و عسکر) بجهة مجمع بین‌الملل مصرف برساند زیرا که بدیهی است که تبعه هر دولتی جان و مال خود را باید در راه دولت و وطن خود تصدق کند نه در راه دولت دیگری و این قاعده مبانیتی با وضع مجمع بین‌الملل ندارد بجهت اینکه مبنی آن مجمع بر استعانت و استمداد دول از همدیگر است و وقتی که بدین وسیله ایفای حال و حوائج مشروعه چند دولت در این مجمع بعمل آید این ترفه احوال برای سایر دول هم مفیدات رابعاً مجمع بین‌الملل عبارت از دول به تنهائی نیست بلکه شامل طبقات ناس و اشخاص مختلفه نیز میشود

خامساً محاکمات و اعمال بین‌الملل دول را در وقت جنگ و صلح نمیتوان بچیز دیگر غیر از وجود مجتمع بین‌الملل تعبیر و ترجمه کرد

سادساً موافقت دول با همدیگر بهترین وسیله است بجهة توضیح و روشن کردن حقوق و تکالیف اعضای مجمع بین‌الملل

مقصود اصلی مجمع بین‌الملل

در فوق ذکر شد که مقصود اصلی یا جهة ایجاد آن مجمع ترضیه و ترفیه احوال و حفظ منافع اعضای آن هیئت است حالا بجهة اینکه این مطلب بهتر توضیح

و تشریح شود باید بدانیم که این منافعی که حفظ و ترضیه‌اش حاصل میشود یکی باستعانت و استمداد دول از همدیگر و یا بعبارة اخری بواسطهٔ عضویت در هیئت جامعه که مشهور مجمع بین‌الملل گردیده از چه نوع و از چه قبیل حوائج روزگار است و چه حالت و طبیعت دارد تمام این نوع منافع دول را به قسمت منقسم مینمائیم

اولاً منافعی که راجع بامور سیاسی (پولیتیکی) ملتی راجع است

ثانیاً منافعی که مربوط بانجمنها و شرکتها و طبقات اهالی است

ثالثاً منافع ثروتی و روحانی (inter city economi) (intellectuels) اشخاص متفرقه تمام این منافع از شرح ذیل مفهوم خواهد شد

I) امور سیاسیهٔ دول

امور سیاسیهٔ دول از سه دایره یا حوزه خارج نیست

اولاً دایرهٔ حکومت مقننه pouvoir legislatif

ثانیاً دایرهٔ حکومت اداری (pouv. administr.)

ثالثاً دایرهٔ محاکمات (pouv. judiciaire)

چنانکه از مطالب ذیل مشاهده خواهد شد مجمع بین‌الملل نیز در تمامی این دوائر سه‌گانه دخیل و ذی نفوذ است

۱) دایرهٔ حکومت مقننه

تفاصیل دوایر سه‌گانه مذکوره در فوق یا سه حکومت متنوعه و ترکیب و تشکیل و تاریخ تجزیه آنها از همدیگر و سایر مطالب راجعهٔ باین دوائر داخل در حوزهٔ حقوق

دولتات (Droit constitutionnel et Droit Politique)

لهذا در اینجا اگر ذکری از این سه حکومت بشود بسیار مختصر و موجز خواهد بود

حکومت متفننه در دول متمدنه عبارت است از حکومتی که ایجاد و احداث قوانین از اختیارات اوست و واضحست که هر دولتی یک حکومت متفننه دارد یعنی قانون گذار فرداست و هر آنچه که بدون قانون گذار احداث شود حکم قانون را نخواهد داشت (رجوع کن باطلاعات مقدماتی) بنابراین در دول غیر مشروطه فقط شخص سلطان میتواند ایجاد قانون نماید و در دول مشروطه و غیره فقط پارلمنت قوانین و عادات هر ملتی چنانکه گذارا در فوق اشاره شده است موافق خواص و طبایع آن ملت است لهذا در وهله اولی چنان متصور میشود که بنابراین قاعده طبیعی هر ملتی بقدری در قوانین و عادات خود مستقل و مستقیم است که قوانین ملت دیگری در آن مادهٔ بهیچوجه نفوذ و رسوخی ندارد ولی تاریخ مدلل میکند که همیشه دول داخل در روابط بین الملل شده آن روابط را لازمه و ملزوم هستی خود دانستند مجبور شدند که در قوانین خودشان معاملات بین الملل را مثلاً معاملات رعایای خارجه را در دولتی یا بعکس منظور دارند و منافع راجعه بروابط بین الملل را محترم شمارند و قس علیهذا و از آنرو متدرجاً قوانین خود را موافق معیشت بین الملل نمایند بجهت توضیح مسئله چند مثل از تاریخ معاصر ذکری میشود

دولت انگلیس در قانون تابعیت خود تا سنه ۱۸۷۰ مقید بتولد شخص در خاک انگلستان بود یعنی اشخاصیکه در اینده دولت متولد شده بودند ابدالدهر تبعهٔ انگلیس محسوب بودند و از طرف دیگر اگر خارجهٔ تمام عمر خود را در خاک انگلیس بسر میبرد حق تبعیت انگلیس را نداشت نتایج آن قانون از نقطه نظر حقوق بین الملل بسیار وخیم

و ناکوار بود مثلاً گر اتفاق میافتاد که تبعهٔ انگلیس مهاجرت بخارجه کرده و تابعیت دولت دیگر را قبول نموده ترک عودت بانگلستان را مینمودند ولی دولت انگلیس تا دم مرگ آنها از تبعهٔ خود شمرده از آنرو با آنها رفتار میکرد و اگر در وقت جنگ آنها اسیر میشدند موافق قانون خیانت بوطن محکوم بقتل میگشتند در حالتی که با تبعهٔ اصلیهٔ خارجه موافق قانون اسارت رفتار میشد بالاخره چون اینوضع با حالت مجمع بین الملل مباینت و مخالفت داشت در سنه ۱۸۷۰ تغییر یافت باین معنی که دولت انگلیس قانون جدیدی احداث نموده مقرر داشت که هر انگلیسی مجازات که از تابعیت انگلیس خارج شود و اهالی خارجه مختارند که بعد از پنجسال توقف در انگلستان متمنی تابعیت انگلیس شوند دولت ایطالیا در سنه ۱۸۶۵ قوانین جدیدهٔ راجع بحقوق مدنی (droit civil) در داخله خود اعلان و اجری کرد که اکثر قواعدش از حقوق بین الملل شخصی اخذ شده است و اینده لالت بر نفوذ حقوق مجمع بین الملل مینماید و کذلک دولت سویس (Suisse) در سنه ۱۸۷۶ در قواعد اساسیهٔ خود بعد از تحقیق و تدقیق بعضی تغییرات که با قتضای روابط خارجه لازم بود بعمل آورد و اختیارات شورای اتصالیه را توسعه داده و بهمانقدر از اختیارات سایر دول متصله کم کرد تا اینکه بهتر از پیشتر این شورای اتصالیه از عهده ادای تکالیف خود برآید دولت روس هم در ۱۸۶۴ قانون تابعیت خود را موافق اصول حقوق بین الملل تغییر داد و نیز قانون جدیدی در باب اجرای حکم دیوانخانهای خارجه در داخلهٔ روسیه ایجاد کرد رسوخ مجمع بین الملل در حوزهٔ تجارت و کلیهٔ کارهای عمومی بیش از آن است که در باب قوانین داخلهٔ مذکر شد قوانین تجارتی تمام دول متمدنه تقریباً مثل این است که از روی یک اصل مسوده شده باشد و دول اروپ حالا مثل دول متحده آلمان در صدد هستند که قانون تجارتی عمومی بجهت

تمام اروپ ایجاد نمایند و همچنین برحسب تکلیف هولاندر برقرار شده است
که قوانین مخصوصی درباب اجرای احکام دیوانخانهای مدنی و تجارتی خارجه
در داخلهٔ دول تدوین شود

ب) دایره حکومت اداری

مقصود از حکومت اداری حکومتی است که اختیاراتش فقط اجرای قوانین و توضیح
و تشریح آن است و قبکه مقنن بطوریکه لازم است مطلب را روشن نکرده باشد
تمام وزارتخانها و ادارات و دولتی از درجات سفلی و وسطی و علیا داخل در آن دایرهٔ
حکومت اداری در تمام ممالک متعلق بسلاطین و رؤسای دول است باز در مرحلهٔ
اولی چنان بنظر میآید که حکومت اداری هر دولتی باید بکلی مستقل بوده بهیچوجه
من الوجوه در تحت نفوذ مجمع بین الملل نباشد ولی بعد از تأمل جزئی معلوم میشود
که مجمع بین الملل در این حکومت نیز رسوخ تام دارد زیرا که عمومیت منافع ملل و مکفی
بودن ادارات داخلیهٔ دول بجهت حفظ حقوق تبعهٔ آنها باعث میشود که در امور
اداری هم دول از همدیگر استعانت و استمداد نمایند و چنانکه در داخلهٔ هر دولتی
ادارات معینی وجود دارد که آحاد و افراد آن دولت در تشکیل و ترتیب و انضباط
و انتظام آن ادارات منفعت دارند همچنین بعضی ادارات بین الملل تشکیل یافته
که تمام دول بجهة ملاحظاتیکه در فوق ذکر شد از وجود آن ادارات منتفع می شوند
و چون دول مکفی بودن ادارات داخلی را بجهت حل بعضی مسائل بین الملل فهمیده
مجبورند که در حل آن مسائل بوسائل دیگر متمسک شوند لهذا ادارائی تشکیل
داده که تنظیم و تنسیقش عمومیت دارد چون اتحاد این نوع ادارات مبنی بر عمومیت
منافع میشود لهذا دول از بعضی اختیارات خود که داخل در حوزهٔ حقوق سلطنتی است

استکاف و استعفا نموده باین ادارات بین الملل دادند تا معارضه و مصادمه
فیما بین منافع بین الملل و منافع دول متفرقه مرتفع شده مقاصد اصلیهٔ ادارات
مزبوره سهل الاجرا باشد امثال ادارات بین الملل از قرار شرح است
اولاً کمیون کشتی رانی در رود خانه رن (Commission de navigation sur le Rhin)
ترکیب یافته در سنه ۱۸۶۸ از نو متشکل شد این کمیون بعضی اختیارات
محکمه را نیز دارا بود
ثانیاً کمیون کشتی رانی در رود خانه دانوب (Commission européennes du Danube)
که در سنه ۱۸۵۶ تشکیل یافته این کمیون بیدق مخصوصی دارد که در تحت حمایت آن تمام اعضا
و اموال و ابنیهٔ کمیون از هر نوع تعدی محفوظ و محروسند علاوه بر این کمیون
مزبور حق معاینه و نظارت تمام سفائنی که در آن رود خانه در سیر و عبور هستند دارد
و اختیارات پلیس و اخذ حق العبور وغیره نیز بعهدهٔ آن کمیون بین الملل است
یک کمیون دیگر هم بجهة دانوب از مامورین دول واقعه در جریان همان رود خانه
تشکیل داده شده - (Commission Danubien ne des Etats riverains)
ثالثاً ادارات مرکزی پت و تلگراف که محل اقامتش در برن پای تخت سویس است
(Secretariats internationaux)
رابعاً ادارهٔ مجلس اعانه مجروحین در وقت جنگ
خامساً کمیون متر در پاریس (com. du mètre)
سادساً ادارهٔ حفظ الصحه اسلامبول و اسکندریه و سایر ادارائیکه بواسطه

عهدنامه‌ها و قرارنامه‌ها خصوصی و عمومی تشکیل یافته است علاوه بر آن در امور اداری دول متمدنه بقدری محتاج بهمدیگر هستند که نمیتوانند به تنهائی از عهده حل آن امور برآیند باین جهة هر کدام از دول تکالیف معینی بهمدیگر دارند و آن تکالیف بقدری زیاد است که در اینجا نمیتوان آنها را و لو باختصار ذکر کرد در جلد دوم این کتاب مفصلاً ذکره از این تکالیف خواهد بود مثلاً مسئله مهاجرت و امراض مسری و قحط و غلا و حمل و نقل مال التجاره و تصنیفات و تالیفات و غیره و غیره

پ) دایره محاکمات

یکی از دوایر سه گانه دولت محاکمات است که اختیاراتش احقاق حقوق اهالی است بموجب قوانین و عادات ملی و ترجمه و تاویل آن قوانین در صورت لزوم بواسطه اهمیتی که احقاق حقوق در زندگانی و معیشت دولت دارد (زیرا که العدل اساس الملک) محاکمات در هر دولتی از حقوق سلطنتی آن دولت محسوب است و هیچ دولتی را حق مداخله در محاکمات دولت دیگری نیست از این رو بایستی مجمع بین الملل اسم در این حکومت دولت نفوذ و رسوخی نداشته باشد ولی امروزه عکس آن مشاهده میشود و تاریخ شاهد است که هر چه بر تمدن دولتی می افزاید نفوذ محکمه دیوانخانهای خارجه در داخله دولتی ترقی میکند جهتش معلوم است روابط بین الملل مانع از این است که هر دولتی فقط قوانین خودرا در محاکمات خود اجرا نماید یا اینکه حکم دیوانخانهای خارجه را وقع و قدری نگذارد زیرا که در اینصورت هیچ دولتی نمیتواند حقوق رعایای خودرا در خارجه حفظ نماید بواسطه اینکه بحکم معامله متقابله دول دیگر هم همین رویه را پیش خواهد گرفت پس از نوای دولت از حیث محاکمات حقوق کورها نفوس را باطل

و باطل میکند از طرف دیگر در کارهای جنایت نتایج بسیار وخیم از این خودسپندی و تفرعن دول ظاهر شده هر مقصر و هر جانی همینکه از سرحد دولت به دولت دیگری گذشت بی مجازات میماند و از آنروست که بر کلیه قوانین دولت وارد آمده اساس مدنیت از هم گسیخته میشود و این است که با وجودیکه محاکمات از حقوق سلطنتی هر دولتی است بحکم معاشرت و روابط بین الملل دول مجبورند که خودرا از یک حوزه مدنیت شمرده قوانین همدیگر را محترم دارند و احقاق حقوق تبعه خارجه را با صول حقوق بین الملل شخصی و جنایت حفظ و صیانت نمایند و احساس ضرورت این مسئله است که اتفاق هیئت جامعه و یا مجمع بین الملل

II) منافع راجعه بانجمنها و شرکتها

مجمع بین الملل در حوزه این نوع منافع نیز اثر کلی داشته باعلی درجه دخیل است زیرا که اگر دولتی استقلال صرف داشت فقط حقوق انجمنها و شرکتهائی را منظور میداشت که در خود آن دولت تشکیل شده باشند و در اینصورت هیچ انجمن و شرکت دولتی را در دولت دیگری حقی نبود و حال اینکه امروزه وضع انجمنها و شرکتها در خارجه برخلاف آنچه متصور شد مشاهده میشود

مثلاً انجمنی که در روسیه تشکیل یافته است در آلمان و اطریش و سایر دول بهمان سمت مشروعه شناخته میشود و اعضای این انجمن اگر حقوق معینی دارند حفظ حقوقشان بدون تعطیل بعمل میآید این وضع باز نتیجه عمومیت منافع و بودن مجمع بین الملل است ولی واضح است که اگر شرکتی یا انجمنی برخلاف قانون دولتی تشکیل شده باشد دول دیگر هم آن انجمن را بدین سمت نخواهند شناخت انجمنها و شرکتها بر حسب مقصود اصلی مختلف و متعددند مهم ترین انجمنها

مذاهب مختلفه است و مجامع علمیه و ادبیه که در مجمع بین الملل حقوقشان همیشه منظور و محترم است شرکتها و کمپانیهای تجارتی و غیره نیز همین حکم را دارند آنچه که در باب انجمنها و شرکتها گفته شد شامل حال طبقات دولتی نیز میشود زیرا که هر دولتی رعایت سلک و مقام تبعه خارجه را موافق طبقات آنها می نمایند

III منافع ثروتی و روحانی اشخاص متفرقه

در روابط اشخاص متفرقه تبعه دول مختلفه نفوذ مجمع بین الملل اظهر من الشمس است در حقیقت اگر دول عمومیت منافع خودشان را احساس نمیکردند ممکن نبود که رعیت دولتی در دولت دیگری حقی داشته باشد و بتواند ادعای خود را بواسطه ترافع در محاکمات خارجه ثابت نماید یا اگر جنایتی نسبت باو از طرف رعیت داخله ناشی شود تنبیه و مجازات او را بخواهد در صورتیکه رویه حالیه دول براین است که رعایای خارجه را در حقوق مدنی و جنایت با تبعه خود بکلی مساوی میدانند و بجهت ترفیه احوال آنها و تسهیل ارتباط و آمیزش مابین تبعه خارجه و داخله عهد نامه ها و قرار نامه های کثیری با انواع و اقسام پیش بینی و دور اندیشی منعقد میدارند سهل است وقتی که در یکی از دول خارجه (مثلا چین وغیره) حقوق خارجه پامال میشود منفرداً یا بهیئت اجتماع آن دولت را متنبه نموده بقوه جبریه حقوق تبعه خارجه را مجری میدارند حتی مابین روس و انگلیس در سنه ۱۸۸۰ قرارنامه منعقد شده که بنابر آن قرارنامه دولتین مزبورتین متعهد شده اند که اشخاصی را که در دریا غرق شده اند بهیچ مترددا نباشند و مابین فرانسه و اطریش و سویس مقرر شده که فقرای همدیگر را از مخرج خزانه عامه امداد و نگهداری نمایند بعلاوه هر دولتی از تکالیف مقدسه خود میداند که از رعایای خارجه در وقت جنگ و قحط و غلا و طوفان

و حریق و سایر بلیات سماویه دست گیری نمایند و همه این اقدامات و آنچه من بعد در این ماده بود داخل در مقصود اصلی حقوق بین الملل است که انسان را محترم میدارد و فقط بواسطه انسانیتش و بهیچ چیز دیگر غیر از آن مقید و معتقد نیست

تشکیل مجمع بین الملل

مجمع بین الملل چنانکه در فوق ذکر شد تشکیل یافته است از دولیکه بمیل و رضایی شخصی داخل در آن مجمع شده اند تا اینکه بتوانند مقاصد عالیه خود را اجرا نمایند بنابراین تعریف و قواعد اساسیه که در فوق مشاهده شد اساس این مجمع بر آزادی دول و احترام شخصیت آنهاست یعنی نمیتوان این مجمع را با اتحاد و یا انتقال دول مشابهتی داد زیرا که در هیئت اتحاد و انتقال استقلال خارجی دول متحده و منتقله یا محدود میشود و یا آنکه بکلی مضمحل و از طرف دیگر روابط مابین دول مزبوره روابط سیاسی است حالت روابط اجزاء دولت واحد را با همدیگر دارند بعکس مجمع بین الملل که اولاً اعضای آن مجمع بکلی آزاد و مستقلند و محکوم و تابع قوه خارجی نیستند و همان جهة روابط مابین آنها هم روابط سیاسی نیست بلکه روابط بین الملل است زیرا که اخذ هیئت واحدی محسوب نمیشوند بلکه اعضای آزاد آن هیئت و فقط وضع زندگانی بین الملل آنها را مجبور میکند که بمیل و رضای خود اختیارات خود را در دوایر سه گانه مذکوره در فوق محدود نمایند تا آنکه در خوشی و ناملایمات رو در کار شریک و سهیم باشند چون پایه این هیئت که مشهور بمجمع بین الملل است بر آزادی و استقلال اعضای آن است بوضع مخصوصی تشکیل یافته و مثل دول حکومت متفننه و اداری و محاکمات از همدیگر تجزیه نشده وجود خارجی نیافته است در عوض سه دایره مزبوره مجمع بین الملل فقط دو آلت کار و ارتباط و آمیزش دارد

کنگره وکونفرانس قبل ازاین که وضع وتشکیل وترکیب آن دو آلت مجمع رابیان کنیم لازم است بطور اختصار ودراینجا خاطرنشان نمائیم وبعضی ازسیاسیون وحقوق دانها وضع حالیهٔ مجمع مذکور رانه پسندیده واتحاد دول را سرمشق ونمونه قرارداده میخواهند که هیئت جامعه بین الملل هم همان شکل وترتیبات راداشته باشد باین معنی که تمام دول جمع شده اتحادی تشکیل دهند ودرامور خارجه وروابط بین الملل تابع حکومت مرکزی باشند ودوائر سه گانه علیحده بجهت خود این اتحاد ترکیب دهند که ایجاد قوانین بین الملل واداره کردن کارها واحقاق حقوق دول معهده آن دوایر باشد وبعبارهٔ اخری هیئت واحده ترتیب داده شود که دول مختلفه اجزای لاینجزای آن هیئت محسوب شوند این عقیده رابسیاریی ازسیاسیون وحقوق دانها قوت داده هرکدام نحوی این شکل آینده مجمع بین الملل تصور کرده اند بجهت توضیح مقصود اصلی آنها دراینجا بطور اختصار دو سه عقیده را ذکر مینمائیم تاآنکه باقی آراء وعقاید ازآنرو قیاس شود

ناری چهارم Henri IV پادشاه فرانسه راکه سلطنتش اواخر قرن شانزدهم واوایل هفدهم بود عقیده آن بود که بجهت محافظت صلح ابدی paix perpétuelle باید دول اروپ غیرازروسیه وعثمانی جمع شده هیاتی تشکیل دهند که مشهور شود بجمهوری بزرگ عیسوی (Grande République chrétienne) وتمام رتق وفتق امور این اتحاد معهده اداره باشد که مرکب ازشش نفر نماینده های دول متحده بوده ومشهور خواهد گردید بشورای عمومی (Conseil général) دولیکه داخل دراین اتحاد میشوند باید حدودشان تغییر یابد تاآنکه دیگر بهانه بجهت جنگ درمیان آنها نباشد واین تغییر حدود ازاین قرار بود

هولاند مابین فرانسه وانگلیس تقسیم میشد پرتوغال باسپانیا منضم میگردید مجارستان دوبهم ازاطریش مجزی شده استقلال مییافت وایطالیا میات دول متحده را پیدا میکرد وجمهوری عیسوی متشکل میشد که دولت جباری ووحشی راازحدود اروپ راه ندهد یکی ازوزرای حاجنین عیسوی که مشهور به سن پیرات (Saint Pierre) در ۱۷۱۳ هنگامیکه بجهت عقد عهدنامه اوترخت کنگره شده بود لایحه درکنگره مزبور تقدیم کرد که ملاحظه شده بجهة حفظ وحرات صلح دائمی بموقع اجری گذارده شود سن پیر درلایحه خود بوضع آنوقتی آلمان اشاره کرده میگوید باید دول اروپ همین وضع را بجهة پایندگی صلح عمومی فیمابین خودشان برقرار نمایند بدین معنی که اتحادیی تشکیل دهند باداره دولت روسیه ومجلس (Sénat) مرتب نمایند که نماینده های تمام دول درآن مجلس بسمت عضویت داشته ایجاد قوانین واحقاق حقوق معهدهٔ آنها باشد قواعد اساسیهٔ عمومی نیز وضع نموده مابین دول بموقع اجرا گذارند تاآنکه منازعه ومجادله مرتفع شود واگر دولتی برضد منافع عمومی حرکت کند یا انقلابی درداخله دولتی روی دهد تمام هیئت اتحاد مداخله کرده مانع شوند یکدام ازاین دو عقیده که ذکر شد سهل الاجرا نبوده ازآنرو واقعیتی نداشته ونداردزیراکه عقیدهٔ اولی تغییر وتبدیلات کلی درنقشهٔ سیاسی اروپ میدهد وثانوی استقلال دول را بقدری محدود مینماید که آزادی کرانهای ملل درامور داخله وخارجه آنها معدوم صرف میشود لهذا علمای این قرن وضع اتحاد دول را بطرز دیگر تصور مینمایند اولاً تغییردر نقشه سیاسی اروپ وانفکاک واتصال ایالات رااز دولتی بدولتی دیگر لازم نمیدانند وثانیاً فهمیده اند که نمیتوان تمام دول را درتحت یک قاعده وقانون درآورد زیراکه هردولتی گرشته مخصوصی دارد

وزندگانی وعیشتش بطرز مخصوصی است لهذا اتحاد را مبنی بر یک کنگره با یک محکمه میدانند مثلاً لیبرا انگلیسی را عقیده آنست که نماینده های دول سالی یکمرتبه در سویس یا یاریک جمعشده کارهای بین الملل را تسویه نمایند ومحکمه از بعضی از اعضای آن کنگره در همان وقت تشکیل شود که مسائل متنازع فیها را حل کنند ولی عده آرای دول در این کنگره بعقیده لیبر باید مساوی نبوده با عده نفوس و میزان عایدات وتجارت دول متناسب باشد بلونچی آلمانی وستاریوس سویسی و پاریو (Pariou, Starios) تقریباً همین عقیده را دارند برخی از حقوق دانها پایه اتحاد را بر محکمه عدلیه مستقر نموده از کنگره که در فوق ذکر شد صرف نظر مینمایند مثل فیور (Fiore) وکامارد فنگی رویی (Kamarowsky) وغیره ولی لازم است توضیح نمائیم که این نوع تشکیل مجمع بین الملل هم عجالة ممکن نیست زیرا که اتحاد کنگره متفقه دویو انتخابهای عدلیه در صورتی واقعیت پیدا میکند که قوه جبریه وجود داشته باشد وآنوقت مجمع بین الملل ناچار است که یک استعداد نظامی کافی هم داشته باشد وبا وضع حالیه دول این مقصود بعمل نخواهد آمد ولی در آینده دور یا نزدیک چنانچه از گذشته استنباط میشود بر وراین خیالات بموقع اجرا گذارده خواهد شد

کنگره ها و کونفرانس ها

تعریف از مقاله فوق معلوم شد که مجمع بین الملل هنوز مانند دول متحده تشکیل نیافته یعنی حکومتهای سه گانه بطوریکه در فوق ذکر شد با ادارات مخصوصه آن (مجلس ایجاد قانون ومحکمه ها وغیره) وجود ندارد ولی بجهت تسویه امور که از نقطه نظر بین الملل اهمیتی دارند مجمع بین الملل دو آلت دارد که عبارت باشد از کنگره وکونفرانس وضع تشکیل وترتیب این مجالس عجالة موافق حالت حالیه خود مجمع بین الملل است که

چنانکه

چنانکه در جایش گفته شد عبارت است از انجمن آزادی که بهیچوجه بسلب استقلال از اعضای خود نمی نماید بجهت فهمیدن وضع کنگره وکونفرانس باید این نکته را در نظر داشت از طرف دیگر کنگره ها وکونفرانسها دلالت برعمومیت منافع هیئت جامعه دول مینماید بدان جهت مظهر نماینده تمام دولی است که داخل در مجمع بین الملل اند یا نماینده در این مجالس دارند وبهیچوجه آلات رای دول علیحده محسوب نمیشوند لهذا کنگره وکونفرانس عبارت است از مجمع بین الملل نماینده های دول مستقله که تشکیل میابد بجهة رسیدگی وتسویه امور یکه راجع بعموم آنهاست (یعنی دول)

تفاوت مابین کنگره وکونفرانس بعضی از علمای این علم تفاوتی مابین کنگره وکونفرانس نمی بینند ولی چنانکه تاریخ نشان میدهد توفیر وتفاوت مابین این دو نوع مجالس از قرار ذیل است اولاً در کنگره ها خود سلاطین حضور بهم میرسانند ویا آنکه وزرای اعظم خود را میفرستند (مثلاً کنگره های وینه واالاشاپل ولیباخ وتروپاو وغیره) با اختیارات مهمه بجهت انعقاد عهدنامه ها وقرارنامه هائیکه موضوع کنگره است بخلاف کونفرانس که هیچوقت مخصر سلاطین و وزراء اعظم آنها واقع نمیشوند ونماینده های دول هم اشخاصی هستند که مخصوصاً معین شده اند وآن اختیارات وسیعه را نداشته فقط مجازند رای مشورتی خود را اظهار کنند (Voix Deliberative) ولی در پذیرفتن یا رد کردن موضوع کونفرانس باید اجازه مخصوص از دولت متبوعه خود حاصل نمایند ثانیاً موضوع کنگره ها مسائلی است که اهمیت درجه اولی را دارند ورابع بدول متعدده یا تمام مجمع بین الملل است ولی موضوع کونفرانس ها حل بعضی مشکلات ورسیدگی بکارهائی است که اعلی درجه اهمیت را ندارند

مثلاً وقتی

مثلاً توضیح و تشریح عهد نامه ها و تعیین تکالیف وغیره

ثالثاً مقصود کنگره ها این است که اختلافات و اشکالات مهمه را مرتفع نموده اسباب متین و وضع شرعی را برقرار نماید بعکس کونفرانسها که قواعد جدیده احداث نمی نمایند و فقط باجرای قواعد محدثه اکتفا می کنند بدیهی است مسائل متنازع فیهائی که راجع بحقوق بین الملل باشد در کونفرانسها حل نمیشود بلکه در این نوع مجالس و مسائل و لوازم حل آن مسائل را حاضر میکنند از این قرار تفاوت بین کنگره و کونفرانس در سه چیزات

۱) در شخصیت نمایندها ۲) در موضوع و ۳) در مقصود آن مجالس ولی این تفاوتی که از تاریخ استخراج شده همیشه معمول و منظور نیست و بااتفاق میافتد که مجالسی که حالت و اهمیت کنگره را دارند بکونفرانس موسوم میشوند

ترتیبات کنگره و کونفرانس

در این ماده قواعد ذیل معمول دول است اولاً دعوت - (Convocation) (سوسیته Convocation) بین مجالس از سه مورد خارج نیست یا این است که در وقت جنگ فیمابین دو دولت دولت ثالث بی طرفی قدم و ساطت پیش نهاده طرفین را بیکی از این مجالس بین الملل دعوت میکند چنانکه در هنگام جنگ فیمابین دولت اطریش و پروس در سرارث باویر (Bavière) سنه ۱۷۷۹ کاترین دوم امپراطریس روسیه طرفین را بکنگره (Teschen) دعوت کرد و کذلک اختتام جنگ بیاستوپول دولت اطریش مجارستان را بکنگره پاریس دعوت نمود یا آنکه دعوت بکنگره و کونفرانس از طرف خود دولتین محاربتین ناشی میشود و یا بالاخره بدون اینکه جنگی اتفاق افتاده باشد دولتی بجهت تسویه امور بین الملل و ارتفاع

منازعه سایر دول المجالس بین الملل می طلبد مثل دعوت ناپلیون سیم پادشاه فرانسه در ۱۸۶۳ از دول اروپ بکنگره بجهت حل مسائل غامضه از قبیل شورش لهستان بروسس ولی این دعوت ناپلیون قبول نشد زیرا که دول فهمیدند که مقصود ناپلیون دخالت در امور داخله روسیه است

ثانیاً دولیکه باین مجالس نمایندگان میفرستند باید حتماً مستقل باشند بدیهی است که دول غیر مستقله از قبیل مصر و بلغارستان وغیره بتوسط دولت متبوعه خود در این مجالس معرفی میشوند و حفظ حقوق آنها بعهده نمایندهای دولت های پاسورزان است غیر از طرفین محاربین دول واسطه (Puissances médiatrices) هم حق فرستادن نماینده را بکنگره و کونفرانسهای صلح دارند بلکه سایر دول هم در صورتیکه مسائلی مطرح شود که شامل آنها هم باشد حق مشارکت در آن مجلس را پیدا می کنند قاعده کلی که باید منظور شود این است که نماینده دولتی که مطرح مذاکره است باید حتماً حضور بهرساند اگرچه این قاعده از بدیهیات اولیه است ولی همیشه معمول نشده مثلاً در کونفرانسی که در موقع شورش جزیره کرت (Crète) در پاریس تشکیل شده بود (۱۸۶۹) دول نماینده یونان حق حضور ندارند با وجودی که مقصود این کونفرانس ارتفاع منازعه بود که مابین عثمانی و یونان در سر کرت حاصل شده بود و کذلک در مذاکرات مقدماتی کونفرانس اسلامبول (۱۸۷۶) که بجهة انعقاد صلح مابین عثمانی و صرب و قره طاغ و اصلاحات لازمه در بلغارستان و بوسنی و هرسک وغیره تشکیل شده بود نمایندهای دولت عثمانی حضور نداشتند و دولت عثمانی حقاً این حرکت و رفتار دول را بر خلاف شرف و مقام خود مشاهده کرد

ثالثاً اشخاصیکه بسمت نمایندگی باین مجالس فرستاده میشوند موافق قاعده ایست
که در فوق ذکر شد یعنی در کنگره ها سلاطین یا وزراء اعظم آنها حاضر میشوند و در
کونفرانسها وکلاء (Députés) یا کمیسرها (Commissaires)
وعده آنها هم بسته بملاحظات دول و اهمیت مسئلهایست که مطرح مذاکره خواهد شد
رابعاً موضوع مذاکرات کنگره و کونفرانس کلتاً بطرزیست که در فوق ذکر شده است
خامساً ترتیب مشاوره و مذاکره درین مجالس نسبت بسابق یعنی قرن هیجدهم
تفاوت کلی کرده است زیراکه حالا آن تشریفات و رسومات منسوخ و وقت
گرانبهای این مجالس بیهوده صرف نمیشود

همینکه کنگره یا کونفرانس افتتاح شد رئیسی بهمت این مجالس انتخاب مینمایند و قاعده
کلیه آنست که اختیارات ریاست کنگره و کونفرانس را بنماینده دولتی واگذار میکنند
که در خاک او کنگره یا کونفرانس تشکیل یافته است

مثلاً اگر در وینه کنگره تشکیل شود نماینده اطریش ریاست این مجالس را خواهد
داشت و اگر در لندن کونفرانس ترکیب یابد بریاست آن با نماینده انگلیس
خواهد بود و قس علیهذا از این قاعده کلیه دو مستثنا مشاهده میشود یکی کونفرانس
بروکسل ۱۸۷۴ است که ریاستش باتیی بنماینده دولت بلژیک واگذار شد و دیگری
اختراعاً نماینده دولت روس را سمت ریاست دارند زیراکه این کنگره که مقاصد
بسیار عالیه داشت اثر فکر بکر الکساندر دوم امپراطور روس بود و دیگری
کونفرانس اسلامبول است که ریاستش بنماینده دولت روس داده شد
زیراکه در میان سفرای دولت روس از حیث مدت توقف در دربار عثمانی
بر همه مقدم بود (مقدم السفرا بود) بعد از اینکه رئیس انتخاب شد اختیارنامه
یا وکالت نامهای نماینده ها را ارائه مینمایند تا شک و شبهه در ماموریت اعضای

کنگره نباشد بعد مسائل لازمه مطرح گشته باب مذاکرات افتتاح میشود
تمام این مذاکرات بلاواسطه و شفاهی است ولی صورت مجالس همه روزه نوشته
شده ضبط میشود اگر مسائلی پیش بیاید که اطلاعات خصوصی لازم داشته باشد
کنگره و کونفرانسها کمیسیون مخصوصه ترتیب میدهند که این مسائل را سنجیده
بمجالس مزبوره راپورت نمایند

اگر کنگره یا کونفرانس بر حسب تکلیف دولت واسطه تشکیل یافته باید نماینده
دولت واسطه در تمام مذاکرات حاضر باشد و اسناد طرفین باو ارائه شود
و براوست که در صورت منازعه و مشاجره اصلاح ذات البین نماید همینکه در مسئله
و مطلبی مجالس مصمم شد رای هرکدام از اعضای مجالس را یکان یکان در آن
باب میپرسند و با کثرت آرا آن تکلیف را رد یا قبول مینمایند

ولی لازم است خوب بخاطر بسپاریم که اکثریت ذیحق نیست که طرف مقابل را بقرارداد
و تصمیم خود مجبور نماید زیراکه این اختیار یک نوع حکومت محسوب شده بر ضد استقلال
دول خواهد بود بلکه کنگره باید سعی کند که بخوشی و ملایمت دولی را که رای اغلب را
قبول نکرده اند با اکثریت متفق نماید والا مقصود کنگره بعمل نیامده است

ساداً اجرای قرارداد و تصمیم مجالس بواسطه خود دولی است که آن قرارداد را
پذیرفته اند زیراکه هنوز مجمع بین الملل قوه جبریه ندارد که این نوع قراردادها
کنگره و کونفرانسها را خودش اجرا کند

بدیهیست اجرای مطالب پذیرفته شده یا بتوسط تمام دول است و یا بتوسط دولتی
که مخصوصاً این ماموریت را متقبل شده

فصل ششم

حقوق سلاطین از حیث روابط بین الملل

بواسطه اینکه سلاطین مظهر ملت بوده حقوق سلطنتی را شخص شخص خودشان مجسم مینمایند حقوق آنها از حیث روابط بین الملل بسیار مهم و قابل توجه مخصوصی است ولی قبل از اینکه بشرح حقوق سلاطین مبادرت نمائیم لازم است دو مسئله را اینجا متذکر شویم

اولاً اینکه تمام سلاطین از نقطه نظر حقوق بین الملل اعضای یک خانواده محسوب میشوند و بواسطه این تصور (Solidarité) روابط مابین سلاطین مثل روابط مابین اعضای یک خانواده است مثلاً جلوس خود را بتخت سلطنت بهمدیگر اطلاع میدهند در مواقع تاجگذاری سفرا بدربار یکدیگر میفرستند از تمام وقایع و اتفاقات خانواده (از قبیل ولادت و ازدواج و فوت) همدیگر را مستحضر میدارند در مراسلات و مکاتبات یکدیگر را برادر خطاب میکنند و قس علیهذا

ثانیاً رؤسای جمهوری فعلاً در حقوق افتخاری (Droit honorifique) و القاب و غیره با سلاطین مساوی نیستند اگرچه اصولاً بایستی مساوی باشند زیرا که آنها هم اول نماینده دولت و ملت خود هستند ولی فعلاً تمام حقوق سلاطین را ندارند زیرا که رؤسای جمهوری با فقط نماینده حکومت اداری و اجرائی (Pouv. exécutif) دولت خود محسوب اند بعکس سلاطین که در هر جا باشند تمام حقوق سلطنتی را بشخصه مجسم مینمایند بواسطه این عدم تساوی حقوق افتخاری رؤسای جمهوریها از اعضای خانواده سلاطین محسوب نمیشوند دول در سایر حقوق با سلاطین مثل یکدیگر حقوق عمده سلاطین را بشرح ذیل متقابلاً

۱) حق نمایندگی (Droit de représentation)

و ۲) حق خارج المملکت (Droit d'exterritorialité)

۱) حق نمایندگی

در روابط بین الملل هر سلطانی نماینده و معرف ملت خود میباشد و از آن رو سلطان را ملت است این اختیار سلطان را که هیچوقت مسلوب نمیشود و جزو لاینفکی سلطنت است حق نمایندگی مینامیم حدود و نتایج در تمام دول یکسان اندازه نیست مثلاً در دول مشروطه چون سلاطین فقط در حکومت اداری آزاد و مستقل اند بدون رضایت مجلس وکلای ملل نمیتوانند عقد معاهدات نمایند و کذلک در سایر روابط بین الملل محدود اند بعکس دول غیر مشروطه که چون در تمام دوائر حکومت سه گانه استقلال تام را دارند در روابط بین الملل هم محدود نیستند پس از اینقرار باید بدانیم که حدود حق نمایندگی سلاطین بسته بقواعد و قوانین اساسیه داخلی دولت است و بواسطه این قواعد اساسیه محدود و معین میشود و هر آنچه که خارج از آن حدود باشد از نقطه نظر حقوق بین الملل اعتباری نخواهد داشت

از طرف دیگر دول خارجه حق ندارند که بواسطه اغراض نفسانی یا ملاحظه دیگری سلطان مملکتی را باین سمت قبول ننمایند بلکه همینکه سلطان تازه بتخت نشست و زمام امور را بدست خود گرفت تمام مجمع بین الملل مجبور است که او را بسمت سلطنت و نمایندگی بشناسد بدین جهت است که سلاطین جلوس خود را بتخت سلطنت تمام دربارها اعلان و اعلام می نمایند در اینجا مسئله مهمی مش میآید و آن این است که اگر در داخله دولت ایالتی بر سلطان یاغی شود کی نماینده دولت خواهد بود سلطان قدیم یا رئیس شورشیان؟ در این مورد قاعده اصلیه حقوق بر آنست که باید سایر دول بهیچوجه مداخله نکنند و تامل نمایند تا آنکه معلوم شود کدام یک از طرفین غالب شده زمام حکومت را قبضه خواهد کرد و در هر حال طرف غالب نماینده دولت محسوب خواهد شد و بعد از استقرار حکومت جدیده

دول خارجه هیچوجه حقی نخواهند داشت مداخله نموده محاکم این انقلاب گشته
از حقانیت یا عدم حقانیت حکومت جدیده سخن رانند خود ملت هر اقدامی
که لازمهٔ این موارد است می نماید و اگر ملت ساکت و مطیع است سایر دول را
چه میرسد که دخالت نمایند از این قرار نمایندهٔ دولتی در روابط خارجهٔ آن کسی است
که حقیقتاً و فعلاً زمام حکومت بدست او باشد زیرا که در این موارد رضایت ملت
شرط است و آن رضایت هم یا فعلی است که اطاعت بحکومت جدیده باشد
و یا رسمی است که اتفاق آراء و غیره باشد

در تاریخ مصداق این قاعده کلی کراراً بظهور رسیده مثلاً کرومول
(Cromwell) و شارل دویم و گیلوم ثالث (Guillaume III d' Orange)
هر سه بمثابه نمایندگی انگلیس شناخته شده بودند و وقتی که ناپلیون اول امپراطور
خود را بدربارهای اروپ اعلان کرد و آنها قبول نکردند جواب داد که چنانکه
آفتاب محتاج بشناسائی نیست منهم آن احتیاج ندارم و کذلک لوئی فلیپ
و ناپلیون سیم چون بمسند سلطنت از طرف ملت قبول شده بودند در روابط
بین الملل هم همین رتبه را داشتند ولی بعضی اوقات لازم میآید که رضایت
ملت را بعضی اقدامات برصهٔ شهود و ثبوت رسانند مثلاً در جنگ آخری
فرانسه و پروس و استقصای ناپلیون سیم از سلطنت فرانسه حکومت موقتی
تشکیل یافته بود باسم Gouvernement de défense National و وقتیکه این حکومت قرار گذاشت که با پرنس بسمارک
صدر اعظم پروس مذاکره صلح نماید پرنس مزبور مطالبه کرد که قبل از شروع بمذاکرات
باید مجمع ملی فرانسه Assemblée National

کرمانی نماینده ملت فرانسه بود او را بدین سمت بشناسد. اگر اتفاق میفتاد که سلطانی
از سلطنت خلع شود و یا آنکه استعفا نماید بعد از تاریخ خلع و استعفا دیگر آن سلطان
نماینده ملت محسوب نشده معاهدات او با سایر ملل سندیت ندارد و ملت در پذیرفتن
یا رد کردن آن معاهده ها آزاد است بدین جهة معاهدات لوئی چهاردهم پادشاه
فرانسه با ژاک دویم پادشاه انگلیس بعد از خلع آن پادشاه برای ملت انگلیس
حتمی نبود و گیلوم ثالث که بعد از ژاک بسلطنت انتخاب شد در پذیرفتن یا رد کردن آن
معاهدات مختار بود و کذلک وقتی که ناپلیون سیم امپراطور فرانسه بعد از شکست در
سدان اسیر قشون آلمان شد و بواسطه انقلابی که بعد از استماع این واقعه در
پاریس روی داد امپراطور مزبور از سلطنت خلع شد (۴ سپتامبر ۱۸۷۰)
دیگر اختیار معاهده با دولت آلمان را بنام ملت فرانسه نداشت و اگر هم چنین عهد
نامه عقد شده بود بموقع اجرا گذارده نمیشد بجهة اینکه نماینده شرعی فرانسه بعد از
۴ سپتامبر ۱۸۷۰ فقط حکومت گامبتا (Gouvernement de Gambetta)
بود بواسطه اینکه پادشاه نماینده ملت است
حقوق افتخاری هر پادشاهی را باید معمول و منظور داشت و در مکاتبات باسم برادری
با آنها خطاب کرد و الا ملتی که بواسطه آن پادشاه معرفی میشود حق رنجش دارد و بلکه
بعضی اوقات توهین شخص سلطنت باعث جنگ میشود مثلاً یکی از جهات جنگ
سباستوپول این بود که نیکولای اول امپراطور روس به ناپلیون سیم امپراطور
فرانسه در مراسلات بجای برادر من دوست عزیز من (mon cher ami) می نوشت

۲) حق خارج المملکت

یکی از حقوق و اختیارات سلاطین این است که در خارج مملکت خود مطیع قوانین خارجه و حکام محلیه نیستند این حقوق سلاطین موسوم بحق خارج المملکت و مبنای آن بر قاعده ایست که در زبان و میهای قدیم اینطور ترسیم شده است par in parem non habet potestatem

یعنی قوه تین متساوتین فعل و انفعال در همدیگر ندارند ولی چون این حق سلاطین برخلاف حقوق سلطنتی دولت خارجه است که باید تمام اشخاص و اشیائیکه در خاک دولتی واقعند در تحت اقتدار و اطاعت قوانین و حکومت آن دولت باشند لازم میاید که حق معافی سلاطین را از قواعد و حکومت دول خارجه طوری تاویل و ترجمه نمایند که بر ضد قاعده مزبور نباشد لهذا چنان تصور میکنند که سلطان نمیتواند از خاک خود خارج شود و هر جا باشد مثل این است که در مملکت خود متوقف و از آنرو از تابعیت بقوانین خارجه آزاد باشد اگرچه این تصور حقیقت ندارد ولی بواسطه اقتضائیات معیشت بین الملل و رعایت حقوق مملکتی دولت (که باید تمام اشخاص و اشیائی که در خاک دولتی واقعند تابع قوانین آن باشند) وجود این تصور لازم می آید پس از استقرار مبنای این حق در حقیقت بر معیشت و روابط بین الملل است ولی بحسب ظاهر موافق تصوری است که شرح داده شد حالا باید بدانیم که هیئت سلاطین حق خارج المملکت را که از قرار ذیل است دارند

اولاً بجهة معاف بودن از قوانین خارجه باید پادشاه دولتی در خارجه بدانسمت شناخته شود از آن رو که خود را سلطان بنماید ولی حقیقتاً این سمت را ندارد یا باین سمت شناخته نشده حق معافی را ندارد

ثانیاً باید سلطان در عبور از مملکت خارجه و توقف در آن مجاز باشد بدیهیست اگر پادشاهی بدون اجازه و میل دولتی داخل خاک آن دولت شود حق معافی را

باز نخواهد داشت

ثالثاً اگر حکومت دولتی که در خاکش توقف میشود با سلطان متوقف در جنگ نباشد

واقعاً اگر سلطان وقت دخول بممالک خارجه از آن حق خود استعفا نکرده باشد

بجهة تشریح این نکته لازم است بدانیم که سلاطین اینزمان با اتفاق میافتند که واسطه بعضی ملاحظات یا بجهة دچار شدن به برخی قیودات بطور غیر رسمی یا تبدیل لباس مسافرت مینمایند (Incognito) و از آنرو مثل اشخاص متفرقه حکم کلیه مسافرین را پیدا میکنند ولی با وجود این هروقت که پادشاهی سمت خود را صریحاً اعلان کرد حق خارج المملکت فوراً با و برگشت میکند

مثلاً اوقاتی که سلطانی مستخدم دولت دیگری باشد مثلاً در قنسول و غیره زیرا که در اینصورت حق مزبور را نخواهد داشت نتایج حق خارج المملکت از قرار ذیل است

اولاً پادشاه تابع ادارات نظمیه محلیه نیست

ثانیاً از تادیه مالیات و عوارضات آزاد است

ثالثاً محکوم دیوانخانهای مدنی و جنایت واقع نمیتواند شد هریک از این نکات را لازم است علیحده بسنجیم و مستثنیات را بنمائیم

اولاً معاف بودن از تنظیمات پلیس محل حدی دارد و آن این است که از آزادی سلطان از این حیث نباید موجب سلب امنیت از اهالی بشود

ثانیاً مالیات و عوارضات اگر شخصی باشد البته سلاطین از آنها آزادند مثلاً کمرگ یا وجه ترانزیت و غیره زیرا که در این موارد مطالبه این عوارض بشخصیت سلطان بر میخورد ولی اگر سلطان در مملکت خارجه تملیک نماید یا تجارت کند یعنی حکم اشخاص متفرقه را پیدا کند البته باید مالیات ملک را ادا نماید و حقوق تجارتی را بدولت بپردازد و کذلک در مکاتبات و مراسلات پول تمبر و در تلگرافات وجه تلگراف را

کارسازی نماید وقس علیهذا

ثالثاً درباب محکوم نبودن سلطان بدیوانخانهای جنایت تمام علمای این علم متفق اند بدین معنی که اگر سلطانی در خاک دولت خارجه جنایتی نماید (از قبیل قتل وغیره) حکومت آندولت نمیتواند مانند جنایات اشخاص متفرقه تحقیقات بعمل آورده سلطان را بدیوانخانه احضار کرده بمجازاتی محکوم نماید واگر سلطانی را در مملکت خارجه بقتل رسانیدند (به بعضی ملاحظات پولیتیکی وباشاره حکومت آن مملکت) این نوع جنایت باوجودیکه خیلی اهمیت دارد ومیتواند باعث جنگ فیمابین دو دولت شود باز تابع دیوانخانهای محل نیست ولی بعضی از حقوق دانها مثل (پن کرسک) هولاندی در مادهٔ سلاطین عقیده شان این است که اگر آنها در خاک دولت خارجه جنایت نمایند حکومت آن دولت باید اقداماتی نماید که اهالی محل از این نوع اتفاقات مأمون باشند یعنی باید چنین سلطان را کرفته از حدود خود تبعید نماید

رابعاً در مادهٔ معافی از محکمه‌های مدنی (حقوق) ما بین علمای حقوق مباحثه زیاد شده است ولی حالا آرا اغلب براین است که شخص سلطان میتواند در خارجه دو جنبه داشته باشد جنبه سلطنتی وجنبه شخصی (caractère officiel et caractère particulier)

یعنی حالت اشخاص متفرقه وعموم اهالی مملکت درصورت اولی حتماً از تابعیت محکمه‌های مدنی آزاد هستند

درصورت اخری بعکس حق معافی را ندارند مثلاً اگر سلطانی در خارجه ملکی داشته باشد میتواند درصورت لزوم مانند سایر مالکین مدعی ومدعی علیه واقع شود وکذلک اگر تجارتی در مملکت خارجه دایر نماید باز مثل سایر تجار

آن مملکت

آن مملکت ذیحق است که درصورت لزوم اقامهٔ دعوا نماید یا برحسب ادعای دیگری مدعی علیه واقع شود وقس علیهذا

بجهة توضیح این مطلب بعضی وقایع تاریخی را لازم میدانیم در اینجا ذکر نمائیم در سال ۱۸۵۱ شخصی در انگلستان بر ملکهٔ پورتغال اقامهٔ دعوا کرد ودعوایم راجع بشخص سلطنت پورتغال بود دیوانخانه این ادعا را قبول نکرده مخارج ادعای دعوا را از مدعی گرفت

در سنه ۱۸۴۷ سلن (Solon) نام تبعهٔ فرانسوی بدیوانخانه عارض شده از محمد علی پاشا خدیو مصر صد هزار فرنک مطالبه نمود زیرا که خدیو قرارنامهٔ منعقده وممضی را مجری نداشته بود محکمه فرانسه باز اعلان کرد که چون ادعا راجع بخدیو نایب السلطنه معاهدت است قبول نمی نماید وکذلک Lemaître

نام جواهری مبلغ پنجاه وشش هزار روبلی از امپراطور اطریش در سنه ۱۸۲۳ از بابت نشانهائیکه برادر امپراطور مزبور یعنی ملیان (Maximilien) باو سفارش داده بود مطالبه میکرد ودیوانخانه پاریس این ادعا را هم رد کرد همچنان بود مطالبه میکرد این مطالبه نیز بی نتیجه ماند Masser نام تبعهٔ فرانسه مبلغ یک کرور فرانک از امپراطور روس بواسطه خساراتی که بتجارتش در پطرزبورغ از بستن مغازه‌اش بحکم پلیس وارد آمده بود مطالبه میکرد این مطالبه نیز بی نتیجه ماند

حکومت بلژیک در سنه ۱۸۷۶ توپهای دولت عثمانی را که بکارخانه بندر آنورس سفارش شده بود قوتاً ودرازای مطالبات تجار بلژیکی از دولت عثمانی توقیف نمود سفیر دولت عثمانی در بروکسل انجرکت را بر خلاف حقوق بین الملل دانسته پروتست کرد واز (Holtzendorff) معلم دارالعلوم مونیخ خواهش کرد که عقیده خود را در اینباب اظهار دارد معلم مزبور حق را بطرف عثمانی داد زیرا که بعقیده او دیوانخانهای بلژیک حق نداشتند محکوم نمودن سلطان را بادای طلب مذاکره نمایند ولی وقتیکه اقامهٔ دعوا

برپادشاه

برپادشاه یا دولتی بطور غیر رسمی شده و مدعی علیه حالت اشخاص متعارفه را داشته جنبه سلطنتی منظور نشده است و دیوانخانها همیشه چنین دعاوی را قبول می نموده مثلاً دیوانخانه رسن (Reims) در سنه ۱۸۷۳ ادعای Millero نام جواهریرا که مبلغ معینی از ملکه اسپانیا از بابت فروش جواهرات مطالبه میکرد قبول نمود زیرا که جواهری مزبور مدلل کرد که اولاً ملکه جواهرها را بمحبت خود و دخترخودش خریده بود (چنانکه این استماع حالت رسمی نداشت) وازطرف دیگر خفزیده بود که هنوز ملکه اسپانیا محسوب نمیشد ولی ازطرف دیگر همان دیوانخانه در سنه ۱۸۷۵ ادعای دولت عثمانی را از طلبکارهای آن دولت از بابت ایشاء مرهونه قبول نکرد زیرا که مدعی دولت عثمانی بود و سمت رسمی داشت اما اگر مدعی خود سلطان عثمانی مانند یکی از رعای خود بدون سمت نمایندگی ملت و رسمیت واقع میشد و مابه النزاع قرض یا طلب شخصی سلطان بود البته دیوانخانه آن ادعا را قبول میکرد از تمام این امثال بخوبی میتوان فهمید که سلاطین از اطاعت بقوانین مدنی دولت خارجه همیشه معاف نیستند و دیوانخانها در قبول و رد کردن دعاوی در صورتیکه سلاطین طرف باشند همیشه بحالت و سمت مدعی و مدعی علیه ناظر و متوجه اند غیر از آن اگر سلطان دولت خارجه علاقه و ملکی داشته باشد تابع قوانین مملکت آن دولت است و کذلک اگر مستخدم دولت خارجه باشد و یا در آن دولت تجارت نماید باز قوانین راجعه بشغل و کسب خود را باید اجرا نماید پس از این تقریر عقیده بعضی مصنفین و علمای این علم که می گویند شخص پادشاه بکلی از تحت قوانین خارجه آزاد است (مثلاً هولتسن دورف Holtzendorff آلمانی) صحیح نیست زیرا چنانکه در فوق گفته شد اولاً سلاطین در صورتیکه مالک ملکی باشند بموجب قاعده کلی باید قوانین مملکتی را تمکین و منظور دارند

ثانیاً اگر در خدمت دولتی باشند یا تجارت و کسبی در خارجه داشته باشند مثل شرط اول تابع قوانین محلیه اند

ثالث بعضی اوقات دیوانخانهای دول متمدنه دعاوی را که از طرف سلاطین یا بر علیه آنها اقامه شده است قبول مینمایند در صورتیکه رسمیت در میان نباشد از این قاعده آخری یک مستثنا مشاهده میشود و آن این است که دیوانخانهای دول ادعای دول و سلاطین را ولو رسمیت هم داشته باشند بر اشخاص متفرقه قبول مینمایند مثلاً دیوانخانه رن (Reims) ادعای دولت اتازونی را بر آرمان نام فرانسوی از بابت ذخیره و آذوقه وغیره قبول کرد و بعد از رسیدگی چون حقانیت مدعی علیه معلوم شد رئیس جمهوری اتازونی را (Johnson) بتادیه وجه خسارت محکوم نمود ولی بعکس یعنی دعاوی اشخاص متفرقه را بر سلاطین با حالت رسمیت آنها قبول نمی نمایند اگرچه این استثنا منطقی نیست ولی اینطور معمول شده است رابعاً دول و سلاطین در معاملات خود با اشخاص متفرقه در صورتیکه این معاملات راجع بخزانه دولت باشد مسئول است سلاطینی که از سلطنت خلع شدند (Detrônés) واضح است که این حقوق را ندارند ولی دولت خارجه مختار است که از راه ادب و مهمان نوازی حقوق مزبوره را بچنین سلاطین اعطا نماید

فصل هفتم

حقوق اعضای خانواده سلطنت و ملتزمین رکاب سلاطین

بعضی از حقوق و امتیازات اعضای خانواده سلطنت را نیز از تابعیت بقوانین خارجه
معاف میدانند ولی برخی دیگر این عقیده را رد کرده میگویند اعضای
خانواده سلطنت نمیتوانند باین حق متمسک شوند زیرا که پایه این حقوق چنانکه
در فوق ذکر شد برضایت دیگر سلاطین و حالت مخصوص آنها در روابط بین الملل است
و شاهزاده گان و اقربای سلاطین هیچوجه چنین حالتی را ندارند اگر امروزه همان
همان حقوق را در بارهٔ اعضای خانواده سلطنتی دولتی مجری میدارند بواسطه
مودت و یگانگی و یا بواسطهٔ احترام آن خانواده است و هیچوجه مستقر بر حقی
نیست زیرا که آنها نمایندهٔ ملت اند و نه رئیس حکومت اداریی تمرین رکاب
سلاطین نیز حق خارج المملکت را ندارند و اگر فعلاً از طرف دولتی درباره آنها
این حق منظور شود باز دلالت بر اظهار دوستی و اتحاد مینماید در اینجا مسئله مهمی
طرح میشود که از حیث علم و عمل موضوع مباحثات زیاد شده است و آن این است
که حکومت سلاطین در خارجه نسبت بتمرین خود تا چه اندازه است آیا همان
اقتدار یکه نسبت بآنها در داخله مملکت خود دارند باقی است یا تغییر مییابد اگر
بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که سلاطین بعضی اوقات در خارجه حکومت تامه
نسبت بتوابع خود داشتند مثلاً کریستین ملکهٔ سوئد هنگام سیاحتش در فرانسه
(۱۶۵۷) حکم تقبل یکی از توابع خود که (Monaldeschi)
نام بود و در اینباب مباحثهٔ طویلی در میان علمای حقوق در فرانسه در گرفت
بعضی بر ضد ملکه در این قبل بودند و برخی بعکس از ملکه مزبوره تقویت میکردند ولی
حالا اغلب حقوق دانها حق سیاست و حکومت را در این موارد بسلاطین نمیدهند
زیرا که میگویند اولاً سلاطین در داخلهٔ مملکت خود هیچوقت بدون تحقیق و تدقیق
حکم بجزا و سیاست مجری نمینمایند پس در اینصورت انصاف نیست که آنچه در داخله

دولتی

دولتی مجری و معمول نیست در خارجه معمول شود
ثانیاً فرضاً هم در داخلهٔ دولتی سلطان بدون تحقیق و رسیدگی حکومت نماید اجرای
اینقاعده از برای دولت اجنبیه حتمی نیست زیرا که سر حد قوانین هر دولت حدود آن
دولت است و ماوراء حدود و اجرای قواعد و قوانین خارجه اختیاری است نه
اجباری در اینباب مبحث ما دول و نماینده های آنها بودند (شرایط شخصیت
دول اقسام و حقوق اصلیهٔ آنها و عضویت آنها در مجمع بین الملل و غیره و غیره)
چون هر دولتی مرکب از انجمن و شرکتها و اشخاص متفرقه است لازم میآید که
قبل از ختم این باب بمناسبت کلمه چند نیز از اعضا و اجزای دولت بگوئیم

فصل هشتم

حقوق انجمنها و شرکتها و طبقات ناس

در روابط بین الملل

در اینباب آنچه لازم بود در فصل فوق گفته شده و احتیاج بتکرار آن نیست
همینقدر لازم است خوب خاطرنشان نمایند که اولاً انجمنها و شرکتها و غیره
در روابط بین الملل وقتی میتوانند ذیحقوق شمرده شوند که در دولت متبوعهٔ خود واقعاً شروع
بوده و از طرف آن دولت بدین سمت شناخته شوند والا حقوق بین الملل هم آنها را
کان لم یکن فرض کرده ذیحقوق نخواهد دانست
ثانیاً بواسطه این نکته که محل توجه است هیچکدام از انجمنها و شرکتها از حیث
حقوق بین الملل شخصیت ندارند زیرا که بلا واسطه دولت متبوعه نمیتوانند داخل
در مجمع بین الملل شوند و حق و اختیاری داشته باشند لهذا انجمنهای مذهبی
و ملی و غیره هر قدر هم اهمیت داشته باشند مثلاً کلیسای کاتولیک و غیره بلاواسطه

نمیتوانند

نمیتوانند حقوقی داشته باشند بلکه اول باید در دولت متبوعه خود شروع کردند
و انگهی بواسطه عهدنامه و قرارنامه ها وغیره در روابط بین الملل همین ملت را پیدا کنند
حقوق اصلیه شرکتها و انجمنهای مشروعه در روابط بین الملل از قرار ذیل است
اولاً حق شناسائی وجود و حالت شرعی آنها در تمام دول متمدنه ثانیاً حق اجرای
مقاصد شرعیه خود بقدری که آن مقاصد خلاف قوانین مملکتی نیست
ثالثاً حق حفظ و صیانت حقوق شرعیه خود بتوسط دیوانخانهای مملکت یقین خزینات
حقوق شرکتها و انجمنها بعهده قوانین مملکتی دول متنوعه است و مثل قوانین راجعه
بتابعیت مختلف است

فصل نهم

حقوق اشخاص متفرقه در روابط بین الملل

اشخاص متفرقه هم مثل انجمنها و شرکتها وغیره از حیث حقوق بین الملل همان
ملاحظاتیکه ذکر شد شخصیت ندارند ولی در روابط بین الملل دارای حقوق
معنی هستند که اولاً راجع بشخصیت آنها است (یعنی از نقطه نظر انسانیت)
وثانیاً تابعیت آنها هر دو نوع حقوق ذیلاً شرح داده میشود

۱) حقوق اشخاص متفرقه از حیث شخصیت آنها

حقوق بین الملل هر شخصی را قطع نظر از تابعیت و ملیت و مسلک و مقام او دنی
حقوق میداند یعنی هرکس را فقط بملاحظه اینکه انسان است و این اسم
باو اطلاق میشود دارای حقوق معنی میداند که در روابط بین الملل در هر جا که
باشد باید معمول و منظور شود و بدین جهت است که مقصود اصلی حقوق بین الملل را

فقط

فقط در احترام شخصیت و حفظ و حراست آن دانسته بندگی و برده فروشی را مخالف
اس اساس این رشته حقوق میشمارند و دولتی که باین حقوق مستظهر و مستمسک و متمدن
محسوب میشوند قاعده Les Gens Sont Libres را
(یعنی هر انسان متنفس آزاد است) جزو قوانین اساسیه خود نموده اند اگر بتاریخ
رجوع کنیم معلوم خواهد شد که این احترام انسانیت از مختصات عهد معاصر است
زیرا که نه در عهد عتیق و نه در قرون وسطی و جدید حفظ حقوق انسانیت باندازه
منظور نموده است و دول متمدنه بجهة نیل باین مقصود جنگهای متعدده و اقدا
مات کثیره نموده اند که شرحش موضوع تحصیلات علیحده تواند شد ولی بجهة اینکه
بکلی از آن اطلاعات عاری نباشیم مختصری از اقدامات دول اروپ را در این باب
مذکر بیان نمائیم اقدامات مزبوره سه نوع است
اولاً بجهة منع خرید و فروش اهالی اروپ و نوع سفید پوست در دول بربریه
(Etats Barbaresques) و آسیای وسطی
در جای خودش گفته شد که دول بربریه تا من در دهای دریائی بوده بتجارت اروپ
خسارت لاتیناهی وارد می آوردند و با انواع و اقسام اروپائیها را اسیر کرده باسم
کنیز و غلام در سواحل میفروختند دول اروپ در منع این نوع حرکت اهالی بربر
متصل با دولت عثمانی معاهدها مینمودند و مجدداً ساعی بودند که بموجب آن معاهدات
بتوسط عثمانی از دزدهای دریائی جلوگیری نمایند و بعضی اوقات بجود دزدهای مزبور
مبلغ معتنابهی سالیانه باسم باج میدادند تا اینکه باین وتیره اسباب رفاه تجار
و بازرگانان حاصل آید (مثلاً آتازونی امریکای شمالی) در این قرن چون تمام اقدامات
مذکوره را غیر کافی دیدند دو دولت بزرگ اروپ که عبارت از انگلیس و فرانسه باشد
تقریباً بضرب اسلحه در صدد تادیب و پیش بندی حرکات وحشیانه دزدهای دریائی برآمده

دزدهای

در دریای دریائی و خرید و فروش اهالی اروپ را بکلی متروک و ممنوع داشتند (اقدام
لرد اکسیموت در آن جزایر در سنه ۱۸۱۶ و فتوحات فرانسه در آن صفحه در (۱۸۳)
دولت روس هم همان نوع اقدامات را در منع خرید و فروش سفید پوستها در بحر اسود
و قفقازیه نمود

چون از قفقازیه و سایر سواحل بحر اسود متصل کنیز و غلام سفید حمل باسلامبول میشد
در سنه ۱۸۱۷ دولت روس از حمل آنها از خاک روس جبراً مانع شده اعلان کرد
که هر بنده و برده که بخاک روس پا بگذارد آزاد محسوب خواهد شد و کذلک بعد از
فتح خیوه بخارا در سنه ۱۸۷۳ عده کثیری بنده که اغلب ایشان از اهالی ایران
بودند آزاد نمود

ثانیاً در منع خرید و فروش غلام و کنیز سیاه اول دولتی که خرید و فروش نوع
سیاه پوست را شروع نموده در مستملکات خود این معامله را رواج داد پورتغال بود
بعد از افتتاح امریکا سایر دول هم بخصوص دولت انگلیس این رویه را پیش گرفته
صدها هزاران غلام و کنیز سیاه از قطعه افریقا بامریکا بجهة زراعت و کارهای صعب و
دشوار حمل و نقل نمودند ولی در اوایل این قرن همان دولت انگلیس اول دولتی بود
که ترک رویه دیرین خود را نموده با دولت فرانسه متفقاً در آزادی آنها کوشید و بهمت
آن دولت در کنگره وینه ۱۸۱۵ قرار شد که برده فروشی ممنوع باشد ولی نه موعدی
بجهة اجرای آن بحیال عالی معین کردند و نه وسایل مشخصی از طرف دیگر تمام دول با قداماتی که
انگلیس تکلیف میکرد راضی نمیشدند زیرا که رای دولت انگلیس در منع برده فروشی
بمعاینه کشتیهای تجارتی دول بود و این مسئله با استقلال دول برمیخورد بالاخره
بواسطه همراهی دولت فرانسه انگلیس فایق آمده از سال ۱۸۲۲ الی ۱۸۷۹
باصل دولت در باب منع خرید و فروش غلام و کنیز سیاه معاهده نموده بمقصود اصلی خود

که منع برده فروشی بود نائل شد معاهده ۱۸۴۰ که بار روس و پروس و اطریش منعقد شده
مفصل تر است و فقط یکدفعه (۱۸۷۹) تجدید شده شرایط عمده آن معاهده
از قرار ذیل است اولاً سفائن نظامی ماذون اند که کشتیهای تجارتی را در سواحل افریقا
در صورتیکه احتمال حمل غلام و کنیز در آنها برود توقیف نموده معاینه نمایند

ثانیاً سفائن نظامی ماذون اند کشتیهائی را که محمولشان غلام و کنیز است نزدیکترین
بندر دولتی که بیدقش در آن کشتیها افراشته میشود آورده بمحکمه آن بندر تسلیم نمایند تا آنکه
موافق قوانین جاریه حکم مجازات برده فروش بشود

ثالثاً اگر معلوم شود که کشتی مشغول برده فروشی بوده است آن کشتی ضبط گردیده
فروخته میشود و قسمتی از ماحصل فروش باسم حق الزحمه بکشتی جنگی که قانون تفتیش و
توقیف را اجرا کرده است داده میشود

رابعاً تجارت غلام و کنیز مساوی است با دزدی دریائی

کلکته انگلیس پیش از همه در منع برده فروشی جد و جهد نموده از سال ۱۸۰۸ تجارت
برده را در تمام مستملکات خود متروک داشت و تا سنه ۱۸۲۸ هشتصد هزار برده
در ممالک خود آزاد نموده مبلغ دویست کرور تومان بصاحبان آنها غرامت داد
بعد از انگلیس دول مستقله امریکای شمالی برده فروشی را موقوف نمود (۱۸۷۷)
نوع ثالث تشبثات در منع خرید و فروش انسان اقداماتی است که دول اروپ
در منع بیع و شرای قولی ها کرقوتیها (coolies) عبارت هستند از چینی هائیکه
بجهة بعضی اجرا روپائیها میشدند و بعد بواسطه آنها با تازونی و سایر جاها حمل شده
برده و اراسیر قید اروپائیها میکردند در اینباب هم بعضی اقدامات شده و دولت
چین چون جهة بردگی چینیها را در قرارنامه هائی مشاهده نمود که عوام الناس چینی بدون
اطلاع از مضمون آنها امضا کرده و بعد بعسرت و مشقت دوچار میشدند قانون جدیدی

بجهة پیش بندی و سد این نوع تقلب و تعدی از طرف اروپائی ها اعلان کرد ولی
دولت فرانسه و انگلیس بهانه اینکه قانون جدید برضد منافع تجارتی آنهاست
از اجرای آن مانع شدند با وجود این حالا این نوع تقلب و خرید و فروش و تولید
ممنوع است امروزه تمام دول متمدنه شخصیت انسان را محترم شمرده صرف نظر از
ملیت و تابعیت و سایر صفات او را ذی حقوق میدانند حقوق اصلیه انسان
سه نوع است ۱) حق حیات (جانی) - droit de vie privé
(droit de sûreté) یعنی تحصیل وسائل و اسباب زندگانی بهر طوریکه مقتضی بداند
بواسطه شغلی یا کسبی یا تجارتی وغیره ۲) حیات روحانی بتحصیل علوم و فنون و
اطلاعات و افادات بوسائل متعدده ۳) حق ارتباط و اختلاط با ملل متبوعه
و مهاجرت و مسافرت در تمام دولیکه داخل در مجمع بین الملل هستند سایر حقوق
انسان از قبیل احترام شخصیت و شرف و سلامتی او و حق ملکیت و ازدواج وغیره
از حقوق سه گانه مذکوره در فوق منتزع میشود

۲) حقوق اشخاص متفرقه از حیث تابعیت آنها

تا حال آنچه در باب حقوق اشخاص متفرقه گفته شد راجع بشخصیت آنها بود ولی
انسان غیر از حقوق اصلیه شخصیه بعضی حقوق دیگر دارد که راجع بتابعیت اوست
و اینحقوق هم خارج از دو شق نیست زیرا که مردم هر دولتی یا تبعه آن دولت هستند
و یا تبعه خارجه و لهذا این مبحث هم بدو قسمت آتیه منقسم خواهد شد

(۱) حقوق و تکالیف دولت نسبت بتبعه خود

هر دولتی حقوق و تکالیف خود را نسبت بتبعه خود موافق صلاح اندیشی و اقتضای

وقت معین میکنند چون شرح بیشتر این حقوق و تکالیف راجع بعلم حقوق دولت است
(droit constitutionnel) در اینجا فقط از حقوق و تکالیفی مذاکره خواهد شد
که راجع بروابط بین الملل است جمع این حقوق و تکالیف از قرار ذیل است
اولاً تبعه دولتی در خارجه از قید حکومت دولت متبوعه خود آزاد نیستند و بدینجهة باید
تمام قوانین دولت متبوعه خود را بقدریکه این قوانین با قوانین دولت خارجه که سکن
و محل توقف آنهاست منافات و ضدیت ندارد (در صورتیکه اجرای قوانین خارجه
حتمی باشد) معمول و مجری دارند از آنروا گر تبعه دولتی در خارجه جنایت عمومی
(از قبیل حرح و قتل و سرقت و کلیه جنایاتی که در نزد تمام ملل کیفر و سیاست دارد)
بکند یا جنایت سیاسی (یعنی برضد دولت و سلطنت) نماید و در آن مملکت خارجه
بسیاست و کیفر خود برسد بازوقت مراجعت بوطن خود میتواند مسئول حکومت دولت
متبوعه خود واقع شده موافق قوانین جاریه آن دولت مجازات بیند
ثانیاً تبعه دولتی نمیتواند حمایت دولت خارجه را بر علیه دولت متبوعه خود قبول نماید
والا خائن دولت و ملت خود محسوب خواهد شد
ثالثاً هر دولتی حق دارد که هنگام جنگ یا هر وقتی که مقتضی بداند تبعه خود را از خارجه
احضار نماید و در اینصورت تبعه باید بمحض اطلاع از احضار دولت متبوعه خود بلادرنگ
بوطن خود معاودت نمایند ولی اگر در معاودت مسامحه نمودند دولت متوقف فیها
مجبور نیست که در مراجعت آنها اقدامی نماید زیرا که حق مداخله را در روابط تبعه خارجه
بدولت متبوعه خود ندارد مثلاً در هنگام جنگ فرانسه و پروس دولت اخیره تبعه خود را
از روسیه احضار کرد و بعضی از آنها حاضر نشدند بدون اینکه دولت روسیه در اینباب
اقدامی نماید این حق دولت بر تبعه خود مشهور است به droit de rappel
یعنی حق احضار

ابتدا بر ذمه هر دولت است که تبعه خود را در خارجه از تعدی و ظلم محافظت نماید و در صورت تضییع حقوق و منافع مشروعه آنها دخالت نموده اقدامات سریعه در استرضای خاطر آنها بعمل آورد و این است که هر دولتی در دربارهای دول خارجه نماینده های سیاسی دارد و قونسولها بممالک اجنبیه مأمور مینماید تا اینکه از وضع تبعه خود در خارجه آگاه بوده و در صورت لزوم بسهولت بتواند حقوق آنها را حفظ و حراست نماید اگرچه این نوع دخالت دولتی در دول دیگری بجهة حمایت تبعه خود امروزه زیاد اتفاق می افتد ولی قانوناً موارد آن معین نشده و بعبارت اخری حدودی بجهة این حمایت و دخالت قرار نداده لهذا ممکن نیست که تمام موارد حمایت دولتی را از تبعه خود در خارجه اینجا متذکر شویم و لی بجهت همین اساس و طبیعت دخالت خالی از فایده نیست که موارد وی چند ذکر کنیم اولاً تبعه هر دولتی در خارجه باید مجاز باشد که حفظ جان و مال و شرف و ارد خود را توسط دیوانخانهای محلیه محفوظ دارد و لازم هم نیست که این مسئله در معاهدات بین الملل شرط و قید شده باشد زیرا که حفظ حقوق انسانی از بدیهیات اولیه و اساس مدنیت است لهذا در صورتیکه تبعه دولتی در خارجه از احقاق حقوق خود محروم بماند و یا عملاً مورد ظلم و تعدی واقع شوند دولت متبوعه آنها ذی حق است که دخالت نموده احقاق حقوق تبعه خود را جداً از دولت خارجه بخواهد

ثانیاً معاملات و اقدامات تجارتی تبعه دولتی در خارجه یکی از موارد حمایت دولت متبوعه آنها محسوب میشد بخصوص افلاس دولت و عدم امکان تأدیه منافع استقراض و استهلاک دیون عمومی همیشه باعث دخالت دولت متبوعه طلبکارها میگردید ولی وقتیکه طلبکارهای دولت عثمانی و مصر و پرتوغال که تبعه انگلیس و فرانسه بودند از نرسیدن اقساط به دولت متبوعه خود شکایت کرده حمایت آنها را استدعا می شدند لرد پالمرستون (Palmerston)

صدر اعظم انگلیس در جواب اظهار کرد که تبعه انگلیس حق استدعای حمایت دولت متبوعه خود را ندارند زیرا وقتی که به دولت عثمانی و غیره قرض میدادند عمده مقصود آنها منافعی بود که از این معامله از برای آنها حاصل میشد ولی موافق طریق احتیاط و حزم بایستی ضرر و مخاطره این معامله را هم در نظر داشته باشند حالا که این احتیاط را از دست داده اند و باید منافع کلی معامله مزبوره را نموده اند دولت انگلیس را چه میرسد که دخالت نموده این مسئله تجارتی را متبدل بسیاسی نماید و انگلیس هیچوقت از تبعه خود در این موارد حمایت نخواهد کرد و فرانسه هم همین عقیده را تقویت داد اگر دولتین انگلیس و فرانسه در مصر و عثمانی بواسطه همان دیون عمومی دخالت نموده و اداره تفتیش وغیره ایجاد کردند واضح است که این دخالت دولتین مزبورتین مبنی بر حمایت تبعه آنها نبود بلکه بملاحظات پولتیکی و منافع دولتی بود که میخواستند باین دست آویز دخالتی کرده نفوذ خود را در آن ممالک قوت داده باشند پس از این قرار معاملات تجارتی (از قبیل استقراض و تشکیل تجارت خانها و ساختن راهها و ایجاد کارخانه ها وغیره) تبعه دولت در خارجه نباید باعث حمایت و دخالت دولت متبوعه آنها بشود مگر در صورتی که حقوق تبعه آن دولت موافق قوانین و قرارداد دول خارجه حفظ نشده باشد

ب) حقوق و تکالیف دول نسبت بتبعه خارجه

وضع تبعه خارجه در دولتی و حقوق و تکالیف آنها نسبت به دولت متوقف فیها در جای خود مفصلاً ذکر خواهد شد اینجا فقط از حقوق اصلیه و تکالیف عمده دولت متوقف فیها نسبت به تبعه خارجه صحبت خواهد بود اولاً هر دولتی مختار است که شرایط یعنی بجهت توقف تبعه خارجه در خاک خود قرار دهد ولی قهراً حمایت دولت ملاحظه باید بشود یکی اینکه تبعه خارجه باید از وسایل احقاق حقوق خود عاری باشند

یعنی مثل تبعه داخله باید امنیت جان و مال و شرف و ناموس و غیره با آنها داده شود
و دیگر اینکه هیچ دولتی نباید میل خود تمام تبعه خارجه را از حدود خود طرد و تبعید نماید
رعایت این دو ملاحظه بسیار واجب و لازم و ملزوم دخول دولتی است بمجمع بین الملل
ثانیاً تبعه خارجه در دولتی باید مطیع قوانین آن دولت باشند زیرا مادامیکه خارجه
در دولتی متوقفند مثل تبعه موقتی (Sujets temporaires)
آن دولت محسوب میشوند و از آنرو باید تمام قوانینی که در ماده تبعه داخله و خارجه
ایجاد شده است شامل آنها هم باشد هر دولتی مختار است که شرایط توقف تبعه
خارجه را در خاک خود دشوار نماید و آزادی آنها را محدود کند و از اختیارات آنها
نسبت برعایای داخله بکاهد در تمام اینموارد تبعه خارجه باید اطاعت نمایند و دولت دیگر را
نرسد که حمایت و دخالتی نمایند زیرا که تبعه خارجه اگر راضی نباشند از آن دولت مهاجرت
مینمایند کلیتهٔ هر دولتی در ایجاد قوانین مخصوصه راجعه به تبعه خارجه آزاد است ولی بشرطی که
مخالف با معاهدات آن دولت با سایر دول نباشد و منافی با اصول روابط بین الملل
مثلاً دولت ایران حق تملیک و تملک را برعایای خارجه در ایران بجز بعضی مستثنیات نیست
و تمام دول متحابه این قانون را قبول کردند و دولت روس در این اواخر توقف تبعه
خارجه را در سرحدات غربی خود با ایجاد بعضی قوانین (عدم تملیک وغیره) دشوار نموده است
بدون اینکه دول خارجه پروتست نمایند زیرا که چنانکه در فوق ذکر شد حقوق سلطنتی
دول این نوع اقدامات را مشروع مینماید از طرف دیگر تبعه خارجه باید در دولتی که متوقف است
تمام قوانین و عادات آنرا بدون چون و چرا اجرا نمایند و مانند تبعه داخله مطیع دیوان
خانهای مدنی و جنایت و تجارت و ادارات نظمیه وغیره باشند سوای بعضی از قوانین
که منافی با تابعیت خارجه آنهاست مثلاً تبعه خارجه را نمیتوان داخل قرعه عسکری نمود
زیرا که تابع دو مجتمع نمیتوان شد ثالثاً تبعه خارجه مختارند هر زمانیکه مقتضی بدانند

از دولت خارجه با وطن خود معاودت نمایند و یا بدولت دیگری مهاجرت کنند
ولی بشرطیکه تکالیف خود را نسبت بدولت متوقف فیها بعمل آورده باشند مثلاً
مالیاتیکه بر ذمهٔ آنها است ادا کرده باشند و اضافه و سایر حقوق دولت را پرداخته
باشند و دینی بر ذمهٔ آنها نسبت باشخاص متفرقه نباشد و قس علیهذا

باب دویم
خاک دولت
فصل اول
اطلاعات مقدماتی

خاک دولت عبارت است از اراضی و آبهائی که در تحت حکومت عالیهٔ دولتی واقع است
از این تعریف واضح است که عبارت خاک در اینجا نه فقط شامل اراضی دولت است
بلکه دریاها و دریاچه‌ها و رودخانها هم داخل در این تعریف و مانند اراضی بالتمام در تحت
حکومت عالیه دولت هستند یکی از مختصات حقوق سلطنتی دولت استقلال است
نسبت بخاک خود بدین معنی که تمام اشخاص و اشیائیکه در خاک دولتی واقعند باید تابع
قوانین و حکومت عالیهٔ آن دولت باشند (رجوع کن بحقوق اصلیهٔ دول) و جمع
اختیارات دولت را که از این قانون اصلی حاصل میشود و مامن بعد حقوق مملکتی
خواهیم نامید (Droit de territorialité)
بجهت سهولت درک و ضبط در قاعده ذیل بزبان لاتین ترسیم کرده اند

quidquid est in territorio
est de territorio

یعنی هر آنچه که در خاک دولتی است از خاک آن دولت محسوب میشود (تابع حکومت

آن دولت است) اهمیت خاک برای دولت بدیهی است بحدی است زیرا که چنانکه
درجای خود گفته شده خاک یکی از عناصر سه گانه دولت و نیز از نقطه نظر حقوق بین الملل یکی
از شرایط شخصیت آن است ممالک دولت ممکن است بهم پیوسته و متصل باشند
مثل روسیه و ایران و غیره و کذلک ممکن است که از هم منفصل و منفک باشند مثلاً
انگلیس و فرانسه که در تمام پنجقطعه زمین دارای مستملکاتند و چندین صد فرسنگ
مسافت مابین آنها است ولی چیزیکه اینجا قابل توجه مخصوص است (اگرچه در فوق هم
ذکر شده) این است که انفراد دولت از اتصال و انفصال ممالکش تغییر نمی یابد
و تمام خاک دولت چه در یک قطعه باشد و چه در قطعات مختلف حکم واحد را داشته
و با وجود حایل بودن دول دیگر اجزاء لاتتجزی یک هیات واحده محسوب میشود
بدیهی است که علمای حقوق و پولیتیک دولت را واحد لاتجزی میدانند
(un et indivisible)
نتیجه این قاعده آنست که دولت در کنگره ها و کنفرانسها و روابط بین الملل فقط دارای
یک رای است و لو از چندین مملکت متنوعه مرکب باشد (مثل انگلیس و فرانسه)
در فوق گفتیم که استقلال دولت در خاک خود موسوم است بحقوق ملکی حالا باید دید آیا
کدام این حقوق همان حقوق ملکیت است که مالک بملک و مملوک خود دارد یا فرقی
میان این دو نوع حقوق است بعبارت اخری دولت را نسبت بحقوق ملکی چنان مالک
تمام اراضی واقعه در خاک آن دولت شمرد یا نه بدیهی است که از نقطه نظر روابط بین الملل
هر دولتی مالک الرقاب ممالک خودش است باین معنی که سایر دول را حق دخل و تصرف
در خاک آن دولت نیست زیرا که خاک هر دولتی از نقطه نظر حقوق بین الملل حکم ملک آن
دولت را دارد و تمام اشخاص و اشیاء واقعه در خاک دولتی تابع حکومت آن دولتند
ولی این مالک الرقابی دولت مانع از ملکیت تبعه آن دولت در داخله نتواند شد

یعنی تمام

یعنی تمام خاک دولت متعلق بدولت نیست که مانند خالصجات خود در آنها دخل
و تصرف مالکانه نماید بلکه با حقوق ملکیت مالکین را محترم شمارد و فقط بواسطه
مقام عالی که دارد نسبت باملاک اشخاص متفرقه حکومت عالیه خود را اجری میدارد
این حقوق در دول اروپ از قرار ذیل است
اولاً حق اخذ مالیات و حقوق دولتی از املاک
ثانیاً حق ضبط املاک با تعویض ضرر در صورتیکه فواید عامه از قبیل ساختن راه
آهن و پل و غیره مقتضی شود
ثالثاً حق انهدام ملک هنگام جنگ بجهت حفظ و حراست مملکت
رابعاً حق تصرف در تمام اراضی موات (لم یزرع) بدون بحث هیچکس بدون
اجازه دولت حق تصرف کردن این نوع اراضی را ندارد حق آخری بسیار مهم است
از برای دولیکه بجهة وسعت بی اندازه ممالکشان نمیتوانند یکدفعه تمام اراضی
باید را تصرف کنند تمام این حقوق پایه اش بر حکومت عالیه دولت است
(dominium eminens)
پس از این قرار روابط مالک بملک خود مبنی بر مالکیت است و روابط دولت
بخاک خود یا مبنی بحکومت عالیه آن است (غیر خالصجات) و یا باز بر مالکیت است
(خالصجات)

فصل دویم

حدود خاک دولت

بدیهی است که تحدید حدود خاک دولت مسئله مهمی است زیرا که باید سرحد
نفوذ دول مجاور و همسایه معین باشد تا منازعه و مشاجره مابین آنها مرتفع شود
لهذا همیشه تحدید حدود از مسائل بزرگ دولتی بوده است حدود بر دو قسم است

طبیعی

طبیعی ومصنوعی (وشرطی) حدود طبیعی آن است که سرحدات دولت بواسطه دریاها
کوه‌ها ورود خانه‌ها وکویرها وغیره محدود شده باشد درباب این نوع حدود
قواعد ذیل معمول است

اولاً درماده سرحدات دریائی قاعده کلی آنست که حکومت عالیه دولت
بمسافت سیر گلوله توپخانه ساحل امتدادی یابد واین قاعده اصلی را بزبان
لاطین اینطور ترسیم کرده اند

(terrae dominium finitur
ubi finitur armorum vis)

یعنی هرجا که قوت اسلحه منتهی میشود حکومت عالیه دولت نیز هما نجا منتهی میگردد
ولی چون توسخانه دول متقدل روی به تکمیل و مسافت سیر گلوله در تزئید است لهذا
دول در قرارنامه‌ها سرحد دریائی را از سه الی پنج میل انگلیسی قرار داده اند
یعنی حکومت دولت تا سه الی پنج میل از ساحل امتدادی یابد اگر امتداد دریا کمتر از
این معیار باشد (مثلاً بوغاز) از وسط خط مشترکی رسم نموده سرحد دو دولت
مجاور قرار میدهند

ثانیاً درماده رودخانه‌ها خطی که رودخانه را بدو قسمت منقسم مینماید سرحد دو دولت
محسوب میشود ولی در رودخانه‌های کشتی رانی — marine — معبر سفاین gable خط سرحدات
thalweg واگر خط معبر تغییر یابد خط سرحد هم از همان قرار تغییر خواهد یافت درصورتیکه
رودخانه مجری (lit) خود را تغییر دهد مجری پیش سرحد خواهد بود

ثالثاً وقتیکه حدود دولت کوهی باشد قلل آن کوه سرحد آن دو دولت خواهد بود

رابعاً وقتیکه کویرها مابین دو دولت حایل باشد تحدید حدود باید بواسطه

قرارداد معینی مشخص شود این حدود طبیعی حالا حالت حدود مصنوعی را دارند
زیرا که بواسطه تکمیل وسایل خلط وآمیزش رشته‌های بخاری وراه آهن وغیره)
آنها مانع از ارتباط واختلاط نیستند وازطرف دیگر حدود طبیعی بخودی خود سرحد
دولتی محسوب نتوانند شد مگر اینکه بواسطه معاهده وقرارداد معینی حدود طبیعی را
خط سرحد قرار دهند

حدود مصنوعی یا حدود شرطی عبارت است از سرحداتی که بموجب عهدنامه‌ها وقرار
نامه‌ها معین شده است این نوع سرحدات یا موافق حدود طبیعی است ویا اینکه
ازروی نقشه وتقسیم آنها اینطور سرحدات همیشه بعلامات مختلفه از قبیل خندق وتیر
وسنگ وغیره معین میگردد

فصل سیم

وسایل تحصیل خاک وفک آن

هر دولتی بواسطه اینکه شخصیت دارد مجاز است که موافق مقتضیات وقت
ومحل بر مستملکات خود بیفزاید ویا اینکه در موارد لازمه فک خاک نماید
حدود اختیارات دولت در اینباب بقوانین داخله معین میشود وباین علم
ربطی ندارد ولی چیزی که در اینجا موضوع این مبحث خواهد بود وسایل تحصیل مستملکات
دولت است

وسایل تحصیل مستملکات

وسایل تحصیل مستملکات (acquisition du territoire)
ازنقطه نظر حقوق بین الملل بر دو قسم است وسایل اصلیه (moyens originaires)

دو سایل تحویلیه (moyens derivés)
تفصیل آنها از قرار شرح است

۱) وسایل اصلیه

اگر دولتی بوسائلی تحصیل مستملکات نماید که از این تحصیل خاک دولت دیگری کم نشود یعنی مستملکاتی که تحصیل میشود متعلق بدولت دیگری نباشد این نوع وسائل را اصلیه مینامیم (moyens originaires)
مثلاً تزاید (accession)
و تصرف (possession)
۲) و استیلا (prescription)

تزاید عبارت است از توسعه حدود دولتی بواسطه خود طبیعت مثلاً توسعه سواحل دریا بواسطه اتفاقات طبیعیه و پدید آمدن جزیره در رودخانه و غیره تمام این نوع اراضی که طبیعتاً تکوین شده اند متعلق بدولتی است که صاحب سواحل است مثلاً جزیره که در رودخانه (Mississipi) تکوین شده بود بدولت اتازونی امریکا رسید نه بدولت انگلیس که افتتاح کرده بود این نوع وسایل تحصیل اراضی مزبور را تزاید مینامیم تصرف در اینجا عبارت است از ضبط اراضی که بهیچکس متعلق نیست این وسیله تحصیل خاک در قرون ماضیه خیلی مهم بود زیرا که مستملکات اغلب دول اروپ در ثروت و کمنت و تجارت آنها از این ممر بود و قتیکه امریکا و افریقا و اوسترالی را افتتاح نمودند هر دولتی که استطاعت تصرف اراضی را در آن قطعات داشت صاحب ممالک وسیعه میشد و اگر نقطه را در جزیره یا صفحه تصرف میکردند تمام آن جزیره و صفحه را

اگر

اگرچه هیچ رویت نکرده بودند متعلق بخود میدانستند بهمین جهت بود که پرتوغالیها تمام افریقا را مستملکات خود میدانستند و اسپانیولها تمام امریکای جنوبی را و انگلیسها تمام امریکای شمالی را و در سر این اراضی ما بین دول اروپ غالباً منازعه و مشاجره شروع شده و بالاخره بحکمت پاپها تقسیم این اراضی ما بین آنها منتهی میشد ولی حالا تصرف در میان وسائل تحصیلیه آن قدر اهمیت ندارد زیرا که دیگر خاک بدون صاحب باقی نمانده است مگر طرف قطب ها که اهمیت آنها هم از حیث علم است نه پولیتیک حالا در ماده تصرف قواعد ذیل باید معمول باشد اولاً تصرف وقتی قانونی است که باسم و رضایت دولت واقع شود لهذا اگر اراضی معینی بواسطه اشخاص متفرقه بدون همت رسمیه و اطلاع دولت شود در صورتی قانونی خواهد بود که دولت بعد این تصرف را امضا نماید

ثانیاً تصرف وقتی حقیقی است که متصرف واقعاً خیال تصرف را داشته باشد و اشغال خود را بعضی اقدامات ظاهر سازد مثلاً بیدق خود را در اراضی مضبوطه بیافراشته امور آن اراضی را اداره نماید قشون ساحلی در آنجا نگاه دارد و غیره

ثالثاً تصرف اراضی وقتی صحیح است که صاحب نداشته باشد و مردمانش کلی وحشی باشند این قاعده را اهالی اروپ همیشه منظور نداشتند و بسا اتفاق افتاده که اراضی متعلقه بدولت غیر وحشی و متمدنه را ضبط کرده اند (در افتتاح امریکا و غیره) ولی دولت اتازونی امریکای شمالی این قاعده را معمول داشته و دارد و اگر تصرف اراضی هند بیا لازم آید وجه خسارت را قبل از وقت بآنها می پردازد

واقعاً حدود اراضی متصرفه بقدرت و استیلای حکومت متصرفه شناخته میشود یعنی فقط آن مقدار اراضی که فعلاً در تحت تسلط و اقتدار حکومت متصرفه است

از متصرفات

از متصرفات واقعی محسوب خواهد بود بنابراین اگر دولتی مصب رود خانه را متصرف شد تمام طول رود خانه در تصرف او خواهد بود وکذلک اگر نقطه جزیره را ضبط کند تمام آن جزیره در حیطهٔ اقتدار او واقع خواهد شد کرانیکه در حقیقت مسلط و حکومت خود را بر تمام رود خانه و تمام جزیره انتشار دهد بونچی آلمانی را عقیده بعکس است و میگوید که متصرف نقطه در نقطه متصرفه حکومت دارد بلکه در تمام اراضی که با آن نقطه طبیعتاً متصل و کشی واحدات مثلاً رود خانه از متصرفات آن دولت محسوب میشود

استحلال

در روم قدیم مرور زمان در مسائل حقوقی بسیار نافذ و معتنابه بود نسبت بتصرفات غیر حقه مرور زمان مبدل بحق میشد و با دعاوی حقه بعد از مدت معینی باطل مثلاً اگر کسی فلکی میخرید تا مدت معینی هر زمان که فساد بیع و شری ظاهر میشد مالکیت مالک باطل میشد ولی همینکه مدت معینی که بحال بجهة اشیاء منقوله ده سال بجهة اشیاء غیر منقوله بود) منقضی میشد بدون اینکه در اینمدت فساد ملکیت ظاهر شود و یا مدعی پیدا شود دیگر انتزاع ملک از مالک ممکن نبود وکذلک اگر کسی ملک دیگری را بلا حق ضبط میکرد و در مدت سی سال تمام کسی متعرض غاصب نمیشد بعد از انقضای اینمدت انتزاع ملک منصوب دیگر از محالات بود این نوع تحصیل ملک را که مبنی بر مرور زمان بود usucapio و prescription مینامیدند و ما آنرا استحلال ترجمه میکنیم استحلال تفاصیل و شرائطی دارد که ذکر آن در اینجا باعث اطناب خواهد شد همینقدر جهة استحلال را باید در اینجا ذکر نمائیم رومیهای قدیم را عقیده این بود که اولاً رسیدگی بدعاوی همه وقت امکان ندارد زیرا که بمرور زمان شهود فوت میشوند دلایل از اذهان فراموش میگردد و اسناد مضمحل و بواسطه این اتفاقات دیگر امکان ندارد که بتوان دعاوی کهنه را که در مدت ده یا سی سال اقامه نشده از روی حق و حقانیت رسیدگی کرد

ثانیاً اگر بنا باشد که هر کسی بر ضد مالکی هر زمانیکه مقتضی بداند اقامه دعوا نماید آشوب و تزلزلی در امور معیشت روی میدهد که بجهة ترقی و ثروت مملکت بسیار مضرات زیرا که سبب ایمنت خواهد شد چون پایه حقوق تمام ملل اروپ بر حقوق روم است استحلال را ملل اروپ نیز قبول کردند

حالا باید بدانیم که در حقوق بین الملل هم استحلال است یا نه یعنی دولتی میتواند خاکی را بمرور زمان تصاحب نماید یا نه در حقوق بین الملل استحلال وجود ندارد لهذا دو نتیجه ذیل را باید خاطرنشان نمائیم

اولاً اگر دولتی سالهای سال مملکتی را در تصرف داشته باشد همینکه از استعدادش بقدری کاست که نتوانست آن مملکت را قبضه نماید و بتصرف دولت دیگر در آمد از همان آنی که مملکت را باخته دیگر مالک آن محسوب نمیشود

ثانیاً اگر ملتی از استقلال بیفتد و ضمیمهٔ دولت دیگری شود مجازیست هر وقت که ممکن باشد استقلال خود را از نو برقرار نماید یعنی حق استقلال بمرور زمان محو نمیشود اگرچه استحلال و مرور زمان در حقوق بین الملل هست ولی باید دانست که در این حقوق هم مرور دهور (antiquité immémoriale) یعنی وضعیکه بجریان عهود و قرون متمادیه برقرار شده بمنزلهٔ ثابت است و همان وضع دهور است که امروزه مبنی تعیین حدود و نقشه سیاسی دول متمدنه و غیر متمدنه گشته با تغییرات و تصرفات غیر حقه را مشروع نموده است

وسایل تحویلیه

وقتی که دولتی بوسایلی تحصیل خاک نماید که مستملکات دولت دیگری کم شود یعنی از دولت دیگری استملاک نماید چه این تحصیل دوستانه باشد و چه بقوهٔ جبریه وسایل تحویلیه نامیده میشود اقسام این نوع وسایل تحصیل بیع و شری است

وهبه وتسخیر بیع وشری امروزه در روابط بین الملل کمتر واقعیت دارد واگر هم اتفاق افتد
فقط خود اراضی موضوع خرید وفروش میشود واهالی حق حاجت را دارند امثال
توسعه خاک دولت بواسطه خرید اولاً دول متصله امریکای شمالی است (اتازونی)
که ازروسیه متملکات امریکائی آنرا بقیمت هفت ملیون ودویست هزار دولار خرید
ثانیاً ابتیاع جزایر سن تماس وسن ژان بواسطه همان دولت ازدانمارک که تا حال
بحمله پنجه زیر فشن کنگره معوق است

ثالثاً ابتیاع جزایر کارولین ازاسپانیا بواسطه آلمان
واگذار کردن بطیب خاطر درقرون گذشته زیاد اتفاق می افتاد بخصوص وقتی که
دول خاک خود را مثل ملک خاص خالص خود میدانستند وباسم جهاز وارث وهبه
بهدیگر واگذار میکردند ولی حالا این نوع تحصیل خاک کمتر اتفاق می افتد زیرا که
تمام دول فهمیده اند که خاک هر دولتی واحد ولایتجزی ومتعلق بتمام ملت است
درین قسم تحصیل اراضی بوسیله مذکوره فقط دریونان اتفاق افتاده که جزایر
ین ین (Iles Ioniennes)
بتوسط انگلیس دولت مشارالیها واگذار شده ودر فرانسه که شهرنیس وایالت
ساووا ازطرف ایطالیا بآن دولت منضم شده

تسخیر بواسطه جنگ یکی از وسایل بسیار قدیم توسعه حدود دولت است وبجهة
اینکه تسخیر مملکتی موافق قوانین باشد شرایط ذیل لازم میآید اولاً رضای دولتین
متعاهدتین که باید در عهدنامه صلح قید شود

ثانیاً تصرف حقیقی مملکت مسخره (مثلاً اداره کردن آن بقوانین جدیده دولت
مسخره) ثالثاً اطاعت نفوس آن مملکت بحکومت دولت فاتح دراین اوامر
بعضی از حقوق دانها شرط آخری اینطور تاویل میکنند که باید نفوس مملکت مسخره

رضایت خود را رسماً اعلان نمایند واین رضایت عامه را plebiscite مینامند
ودلایلی که در وجوب اقامه مینمایند این است که دور از عدالت وانصاف وتمدن
حالیه میدانند که نفوس ایالتی را بدهد وار دولتی بدولت دیگری واگذار نمایند بی
ازاهالی آن ایالت پرسند که آیا میل بانضمام دولت دیگری دارند یا نه واگر هم در دول
مشروطه اهالی تمام ایالات دولت در انتخابات باطاق مبعوثین وایجاد قوانین
واداره کردن امور عمومی واحقاق حق وغیره با دولت شریک وسهیم اند چه طور میشود
که با این اختیارات وسیعه نفوس ایالتی را بدون رضایت آنها تابع دولتی کرد
که در محدثات ومؤسسات آن هیچ دخیل نبوده واز قوانین آن اطلاع ندارند
علهذا لازم است که قبل از انضمام ایالت مسخره از نفوس واهالی آن ایالت
سئوال شود که آیا میل بتابعیت دولت دیگری دارند یا نه وفقط باکثریت آرا
این مسئله حل شود فعلاً هم رعایت این ملاحظه. درچند مورد از طرف دول مختلفه
شده است چنانکه واگذار شدن شهرنیس وایالت ساووا بفرانسه
وجزایر ین ین از طرف انگلیس بیونان بواسطه plebiscite
(رضایت عمومی) بود آنچه در اینباب گفته شد عقیده بعضی از علمای حقوق است
ولی برخی دیگر که از جمله مارتنس روسی است رضایت عمومی را در تقسیم وانضمام
ایالات بدلایل ذیل موافق اصول نمیدانند

اولاً میگویند موافق قوانین جاریه واصول حقوق عهدنامه‌ایکه بواسطه
حکومت دولتی منعقد میشود اجرایش ازبرای تمام اقسام وایالات آن دولت
واجب ومحتم است واگر ایالتی از اجرای مدلول عهدنامه که بواسطه دولت متبوعه
خود منعقد شده تعلل ورزد مثل آنست که تمرد بحکم آن دولت را کرده باشد
ثانیاً در صورتیکه ایالت مسخره راضی بانضمام نشود موانع ومشکلات غیر مترقبه

از برای دولت مغلوبه پیش خواهد آمد

ثالثاً اگر رضایت ایالت مستحره شرط انضمام باشد دولت فاتح با انواع واقسام اقدامات جبریه نفوس آن ایالت را بداون رضایت عمومی مجبور مینماید و آنوقت اهالی بیچاره هدف ظلم و تعدی و جنگ و جدال واقع خواهند شد و بدینمنوال جنگ مابین دولتین محاربتین مبدل میشود بمحاربه مابین دولت فاتح و رعایای دولت مغلوبه

رابعاً فعلاً دول هیچوقت راضی بتحصیل رضایت عامه نشده اند و اگر مثلاً مسئله plébiscite رعایت شده در صورتی بوده که قبل از وقت نتیجه معلوم بوده است (مثلاً واگذار کردن جزایر ین ین بیونان) و یا اینکه باقدامات وافیه اهالی را قبل از وقت بدادن رضایت حاضر کرده اند مثلاً انضمام نیس و ساووا بدولت فرانسه زیرا که پر واضح است که آن دو شهر ایطالیا را بر فرانسه ترجیح میدادند ولی بواسطه اقداماتیکه قبل از وقت شده بود plébiscite نتیجه عکس بخشید اشخاصیکه مسئله plébiscite دار دکرده رعایت آزا لازم میدانند راه دیگری بجهة احترام حقوق نفوس و رفاهیت حال آنها نشان میدهند و آن این است که باید در معاهدات صلح قید شود که تا مدت معینی اهالی ایالت مستحره حق هجرت بدولت متبوعه سابق خود را داشته باشند چنانکه در اغلب معاهدات صلح رعایت این ملاحظه شود مثلاً در عهدنامه فرانکفورت تا اول اکتبر ۱۸۷۱ باهالی آلزاس و لورن مهلت داده شده که بفرانسه هجرت نمایند و در عهدنامه استامبول ۱۸۷۹ قید شده که اهالی ایالاتی که بموجب عهدنامه برلن از عثمانی بروسیه واگذار شده حق خواهند داشت که در مدت سه سال از زوال امضای

عهدنامه عثمانی مهاجرت نمایند بشرط اینکه اراضی غیر منقوله و مستقلات خود را بفروشند

وسایل فک خاک

فک خاک (abiénation) عبارت است از اقداماتیکه بواسطه آن از خاک دولتی میکاهد وسایل فک همان است که در باب تحصیل خاک گفته شد زیرا که پر واضح است در صورتیکه بر توسعه دولتی بیفزاید از وسعت دولت دیگر میکاهد و چون این وسایل در فوق ذکر شده دیگر بتذکار آنها نمی پردازیم فقط لازم است که در اینجا ترک خاک را که یکی از موارد فک و بسیار نادر است تعریف نمائیم ترک خاک (Déréliction) عبارت است از مواردی که دولت قسمتی از خاک خود را متروک داشته صرف نظر از آن قسمت نماید در اینصورت اراضی متروکه متعلق بکسی خواهد بود که قبل از سایرین آنرا بتصرف خود درآورده باشد زیرا که خاک متروک حکم شیئ مجهول المالک را دارد و این نوع اشیاء متصرف اول تعلق میگیرد (res nullius primo occupanti cedit)

فصل چهارم

حصر و تحدید حقوق مملکتی

حقوق مملکتی چنانکه قبلاً ذکر شده عبارت است از اختیاراتی که دولت مستقله در خاک خود داراست بواسطه رای آزاد و استقلال دول در امور داخلی و خارجی خود هر دولتی میتواند حقوق مملکتی خود را محدود نماید و یا بعضی از اختیارات خود را بدولت دیگری واگذار نماید موارد تحدید این حقوق

از قرار تفصیل است

اولاً وقتیکه دولتی متعهد میشود که سالیانه مبلغ معینی از عایدات خزانه خود را بدولت دیگری یا شخصی تا موعد معینی بپردازد (établissement d'une rente)

جهات این نوع تعهد مختلف است و در تاریخ کراراً بظهور رسیده است مثلاً برحسب اراده مجلس شورای دول متحده آلمان در سنه ۱۸۰۳ اتمام حق وقیکه از کشتی رانی در رود خانه رن اخذ میشد بریس رو حانیان آلمان Archevêque primat پرسید

ثانیاً وقتی که بین دو دولت رابطه فئودالیزم برقرار میشود (établissement d'un lien de fief)

(رجوع کن بتاریخ حقوق بین الملل در قرون وسطی) چون این رابطه از مختصات قرون وسطی بود حالا دیگر وجود ندارد

ثالثاً در صورتیکه دولتی خاک خود را در نزد دولت دیگری رهن میگذارد établissement d'une hypothèque مثل دولت ژن (Gênes) که جزیره کرس را (Corse) نزد دولت فرانسه در سنه ۱۷۶۸ رهن گذارد و بعد از انقراض جزیره مزبوره منضم بفرانسه شد و شهر ویسبار نیز از طرف دولت سوئد در رهن دولت مکلامبورغ (Mecklenbourg-Schwerin) بود ولی حالا این نوع معاملات کمتر اتفاق می افتد

رابعاً بعضی اوقات معیت در مجمع بین الملل کلیه و حقوق همسایگی و همجواری

بخصوص مقتضی حصر و تحدید حقوق مملکتی دولتی میشود مثلاً اگر رود خانه در حدود دو دولت جاری است هیچکدام از آنها حق ندارند جریان طبیعی آن رود خانه را تغییر بدهند این نوع تحدیدات که لازمه وقایه حقوق همسواری است زیاد است و همیشه در عهدنامه های دولتی قید میشود

خاصتاً با اتفاق میافتد که دولتی مجبور میشود که بجهات مختلفه بعضی از حقوق مملکتی خود را استعمال ننماید و یا اینکه اقدام دولت دیگری را در خاک خود متحمل شود این دو مورد تحدید حقوق مملکتی دولت را بزبان لاطین servitutes و بزبان فرانسه (servitudes) مینامند یعنی استرقاق بمناسبت اینکه خاک دولتی نسبت بخاک دولت دیگری حالت رقیت و بندگی پیدا میکند یعنی بعبارت اخری یک نوع تابعیت محسوس میشود چنانکه از تعریف هویداست استرقاق بر دو قسم است منفی و مثبت استرقاق منفی وقتی است که دولتی متعهد میشود که بعضی از حقوق مملکتی خود را استعمال ننماید و این نوع تعهدات هم مقررات دارد اولاً وقتی که دولتی متقبل میشود که استحکامات و قلاع در بعضی از حدود خود بنا ننماید و قوه عسکری خود را زیاد نکند و سفاین نظامی نگاه ندارد و تس علیهذا مثل تعهد دولت فرانسه بموجب عهدنامه اوت رفت در عدم بنای استحکامات در شهر دونکرک (Dunkerque) و کذلک تعهدات دولت روس در باب قلاع و استحکامات در سواحل بحر اسود و مواد عهدنامه برلن در عدم بنای قلاع در بلغارستان و قره طاغ (در ساحل رود رود خانه Batana) و قرارداد دولیکه در سواحل رود خانه دانوب واقع شده اند که از دروازه آهنی (les portes de fer) الی مصب این رود خانه قلاع نامیس ننمایند شق ثانوی آنست که دولتی از حق محاکمات خود استعفا نماید مثل دول عثمانی

و ایران و چین و سیام وغیره که بواسطه عهدنامهای متعدده حق قضاوت قونسولهای دول
اروپ را در خاک خود قبول نموده از حق محاکمات خود استنکاف نموده تفاصیل این مسئله در جای
خود ذکر خواهد شد شق ثالث در صورتی است که دولت حقوق مملکتی خود را بواسطه مدتی
محدود مینماید مثلاً دولت ایطالیا و حکومت روحانی پاپ زیرا که بموجب قوانین ضمانت
که در ۱۳ مه ۱۸۷۱ بتوسط دولت ایطالیا اعلان شده پاپ مثل سلاطین شئونات
پادشاهی و حق خارج المملکت (exterritorialite)
و بعضی امتیازات دیگر از قبیل عدم اختیار مامورین دولتی بدخول بوایکان (مسکن پاپ)
وغیره دارد و تمام این اختیارات پاپ حقوق مملکتی ایطالیا را محدود مینماید استرقاق مثبت
عبارت است از تقبل دولتی اقدامات دولت دیگر را در خاک خود باین معنی که دولتی
متعهد میشود که اقدامات دولت دیگر را در خاک خود متحمل شده ممانعت ننماید این نوع
تعهدات نیز بر چند قسم است اولاً دولتی میتواند در دولت دیگری بتوسط مامورین خود بعضی
اقدامات نماید مثلاً در فصل هشتم عهدنامه که مابین دولتین روس و اطریش منعقد گردیده
قید شده که اگر فراریان عسکری اطریش تجاوز نمایند دسته سربازهائیکه مامور تعقیب آن
فراریان اند در خط سرحد باید توقف و تامل نمایند و فقط دو یا سه نفر از مامورین اطریش مجازند
که بخاک روس تجاوز نموده در جستجوی فراریان بکوشند و همینکه بنزدیکترین آبادی رسیدند
حکومت محلیه آنرا مطلع ساخته جستجو و تفتیش را در پیدا کردن فراریان از حکومت محل بخواهند
بعضی اوقات دولتین معاهدتین بهمدیگر اختیار میدهند که قشون خود را بخاک یکدیگر
تجاوز دهند مثلاً موافق معاهده ۱۸۳۲ دولتین روس و اطریش متعهد شدند
که در صورت لزوم تعقیب و تعاقب فدائیهای لهستان قشون طرفین مجاز خواهند بود
که سرحد همدیگر را تجاوز نمایند مبنی بر اتفاق میافتد که دولتی بدولت دیگری اختیار ساختن
بعضی ابنیه از قبیل کارخانه و پل و لنگرگاه وغیره میدهد و تمام این اختیارات نیز داخل در

در اقدامات مذکوره فوق است مثلاً ساختن بعضی ابنیه بتوسط روس در ساحل رود خانه
آمویه در حدود خیوه و بخارا بالاخره دولتی میتواند حکومت خود را در آبهای دولت
دیگری برقرار نماید مثل بنادر کلک (Klek) و سوتورینا
(Sautorina) که واقع در دالماسی و متعلق بعثمانی است
ولی در آبهای این بنادر اطریش حکومت مینماید و کشتیهای نظامی در آنجا دارد که مانع
از دخول سفاین نظامی عثمانی بآن بنادر است بدرجه که هنگام شورش در آلبانی دولت
عثمانی بعد از مذاکرات طولانی با دولت اطریش مجاز شد که قشون خود را از خلیج کلک
عبور داده بمحل بلوا و شورش بفرستد سهل است ادارات نظمیه بحری و حفظ الصحه
این خلیج و سواحل آنهم در دست حکومت اطریش است (عهدنامه برلن)
شق ثانوی اقدامات دولتی در خاک دولت دیگری حق عبور قشون دولتی است از خاک دولت دیگر
(Servitude de passage)
مثلاً تعهدات پروس بموجب معاهده Eichsfeld که مانع از عبور قشون از
دولت ساکس بوادسوی و بعکس نشود بالاخره شق ثالث استرقاق مثبت آن است
که دولتی حق داشته باشد که در مواد معینی خاک دولت خارجه را موقتاً تصرف
نماید و یا اینکه باستعداد نظامی خود قلعه یا شهر دولت خارجه را تصرف دائمی در آورد
مثلاً موجب عهدنامه وینه ۱۸۱۵ دو ایالت ساردونی بنام Chablais
و فوسینی Faucigny باشند مانند سویس بیطرف اعلان شده بودند
بجهة اینکه این بیطرفی دو ایالت مزبور واقعیت داشته باشد مقرر شده بود که
در صورت جنگ فیمابین دول معظمه همجوار قشون ساردون موقتاً آمده ایالت را
تخلیه کند و دولت سویس باستعداد نظامی خود بیطرفی آن دو ایالت را حفظ نماید
در سنه ۱۸۶۰ آمده ایالت منضم بفرانسه و این اختیارات دولت سویس نیز

مضمحل شد وکذلک دولت پروس بهانه اینکه لوکسامبرغ ازحیث نظام مرجب
عهدنامه وینه داخل درحوزه اتحاد آلمان شده وبدان جهت بایدون درتحت
اقتدار هولاندازاقسام واجزاء اتحاد آلمان محسوب میشود تقبون خودآن ایالت را
تا سنه ۱۸۶۷ درتصرف داشت وبعد درکونفرانس لندن دول قرار تخلیه آن ایالت را
گذارده اعلان بیطرفی آنرا نمودند این است موارد استرقاق منفی ومثبت
(Servitudes négatives et po-
sitives) قبل ازاینکه این فصل را
ختم نمائیم لازم است بعضی مسائل که راجع باسترقاق بین الملل است حل کنیم
اولاً باید دانست که موضوع جمع اختیاراتی که مشهور باسترقاق است (Servi-
tudes) یا حقوق دولتی است ویا خاک آن وحقوق واموال اشخاص
متفرقه (رعایای دولت) بهیچوجه نمیتوانند موضوع این اختیارات واقع شوند
یعنی ازبرقرارنمودن اختیارات مزبوره فقط حقوق دولت محدود میشود ازخاک
دولت میکاهد نه ازحقوق واموال شخصیه تبعه دولت
ثانیاً موضوع استرقاق خاک وحقوق دولت است نه خود دولت زیراکه خود
دولت نمیتواند موضوع حقوق دولت دیگری واقع شود والا شخصیتی ازبرای دولت
باقی نمانده استرقاق باعث اضمحلال آن میگردد
ثالثاً استرقاق نباید زیاد ازاندازه ازاختیارات وحقوق دول درخاک آنها بکاهد
وبه نتیجه حصر دتحدیداتی که ازاستقلال دولت میکاهد نمیتوان درحق استرقاق محسوب
داشت حتی باید خاطرنشان نمائیم که ازتمام موارد مذکوره فقط آنهائیکه بواسطه
عمومیت منافع وافتضای مجتمع بین الملل مقرر شده است مشروعه اند
مثلاً منع عبور سفاین نظامی ازبوغاز دارد انل وساختن گاراه آهن درخاک

دولت دیگری وغیره ازآنچه گفته شد معلوم است که استرقاق بین الملل فقط شئی است
نه تشخص (Servitudes réelles)
(Servitudes personnelles) زیراکه موضوع آنها
خاک وحقوق دولت است نه شخص دولت
رابعاً وسائل برقرارکردن استرقاق بردوقسم است یابرضایت رسمی طرفین است
که درعهدنامه ها قید میشود ویابرضایت ضمنی وسکوت که بمرورزمان مستقر میگردد
وکذلک وسایل انقضای استرقاق یابرضایت رسمی طرفین متعاهدین است ویا
بسکوت ویا اینکه بالاخره بعدومی موضوع استرقاق (خاک وحقوق دولت وغیره)

فصل پنجم
ازآزادی اوقیانوس ودریاها

آزادی اوقیانوس امروزه ازبدیهیات اولیه محسوب میشود یعنی هیچ دولتی نمیتواند
اوقیانوس یاقسمتی ازاقسام آنرا جزو مملکت خود دانسته منفرداً درآن حکومت نماید زیراکه
اوقیانوس ودریاها متعلق بتمام ملل است وهیچ ملتی ازحیث حقوق واختیارات خود
دراوقیانوس بردیگری اصولاً رجحان واولویت ندارد بدینجهت است که سفاین نظامی
وتجارتی دول دراوقیانوس ودریاها تابع حکومت هیچ دولت اجنبیه نبوده مثل اینکه
خاک دولت متبوعه خود باشند قوانین آنرا اجری مینمایند
آزادی اوقیانوس ودریاها که حالا یکی ازقواعد اصلیه حقوق بین الملل محسوب میشود
بسیار مهم ومقتضابه است بعد خواهیم دید که درتمام شعبات اینحقوق نافذ ومبنی عده
کثیره ازقواعد ارتباط واختلاط بین الملل شده بعضی ازعلمای حقوق ازآزادی
اوقیانوس رابعنصریت آن حمل میکنند برخی دیگر این آزادی را ازعدم امکان تحدید

حدود دراو قیانوس استنباط مینمایند ولی حقیقتش این است که چون اوقیانوس و دریا وسیله آمد و شد و ارتباط و اختلاط بین الملل است تمام ملل منفعت دارند که حد وحصری در ملکیت بحر نبوده بالسویه ازین وسیله منتفع شوند لهذا آزادی دریا مبنایش برعمومیت منافع و وجود مجمع بین الملل است والا با استعداد و نظامی حاکمه دول تحدید حدود و تصرف آب مانند خاک اشکالی ندارد آنچه درباب ارادتی اوقیانوس گفته شد متعلق بتاریخ معاصرات و باید بدانیم که ملل اروپ یکدفعه آزادی دریا را قبول نکردند بلکه بمرور قرنها و تجارب تاریخی بالاخره فهمیدند که دریا باید آزاد باشد با وجود اینکه حقوق دول اروپ پایه اش بر حقوق روم است و آن حقوق دریا را مانند هوا قابل ملکیت نمیدانست

Et quidem naturali jure omnium communia sunt illa : aër, aqua profluens, et mare et per hoc littora maris (Dig. de Div. rer. t. 1, 2, 8.)

در قرون وسطی و عهد جدید دول جد و جهدی داشتند که هر کدام دریائی را تصرف کرده ملک طلق خود شمارند مثلاً دولت ونیز دریای آدریاتیک را متعلق بخود میدانست و سفاین سایر دول را توقیف کرده اجرای بعضی تکالیف ما از قبیل تادیه حقوق معینی و شلیک و غیره از آنها مطالبه میکرد اسپانیا اقیانوس کبیر و خلیج مکسیک را انگلیس دریاهای مجاور مملکت خود را و دانمارک و سوئد دریای بالتیک را و عثمانی دریای اسود را و پرتغال اقیانوس هند را و قس علیهذا

و چون در سر تصرف دریا منازعه و مجادله مابین دول اروپ واقع میشد پاپها

حکم واقعه را بمیل خود دریاها را بسلاطین می بخشیدند ولی از قرن هفدهم مسئله آزادی بحور مطرح شده بمرور واقعیت پیدا کرد اول کسیکه از آزادی دریا سخن راند (هوغ کروسیوس) مشهور بود که در اینباب تصنیفی نوشته در سنه ۱۶۰۹ بطبع رساند این تصنیف که مشهور است *mare liberum* (دریای آزاد) خیلی مؤثر واقع شد و بعد سایر حقوق دانهای اروپ مسئله را دنبال کردند تا اینکه آزادی اقیانوس و دریاهائیکه با اقیانوس متصلند قبولی عامه یافت و دریاهائیکه از همه طرف بمملکت دولتی محاط اند در صورتیکه وصل با اقیانوس باشد مثل سایر دریاها آزادند و اگر فعلاً بعضی تحدیدات درین مسئله ظاهر میشود بواسطه امنیت دولت ساحلی است لهذا دولت عثمانی نمیتواند دریای مرمر (*marmara*) و بحر اسود را ملک خود محسوب نماید زیرا که متصل با اقیانوس است و کذلک سوئد حق ملکیت دریای بالتیک را ندارد ولی دریای آزوف را نمیتوان از بحور آزاد حساب کرد زیرا که اولاً مستقیماً با اقیانوس وصل نیست و ثانیاً آن دریا حکم دریای داخله دارد از هر طرف محاط بخاک روس و بوغازیکه آن دریا را بدریای اسود وصل میکند باز در دست روسها است اما دریای کارا (*Kara*) باید از بحور آزاد محسوب شود زیرا که مستقیماً با اقیانوس وصل است و بقدر آزوف داخل در خاک روس نیست دریاهائیکه از اطراف بخاک دولتی محاط و با اقیانوس متصل نیستند حکم دریای داخلی را داشته آزاد هم نیستند (*fermée*) و چنین دریاها متعلق بدولتی است که بمالک آن محاط است بدیهه دریاچه یوردان که از سه طرف محاط بخاک عثمانی است متعلق بآن دولت است و دریاچه آرال بهمان جهات متعلق بروسیه است اما بحر خزر بموجب قاعده اصلی بایستی مابین روس و ایران مشترک باشد ولی چون

دولت ایران برحسب عهدنامهٔ ترکمان چائی از حقوق خود در آن دریا امتناع نمود لهذا از داشتن سفاین نظامی در آن دریا ممنوع است ولی موافق عهدنامه مزبوره دولت ایران اصولاً حق نگاه داشتن کشتیهای تجارتی در آن دریا دارد نتایج آزادی اقیانوس و دریاها از قرار تفصیل است

اولاً هر دولتی مجاز است که در اقیانوس و دریاها بآزادی صید ماهی و صدف و غیره نماید

ثانیاً سفاین دول در اقیانوس و بحور تابع قوانین دولت متبوعهٔ خود هستند و هیچ سفینه مجاز نیست که قوانین دولت متبوعهٔ خود را در ماده سایر سفاین اجرا نماید و عقیده بعضی که مسافت اقیانوس بقدر تیررس توپهای سفینه در تحت حکومت آن سفینه است صحیح نیست

ثالثاً چون سفاین نظامی و غیر نظامی دول تابع قوانین داخلی آنها هستند لهذا فقط دولت متبوعهٔ سفینه مسئول حرکات تقدیانه و جنایات آنها است

فصل ششم

بحور یا دریاهای سواحل

بحور سواحل (mers territoriales) عبارت است از آبهائیکه مجاور سواحل دولت است این اقسام بحور آزاد نیستند و متعلق بدولت سواحل (Etat riverain) میباشند حقوق دولت سواحل در این آبها از قرار شرح

اولاً هر دولتی مجاز است که تا مسافت معینی از سواحل خود اسباب و شرایط امنیت و رفاهیت ممالک خود را فراهم آورد و بنتیجه حق نظارت تمام سفاین خارجه را با اجرای قواعد نظمیه و حفظ الصحه (پاس پرت و معاینه وغیره) در باو آنها دارد

ثانیاً هیچ دولتی غیر از دولت سواحل حق صید ماهی را در بحور سواحل ندارد

ثالثاً تمام سفاین تجارتی و غیر نظامی دول همینکه به بحور سواحل داخل شدند تابع

قوانین دولت سواحل خواهند بود و تمام قوانین نظمیه و حفظ الصحه دولت سواحل باید بدون چون و چرا در مادهٔ آنها اجری شود مثلاً اگر جنایتی در سفینه هنگام توقف آن سفینه در بحور سواحل اتفاق افتد بآن جنایت باید در دیوانخانهای دولت سواحل رسیدگی شود و موافق قوانین دولت مجازات جانی داده شود اگر معامله در سفینه وقتیکه آن سفینه واقع در آبهای سواحل است منعقد شود آن معامله باید موافق قوانین دولت سواحل باشد (چه این جنایت و معامله فیمابین خود تبعه خارجه اتفاق افتد و چه مابین تبعه خارجه و داخلهٔ دولت سواحل) حالا باید بدانیم که امتداد بحور سواحل تا کجاست و چه قدر دریا و اقیانوس از آبهای سواحل محسوب میشود در اینباب هم دول مدت مدیدی افراط و تفریط مینمودند و همیشه سامی بودند که بقدریکه ممکن باشد بر آبهای سواحل بیفزایند زیرا که منفعت هر دولتی در آن بود (رجوع کن بحقوق فوق) چنانکه دولت روس بموجب قانون ۱۸۱۲ مسافت صد میل انگلیسی را از سواحل مستملکات سیبائی و امریکائی خود را بحور سواحل محسوب نموده مانع از صید سفاین خارجه بود ولی چون انگلیس و دول متصدقه امریکای شمالی بر ضد این قانون پروتست کردند قانون مزبور تغییر یافت این نوع اجحاف و تعدی همه جا میشد تا اینکه بالاخره مواثیق معقده حقوق دانها (مثلاً Bynkershoek) که میگفتند مسافت بحور سواحل باید بقوت اسلحهٔ دولت سواحل معین شود

(Terrae dominium finitur ubi finitur armorum vis)

مسافت سیر کلوله توپخانه سواحل را ماخذ قرار دادند و بعد چون شاه کردند که توپخانه دول رو به تکمیل است و مسافت سیر کلوله مختلف سه میل انگلیسی را که از سر حد جزر دریا محسوب میشود مسافت بحور سواحل قرار دادند و حالا در حقوق داخلهٔ دول اروپ

همین قاعده اخذ شده مثلاً در انگلستان در سنه ۱۸۷۸ پارلمنت قانونی در تعیین مسافت بحور سواحل ایجاد نمود که مشهور است به (Territorial Waters jurisdiction Act) ومنایش بر همان قاعده است (سه میل انگلیس) وجهه ایجاد قانون را لازم است ذکر کنیم تا اهمیت مسئله واضح شود در همان اوقات نزدیکی سواحل انگلستان مصادمه مابین کشتی آلمانی Zaneania کشتی انگلیسی موسوم به Hrathelyde اتفاق افتاد کشتی آخری چون از مصادمه غیب کرده بود غرق ویکنفر انگلیسی تلف شد اقوام متوفی اعضای کشتی آلمانی را مقصر کرده از دیوانخانهای انگلیس مطالبه احقاق حق نمودند دیوانخانهای درجهٔ دوم بعد از تحقیق و تدقیق از رسیدگی باین دعوا امتناع نمودند زیرا که بعقیدهٔ قضات سرحد بحور سواحل بقانون انگلیس معین نشده از آنرو حدود و تابعیت سفاین بقوانین و دیوانخانهای انگلیس معلوم نبود لهذا قانون مزبور ایجاد شد تا تکلیف سفاین در آینده معین باشد

فصل هشتم

دریاهای داخلی بوغازها رودخانها

۱) دریاهای داخلی عبارتست از کلیهٔ آبهائیکه بخاک دولتی محاط است از قبیل خلیجها و زبانه های دریا وغیره معلوم است که وقتی که دریاهای سواحل متعلق بدولت سواحل باشد این نوع آبها هم که محاط بخاک آن دولت هستند بطریق اولی از مستملکات دولت سواحل محسوب میشود ولی بجهت اینکه تمام دریای داخلی بالانحصار بیک دولت تعلق گیرد لازم است که خاک آن دولت در واقع محیط بر آن

دریا باشد لهذا اگر بوغاز خلیجی در دست دولتی باشد و سواحل آن در تصرف دولت دیگری هیچکدام بانفراده حق تصرف را در تمام خلیج نخواهند داشت بهمین جهت است که تمام خلیج کلک (Klek) را از متصرفات اطریش بعنوان محسوب داشت زیرا که فقط بوغاز آن خلیج در دست اطریش است و سواحل آن متعلق بعثمانیست ازین قرار خلیج فیلانه و یا متعلق بروسیه است قسمت دریائی که مابین انگلستان و جزیره وایت (Wight) است نیز متعلق بانگلیس است ویلی خلیجهای مکسیک و کلیه خلیجهائی که در واقع امر بخاک دولتی محاط نیستند از دریاهایی داخلی محسوب نتوانند شد آین است قواعد اصلیه بجهة تمیز دادن دریاهای سواحل و داخلی از سایر دریاها ولی لازم است بدانیم که دریاهای سواحل و داخلی مانع از ارتباط و امتزاج آمیزش بین الملل نیستند و از حیث تجارت و خلطه آمیزش آزاد و دوستانه چون در تحت حکومت دولت سواحل محسوب میشوند قوانین آن دولت در آن اقسام هم مجری است لکن با بعیت سفاین بقوانین دولت سواحل وقتی لازم میآید که در آن آبها متوقف باشند (لنگر انداز) و معلوم است که مادامیکه سفاین خارجه عبور میکنند و در آن آبها توقف نمینمایند بهیچوجه مطیع قوانین دولت سواحل نیستند از آنچه گفته شد باید اینطور استنباط کرد که دریاهای سواحل و داخله از خاک دولت محسوب میشوند یعنی دولت سواحل مالک آن آبهاست بلکه آن اقسام دریا در تحت حکومت قابله دولت است

۲) بوغازها چون بوغازها بجهة روابط و معاملات و تجارت بین الملل اهمیت مخصوصی دارند از عهد عتیق الی حال همیشه دریا بسیار آزادی بوغازها بجهة ارتباط و آمد و شد ملل معاهدات کثیری فیما بین دول منعقد شده است و امروز قواعد ذیل در ماده آنها مجری است

اولاً بوغازیکه بخاک دولتی احاطه شده و عرضش بقدر تیر رس توپخانه ساحل باشد متعلق بدولت محاط است ولی اگر بوغازی فیما بین دو دولت واقعشده عرضش بیشتر از شش میل انگلیسی

نباشد خط مشترکی که از وسط بوغاز رسم شود بسر حد آن دو دولت خواهد بود از این قرار بوغاز
دار دانل و بوسفور متعلق بعثمانی و بوغاز کرچ متعلق بروسیه است ثانیاً از نقطه نظر سیر
وعبور سفاین تجارتی وکلیهٔ ارتباط بین الملل قاعده ذیل موافق اصول است اگر بوغازی
دو دریای اقیانوسی (مفتوحه) را متصل نماید باید با وجود تعلق بدولت واحدی بجهت
معاملات بین الملل مفتوح باشد مگر اینکه حفظ و حراست دولت متعلق بهاطور دیگر اقتضا نماید
(مثلاً مخاطرات عبور سفاین نظامی) ولی در صورتیکه بوغازی دریای اقیانوسی را با دریای
غیر مفتوحه متصل مینماید آزاد نخواهد بود و بسته بمیل دولت سواحل است بدینجهته بوغاز دار دانل
و بوسفور موافق عهدنامه لندن (۱۸۱۴) و عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ و برلن ۱۸۷۸ آزاد بوده
بجهة ارتباط و آمیزش بین الملل مفتوح است و فقط عبور سفاین نظامی دول از آن بوغازها
ممنوع است و کذلک بوغاز سوند که متعلق بدانمارک است بجهة سیر و عبور سفاین دول
مختلفه آزاد است سهل است حق العبور یکه دولت دانمارک از کشتیها اخذ میکرد حالا
ممنوع است زیرا که برحسب تکلیف دول امریکای شمالی انجمنی را از دولت مزبوره دول اروپ
بمبلغ معینی خریده و دولت دانمارک متعهد شد که از منفعت این مبلغ اسباب رفاهیت
سفاین را بعمل آورد (م) **در مادهٔ رودخانه‌ها** تمام علمای این علم متفق اند که اگر رودخانه
از منبع الی مصب در یک دولت جاری باشد بالانحصار متعلق بان دولت است والا یعنی
در صورتیکه از چند دولت بگذرد یا بین آن دول مشترک خواهد بود مثلاً رودخانه دانوب
در بلغ غیره در صورت آخری هر کدام از دول مختارند که در قسمت خود موافق مصالح شخصیهٔ خود
درباب سیر و عبور سفاین سایر دول ایجاد نمایند ولی چون این قاعده مشاهده کردند که دول انجمنی
مینمایند در کنگره وینه مقرر شد که قواعد و قوانین انجمنی را در تمام دولیکه این نوع رودخانه‌ها از خاک آنها میگذرد
یکدیگر باشد و اصول این قوانین همان مندرجه معین شده در ماده رودخانه‌های رن و ایلب و اسکو مجری شود
پاریس دایره اجرای این قواعد را توسعه داده شامل دانوب نیز نمود و بعلاوه کمیسونهائی تشکیل داد که در فوق اشاره شد
بعد جای خود نیز مفصلاً شرح داده خواهد شد

باب سیم

قرارنامهای بین الملل

فصل اول طلاعات عمومی

قرارنامه بین الملل عبارتست از اتفاق آرای بابین دو یا چند دولت و چون تعین میکنند روابط مابین دول را
لهذا بهترین وسیله تحدید حدود و حقوق و تکالیف آنها است به نسبت یکدیگر و واضحست
که اجرای قرارنامه بین الملل اجباری است نه اختیاری لهذا بزبان لاطین این نکته
این طور ترسیم شده

Pacta sunt servanda

یعنی باید قرارنامهارا محفوظ و مجری داشت

اگر بخواهیم جهت وجوب اجرای قرارنامه را بفهمیم باختلاف آرای علمای انجمن
دو چار خواهیم شد بعضی مبنای قرارنامه را بر صفات اخلاقی قرار داده میگویند
که شرف و حیثیت دول آنها را باجرای قول و تعهدی که کرده اند وادار
برخی این مبنی را بر طبیعت اوضاع مستقر داشته میگویند که دول بالطبع مجبورند که
روابط خودشان را موافق عهدنامهای متعدده مختلفه منتظم نمایند
فرقه که من جمله بلونچلی آلمانی است وجوب اجرای قرارنامه بین الملل را بر احساسات
طبیعی انسان که همیشه مایل بحق و حقانیت است حمل میکنند بالاخره بعضی از حقوق دانها
مثل مارتنس روسی تمام این عقاید را رد کرده پایه اصلی قرارنامه را بر مشارکت
و مساهمت دول در زندگانی بین الملل میدانند و میگویند چون هیچ دولتی نمیتواند بطلاطف
در فوق تکرار ذکر شده بتنهائی زیست کرده بمقاصد اصلیه خود برسد لهذا مجبور بتاسیس
روابط و تشکیل الفت و اتحاد بانوع خودش است و واضح است در هر انجمنی حقوق و

تکالیف باید معلوم باشد (Ubi societas, ibi jus)

وچون متضمنات عهدنامه وقرارنامها
همین حقوق وتکالیف است بهمان جهت هم آنها واجب الاجرا هستند ازطرف دیگر
هرقدر مضمون قرارنامه بوضع زندگانی ومقتضیات معیشت نزدیکتر باشد اقدام اجرایش
سهل تر است اینست که کارگذاران وادلیای دول باید این نکته را درنظر داشته
بدانند که مضامین عهدنامها باید موافق تمنظورات شخصی آنها باشد بلکه باید موافقت
بکنند با منافع وحوائج ملتی وفقط در اینصورت عهدنامه وقرارنامها میتوانند وضع وحالت
ودرجه تمدن وترقی ملتی را نمایانند پس بالاخره میتوان گفت که وجوب اجرای
قرارنامه برموافقت آنست باوضع زندگانی ملل بهمین جهت است که قرارنامهای بین الملل
بسا میشود که بدون اینکه اجرا شوند از حیثیت میافتند زیرا اشخاصی که آنها را منعقد داشتند
یا منافع ملل را درنظر نداشتند ویا نتوانستند این منافع را محفوظ دارند مثلاً عهدنامه
پاریس ۱۸۵۶ که بشرایط مذکوره در فوق برضد حقوق اصلیه دولت روسیه
منعقد شده بود طولی نکشید که منقض ومنفسخ شد وتمام نمایندهای دولی که در این کنگره
پاریس حضور بهم رسانیده بودند قبل از وقت میدانستند که فصول اینعهدنامه بقدری
که راجع بروسیه بود اجرا نخواهد شد وکذلک اگر کتب مدونه عهدنامها را بنظر آوریم
خواهیم دید که تا چه اندازه آنهائیکه برقرار مانده اجرا میشوند موافق وضع جغرافیائی
وطبیعت روابط وعمومیت منافع وملاحظات پولیتیکی وتجارتی دول متعاهده است

فصل دویم

شرایط صحت عهدنامها

بحث صحت عهدنامها شرایطی چند لازم است که باید حتماً رعایت شوند این شرایط یا

راجع باشخاصی است که عهدنامه را منعقد میدارند ویا منسوب بموضوع عهدنامه منعقده

۱) شرایط شخصی یا شرایطی که راجع باشخاص است

ازاین نقطه نظر صحت عهدنامه اولاً استقلال دول متعاهده است یعنی عهدنامه دولت
مستقل با غیر مستقل یا دو دولت غیر مستقل از نقطه نظر حقوق بین الملل صحیح نیست زیرا چنانکه
درجای خودش ذکر شد دول غیر مستقله شخصیت بین الملل را ندارند واگر هم اتفاق افتد که
فعلاً در میان دول غیر مستقله با دول مستقله چنین عهدنامها منعقد شود خارج از قاعده است
همچنین قرارنامهائیکه مابین دول وپاپها منعقد میشود حکم عهدنامهای بین الملل را ندارند
ونخواهند داشت زیراکه پاپ رئیس روحانی وحکومت آنها هم روحانی است ولذا آنها
نیز شخصیت بین الملل را دارا نیستند

ثانیاً اشخاصیکه عهدنامه را منعقد میدارند باید چنین اختیار را داشته باشند
لهذا همیشه باید بقوانین اساسیه مملکت متوجه شد اگر دولت مستقله غیر مشروطه طرف است
پادشاه که فرمانفرمای بالاستقلال است کمال اختیار را دارد هر نوع عهدنامه منعقد
نموده بموقع اجرا بگذارد ولیکن در دول مشروطه باید شخص یا هیئتی که حقوق سلطنتی را دارا است
طرف معاهد واقعشود یا اختیارات معاهد را امضا وتصدیق نماید بعضی اوقات اتفاق
میافتد که حل این مسئله مشکل میشود مثلاً کسی حکومت را غصب میکند یا بر یک تخت
سلطنت دو نفر ادعا مینمایند در اینصورت چنانکه در جای خود ذکر شده آن کسیکه فعلاً
زمام حکومت در ید اقتدار اوست حق انعقاد عهدنامه را دارد وحقانیت یا غیرحقانیت
او در این مسئله مناط نبوده داخل مبحث این رشته حقوق نمیتواند شد (یعنی برخود
ملت است حکم را نماید) سلاطین هم ازطرف خودشان مامورینی معین میکنند با اختیارات
مقرره ودر صورتیکه عهدنامه منعقده از حدود معینه تجاوز نکرده باشد صحیح واجرایش
اجباری است وواضح است همینکه تجاوز کرد امضا وتصدیق آمر بحبت صحتش لازم میآید

بدیهیست است که هنگام جنگ سرکردهای عساکر متحاربه حق عهدنامه راولو موقتی باشد ندارند
مگر با اجازهٔ مخصوصه دولت متبوعهٔ خودشان و فقط مجاز هستند که در صورت لزوم قرار
نامهای راجعه بمتارکه یا مبادلهٔ اُسرا یا امثال از منعقد داشته اجرا نمایند

ثالثاً عهدنامه یا قرارنامه که بواسطهٔ مامورین شرعی دولتی منعقد شده
باید بصحهٔ اندولت برسد صحه در اینجا عبارت است از پذیرفتن عهدنامهٔ منعقده و اظهار
رضایت بطور رسمی صحه عهدنامه ratification

یا sanction لازم و ملزوم اجرای عهدنامه است
وقبل از اینکه عهدنامه بصحه است دولتین متعاهدتین برسد مامور طرفین موافق دستور العمل
دولت متبوعهٔ خود از امضا مینمایند وقبل از امضا اختیار نامهای خود را بهمدیگر
ارائه مینمایند ولی باید دانست که امضای مامورین شرط وجوب اجرای عهدنامه نسبت
بدولتین معاهدتین میتوانند انعهدنامه را قبول یا رد کنند و فقط در صورتی عهدنامه
اجرایش اجباریست که بصحه است حکومت سلطنتی دولتین معاهدتین برسد
مثلا در دولت مستقلهٔ غیر مشروطه باید سلطان مستقل و مالک الرقاب صحه بگذارد و در
دول مشروطهٔ پارلمنت یا مجلسی که این اختیار را دارد اما در صورتیکه عهدنامه بصحه رسید
قرار عمومی بر اینست که اجرایش از روز امضای آن بتوسط مامورین دولتین معاهدتین
محسوب خواهد شد نه از روز گذاشتن صحه این قاعده را بزبان لاطین این طور ترسیم کردند
ratihabitio retrotrahitur ad initium negotii

بدیهیست که
تاریخ عهدنامهها از روز امضای آن بتوسط مامورین محسوب و همیشه قید میشود که تا موقعی
بصحه دولتین معاهدتین خواهد رسید
در فوق ذکر شد که صحت حکومت سلطنتی عهدنامه را واجب الاجرا مینماید حالا باید دانست

که آیا حکومت سلطنتی اختیار دارد عهدنامه را که بتوسط مامور خودش امضا شده صحه نگذارد
و اگر دارد در کدام موارد در سر اینمسئله مابین حقوق دانها مباحثه است هوغ گروسیوس
که پدر این علمست با پوفندرف متفق اند که در صورتیکه مامور دولتی از حدود دستور العملهای
خود تجاوز نکرده باشند قبول کردن و صحه گذاشتن عهدنامه منعقده بدنه دولت متبوعهٔ
آنست برخی میگویند که باید بدستور العملهای محرمانه متوجه شد اگر مامورین از حدود دستور
العملهای محرمانه تجاوز کرده باشند دولت متبوعهٔ آنها بی حق نیست که آن عهدنامه را صحه نگذارد
اگرچه این رفتار برخلاف شرف دولت است فرقه مثل بلونچی و هفتر وغیره پند پذیرفتن عهد
نامه و امتناع از صحه را بدون جهت برخلاف شرف و حیثیت دولت میدانند ولی مارتس
روسی میگوید عهدنامه حکم قانون را دارد چنانکه حکومت سلطنتی میتواند لایحهٔ قانون را امضا
نماید بهمانطور اختیار تام دارد عهدنامه را هم صحه نگذارد و فسخ کند باید دانست که
لازم نیست همیشه حکومت سلطنتی بلاواسطه خودش عهدنامهها را صحه بگذارد بسا اتفاق
میافتد که در وقت جنگ سلاطین با حکومت سلطنتی بسرکردهای قشون اختیار تام میدهند
که عهدنامه صلح را بسته امضا نموده بدون صحه آنها را اجرا دارند در روسیه فرمانفرمای
ترکستان مختار است که عهدنامه و قرارنامه با دول غیر مستقله بخارا و خیوه بسته مجری نماید
ونایب السلطنه هندوستان نیز همان اختیار را دارد و کذلک عهدنامه که در سال ۱۸۰۱
درمیان دولتین روس و فرانسه منعقد شده بود در عوض صحه امپراطور روس الکساندر اول
بصحهٔ مارکف مامور آن امپراطور رسید ولی حالا بواسطهٔ ترقیات جدیده الکتریسته و
انتشار تلگراف در تمام عالم اینگونه اختیارات مذر تا داده میشود بمقتضی اوقات قرارنامه
اجرا میشود بدون اینکه بصحهٔ دول رسیده باشد مثلا در کونفرانس لندن که در
سنه ۱۸۴۰ بجهت استخلاص عثمانی از فتوحات خدیو مصر محمد علی پاشا منعقد شده بود و بلکه
در کونفرانس حضور بهرسانیده بودند محرمانه مقرر داشتند که منتظر صحه نشده قرارنامه که در آن

نامه رسمی در باب فروختن جزایر مزبوره بدول متصله امریکا منتشر نمود ولی دول متصله بدون
اینکه در مدت مزبوره اقدامی نمایند از پذیرفتن عهدنامه امتناع نمودند و چون این حرکت
دول متصله صحیح نبود بعد مجبور شدند که مجدداً مهلت خواسته عهدنامه مزبوره را در ظرف
مهلت ثانوی بملاحظه سنات برسانند این دفعه امتناع دول متصله از پذیرفتن عهدنامه مزبور
قانونی بود زیرا که سنات بعد از مداقه انرا رد کرده بود اگر یکی از دولتین متعاهدتین عهدنامه را
بدون استشاره پارلمنت یا کنگره و یا کلیه مجلسی که اختیار پذیرفتن عهدنامه را دارند
قبول نماید دولت دیگر دو حق است که اجرای انرا خواسته منتظر ملاحظه و مداقه پارلمنت
نشود زیرا که هیچ دولتی مجبور نیست که قوانین اساسیه دولت دیگری را محفوظ و محروس
دارد مثلاً دولت فرانسه در سنه ۱۸۳۱ قرارنامه با دول متصله امریکای شمالی منعقد داشته
متعهد شد که مبلغ بیست پنج ملیون فرانک از بابت خساراتیکه برعایای دول متصله هنگام
جنگهای ناپلیون وارد آمده کارسازی دارد و چون دولت فرانسه آن قرارنامه را قبول
نموده صحه گذاشت دول مزبوره از بابت مبلغ مزبور برعای خود تمسک و اوکه عدالوعد
کارسازی نماید و بعد که پارلمنت فرانسه این قرارنامه را امضی نداشت دول متصله تادیه
مبلغ مزبور را جداً مطالبه کردند ولی باید دانست که تا وقتیکه یکی از دولتین متعاهدتین قرار
نامه یا عهدنامه را قبول نموده است دولت دیگر نمیتواند آنرا که نوشته محسوب دارد
و اگر هم محسوب داشته و اجرایش را شروع نموده است در صورتیکه طرف دیگر قبول نکرده
تکمیل کند مجبور است بحالت قبل از انعقاد مراجعت نماید

دکذلک دولتین معاهدتین حق ندارند قسمتی از عهدنامه منعقده را قبول نموده قسمت
دیگر را رد کنند یعنی یا باید تمام عهدنامه را قبول کنند و یا تمام را تکمیل نمایند و این
قاعده همیشه مجری بوده بغیر از استثنای ذیل که پسندیده نیست دولت فرانسه قرارنامه
کونفرانس وکسل را از سنه ۱۸۸۰ در پارلمنت مطرح نموده از صد فصل آن بیست و چهار فصل را رد

کونفرانس مرتب شده بود اجرا نمایند زیرا که اقدامات فوری در استخلاص دولت عثمانی
لازم بود و اصحت که این نوع قرارنامها بسیار نادر است در یکموقع هم صحه لازم نمیآید و آن
وقتی است که سلاطین شفاها عهدنامه یا قرارنامه را منعقد دارند و بقوانین اساسیه مملکت
خودشان در صحه گذاشتن آن مستقل باشند

امتناع از صحه گذاشتن عهدنامه در مواقع ذیل جایز بلکه واجب است

اولاً وقتیکه مامورین دولتی از حدود و اختیارات خود تجاوز کرده باشند

ثانیاً اگر بموجب قواعد اساسیه پارلمنت یا کنگره یا شورای دولتی فصول عهد
نامه را قبول ننمایند

ثالثاً اگر در اوضاع و احوالی که هنگام انعقاد عهدنامه وجود داشت تغییرات
اصلیه بهمرسد (مثلاً) پادشاهیکه طرف معاهده بود از تخت سلطنت خلع شود و یا موضوع
عهدنامه مضمحل شود

رابعاً اگر معلوم شود که مامورین دولتی را بامضای عهدنامه مجبور کردند و یا انها را
مشتبه نمودند و یا خود مامورین مشتبه شدند رضایت پارلمنت یا کنگره در پذیرفتن عهدنامه
دارای اهمیت مخصوص است و امتناع آنها از گذاشتن صحه کافیست که قانوناً عهدنامه
منقض شد ولی از طرف دیگر لازم میآید که قبل از نقض عهدنامه از پارلمنت استشاره شود
و عهدنامه منعقده در آنجا مطرح بوده بعد از ملاحظه و مداقه لازم پذیرفته نشود بجهت توضیح
مسئله مثل ذیل را خاطرنشان میکنیم در سنه ۱۸۶۷ مابین دولتین دانمارک و دول متصله
امریکای شمالی (اتازونی) عهدنامه منعقد و بواسطه آن دانمارک جزایر سن توماس
و سن ژان را بدول متصله در ازای هشت ملیون و پانصد هزار دولار فروخت و قرار
شد که عهدنامه مزبوره در مدت شش ماه بصحه پارلمنت در دانمارک و کنگره در دول متصله
رسیده مجری شود دولت دانمارک وعده خود را در مدت مزبوره بجا آورده حتی اعلان

وواضحت که اینحرکت دولت فرانسه مستحسن نبود

تمام علمای این حقوق متفق هستند که درصورتیکه قرارنامه بصحه دولتین معاهدتین رسید اثرش ازروز امضای آن بتوسط مامورین مختار شروع میشود یعنی تصور میکنیم که همان روز یکه عهد نامه بامضای مامورین مختار رسید بصحه دولتین معاهدتین نیز رسیده اگرچه این قاعده برخلاف قوانین منطقی است زیراکه قرارنامه یاعهدنامه تاروز رسیدن بصحه حکم لایحه قانونرا دارد ویا واضحتر گفته باشیم حکم وعده را دارد وفقط بعدازرسیدن بصحه حکم اجباری را می یابد پس چطور میتوان اثرآن را ازروز امضا شروع نمود باوجوداین دلیل منطقی تمام علما تصور واهی راقبول نموده واینقاعده رامجری داشتند ولی احتیاط رادراین مواقع نباید ازدست داد وطرفین متعاهدین باید فصول قرارنامه راقبل ازتحصیل اطمینان درقبول شدن آن اجرانمایند والاشل دولت چین خواهند باخت آین دولت در سنه ۱۸۷۶ بادولت انگلیس قرارنامه درباب محدود نمودن تجارت تریاک منعقد داشته درازای آن متعهد شد که بعضی حقوق واختیارات جدیده برعای انگلیس درخاک چین بدهد وبعدازانعقاد قرارنامه فوراشروع باجرای آن نموده واختیارات تبعه انگلیس راتوسعه داد ولی دولت انگلیس چون نتوانست درپارلمنت خود آن قرارنامه رابقبولاند ازاجرای آن امتناع نموده وازاینعلة فقط رعایای دولت انگلیس بهره مند شدند زیراکه دولت چین نتوانست حقوق واختیارات جدیده راازانها سلب نماید

شرط چهارم صحت عهدنامه وقرارنامهااین است که تقلب واشتباه درمیان نباشد ازاین حیث فرقی میان قرارنامه بین الدول وقرارنامه عمکی وتجارتی که مابین اشخاص متفرقه منعقد میشود نیست وتفاوتی که هست این است که درقرارنامهای بین الدول زور وجبر قرارنامه راباطل میکنند

مثلا عهدنامه وقرارنامهائیکه بعدازجنگ بسته میشود پر واضح است که مبنی اش بر وقت

اسلحه دولت فاتح است ولی اگر پادشاه مملکتی راعتفا مجبور بانعقاد عهدنامه ننمایند ویا ازاو مامورین مختار دولتی رابزور محدود کنند چنین قرارنامه باطل خواهد بود لهذا اتفاق افتاده که پادشاه اسپانیا فردیناند هفتم درشهر بایون در سنه ۱۸۰۸ امضا کرده ازسلطنت اسپانیا استعفانمود صحیح نبود زیراکه ناپلیون اورا باین استعفا مجبور کرد ولی استعفای ناپلیون اول ازتخت سلطنت فرانسه در فن تن بلو صحیح بود زیراکه شخصا ناپلیون راکسی مجبور بامضای استعفانامه نکرده بود بلکه تسخیر پاریس واوضاع واحوال اوقت وغلبه دول متحده اورا باین استعفا واداشت

خامسا بحث صحت عهدنامه اتحاد وموافقت آن طرفین متعاهدین لازم است یعنی تکلیف انعقاد قرارنامه بتوسط یک طرف باید ازطرف دیگر نیز قبول شود واجب نیست که تکلیف انعقاد قرارنامه همیشه قبل ازپذیرفتن فصول آن باشد زیراکه ندرتا این نوع تکلیف بعدازپذیرفتن هم اتفاق میافتد مثلا اعلان رسمی سوئد ازهفتم نوامبر ۱۷۱۳ درباب بقاء دوام صلح متضمن پذیرفتن تکلیف دولت دانمارک بود درصورتیکه این تکلیف دولت مشارالیها دوروز بعد اعلان شد (یعنی نهم ماه مزبور)

ب) شرایطی که راجع بموضوع قرارنامه وعهدنامهات

موضوع تعهدات بین الملل باید چیزی باشد که دراقتدار وتسلط دولتین متعاهدین است بنابراین تعریف شرط صحت عهدنامهها ازحیث موضوع برآن است که اولا اجرای آن موضوع فعلا ممکن بوده برضد اخلاق پسندیده نباشد لهذا عهدنامهائیکه برضد اخلاق حسنه بوده ویا فعلا اجرای آنها ممکن نیست قانونی نبوده اصولا طرفین متعاهدین باجرای آنها مجبور نیستند

بلونچلی امثال این نوع عهدنامهها را بدینطور شرح میدهد

اولا عهدنامهائیکه برده فروشی وبندگی راازنو تاسیس مینماید

ثانیا قرارنامهائیکه سلب حقوق مدنی از اتباع خارجه در مملکتی میکنند

ثالثا تعهد اتیکه آزادی دریاها را مضمحل میکنند

رابعا قرارنامه در باب دخالت باصورد اخله دولت مستقلی

خامسا عهدنامه در باب حکومت در تمام ربع مسکون قاعده کلی راکه تمام این مواقع در تحت آن آید میتوان اینطور ترسیم کرد بعهدنامه یا قرارنامه که محدود کند یا بکلی مضمحل نماید حقوق و اختیارات اصلیه دولتی را از نقطه نظر اخلاق حسنه صحیح نیست و میتوان از اجرا انکرد

ثانیا فصول عهدنامه واجب الاجرا است بنسبت دولتین متعاهدتین و بدولت ثالثی که در انعقاد آن شرکت نداشته ربطی ندارد بدیهیست اعلان رسمی پاریس در ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ در باب متروک داشتن کورس ربطی بدول متصله امریکای شمالی و اسپانیا و مکسیک نداشت زیراکه این سه دولت آن اعلان رسمی را قبول ننموده بودند

ثالثا حقوقی راکه بواسطه عهدنامه یا قرارنامه بدولتی واگذار شده نمیتوان دوباره بدولت دیگری واگذار نمود مثلا دولت عثمانی بموجب قرارنامه سنه ۱۷۷۴ تعهد نمود که سفیر کبیر دولت روسی را بعد از سفیر کبیر دولت اطریش برتبه مقدم بدارد ولی این تعهد مجری نشد زیراکه برحسب قرارنامه سنه ۱۸۰۳ منعقده با دولت فرانسه سفیر آن دولت مقام مزبور را دارا بود

فصل سیم

شراکت دول ثالث در انعقاد عهدنامه

این نوع شراکت یا رسمی است یا غیر رسمی (دوستانه) شراکت رسمی هم بر دو قسمت یا این است که دولت ثالثه رسما و بطیب خاطر اعلان میکند که فصول عهدنامه منعقده مابین

دو یا چند دولت را تماما بدون استثنا قبول مینماید و با دول متعاهده عهدنامه مخصوصی در این باب منعقد میدارد و در اینصورت دولت ثالثه داخل در جرگه دول متعاهدتین میشود (accession یعنی دخول)

و این دخول در وقتی صحیح است که دول دیگر از اقبول نمایند یا اینکه دولت ثالثه بنا بدعوت دیگران اعلان میکند که فقط بعضی از فصول عهدنامه منعقده قبول مینماید در اینصورت دولت ثالث ملحق میشود (الحاق) adhésion و غالبا دول متعاهده دولت ثالثه را بالحاق دعوت میکنند مثلا اعلان رسمی پاریس را هشت دولت قبول نموده بودند بعد که مضمون آن را بدول دیگر فرستادند تقریبا تمام آنها اعلان رسمی مزبور را قبول نمودند و دیگر در آن باب عهدنامه مخصوص با دولیکه در کنگره پاریس بودند نبستند (الحاق) بخلاف اعلان رسمی کاترین دویم که دول دیگر اول قبول نمودند و بعد بار و سیله عهدنامهای مخصوص در همان باب منعقد داشته متعهد شدند که با اسلحه این وضع را حفظ نمایند (دخول) غیر از این دو قسم شراکت بعضی اقسام دیگر هم وجود دارد مثلا (mediation - واسطه شدن) مابین دو دولت بجهت انعقاد عهدنامه (union - اتحاد) و توسط دوستانه بجهت ارتفاع تکدر و نقار در اینصورت تعهد و تکلیفی بر دولت ثالثه وارد نمیآید و فقط دولتین متعاهدتین به نسبت یکدیگر حقوق و تکالیف یعنی دارند

بالاخره بسا اتفاق میافتد که دولت ثالثه بزور در گفتگو و مذاکرات انعقاد عهدنامه خود را داخل میکند انقسم شراکت اجباری را داخالت می نامیم و وقتی اتفاق میافتد که منافع دولت ثالثه بواسطه انعقاد عهدنامه مابین دو یا چند دولت در مخاطره و محظور باشد مثلا دخالت دولتین انگلیس و اطریش در شرایط عهدنامه صلح سن استفانو که در سنه ۱۸۷۸

مابین روس و عثمانی منعقد شده بود

فصل چهارم

ترتیب و طرز عهدنامهای بین الملل

ترتیب و طرز ظاهری که در قرارنامهای ملکی و تجارتی وغیره مابین اشخاص متفرقه بجهت صحت آنها داخیل است در عهدنامها و قرارنامهای بین الملل هیچ نفوذی از حیث صحت آنها ندارد یعنی تعهدات بین الملل بهرطور و ترتیب که بشود صحیح و اجرایش لازم است اعم از اینکه این تعهدات بصورت ظاهر عهدنامه باشد یا قرارنامه یا اعلان رسمی و یا مراسله رسمی و یا فقط صورت مجلسی

همینکه طرفین متعاهدین آنها را امضا نموده صحه گذارند باجرایش مجبورند بدیهیست عقیده بعضی که میگویند اعلان رسمی حکم قرارنامه را نداشته جزو تعهدات نیست صحیح نیست مثلا اعلان رسمی پاریس تا حال مجراست و کذلک اعلان رسمی پطرزبورغ از سنه ۱۸۶۸ در باب عدم استعمال گلوله هائیکه در بدن انسان متلاشی میشود حکم عهدنامه را دارد کلیتا ترتیب ظاهری در عهدنامه و قرارنامهای بین الملل مناط نیست حتی بعضی اوقات تعهدات بین الملل در مراسلات سلاطین بهمدیگر درج میشود مثل مراسلاتی که مابین کاترین دوم امپراطریس روس و ژرف ثانوی امپراطور اطریش مبادله شده حاوی تعهدات مهمه راجعه به پولیتیک آن دو دولت است ولی واضحست که رسمیت عهدنامها بیشتر از قرارنامه و سایر تعهدات بین الملل است و ترتیب آنها بدین منوال است که اولا باسم خداوند متعال شروع میشود بعد اسامی مامورین مختار را با درجات و نشانها و امتیازات آنها مینویسند و بعد مطلب و تعهدات لازمه را در فصول متعدده نوشته بامضای مامورین ختم میکنند و در موعد معینی تصحیح است حکومت سلطنتی دولتین متعاهدتین رسیده مجرا میکردد

در قرارنامه برخلاف عهدنامه بدون مقدمه بعنوان مطلب مبادرت شده بامضای مامورین میرسد و موشح بصحه حکومت سلطنتی بموقع اجرا گذارده میشود در میان حقوق دانها مباحثه است که آیا دول میتوانند شفاها متعهد شوند و این نوع تعهدات واجب الاجرا باشد مارتنس میگوید که چون ترتیب قانونی بجهت تعهدات بین الملل وجود ندارد باید گفت که تعهدات شفاهی هم حکم تعهدات کتبی را دارد چنانکه پطر کبیر در سنه ۱۷۱۲ با فردریک سیم پادشاه برادر بورغ در پیلاو شفاها عهد اتحاد بر ضد سوئد منعقد داشت ولی حالا بواسطه وجود پارلمنتها و مشروط بودن حکومتهای اروپ این نوع تعهدات مشکل است

فصل پنجم

اقسام تعهدات بین الملل

تعهدات بین الملل چنانکه در فوق گفته شد ظاهرا اتفاقی ندارند مهمایش عهدنامه رسمیش بیشتر است اما از حیث مضمون تعهدات را بدو قسمت بزرگ میتوان منقسم نمود

اولا عهدنامه و قرارنامهای پلیتیکی یا سیاسی که راجع است بمنافع دول مثلا عهدنامهای صلح و عقد اتحاد و قرارنامه راجعه بخاک دول و تکالیف و حقوق آنها در باب دریا وغیره

ثانیا قرارنامهائی که راجع است بمنافع ملتی و طبقات ملل (Social)
مثلا قرارنامه راجعه به تصنیفات و تالیفات و تعهدات در باب استرداد مقصرین و عهدنامهای تجارتی و کشتی رانی وغیره وغیره عهدنامهای پلیتیکی در قرون هفدهم و هیجدهم زیاد بود و در این قرن بعکس عهدنامهای نوع ثانی بیشتر شده و متصل در تزاید است زیرا که دول فهمیده اند که تا عمومیت منافع ملتی در میان نباشد هیچ نوع عهدنامه سیاسی نمیتوان اساس اتحاد را محکم داشت

فصل ششم

اجرای عهدنامه‌های بین‌الملل

چنانکه مکرر گفته شده عهدنامه، قرارنامه‌های بین‌الملل واجب‌الاجرا هستند لهذا عقیده بعضی که میگویند اصول عهدنامه باید مجرا شود و جزئیات قابل توجه نیست بکلی منافی طبیعت عهدنامه‌های بین‌الملل است که باید مثل قرارنامه‌های منعقده مابین اشخاص متفقه قرون الی الابد الی الختم مجری شوند چنانکه انعقاده در صورت مجلس ۱۲ ژانویه که متعلق بکونفرانس لندن سنه ۱۸۷۱ بود از طرف تمام دولیکه در آن کونفرانس حضور داشتند بدین مضمون نوشته شده امضا کردید: (مامورین مختار آلمان شمالی و اطریش و مجارستان و ایطالیا و انگلیس و روسیه و عثمانی که امروز در کونفرانس حضور بهم رسانیدند از اصول حقوق بین‌الملل میشمارند که هیچ دولتی نمیتواند خود را از تعهد اینکه گرده است آزاد کند یا مضمون عهدنامه و قرارنامه را تغییر دهد مگر برضایت دول متعاهده که بواسطه اقدامات دوستانه حاصل شده باشد) وسایل اجرای عهدنامه مختلف است یعنی بسته بوضع سیاسی و هیئت و وضع مملکت است ولی در هر صورت لازم است که دول متعاهده عهدنامه منعقده را بعد از گذاشتن صحه بجهت اطلاع عمومی اعلان نمایند و اقدامات لازمه را در اجرای آن بعمل آورند در دول مشروطه قرارنامه‌ها باید موافق قواعد اساسیه بصحه پارلمنت برسد و بعد از صحه اعلان بشوند اما در صورتیکه صحه پارلمنت لازم نباشد (مثل احکام دولت) بدون مداقه و مناظره در پارلمنت اعلان میشوند در دول غیر مشروطه عهدنامه و قرارنامه‌های مثل قوانین باطلاع عامه میرسد عدم اعلان عهدنامه مساوی است با عدم اجرای آن بدیهیست است که هر دولتی ذی‌حق است اعلان عهدنامه یا اقلا اطلاع اشخاصی را که باید آنرا اجرا نمایند بخواهد اگر در عهدنامه منعقده

بعضی فصول محرمانه باشد اعلان آن لازم نمی آید ولی باز باید اشخاصی که فصول محرمانه بآنها راجع است مطلع باشند

فصل هفتم

ضمانت اجرای عهدنامه

چون دیوانخانه بین‌المللی که دول را باجرای عهدنامه‌ها و قرارنامه‌ها مجبور نماید وجود نداشته و ندارد دول همیشه در صدد تحصیل بعضی تامینات اجرای عهدنامه‌ها بوده اند و برخی از آنها حالا هم مستعمل بطور اختصار تمام این تامینات را ذکر میکنیم

اولا قسم که در قرون وسطی همیشه مستعمل بود ولی در عهد جدید کمتر اتفاق میفتاد آخرین قرارنامه که به قسم ختم شده است قرارنامه ایست که مابین فرانسه و سویس در سال ۱۷۱۴ منعقد شده است

ثانیا گرو یعنی بجهت ضمانت اجرای عهدنامه چند نفر از نجبازادگان را بدولت متعاهده میدادند که در نزد او گرو باشد این وسیله هم در قرون وسطی و عهد جدید مستعمل بود و حالا منسوخ شده زیرا که دولتیکه گرو قبول میکرد فقط حق توقیف گرو را داشت بدون اینکه اذیت و آزاری بتواند بر آنها وارد آورد و اگر هم حق قتل گرو را میداشت در صورت عدم اجرای قرارنامه فایده مترتب نمیشد

ثالثا رهن اشیاء منقوله خیلی مدت داشت و گویا فقط یکدفعه اتفاق افتاد که پادشاه لهستان جواهرهای تاج خود را در نزد پروس گرو گذاشت

رابعا رهن اشیاء غیر منقوله یا تصرف اراضی یا قسمت مملکتی مستعمل بوده و حالا هم اتفاق میافتد چنانکه در عهدنامه در سال ۱۸۷۱ مقرر شده بود که یک قسمت از فرانسه در تصرف دولت آلمان تا تادیه وجه غرامت جنگ که پنجهزار ملیون فرانک بود بماند

وبسا اتفاق میافتد که دولتی در مقابل استقراضی که نموده است بجهت ضمانت تادیه سرمایه و منفعت آن یکی از منابع عایدات خود را در نزد طلبکاران خود رهن میگذارد ولی باید دانست که رهن در حقوق بین الملل مثل رهنی که مابین اشخاص متفرقه واقع میشود نیست اولا موضوع رهن حقوق بین الملل خاک دولت است نه املاک و مستغلات شخصی و ثانیا در صورتیکه موعد رهن منقضی گردد موضوع رهن فروخته نمیشود بلکه متصل و منضم بخاک دولت متصرف میگردد

خامسا ضمانت از تمام وسایل تأمینات اجرای قرارنامه ها ضمانت بهتر و بیشتر مستعمل و مبنی آن بر بساتت عمومیت منافع دول است و در مواردی اتفاق میافتد که میخواهند وضعیرا برقرار نمایند یا اجرای عهدنامه را تامین کنند و یا حقوق دولتی را محفوظ دارند و در حقیقت ضمانت خود شرط قرارنامه ایست که مربوط و متصل بقرارنامه اصلی و متمم آن است از حیث مضمون ضمانت بر سه قسمت (اولا) ضمانت برقراری وضعی در هیئت بین الملل مثلا قرارنامه ضمانت بی طرفی بلژیک و سویس و لوکسامبورغ و جزایر یونان و دولت کوفنوکه مابین دول اروپ منعقد شده (ثانیا) ضمانت اقدام یا کاری مثلا ضمانت فرانسه و انگلیس و روس از بابت استقراض ۱۸۳۳ دولت یونان و ضمانت انگلیس و فرانسه از بابت استقراض ۱۸۵۵ دولت عثمانی (ثالثا) ضمانت وضع داخلی دولتی مثلا دول روس و پروس و اطریش متفقا وضع داخلی قدیم لهستان را که مشهور به Liberum Veto است ضمانت کرده بودند ولی این تقسیم ضمانت صحیح نیست زیرا که باستقلال دولتی که موضوع ضمانت است برمیخورد و در آینده باعث اغتشاشات در امور داخله آن دولت میشود از حیث طرز و ترتیب ظاهری ضمانت بر دو قسم است ضمانت ساده یا بسیطه و ضمانت مرکبه

(۱) **ضمانت بسیطه** ضمانت را بسیطه مینامیم وقتیکه فقط یک دولت ثالثه

ضامن اجرای عهدنامه یا قرارنامه بشود مثلا ماری ترزی امپراطریس اطریش ضامن عهدنامه اتحاد مابین فرانسه و دانمارک شد (۱۷۵۸) در اینصورت بر دولت ضامن است که مستقلا اجرای عهدنامه یا قرارنامه را بخواهد

(۲) **ضمانت مرکبه** ضمانت مرکبه نیز متفرعات دارد (اولا) وقتی است که چند دولت ضامن شده باشند که بخاک همدیگر دست تعدی دراز نکنند مثلا عهدنامه لندن که بموجب آن دولتین روسیه و فرانسه متعهد و ضامن شدند که بمتصرفات همدیگر استیلا نکنند (ثانیا) در صورتیکه چند دولت بهیئت اجتماع ضامن برقراری وضعی در دولتی بشوند مثل ضمانت دول اروپ در کنگره وینه در بی طرفی سویس و ضمانت انگلیس و فرانسه و روسیه بموجب عهدنامه ۱۸۳۲ در استقلال یونان و در ضمانت مرکبه یا منافع چند دولتی که ضامن شده اند منظور و محفوظ است و با منافع تمام مجمع بین الملل در صورت اولی قرارنامه ضمانت ملحق بقرارنامه اصلی و متمم آن است و در صورت ثانوی خود قرارنامه ضمانت هم قرارنامه اصلی محسوب است

دولیکه ضامن شده اند مکلف هستند که موافق ضمانت خود عمل نمایند و اگر در هیئت جامعه آنها تفرقه افتاده باشد که نتوانند متفقا اقدامی نمایند بر هریک از آحاد و افراد آن هیئت لازم است که بانفراده تعهد و ضمانت خود را بجا آورد حالا باید دید که تا چه درجه دولت ضامن مکلف باقدامات خود را بنماید

اینمسئله را یک قاعده کلی نمیتوان حل کرد یعنی بسته باتفاق و مقتضیات وقت است همین قدر باید گفت که هیچ دولتی مجبور نیست بیش از آنکه در قوه اوست اقدام نماید (nemo ultra posse tenetur)

وکذلک نمیتوان اقدامی را از ضامن خواست که برضد اخلاق حسنه باشد ضمانت منقضی میشود یا برضایت و موافقت دولیکه ضمانت کرده اند یا بامتناع دولتیکه

ضمانت درحق او شده است یا با ضمحلال موضوع ضمانت و یا بالاخره بانقضای موعد ضمانت

فصل ششم

ترجمه عهدنامها و قرارنامهای بین‌الملل

در ترجمه و تاویل عهدنامها و قرارنامهای بین‌الملل باید همیشه حمل بصحت نمود (Bona fides) یعنی تصور کرد که دولتین متعاهدتین نیات حسنه در انعقاد و اجرای آن داشته‌اند و بهمین است که دولتین متعاهدتین در صورت موافقت میتوانند عهدنامه منعقده را ترجمه و تاویل نمایند تاویل عهدنامها بر دو قسم است اولا نسبت بکلمات عهدنامه یعنی معین کردن معنی کلمات و ترکیب نحوی آنها و روابط منطقی مابین کلمات و جملها ثانیا از حیث مضمون یعنی تعیین تاریخ انعقاد عهدنامه و موافقت آن با اصول حقوق بین‌الملل و مقصود عهدنامه

واضحست که در تاویل کلمات معنی ظاهری و معمولی را باید منظور داشت نه معنی موهوی و مجهولی را و در صورت ابهام طوری ترجمه کرد که از برای طرف متعهد اجرایش سخت و مشکل نباشد

اگر مابین فصول علیحده قرارنامه اختلافی حاصل شود باید به نیت طرفین متعاهدین رجوع کرد و موافقت منطقی را مابین فصول نیز همیشه نظر داشت

در سنه ۱۸۴۵ دولت اطریش از نیکولای اول امپراطور روس خواهش کرد که در منازعه که فیمابین این دولت با دولت ساردن در باب قرارنامه منعقده سال ۱۷۵۱ حاصل شده است حکم واقع شود ماحصل منازعه و مشاجره این بود که دولت ساردن اجازه داده بود که از شهر ژن بکان تن تن مقدار معینی نمک بطور ترانزیت حمل کنند (یعنی سربسته از خاک ساردن رد کنند) دولت اطریش بموجب عهدنامه ۱۷۵۱ که تجارت نمک را

مابین ساردن و کانتن های سویس موقوف و قدغن داشته بود برضد این اجازه پروتست نمود

دولت ساردن اقامه دلایل و براهین نموده میگفت که در این عهدنامه تجارت نمک بطور ترانزیت قدغن نشده است و اطریش حق پروتست را ندارد ولی دولت مشار الیها اعتنا نکرده کمرک مشروبات پیه مونت را که متعلق بساردن بود باز کرد بعد از رجوع بحکمیت امپراطور روس از حکمیت امتناع نمود و بطرفین اظهار کرد که برحسب ظاهر حق بطرف اطریش است ولی اگر بروح عهدنامه رجوع شود حقانیت با ساردن است

فصل نهم

بطلان و انقضای عهدنامه

عهدنامه باطلست در صورتیکه یکی از شرایط صحت آن بطوریکه در فوق ذکر شد (راجع باشخاص و بموضوع) منظور نشده باشد مثلا غبن و اشتباه و جبر وغیره و حقا منقضی میشود در موارد ذیل

اولا در صورتیکه اثر قرارنامه ظاهر و حاصل شد و تکرار ظهور این اثر قید نشده

ثانیا وقتیکه واقعه که شرط انقضای آن بود اتفاق افتاد

ثالثا در صورتیکه موعد قرارنامه منقضی شد

رابعا انقضای عهدنامه برضایت طرفین یا یک طرف در صورتیکه انطرف حسن حقی را داشته باشد

خامسا در صورت اضمحلال موضوع قرارنامه

سادسا بجهت فوت طرفی که متعهد بوده است (مثلا پادشاهی که طرف معاهده بوده) و بدیهی است که این مورد وقتی واقعیت دارد که در حقیقت پادشاهی قرارنامه یا عهدنامه راجع بامور شخصی خود منعقد داشته باشد و چون امروزه چنین عهدنامها بسیار ندرت

دارد و این مورد هم اهمیتی ندارد

سابعاً بواسطه تغییر و تبدیلات در اوضاع و احوالیکه باعث انعقاد عهدنامه شده بود عهدنامه‌ها میکه تا بوعد معینی مشروط است همیشه بارضایت تامه طرفین منعقد میشود و حقوق و تکالیف طرفین متعاهدین بخوبی در آن عهدنامه‌ها روشن است و غالبا بعد از انقضاء مدت این نوع عهدنامه‌ها تجدید میشود و مخصوصا در یکی از فصول عهدنامه متعهدات که طرفین متعاهدین در صورتیکه مایل باشند میتوانند اثر عهدنامه منقضی را استداد بدهند و اگر یکی از طرفین باستداد مایل نباشد باید یکسال قبل از انقضاء مدت مشروطه بطرف دیگر در این باب اطلاع بدهد والا اثر عهدنامه منقضیه تا یک سال دیگر بعد از انقضاء مدت استداد خواهد داشت یعنی سکوت دو طرفین متعاهدین محمل بر رضایت آنها در استداد عهدنامه منقضیه میشود

عهدنامه وعده دار از قرار ذیل است اولا عهدنامه‌های تجارتی ثانیا قرارنامه‌های کشتی رانی و قراردادهای مختلف در باب استرداد مقصرین و کذلک قرارنامه‌های راجعه بتصنیفات و تالیفات و ادبیات وغیره ولی عهدنامه‌های صلح که بعد از جنگ منعقد میشود مشروط بوعده نبوده لایزال و ابدی است و بواسطه اینکه در عهدنامه‌های صلح موعدی معین نمیشود و از طرف دیگر انعقاد آنها غالبا اجباری است این نوع عهدنامه‌ها در حقیقت دوامی ندارند و در صورت امکان مجری نمیشوند بدیهیست علمای حقوق را عقیده آنست که عهدنامه‌های صلح را نیز مشروط بوعده نمایند مثلا جن استوارت میل (John St. Mill)

این موعد را بقدر زندگانی یک نسل قرار میدهد

در فوق ذکر شد که یکی از موارد انقضای عهدنامه در صورتیست که اوضاع و احوالی که در وقت انعقاد عهدنامه وجود داشت تغییر کلی یافته باشد این قاعده را بزبان لاطین این طور ترجمه نموده اند

Clausula rebus sic stantibus

اگرچه سوء استعمال این قاعده زیاد اتفاق افتاده ولی قاعده مزبور بسیار صحیح و منطقی است زیرا که هر عهدنامه یا قرارنامه بجهت نیل بمقصودی منعقد میشود و واضح است در صورتیکه نیل بمقصود مزبور بواسطه تغییر و تبدیل در اوضاع احوال دولتی بعمل نیاید و عهدنامه منعقده تولید مخاطرات از برای آن دولت نماید استداد اثر آن چه لازم است و بدیهی است که باید متروک ماند مثلا در سنه ۱۸۵۵ دولت اطریش با حکومت پاپ قرارنامه منعقده داشته بنا بر این قرارنامه اختیارات و حقوق وسیعه بپاپها در کلیه امور داخله اطریش و منجمله در عمل معارف داد این قرارنامه ۱۵ سال مجری بود ولی بعد از اینکه ایالات پاپها منضم بایطالیا گردیده حکومت آنها روحانی صرف شد و در سنه ۱۸۷۰ پاپ پی نهم معصومیت پاپها را از اصول مذهب کاتولیک قرار داد و دولت اطریش قرارنامه مزبوره را بهم زده مدلل نمود که این قرارنامه در اوضاع و احوال دیگری منعقد شده بود و بدون وضع پاپها بکلی تغییر کرده الفت در روابط آنها با دول اروپ نیز حالت دیگری یافته قرارنامه مزبوره موافقت با این وضع نمیکند سهل است برای دولت مشار الیها خطرناک است

باب چهارم
حقوق سفارتها
فصل اول
تعریف و تاریخ حقوق سفارت‌ها

حقوق سفارت کبری یا سفارت (Droit d'ambassade ou de legation) مانند کلیه حقوق دو معنی دارد اولا حقوق سفارت عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که ایجاد شده است بجهت مراودات سیاسیه یا دیپلوماتیکی مل و معین میکند وضع قانونی وکلای سیاسی دولتی را در دولت دیگری (معنی شخصی) ثانیا این حقوق عبارت است از اختیارات دولت در فرستادن وکلای سیاسی بدربارهای خارجه و پذیرفتن آنها را از دول خارجه بدربار خود (معنی شخصی)

ایجاد حقوق سفارت بطوریکه تشریح و تعریف شد از وقتیست که دول خود شانرا اعضای یک هیات و افراد یک مجمع احساس کردند لهذا اگر بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که دول قدیمه هرچند سفرا بجهت انعقاد عهدنامهای صلح یا ذاکر مطلبی بممالک خارجه میفرستادند ولی وضع و حقوق و تکالیف آنها بطوریکه خواهیم دید منظم نبوده و اگر سفرا در ممالک خارجه محترم و مورد ملاحظه بودند این احترام و این ملاحظه مبنی بر حقوق معینی نبود بلکه مهمان نوازی و احترام سفرا از مقتضیات مذاهب قدیمه بود زیرا که هتک احترام و تعدی را نسبت بسفیر خلاف قواعد و قوانین مذهبی میدانستند نه بر ضد حقوق اصلیه دولتی از طرف دیگر آمد و شد و ارتباط و اختلاط سیاسی بقدری نبود که وجود سفرای مقیم در دربارهای خارجه لازم و حتمی باشد لهذا در بعضی از مواقع مثلا هنگام متارکه یا انعقاد عهدنامه صلح و یا نظیر آن فرستادن سفیری لازم می آمد و بانجام ماموریت سفارت نیز منقضی میگردید و علم و فن

مخصوصی هم لازم نبود با قتضای وقت اشخاص متفرقه را از طبقات مختلفه مانند بین ماموریت می گماشتند چنانکه در روم بسا اتفاق میافتاد که سفرا از جرکه شعرا و مقننها و مطربها و زنها و غیره معین میشدند

سفارت مقیم دفعه اول بواسطه پاپها در قرون وسطی ایجاد شده است یعنی که پاپها بجهت انتشار مذهب عیسوی در میان ملل جرمان و سایر جاهای اروپ و تشیید نفوذ خودشان مجبور بودند که سفرای مقیم در ممالک خارجه داشته باشند لهذا اول سفرای مقیم را در دول جرمان برقرار نمودند و بعد در نزد پادشاهان فرانک مستقر داشتند این سفرای پاپ مشهور بودند به apocrisiarii, responsales

در عهد جدید بواسطه کثرت ارتباط سیاسی دول اروپ مقرر داشتند که در دربار همه یکی سفرای مقیم داشته باشند تا اطلاعات صحیحه از وقایع و اتفاقات یومیه تحصیل کنند (مثلا عهدنامه ۱۵۲۰ مابین آلمان و انگلیس) در این عهدنامه صریحا مقید است که مقصود ایجاد سفارتها در دربار دولتین مزبورتین تحصیل اطلاعات صحیحه از اتفاقات داخله است بعد از عهدنامه وستفالی که مبانی موازنه سیاسیه را در اروپ مشید و مستقر داشت تعیین سفرای مقیم در دربارهای خارجه بپیشرفت کلی و رونق جدیدی حاصل کرد و بزحمات ریشیلیه وزیر باتدبیر فرانسه ولوئی چهاردهم سفارتخانها بقواعد و قوانین معینی تشکیل یافتند و بر حقوق سفارتها بطوریکه امروزه مشاهده میشود مرتب و منظم شد در دول آسیا احداث سفارتخانها بالنسبه دیرتر بعمل آمده و چنانکه تاریخ نشان میدهد همیشه مبادرت و اصرار و ابرام در ایجاد سفارتخانها در دول مشرق زمین از طرف دول اروپ بوده و مدت مدیدی لازم بود تا احترام بسفرای خارجه و عدم تعدی نسبت بآنها ذهنی دول مشرق زمین شود چنانکه در عثمانی از قرن پانزدهم میلادی قرار بوده که هنگام جنگ سفرای خارجه را در قصری که مشهور به هفت برج بود توقیف و حبس

میکردند از دول شرق زمین حالا هم فقط بعضی نمایندهای سیاسی در اروپا دارند (مثلا ایران و عثمانی و چین و ژاپون) برخی دیگر سفرای خارجه را قبول نموده خودشان بفرستادن سفارتی مبادرت نمی نمایند روسیه هم قبل از پطر کبیر چندان مایل بارتباط سیاسیه با دول اروپ نبود و اگر هم سفارتی بخارجه فرستاده میشد موقتی بود ولی بعد از پطر کبیر اساس روابط سیاسیه و ایجاد سفارتخانهای مقیم در خارجه محکم و برقرار شد

فصل دویم

حق سفارت فعلی (متعدی) ولازم

در جای خود ذکر شد که حقوق سفارت بیک معنی (شخصی) عبارت است از اختیارات دولتی در فرستادن وکلای سیاسی بدربارهای خارجه و پذیرفتن آنها را از دول خارجه بدربار خود و از این تعریف واضح در دست است که حقوق سفارت بدو قسم منقسم میشود اولا حق فرستادن وکلای سیاسی و ثانیا حق پذیرفتن آنها جمع اختیارات دولتی در فرستادن وکلای سیاسی بدربارهای خارجه مشهور است بتحق سفارت فعلی (یا متعدی) وکلیه اختیارات دولت در پذیرفتن وکلای سیاسی خارجه موسوم است بتحق

سفارت لازم

۱) حق سفارت فعلی (یا متعدی)

چون حق سفارت فعلی یکی از مختصات دولت مستقله است لذا دولت غیر مستقله نمی تواند نمایندهای سیاسی بممالک خارجه معین نماید زیرا که کرار اگفته شده است که فقط دول مستقله شخصیت بین الملل را دارند و این شخصیت لازم و ملزوم حق سفارت فعلی یا اختیار فرستادن وکلای سیاسی بدربارهای خارجه است بدین جهت نمایندهای سیاسی دول غیر مستقله یا نماینده دول قبوعه آنها است در دول مستقله هم حق فرستادن سفارت همیشه بیک وضع

نیست یعنی اجرای ان حق بسته بقوانین اساسیه مملکت است و موافق آن تغییر میکند لهذا در دول غیر مشروطه آن حق مختص بسلاطین مالک الرقاب است و در دول مشروطه یا جمهوری در حل این مسئله باید بقوانین اساسیه مملکت متوجه شد و فهمید حقوق سلطنتی یا کابینه در یدِ اقتدار کی است در این ماده ما بین دول متحده و دول متصله تفاوت کلی حاصل است زیرا چنانکه در فوق اشاره شده است اعضای دول متحده حق سفارت فعلی را دارند بخلاف آحاد و افراد دول متصله که آن حق را ندارند (مثلا دولت متصله اتازونی و دولت متحده آلمان) اگر پادشاه مملکتی بحد بلوغ نرسیده باشد تعیین سفرا و فرستادن آنها با نایب السلطنه قانونی آن مملکت است و در صورتیکه نایب السلطنه نباشد باوزرائی که فعلا زمام مملکت را در دست دارند (مثلا در سوئد هنگام طفولیت کریستین ملکه اندولت سفرا را اکنین شتیرن وزیر اعظم سوئد منصوب و مامور مینمود

بعضی اوقات بواسطه رعایت مصالح مملکتی حق فرستادن و پذیرفتن سفارت بفرمانفرمایی ایالات و مستملکات بعیده دولتی داده میشود چنانکه نایب السلطنه انگلیس در هندوستان و فرمانفرمای روسس در ترکستان این اختیار را دارند اگر در دولتی جنگ مدنی (داخلی) اتفاق افتد یعنی یک قسمت دولت شوریده دم از استقلال زند یا کسی تخت سلطنت را غصب کند حل مسئله مشکل میشود یعنی نمی شود در بادی نظر معین کرد که حق سفارت با کدام یک از طرفین متحاربین است و قاعده کلی آنست که باید متوجه اوضاع و احوال شد تا وقتی که استقلال قسمت باغیه مشکوک و نتیجه شورش هنوز معلوم نیست و کذلک قدرت و استیلای غاصب هنوز مدلل و مبرهن نگشته حق سفارت را باید به پادشاه شروع داد و فقط در صورتی آن حق را از او مسلوب داشت که بکلی از اقتدار و تسلط بیفتد چنانکه تاریخ گواهی میدهد همیشه این قاعده مجری بوده است امثال ذیل را بجهت توضیح خاطر نشان میکنم

کسلی وزیر مختار اکس کنگاشی برضد اعلیحضرت ملکه انگلستان ترتیب داده بدان جهت

بحکم ملکه در قید حبس آمده بود ملکه میخواست مشارالیه را بلکه کشیده مجازات سخت باو
بدهد و فقط از بیم سفارت او در اندیشه بود بالاخره از حقوق دانهای انگلستان
استشاره نمود که آیا سلطان را میتوان وزیر مختار قانونی انگلیس مقیم لندن محسوب داشت
حقوق دانهای انگلستان جواب منفی دادند و گفتند چون باری استوارت ملکه انگلیس فعلاً
از سلطنت افتاده است و چنین پادشاهی حق سفارت را ندارد لذا فرستاده او هم از
سمت و اختیارات سفارت عاری است

وقتی که در سنه ۱۶۵۹ وزیر مختار شارل ثانی بلکگره پرنده وارد شد مازارینی که نماینده
فرانسه بود مشارالیه را بمجلس بزبور راه نداد بجهت اینکه شارل ثانی آنوقت از سلطنت
خلع شده بود و زمام امور دولتی در ید اقتدار کرومویل بود و کذلک وقتی که دول مختلفه
ایطالیا متصل شده تشکیل هیات واحده نمودند و دولت انگلیس تشکیل دولت جدیده ایطالیا را
قبول نمود لرد روسل وزیر اعظم انگلیس بوزیر مختار فردیناند ثانی پادشاه سابق ناپل رسما
اعلان کرد که روابط سیاسی را با شارالیه منقطع میداند در صورتیکه در دولتی جنگ
داخلی واقع شود یعنی یک قسمت از دولتی بر قسمت دیگر بشورد و بجهت استقلال خود بقوه
جبریه و جنگ متوسل شود مادامیکه بر استقلال قسمت باغیه دول دیگر اعتراف و اذعان
ننموده اند حق سفارت آن قسمت اصولاً ندارد مثلاً در سنه ۱۸۶۱ هنگامیکه در دول متصله
امریکای شمالی جنگ داخلی بود و دول جنوبی را با دول شمالی محاربه نجحی در میان کشتی
جنگی حکومت واشنگتن (Washington) و نفرداد در کشتی پستی انگلیس
موسوم به ترنت توقیف نمود که اسامی ایشان مانسن و اسلای دول و خود شان را بمسمت
وزراء مختار دول جنوبی معرفی کردند حکومت واشنگتن آنها را باین سمت نشناخته بمثل
نمایندهای یاغیان با آنها رفتار کردند زیرا که استقلال دول جنوبی هنوز سند لل
نشده بود و سایر دول آنها را باین سمت نشناخته بودند

(۲) حق سفارت لازم

واضحست که هر دولتی که حق سفارت فعلی را دارد و در آن واحد حق سفارت لازم را
نیز دارا است یعنی میتواند سفرای خارجه را قبول کند اگرچه بعضی اوقات این حق
اجرا نمی شود مثلا دولت چین و ژاپون مدت مدیدی فقط بپذیرفتن سفرای خارجه
اکتفا مینمودند و از طرف خود بفرستادن سفارتی مبادرت نمی کردند دول غیر مستقله
اصولاً نه حق فرستادن سفرا دارند و نه حق پذیرفتن آنها را هر چند حالا رسم شده است
که دول مستقله در دول غیر مستقله قونسل جزالهائی معین میکنند که موسوم هستند بوکلای
سیاسی (agents diplomatiques)
یعنی اصولاً جزال قونسل هستند و بنابستی مدعی حقوق و اختیارات سفرا شوند ولی
فعلا حقوق و امتیازات دیپلوماتیکی را دارند

در اینجا مسئله مطمح نظر است و آن این است که ما باید بدانیم حق پذیرفتن سفارت خارجه
اجباری و متحتم است یا اختیاری مارتنس بر آنست که دول متمدنه باید حتما سفرای خارجه
بدربار خودشان قبول نمایند زیرا که دول متمدنه خود را اعضای مجمع بین الملل میدانند
و بدون مراودات سیاسیه ارتباط و آمیزش بین الملل صحیح و مرتب نیست ولی دول
غیر متمدنه در قبول نمودن سفرای خارجه آزادند و بدول متمدنه نمی رسد که بقوه جبریه
آنها را بمراودات سیاسیه مجبور نمایند زیرا که دول غیر متمدنه داخل در جرگه بین الملل نیستند
لذا عالم مزبور حرکت دولت انگلیس را با امیر افغانستان بطوریکه شرح داده میشود
خلاف قاعده میداند : دولت انگلیس جدا از شیر علیخان امیر افغانستان مطالبه
کرد که سفیر او را در کابل بپذیرد و چون امیر مزبور از اینمسئله امتناع نمود دولت انگلیس
اعلان جنگ نموده غالب آمد و بموجب عهدنامه ۱۸۷۸ که با یعقوب خان منعقد شد
مقرر گشت که نه فقط من بعد افغانستان وزیر مقیم انگلیس را در کابل قبول نماید بلکه تمام

مراودات سیاسیه خود را با سایر دول بتوسط دولت انگلیس قرار دهد (فصول سیم وچهارم وپنجم عهدنامه ۱۸۲۹) اگر از طرفی دول متمدنه بپذیرفتن سفرای خارجه بدربار خود مجبور ند از طرف دیگر در انتخاب شخص سفیر آزاد و ندتقیدی مجبور نیستند که همه کس را قبول کنند زیرا که مقصود از تعیین سفرا در دربارهای خارجه ازدیاد الفت ومودت وتشیید مبانی اتحاد ویگانگی است ولذا شخصیت سفیر مورد اعتنا دقت است ثانیاً چون سفرا شخصا نزدیک ومعروف سلاطین دول متوقف فیها میشوند باید محل اعتماد واطمینان مخصوص باشند اینست که فعلا معمول است که قبل از فرستادن سفیری بدربار خارجه خبر رسمی ودوستانه رای وعقیدهٔ آن دربار را استمزاج واستعلام مینمایند معمول است که در موارد ذیل از پذیرفتن سفیر دولتی امتناع شود: اولا در صورتیکه سفیر دولت خارجه تبعهٔ دولتی است که بدربار آن فرستاده میشود زیرا که اختیارات مخصوصهٔ سفارت باتا بعیت سفیر بدولت متوقف فیها یا موافقت نمی کند یا تولید اشکالات مینماید مثلا در سنهٔ ۱۸۶۸ دولت چین آن سن برلینغام نامی را از تبعهٔ دول متصلهٔ امریکای شمالی بسمت سفارت به اروپا و امریکا فرستاد که عهدنامهای تجارتی با دول مزبوره منعقد دارد دول اروپ مشارالیه را بدین سمت پذیرفتند ولی دول اتازونی امریکا اظهار نمودند که آن سن را بسمت سفارت نخواهند پذیرفت زیرا که اختیارات این سمت را باو نتوان داد ولی حاضرند که او را وکیل دولت چین شناخته معاهدات تجارتی را منعقد دارند امثال این اتفاقات قطعا در عهد جدید مذکر تا اتفاق میافتد ثانیا مجاز است نپذیرفتن اشخاصی را که بواسطه خیانات واعمال شنیعه بمجازات سخت تنبیه شده سلب شرف از آنها کرده یا اینکه در گفتار وکردار خود علنا بر ضد دولتی بوده اند که دربار آن محل مأموریت واقامت آنها خواهد بود بدین جهت وقتی که دولت انگلیس سفیری

بدربار هولاند مامور کرد که بواسطه جنایتی زبانش قطع شده بود دولت هولاند سفیر مشارالیه را قبول ننموده از مملکت خود اخراج کرد وکذلک دولت ایطالیا در سنهٔ ۱۸۸۵ از پذیرفتن کی تی (Keitchey) بسمت وزیر مختار دول متصلهٔ امریکای شمالی امتناع نمود زیرا که مشارالیه در یکی از نطقهای خود از ویکتور امانوئل پادشاه ایطالیا سخت بدگفته بود دولت اطریش هم او را بواسطهٔ ازدواج مدنی که بارن بهوتیه نموده بود نپذیرفت ثالثا اگر اشخاصی که بدربار دولت خارجه مأمور میشوند از حیث مقام ومسلک وحقوق واختیارات خود مضر استقلال وحقوق مالکیت آن دولت باشند رد مأموریت آنها ممکن است مثلا دول کاتولیک میتوانند سفرای پاپ را در صورتیکه آنها کاردینال باشند قبول ننمایند زیرا که بواسطه رفعت ومنزلت مقام آنها ممکن است سوء استعمال از طرف آنها در حقوق خود شان ودخالت با مور داخله بعمل آید وکذلک پاپها ذی حق اند که کاردینالها را از طرف دول اروپ بسمت سفارت قبول نکنند بجهت آنکه کاردینالها در حقیقت اجزاء اداره پاپها هستند که مشهور است کوری (Curie) چانکه در سنهٔ ۱۸۷۵ دولت آلمان خواست کاردینال هوهن لوئه را (Hohenlohe) سفیر در واتی کان قرار دهد و پاپ لی نهم مانع شد رابعا معمول نیست که زن را بسمت سفارت قبول کنند اگرچه در تاریخ اتفاق افتاده که بجهت بعضی ملاحظات مذکر تا زنهای وجیهه وطرآره را بسفارت مامور نموده اند ولی این اتفاقات بقدری شاذ است که قابل توجه واعتنا نتوانند بود خاصا سابقا به نجابت جبلی وصالت خانواده سفیر خیلی متوجه ومقید بودند ولی حالا این نوع قیودات مرتفع شده در باب عدهٔ نفراتیکه مأمور میشوند قاعدهٔ کلی بر آنست که بالغ بر یک نفر نباشد ولی مأمورین دول در کنگره وکونفرانسها میتوانند متعدد باشند ودر این موارد مسائلی که مطرح مباحثه است همیشه محل امعان دقت است اگرچه در این موارد هم

یکی از مامورین مختار اقدمیت و ریاست دارد و مابقی بدستور العملهای او مامورین خود شان را انجام میدهند فرستادن چند سفیر بدربار دولتی در عهد قدیم بسیار معمول بود ولی در تاریخ عهد جدید مدرتا اتفاق افتاد مثلا در سنهٔ ۱۸۲۲ در صورتیکه دولت روس در دربار دولت اطریش سفیر مقیم داشت بازسفیر جدیدی فرستاد که با دولت مشارالیها مذاکرات لازمه را در مسئله شرقی بعمل آورد اگرچه سفیر ثانوی بتوسط سفیر قدیم مذاکرات مقتضیه را مینمود بسا اتفاق میافتد که دو یا چند دولت بجهت صرفه جوئی یک نفر را در دربار دولتی سفیر مینمایند مثل دول متحدهٔ آلمان که در دربارهای دول معظمه شرکتا یک سفیر داشتند عکس مسئله هم معمول است یعنی یک دولت میتواند در دربارهای دو یا چند دولت یک سفیر مقیم داشته باشد مثل دولت روس که در دربار برلن و ملکنورغ شورین یک سفیر دارد و دولت علیه که در دربار دولتین روس و سوئد و نروژ شرکا یک سفیر و کذلک در پاریس و لاهه یک سفیر دارد بالاخره ممکن و معمول است که دو یا چند دولت در دربار دو یا چند دولت خارجه یک سفیر مشترک مامور نمایند مثل دولتین پرو و شیلی که در دولتین چین و ژاپون یک سفیر دارند

فصل سیم

اقسام وکلای سیاسی

قبل از احداث سفارتهای مقیم که در قرن هفدهم مسیحی شروع شد اقسام وکلای سیاسی فقط منحصر بسفرای کبار بود (ambassadeurs) ولی بعد از تاریخ فوق وزرا مقیم و مصلحت گذارها یا چنانکه امروزه مستعمل است شارژ دافرها نیز بعرصهٔ ظهور رسیدند ولی بدو اً تا قرن نوزدهم تفاوتی مابین رتبه و مقام سفیر کبیر و وزیر مقیم و شارژ دافر نبود و فقط مقرری سفارت کبری بیشتر از مقرریهای سایرین

منظور میشد چون مقام آن نمایندهای سیاسی خوب معین نشده تحدید حدود بعهل نیامد بود تمام آنها خود را مساوی یکدیگر میدانستند سهل است هرکدام خود را نماینده شخص سلطنت معرفی مینمودند و در سر هر مسئله پوچی مباحثه و مشاجره لایتناهی میان نمایندهای مزبور شروع میشد بجهت ارتفاع این وضع غیر مطلوب بالاخره مقرر شد که در کنگرهٔ وینه ۱۸۱۵ نظامنامهٔ راجع بمقام و رتبه و حقوق و تکالیف نمایندهای سیاسی توشیه و مرتب شود که تمام ملل آنرا مجری دارند بموجب این نظامنامه که در ماه مارس ۱۸۱۵ تنظیم شد تمام وکلای سیاسی به درجه منقسم میشدند اولا سفرای کبار و سفرای کبار فوق العاده و فرستادهای پاپ که مشهور ند به (نونس و لگا) ثانیا سفرا و سفرای فوق العاده و وزرا مختار که در دربار سلاطین متوقف هستند ثالثا مصلحت گذارها یا شارژ دافرهائیکه در نزد وزرا خارجه مامور یت دارند در کنگره اکس لاشاپل (Aix la Chap.) سنهٔ ۱۸۱۸ یک درجه که عبارت باشد از وزیر مقیم بر درجات دیگر افزودند و این درجه را مابین وزرا مختار و شارژ دافرها قرار دادند این تقسیم را که مبنی بر نظامنامه کنگره وینه و صورت مجلس کنگره اکس لاشاپل است تمام دول قبول نموده مجری و معمول داشتند حالا باید دانست که حقوق و اختیارات این چهار طبقه یکی است یا درجات آنها متناسب است از حیث حقوق و اختیارات موافق نظامنامه وینه و صورت مجلس مزبور اکس لاشاپل چهار طبقه نمایندهای سیاسی تفاوتی با هم ندارند یعنی همه مساوی هستند ولی فرقی هست فقط راجع به تشریفات است که بسته بقوانین داخله دولت و درجهٔ نماینده سیاسی است بجهت توضیح مسئله و اثبات اینکه مابین این طبقات تفاوت حقوقی نیست انها را با هم مقایسه میکنیم

اولا سفرای کبار عقیده بعضی حقوق دانهای معتبر و منجمله بلونچلی آلمانی

انیت که فقط دولیکه افتخار پادشاهی دارند (یعنی دول امپراطوری و پادشاهی
وجمهوری های بزرگ وگراندوشه ها) حق سفارت کبری را دارند ولی بعقیده ماترتس
این نقطه نظر صحیح نیست زیراکه دلیلی ندارد که دول دیگر این حق را نداشته باشند واگر
دول کوچک کمتر سفارت کبری معین میکنند بواسطه صرفه جوئی وملاحظات مالیه است خود
بلونچلی هم عقیده خود را اخ وصاف نمیداند در فصل دویم نظامنامه وینه مقید است که
فقط سفرای کبار وسفرای پاپ nonces et legats
نمایندهای سلاطین قبوعه خود محسوب اند وبموجب انفصل اغلب حقوق دانها میکوینکه
فقط سفیر کبیر نماینده پادشاه قبوع خودش است و امتیازش از سایر سفرا این است
که فقط او حق دارد مستقیما مطالب سیاسیه را با پادشاهی که در دربار آن مقیم است
مذاکره نماید وهمیشه باید باو بار حضور بدهند این عقیده هم صحت ندارد: اولا اگر
سفرای کبار نماینده شخص سلطان هستند پس چگونه دول جمهوری مثل فرانسه که پادشاهی
ندارد در دول معظمه سفرای کبار معین میکند ثانیا مذاکرات مستقیم با سلاطین حالا در
اغلب دول که مشروطه هستند ممکن نیست زیراکه تسویه امور راجع بوزیر اعظمت ومسئول
اوست ثالثا بقول صحیح بسمارک هیچ سفیری حق مطالبه ملاقات شخصی را با پادشاه
مملکت متوقف فیها ندارد پس معلوم میشود که در اختیارات تفاوت مادی نیست
غیر از سفیر کبیر در طبقه اول سفرای پاپها نیز هستند که مشهورند به (نونس و لگا)
تو فیری که هست باین این دو سفیر آنست که نونس نماینده دائمی وعمولی پاپ است
که در دول کاتولیک وغیره با ماموریت پولیتیکی معین میشود ولگا از کاردینالها
منتخب وبا ماموریت مذهبی به دول کاتولیک فرستاده میشوند ثانیا وزراء مختار
که از طبقه دویم وکلای سیاسی محسوب هستند سفرای عاده وفوق العاده نیز داخل
در این طبقه اند وکذلک نمایندهای پاپ که مشهورند به این ترنونس (internonce)

چنانکه گفته شد بموجب فصل دویم نظامنامه وینه این طبقه حق نمایندگی سلاطین متبوعه را ندارند
ولی فعلا اینطور نیست والا انجام ماموریتهای آنها بدون نمایندگی مشکل وممتنع للاجرا میشود
تفاوت عمده که هست در القاب ومقرری آن دو طبقه است ثالثا وزراء مقیم که از طبقه
سیم محسوب اند در حقوق واختیارات بکلی مثل سفرای کبار و وزراء مختار تفاوتی
مابین آنها نیست رابعا شارژدافرها چنانکه گفته شد از طرف وزارت خارجه دولتی
نزد وزیر خارجه دولت دیگر مقیم اند واسمهایم بردو قسم منقسم میشوند
۱) شارژدافرهای دائی که مخصوصا مامور میشوند ومستقلا امور پولیتیکی وجاریه را
تسویه مینمایند (Chargés d'affaires)
۲) شارژدافرهائیکه در حضور سفرا نایب یا مستشار سفارت هستند وفقط در غیاب آنها
موقتا قائم مقام آنها وامور جاریه را تسویه نموده با مور پولیتیکی دخالت نمیکنند در
نظامنامه وینه شارژدافرهای دائمی به Chargés d'affaires موسوم
(شارژدافر) وشارژدافرهای موقتی به Chargés des affaires
(شارژدافر) سایر مامورین دولکه بخارجه فرستاده میشوند با مور نهای مخصوص
مثل گذراندن عمل استقراض وحل مسائل راجعه به تحدید حدود ومراقبت در اجرای عهود
وقرارنامها وغیره حالت نماینده سیاسی را نداشته از آنرو حقوق واختیارات وکلای
سیاسی را نیز دارا نیستند مگر در صورتیکه رسما در دربارهای موریتی پیدا کنند وانهم مدت
وقوع بهم میرساند وسفارت کبری فوق العاده نیز ترجیحی بر سفارت کبری دائمی
ندارند وبکلی مساوی یکدیگرند وکذلک قرابت مابین دربارها واتحاد تدافعی وتعرضی
نفوذ واثری بر حقوق نمایندهای آنها ندارد ودایره اختیارات آنها همان است که
در نظامنامه وینه از برای تمام وکلای سیاسی کلیة معین شده است
رتبه ومقام هر طبقه از وکلای سیاسی مابین خود آنها بقدمیت آنها معین میشود وتاریخ اقدمیت

از روزیست که وکلای سیاسی ورود خود را رسماً اعلان میکنند هیئت وکلای سیاسی که در دربار دولتی متوقف است مشهور است به کر دیپلوماتیک - (Corps Diplo- matique) یا هیئات دیپلوماتیکی و اعضای این هیئت حقوق و تکالیف شروعه نسبت بهم پیدا میکنند ولی چون همه این هیئت نماینده دول مختلفه است و از اینجهت اجزای آن با هم شارکت دارند لهذا انجم اخلاق پسندیده مکلفند در بعضی مواقع که منافع تمام مجمع بین الملل در مخاطره است متفقاً اقدام نمایند مثلاً اگر دولتی بخواهد بعضی از اختیارات سفرا را منفصل نماید و یا اینکه حکم نفی وطرد تمام تبعه خارجه یا مردوه مذاهب خارجه را بدهد کر دیپلوماتیک مکلف است که متفقاً بدولت و اقدامات لازمه را در دفاع حقوقیکه در معرض مخاطره است بنماید هر هیئت دیپلوماتیکی یک رئیس سفیدی دارد که مشهور است به مقدم السفرا (Doyen) و همیشه شخصی است که از طبقه اعلای وکلای سیاسی محسوب و از مدت توقف در دربار دولتی بر سایرین اسبق و اقدم است مقدم السفرا در مواردیکه رسمیه نماینده وکلای سیاسی در همنمای آنهاست در تلفانامه و نه معین نشده است که هیئت دیپلوماتیکی باید از تمام سفرای خارجه که در دربار دولتی متوقف اند مرکب باشد یا از بعضی دون بعضی ولی برخی از حقوق و انها مثل مارتنس میگویند که هیات دیپلوماتیکی در دربار دولتی عبارت است از جمع نمایندهای دول متمدنه و بدین جهت وکلای سیاسی دول غیر متمدنه داخل در این هیئت نتوانند شد ولی اینعقیده مستند به سندی نیست زیرا که تمام وکلای سیاسی متمدنه و غیر متمدنه را فعلاً داخل در هیئت دیپلوماتیکی میدانند و بسا اتفاق میافتد که مقدم السفرا نماینده دولت غیر متمدنه است

فصل چهارم

ابتداء مأموریت سیاسی

چنانکه در جای خود شرح داده خواهد شد سفرا امتیازات معینه بواسطه حالت و طبیعت مخصوصه مأموریت خود در دربارهای خارجه دارند بدیهیست بسیار مهم و مورد امعان نظر است که بدانیم کی حقوق و امتیازات مخصوصه سفرا شروع میشود واضحست که چون این امتیازات بجهت انجام مأموریت و تکالیف مهمه سفرا ایجاد شده است لذا قبل از مبادرت حقیقی آنها بمشاغل و مأموریت سفارت امتیازات مزبوره شروع نتواند شد و چون مقرر است که مبادرت حقیقی بمشاغل سفارت از وقتی شروع میشود که مأموریت سفیر رسماً از طرف دولت متوقف فیها مقبول و پذیرفته شده باشد و این اذعان و اعتراف رسمی همیشه بار حضوری است که پادشاه و دولت متوقف فیها بسفیر میدهد لذا باید ابتداء حقوق و امتیازات سفرا را بار حضور رسمی دانست هنگام بار سفیر اعتمادنامه (Lettre de creance) خود را تقدیم میکند اعتمادنامه چنانکه از خود عبارت معلوم است نامه ایست که از طرف پادشاه متبوع سفیر خطاب به پادشاهیکه به دربارش سفارت فرستاده میشود انشاء و اسم و رتبه و مقام و مأموریت سفیر در آن مندرج است از برای سفرای کبار و وزرا مختار (سفرا) و وزرا مقیم همیشه اعتمادنامه بطوریکه ذکر شد نوشته میشود ولی شارژدافرها چون از طرف وزیر خارجه دولت متبوعه نزد وزیر خارجه دولت متوقف فیها مأمور میشوند بدان جهت اعتمادنامه خود را از وزیر خارجه گرفته بوزیر خارجه تسلیم میکنند انچه در باب ابتداء حقوق و امتیازات مخصوصه سفرا گفته شد اصولاً بود ولی فعلاً سفرای خارجه بمجض ورود خودشان بخاک دولتیکه محل توقف آنهاست اختیارات و امتیازات خود را دارند سهل است اگر از خاک دولت ثالثی عبور نمایند باز ملاحظه مقام و امتیازات آنها میشود اما باید دانست که این رعایت احوال و مقام سفرا مبنی بر حقی نیست بلکه بواسطه تراکت بین الملل است ترتیب پذیرائی سفرا و تشریفاتی که بجهت آنها قرار میدهند بسته بعادات و رسومات درباری

پیشتر در اروپ هم رسم بوده که سفیر را در سرحد استقبال نمایند چنانکه از مثل ذیل مفهوم میشود
در سنهٔ ۱۷۴۳ فردریک ثانوی پادشاه پروس اطلاع یافت که سفیری از دولت عثمانی
بدربار او خواهد آمد و چون سفیر عثمانی تا آنوقت به پروس فرستاده نشده بود دولت
مشارالیها از دولتورکی سفیر روس مقیم برلن استعلام کرد که چگونه در روسیه سفرای
عثمانی را می پذیرند در جواب وزارت خارجه روس پذیرائی سفیر عثمانی را در روسیه
اینطور تشریح نمود در سرحد روسیه سفیر بجهت قرانتین مدتی توقف میکند بعد صاحبمنصبی
از افواج مخصوصه و عدهٔ از سربازها با طبل و بیت و پنج تیر شلیک در اول شهر سرحدی
سفیر را استقبال مینمایند و همینه قراول افتخاری مرکب از یک صاحبمنصب و چهل نفر سرباز
ملتزم او هستند و تمام مخارج سفیر معادل روزی شصت سنات از خزانهٔ دولت مستقبله
داده میشود و در ورود بپای تخت باز لوازم تشریفات از شلیک و قراول افتخاری
بعمل میآید دولت پروس هم همین تشریفات را بجهت سفیر عثمانی قرار داد ولی در بار
حضور حرکت سفیر که بر تخت سلطنت صعود نموده فردریک را با آغوش کشیده شانه اش را
بوسیده بود بدرجه اعلی باعث اشمئزاز در بخش اولیای دولت پروس شده بود
اما بعد با نکه همین معامله را سفیر مزبور در بار حضور امپراطور آلمان نیز نموده است خود را
تسلی دادند

غیر از اعتمادنامه سه نوع اسناد دیگر نیز باید در صورت لزوم به سفیر داد اولا
دستورالعملهای لازمه در انجام ماموریت مرجوعه که بجهت تسهیل کار خود سفیر است
و بدولت متوقف فیها اصولا ارائه نمیشود ثانیا اختیارنامه (pleins pouvoirs)
اقدامات معینی بجهت سیل مقصود دولت متبوعهٔ سفیر اختیارنامه باید در صورت لزوم
ارائه بشود ثالثا پاسپورت یا همان سفارش نامه که مشهور است به (sauf conduit)
(passeport) در صورتیکه سفیر باید از خاک دولت متحاربه عبور کند و از مخاطرات

جنگ ایمن باشد سفارشنامه (sauf conduit) باید از طرف دولتیکه با
دولت متبوعه سفیر در محاربه است داده شود

فصل پنجم
حقوق اصلیهٔ وکلای سیاسی

حقوق و اختیارات وکلای سیاسی را میتوان بدو قسمت منقسم نمود: اولا حقوق
اصلیه که لازم و ملزوم مشاغل مرجوعه بوکلای سیاسی است و بدون آن حقوق نمیتوانند
از عهدهٔ ماموریت خود برایند و ثانیا اختیارات و امتیازات درجه ثانوی که
چندان نفوذی بانجام ماموریت سفر ندارد حقوق اصلیه نیز عبارت است از دو حق
اولا از حق مصونیت ثانیا از حق خارج از مملکت یا خارج المملکت

۱) حق مصونیت

تبعه خارجه متوقف دول متمدنه در حمایت قوانین باید از هر نوع تعدی و اجحاف نسبت
بجان و مال و شرف و غیره مصون و محروس باشند یعنی بعبارة اخری باید مصونیت شخصیه
داشته باشند این مصونیت در حق سفرای خارجه بواسطه حالت مخصوصه مقام و رتبه و اهمیت
مشاغل و ماموریت آنها بیشتر مورد رعایت است چنانکه از عهود دوازمنه قدیمه مصونیت سفرا
همیشه مورد توجه مخصوص بوده و امروزه در تمام دول متمدنه و غیر متمدنه بقوانین مؤکده سخت
این حق سفرا صیانت میشود ولی باید دانست که مصونیت وکلای سیاسی نه مبنی بر
قوانین داخلهٔ دول و نه بمیل و خاطر سفراست بلکه اساس حق مصونیت سفرا قرارداد
بین الملل است که در تمام دول قبول شده این قبولی عامه چه بواسطه پروتست های مؤکد سخت
کرد دیپلوماتیک یا هیات دیپلوماتیکی و چه باحکام دیوانخانهای داخلهٔ دول از نقض و
فسخ مصون و محروس مانده تمام وکلای سیاسی حق مصونیت را دارند نه فقط از تعدی

واجحاف اشخاص متفرقه بلکه از بعضی اقدامات حکومت محلیه هم محروس و محفوظ اند
از طرف دیگر این مصونیت فقط راجع بشخص سفیر نیست بلکه شامل سفارتخانه و اشیاء
منقوله او از قبیل نوشتجات و دفاتر کارها و غیره نیز میشود و بهیچوجه این اشیاء ضبط
کارگذاران پولیس نتوانند شد ولی باید در نظر داشت که حق مصونیت سفرا حد معینی
دارد که در صورت تجاوز از آن حد آن حق مضمحل میشود مثلا اگر سفیری خودش بدو
سوء قصدی در حق کسی نماید و دچار مخاطرات کرد و حق مصونیت از او سلب میشود و خود ش
مسئول است و اگر عمال ضبطیه و پلیس بجهت ایقاع امنیت دخالت کسی بر ضد سفیر بعضی
اقدامات نمایند حرجی بر آنها وارد نمی آید زیرا سفیری که احترام حقوق دیگری را منظور
ندارد نمیتواند حفظ و وقایه حقوق خود را بخواهد بعضی از موارد نقض این حق سفرا
ذکر میکنیم تا حدود آن معین شود

در سنه ۱۷۱۸ پطر کبیر دایی به وزیر مقیم هولاند را توقیف و محبوس نموده تمام نوشتجات
و دفاتر او را ضبط کرده و استنطاق لازمه را بعمل آورده بالاخره عزل او را از
دولت هولاند خواست و این حرکات خود را بسبق اعمال و قیحه سفیر مزبور داشته
برائت ذمه خود را در دخالت سفیر هولاند مامور داخله روسیه در روابط محبته
او با دشمنان پطر کبیر اعلام کرد و نظیر حرکات خود را در انگلستان که سفیر دولت سوئد را
بهمان ملاحظات توقیف نموده بود مدلل نشان داد

در سنه ۱۸۲۸ سفیر دولت ایطالیا خواسته بود در شهر رم سوار از جلو قراولها
رد شود چون قراول مامور نبود که کسی را از این عبور بدهد صاحبمنصب قراولها اول قدغن
عبور سفیر مشارالیه اظهار کرد و بعد چون سختی دید با شمشیر او را زد دولت ایطالیا تر ضیه
خواست و با وجود اینکه مدلل شده بود که صاحبمنصب مزبور سفیر را نشناخته بود دولت
رم سوار معتقد بود که صاحبمنصب را بحکمه نظامی بفرستند و قنسول دولت مزبوره

از جلو سفارت ایطالیا دفیله بزند ولی سفیر ایطالیا باین ترضیه اکتفا ننموده میخواست که
علاوه بر آن باطریهای رم سوار به سیر ق ایطالیا سلام داده شود چون دولت مزبوره
باین ترضیه راضی نشد وزیر مختار ایطالیا از رم سوار حرکت کرد و بعد از مذاکرات
زیاد دولت ایطالیا به تنبیه صاحبمنصب قناعت نمود

در سنه ۱۸۸۵ شارژ دافر انگلستان در آطنه پای تخت یونان کرفتاریکی از رژاندارمهای
حکومتی شده با وجود اینکه سمت خود را اعلان کرده بود کتک وافری خورده بود
دولت یونان ژاندارم مزبور را دو ماه حبس نمود و حکم حبس را در جلو دسته ژاندارمها
با موزیک نظامی که نخن انگلیسی را میرود قرائت نمودند

این حق مصونیت وکلای سیاسی هنگام عبور آنها از ممالک دول ثالثه نیز رعایت
میشود بطوریکه خود وکلای سیاسی و ملتزمین اشیاء آنها بکلی مصون اند اما بشرطیکه
دولت متبوعه آنها با دولت ثالثه در جنگ نباشد واضحست که وکلای سیاسی دول
متحاربه مادامیکه در دربار دولت بی طرفی (یعنی دولتی که طرف محارب نیست)
متوقف اند از تعدیات قشون دولت متحاربه در امان هستند و حق مصونیت آنها باید
مرعی باشد چنانکه مثل ذیل نشان میدهد

در سنه ۱۸۰۴ قنسول ناپلیون از کار بورغ مدولت بیطرف هامبورغ تجاوز نموده
رم بولد وزیر مختار انگلیس را که متوقف در دولت هامبورغ بود با تمام دفاترش
توقیف نموده بکار بورغ بردند پادشاه پروس و امپراطور روس از این واقعه بسیار
مشمئز شدند و ناپلیون برائت ذمه خود را بدینطور اظهار داشت که از اینروزنه بعد
وکلای سیاسی انگلیس حقوق دیپلوماتیکی نخواهند داشت زیرا که بواسطه حرکات دولت
متبوعه خودشان خارج از حمایت حقوق بین الملل و قوانین ملل متمدنه اند معلوم است که
این اظهار مضحک ناپلیون مانع از پروتست سخت دولت روسیه و پروس نشده بواسطه

ان پردستهای ناپلیون مجبور شد که رم بولدر را از توقیف آزاد نماید

ب) حق خارج المملکت

در فصلی که راجع بحقوق سلاطین بود ذکر شد که مبنی حق خارج از مملکت بر تصور واهی است (بطوریکه در جای خود شروح است) حق خارج المملکت سفرا هم مبنی بر همان تصورات یعنی چنان پندارند که سفیر مقیم دربار خارجه در مملکت دولت متبوعهٔ خود واقع است نتایج این حق سفرا از قرار ذیل است : اولا مصونیت سفارتخانها و مقر سفرا . ثانیا عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای جنایات محلیه (دولتی که در دربار آن متوقف است) ثالثا آزادی و معافی سفرا از قوانین مدنیهٔ دولت متوقف فیها

۱) مصونیت سفارتخانها

مقصود از مصونیت سفارتخانها عدم تابعیت آنها بحکومت محلیه است و این معانی از احکام حکومت عدم تعرض دارد که از آن حد نباید تجاوز کند یعنی این حق نباید برضد امنیت و آسایش دولتی که سفیر در دربار آن متوقف است باشد در قرون شانزدهم و هفدهم مسیحی از برای این حق حصر و حدی قائل نمی دانند و بدین جهت سفرای خارجه در خانه‌های خود شان بکلی آزاد بودند سهل است به آزادی سفارتخانه‌ها اکتفا نموده تمام محلهٔ سفارتخانه را در تحت حکومت خود میدانستند و این حق را بزبان لاطین - jus quarte - بزبان فرانسه droit des quarts - بزبان آلمانی Vierum tiers یعنی حق آزادی محلات می نامیدند معلوم است تا چه اندازه این حق برضد منافع دولت متوقف فیها و باعث سلب امنیت از اهالی المملکت بود زیرا که سفرا این حق آزادی محله را بمنزلهٔ حق تست (droit d'asiles) قرار داده بمیل و ارادهٔ خود از هر یاغی و باغی حمایت میکردند سهل است در محلهٔ سفرا بواسطهٔ حمایت آنها کنگاشها برضد حکومت محلیه مرتب و ایقاع فتنه و فساد میشد و بواسطه

این سوء استعمال از طرف سفرا در حق خارج المملکت خود بالاخره دول بستوه آمده مقرر داشتند که حدی بران حق قرار دهند و نتیجه آن شد که دول قبل از قبول کردن سفیر یرا بدربار خود با او شرط مینمودند که از حق آزادی محلات استنکاف نماید ولی در بعضی از شهرهای اروپ از قبیل روم و ونیز و مادرید و فرانکفورت روی این این وضع مدتی برقرار بود و در قرن هفدهم بمرور منقحل شد در روم حق مزبور دیرتر اضمحلال یافت و تفصیل آن از قرار ذیل است

پاپها کلیتهٔ برضد آزادی محله بودند و بطوری مدارا میکردند تا اینکه در سنهٔ ۱۶۱۶ این نوسانت (Innocent) نهم مصمم شد که آن حق را از میان برداد و حکم کرد حق محلات را احکام اجرا ننمایند لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه از این حکم متغیر شده سفیری با هشتصد نفر مسلح و مکمل بروم فرستاده حکم کرد که حق مزبور را مغتفا اجرا نمایند و هر چند پاپ (این نوسانت) نهم سفیر مزبور را تکفیر و تهدید کرد ثمری نبخشید و در مدت دوازده سال سفیر فرانسه در روم متوقف و حق محلات را بزور و قوهٔ جبریه اجرا میسنمود تا اینکه بالاخره پاپ وفات یافت ولوئی چهاردهم بعد از استماع فوت او از حق آزادی محلات گذشت بعد از اضمحلال آزادی محلات حق مصونیت سفارتخانها باحق بست در آن برقرار بود و چون دول مشاهده نمودند که حق بست برضد حقوق مالکیت آنهاست و خسارات لایتناهی از برای آنها از این حق تولید میشود رفته رفته این حق را هم از میان برداشتند ولی با انواع و اقسام صعوبت و اشکالات چنانکه از امثال ذیل مفهوم است

در سنهٔ ۱۷۲۶ یکی از وزرای فلیپ پنجم پادشاه اسپانیا موسوم به ری پردا چون منصوب شده بود استعفا نموده بسفارت انگلیس منتخب شد پادشاه اسپانیا اول بزمی از سفیر انگلیس خواهش نمود که Reichelda را از سفارت خارج نماید

زیراکه آن حرکت وزیرمشارالیه یک نوع اهانت نسبت به پادشاه بود سفیر به تکلیف مزبور راضی نشد و پادشاه اسپانیا بنای تهدیدات را گذاشته بالاخره یکدسته قشون بسفارت انگلیس فرستاده دوک [illegible] را توقیف و تمام اسناد و کاغذهای او را ضبط کردند سفیر انگلیس فوراً از مادرید حرکت کرد و بکسال تمام روابط سیاسیه مابین اسپانیا و انگلیس مقطوع ماند و چون در اینمدت حکومت اسپانیا تر ضیه مطلوبه را نداد و کدورت حاصله یکی از جهات جنگ فیمابین دولتین مزبورتین گردید

در سنه ۱۸۰۸ دو نفر سرباز در لباس ساده بسفارت روس در وینه پناهنده شده اظهار داشتند که سربازروس و از اسرای جنگ اند که از فرانسه گریخته اند حکومت اطریش حکم کرد که سفارت محاصره نموده دو نفر سرباز مزبور را باسم اینکه از جنگ گریخته اند مطالبه نمایند پرنس کوراکین پروتستهای سخت نموده و دولت اطریش ترضیه مقتضیه را داد بواسطه اینکه دولت روس حق حصری بحق مصونیت سفارتخانهای خارجه در پطرزبورغ قرار نمیداد حفظ همان اختیارات و امتیازات را از دول خارجه نسبت بسفرای خود مقیم دربارهای آنها مطالبه میکرد چنانکه از مثل ذیل معلوم است

در سنه ۱۷۵۲ اداره ضبطیه روس دو نفر را که در خدمت سفارت سوئد بودند دستگیر نمود روسیه را در باب فروش مسکرات مجری نمی داشتند توقیف کرد همینکه سفارت سوئد شکایت نمود دولت روس بتوسط تشریفاتچی خود از سفیر مزبور معذرت خواست و متعهد شد که این اقدام را کرده بغیر تنبیه نموده از رتبه صاحبمنصبی اخراج نمود.

در صد سال اخیر حق مصونیت سفارتخانها بالنسبه خیلی محدود شده است چنانکه از واقعه ذیل بخوبی مشاهده میشود

در سنه ۱۸۶۸ یکی از رتبه روس موسوم

بسفارت کبرای روس وارد شده وجداعانه بجهت مراجعت بروسیه از نایب سفارت

موسوم به بالش درخواست کرد و چون جواب منفی شنید یک تیر به بالش و دو تیر دیگر به نفر از خدام خالی کرد ضبطیه فرانسه بنا بدعوت سفیر کبیر بسفارت داخل شده قاتل را توقیف نمود و همینکه کار بمحکمه انجامید مابین دولتین روس و فرانسه در مسئله محاکمه منازعه و مشاجره شروع شد دولت روس مسکفیت که چون قتل در سفارت روس اتفاق افتاده و جانی و مجنی علیه هر دو تبعهٔ دولت روس اند باید در دیوانخانهای روسیه بانجام رسیدگی شود دولت فرانسه اعتراض میکرد که حق مصونیت سفارتخانه دخلی به جانی و مجنی علیه ندارد و از طرف دیگر دولت فرانسه چون از تمام اوضاع و احوال جنایت مطلع است طبیعتاً باین جنایت باید در محکمه فرانسه رسیدگی شود و دولت روس بالاخره اعتراض فرانسه را قبول کرد و دولی اعلام نمود که در بارهٔ سفارتخانه فرانسه در پطرزبورغ هم همین ملاحظه باید در آینده مجری باشد

حالا دیگر حق ثابت در سفارتخانه و کالسکهای سفرا بالکلی منسوخ است و همچنان بطریق اولی حق آزادی محلات لذا اگر کسی بسفارتخانه یا کالسکه سفیری ملتجی شود بر سفیر است که شخص را مسترد دارد والا استعمال قوهٔ جبریه در این موارد از طرف حکومت محلیه مشروع است

۲) عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای جنایت محلیه

معمول تمام دول متمدنه است که اگر سفیری مرتکب جنایتی شود محکوم بدیوانخانهای محلیه نخواهد بود بیقاعده در تمام قوانین دول ضبط و از عهود ازمنهٔ ماضیه همیشه مرعی و مجری بوده است برخی بمبنای این حق سفرا را بر تصور داخل خارج المملکتی قرار دهند بعضی حق مزبور را از متفرعات حق مصونیت سفرا شمارند و گویند که روابط سیاسیهٔ دول بدون این حق منظم نمیبود دلایلی که Montesquieu عالم و ادیب فرانسوی در این باب اقامه کرده گویا مؤید عقیده آخری باشد عالم مزبور میگوید:

Les ambassadeurs sont la parole du prince qui

les envoie et cette parole doit
être libre ..... on pourrait
leur imputer des crimes, s'il
pourraient être punis; on
pourrait leur supposer des dettes s'il
pouraient être arrêtés pour des dettes.

یعنی سفرای کبار نطق سلاطینی هستند که آنها را مأمور نمودند و این نطق باید آزاد باشد اگر قضیه
دسیسات سفرا بجهت جنایتی ممکن بود و میتوانستند آنها را به اعمال شنیعه متهم نمایند و کذلک اگر
توقیف سفیری بجهت تأدیه دیون ممکن بود و میتوانستند آنها را مدیون جعلی قرار دهند باری بنابراین
حق سفرا از محکومیت و اطاعت بدیوانخانهای دولت متوقف فیها آزادند و خواه جنایت آنها
متعارف باشد (یعنی راجع باشخاص متفرقه) و خواه پلیتیکی (یعنی راجع بدولت متوقف فیها) بهیچ
تابع دیوانخانهای جنایت دولت متوقف فیها نیستند و فقط تفاوتی که هست اینست که در صورت
ثانوی دولت مجنی علیها اقدامات مجدانه را بجهت پیش بندی و محافظت اتفاق جنایت بعمل میآورد
جنایات متعارفه سابقا زیاد اتفاق میافتاده است و امثال آنها از قرار ذیل است
در قرن هیجدهم وزیر مختار پرتوغال مأمور دربار وینه بشهادت اسپرطور آلمان گشت
اهالی وینه بقدری از این جنایت متاثر شدند که هجوم آورده
سفیر را بقتل رسانند اما ضبطیه دولت اطریش مانع شده وزیر مختار مزبور را بدولت خودش
فرستاد و سیاست از اجدا از دولت پرتوغال خواستند
وزیر مختار دولت هولاند را که در دربار
(یکی از دول کوچک آلمان بود و حالا جزو پروس است) در سنه ۱۷۶۳ مأموریت
داشت دو صبی زنی مشهوره بباروئس مرنس شده بود متهم نمودند که در اجرای وصیت نامه

شارالیها تقلب نموده است لذا بحکم حکومت محلیه توقیف و تمام اسناد و نوشجاتش
ضبط شد دولت هولاند جدا پروتست نمود و هر قدر حکومت Hesse Kassel
متعذر شد که چون وزیر مختار وصی بوده و بدان جهت باید تابع دیوانخانهای محلیه باشد
دولت هولاند متقاعد نشد تا اینکه پادشاه (Hesse Kassel)
مجبور شد که رسما عذر بخواهد
امثال جنایات پولیتیکی که غالبا باعث اقدامات مجدانه حکومت محلیه در محافظت اتفاق
جنایت یا برونز نتایج ناگوار آن شده از قرار شرح است
در سنه ۱۸۱۸ پرنس چلامار (Cellamare) وزیر مختار دولت اسپانیا
بدستور العملهای حکومت متبوعه خود کنکاشی ترتیب داده بود که نایب السلطنه انوقت فرانسه
که (فلیپ اورلیان) بود از حکومت خلع شود و قتی که این کنکاش از پرده بیرون
افتاد بحکم دولت حکومت محلیه خود سفیر شارالیه را توقیف و اسناد او را ضبط کرده
بدون اینکه سفیر مزبور را بمحکمه دولتی جلب نمایند از فرانسه اخراج کردند و هر قدر چلامار
از هیئت گرد دیپلوماتیک استمداد نمود فایده مترتب نشد زیرا که این حرکت دولت فرانسه
هیئت مزبوره مشروع میدانست
در سنه ۱۸۴۸ برادر بولور (Bulwer) ادیب مشهور انگلیسی که وزیر مختار انوقت دولت
در دربار اسپانیا بود بکارهای داخله مداخله نموده در کنکاشی که بر ضد دولت منعقد
شده بود مشارکت میکرد بالاخره دولت اسپانیا را ودات سیاسیه را با سفیر مزبور
مقطوع داشته شارالیه را از اسپانیا اخراج نمود
در سنه ۱۷۴۳ دولت روس بسفیر فرانسه de la chetardie اعلان کرد که چون
مداخله بکارهای داخله دولت روسی مینماید دولت مشارالیها او را بسمت سفارت
نمی شناسد و باید در ظرف بیست و چهار ساعت از پای تخت خارج شود و بعد که مکاتبات

سیاستیه که در این باب مشروع شد دولت برائت خود را بقرار ذیل نمود :
اولاً سفیر نباید پادشاهی را که در دربار آن متوقف است آلت استهزا قرار دهد
ثانیاً نباید کنگاش و مجالس پولیتیکی برضد دولت متوقف فیها مشکل و مرتب نماید
ثالثاً نباید راپورتهای مسخره آمیز و بیجا بدولت متبوعهٔ خود بدهد چنانکه از امثال فوق مشهود میشود دول در صورتیکه جنایت سفیری برضد حکومت آنها بوده حق عدم محکومیت آن سفیر را همیشه مرعی میداشتند ولی اقدامات واقیه را نیز بجهت حفظ طریق احتیاط و وقایهٔ امنیت در اخراج یا در صورت لزوم در توقیف سفیر مینمودند و این اقدامات حالا هم شرعی است چنانکه از اتفاقات ذیل مشهود است

دول متصدا امریکای شمالی در این اواخر از سوء حرکات وزیر مختار روسی بدولت مشارالیها شکوه نموده اظهار داشت که مداخلهٔ سفیر مزبور با مورد اخله مانع از اقامت او در واشنگتن خواهد بود زیرا که رئیس جمهوری نمیتواند راضی شود که دیپلوماتها در واشنگتن رویهٔ اسلاف خودشان پیش بگیرند بعد از این شکایت که در حقیقت اتمام حجت بود دولت روس وزیر مختار خود را که موسوم بکاتاکازی بود احضار کرد و اگر دولت روس در احضار سفیر خود مسامحه مینمود موافق حقوق دولت متصله حق داشتند که پاس پرت سفیر مشارالیه را اعاده داده حرکت او را از واشنگتن بخواهند
حق عدم محکومیت سفرا را بدیوانخانهای محلیه فعلا تمام دول قبول کردند و حتی این حق را در قوانین و نظامنامهای دیوانخانهای جنایت منظور داشتند و علمای حقوق هم به استثنای اوران همه این حق سفرا را تصدیق مینمایند و میگویند حق مزبور بحدی که برضد اساس امنیت محلیه نموده تولید مخاطرات از برای استقلال دولت متوقف فیها نکند ضرری ندارد

۳) عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای مدنی (حقوق)

چنانکه سفرا محکوم دیوانخانهای جنایت نمیشدند کذلک از تابعیت بدیوانخانهای مدنی (رجوع کن بقسمت متقدماتی این کتاب) آزاد بودند این اختیار سفرا نیز لازم و ملزوم حالت نمایندگی و مقام آنهاست امثال ذیل که از احکام دیوانخانهای ممالک مختلفه ماخوذ است این اختیار سفرا را خوب روشن میکند

در سنهٔ ۱۷۰۸ مات ویف (Matveieff) سفیر روس را در لندن بجهة عدم تادیهٔ دیونی که معادل پنجاه لیره برذمهٔ او بود بحکم دیوانخانه توقیف و حبس نمودند و بعد از تحصیل ضامن خلاص کردند همینکه ملکه از واقعه مطلع شد از سفیر مشارالیه رسما معذرت خواست و بجهت اینکه ترضیه بپطر کبیر بدهد یکسال بعد قانونی در عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای انگلستان اعلان کرد (بیل ۲۵ آوریل ۱۷۰۹) و علاوه بر آن سفارت فوق العاده بپطرزبورغ فرستاده معذرت خواست

در سنهٔ ۱۸۱۲ در ناپل بوت سو ([illegible]) نام آتشهٔ اول سفارت روس بجهت [illegible] قرض بدیوانخانه احضار شده بود آتشه مشارالیه در دیوانخانه حاضر شده و دلیل نمود که وجه سند را پرداخته است (زیرا که قبض رسید دارد) چون سند پاره نشده بود دیوانخانه تادیه وجه را مجدداً حکم کرد سفیر روس همینکه از واقعه احضار آتشهٔ سفارت خود بدیوانخانه مطلع شد فوراً ترک محاکمه از دیوانخانه مطالبه کرده اعلام نمود که دولای سیاسی و اجزای آنها محکوم دیوانخانهای محلیه نیستند دولت ناپل هم حکم ترک محاکمه را داده و در مراسلهٔ رسمی از ۱۷ ژولیه ۱۸۱۲ اظهار معذرت نمود و بوت سود هم بواسطهٔ اینکه بدیوانخانه حاضر شده بود مدت دو هفته بحکم رئیش محبوس شد

در سنهٔ ۱۸۳۶ وزیر مختار متصلهٔ شمالی اوئی تن (Wheaton) نام در برلن بعد از انقضای اجارهٔ سفارتخانه و قبل از اینکه بخواست سفارت را بخانه دیگر ببرد صاحب خانه اولی اشیاء سفارت را در ازای تادیهٔ وجه غرامت خرابی خانه توقیف نمود وزیر مختار برحسب

اختیارات خود بحکومت شکایت کرد دولت پروس اظهار کرد که حق با صاحب خانه است زیرا که توقیف اشیاء بجهة تادیه غرامت خرابی خانه قانون عمومی است و در این مورد نیز باید اجرا شود بالاخره کار بمکاتبات رسمیه فیمابین دول متصلهٔ امریکای شمالی و پروس انجامید در اینمکاتبات مسئله عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای جنایت و مدنی روشن شد و هر دو طرف آن حق سفرا را قبول نمودند ولی یک مسئله لاینحل و مجهول ماند و آن این است که توقیف اشیاء وزیر مختار بتوسط شخص عامی و مجهولی که موافق قوانین محلیه است بر ضد اختیارات مذکوره سفیر میتواند بود یا خیر

در سنهٔ ۱۸۷۵ دیوانخانه سن آرز سیدگی باد عائی که مدعی علیه آن وزیر مختار جمهوری هوندوراس (Honduras) بود امتناع نمود اگرچه آن امتناع شرعی نبود زیرا که وزیر مختار مزبور Herran نام تبعهٔ فرانسه بود و ما در فوق گفتیم که در صورتیکه تبعهٔ دولتی در دربار آن دولت سفارت میباید از اختیارات سفارت استنکاف مینماید از امثال فوق اختیارات سفرا در عدم محکومیت بدیوانخانهای مدنی بخوبی مفهوم است قوانین داخلهٔ دول هم بهمین اصول راجاری است و امروزه در تمام ممالک این حق سفرا مجری است حق عدم محکومیت سفرا در موارد معینی حفظ و اجرا میشود بعبارة اخری در این موارد که ذیلا شروح آنست سفرا مثل سایر طبقات ناس و تبعه خارجه تابع قوانین و دیوانخانهای مدنی هستند

اولا در صورتیکه وکلای سیاسی در خدمت دولت متوقف فیها و یا تبعهٔ آن دولت باشند (جهتش در فوق ذکر شد)

ثانیا اگر وکلای سیاسی صاحب املاک و علاقه در دولت متوقف فیها باشند (واضحست که سفرا در صورت داشتن علاقه در کارهای راجعه بعلاقهٔ خودشان حکم اشخاص متفرقه را می یابند و لذا باید محکوم قوانین مملکت متوقف فیها باشند)

ثالثا وقتیکه وکلای سیاسی در دولتیکه محل توقف انهاست تاسیس تجارت خانه نمایند (در اینصورت نیز حکم اشخاص متفرقه را دارند)

در یک موقع هم بعضی از حقوق دانها سفیر را محکوم دیوانخانه محلیه میدانند و آن مورد است که سفیر بطیب خاطر بدیوانخانه محلیه رجوع نموده ادعائی بر شخصی نماید در اینصورت اگر مدعی علیه در مقابل ادعای سفیر نیز اظهار دعویه نماید واضحست که سفیر مجبور میشود جواب بدهد و تابع دیوانخانه میگردد زیرا که موافق اصول قوانین مدعی و مدعی علیه در نظر قانون صاحب حقوق متساویند ولی برخی از علماء حقوق این مورد را قانونی نمیدانند و میگویند که سفیر حق رجوع بدیوانخانه محلیه را بطیب خاطر ندارد زیرا که حقوق و اختیارات او شخصی نیست بلکه بسته بمقام و حالت سیاسیهٔ اوست و بدان جهت استعفا و استنکاف از حقوق مزبوره بمیل و خاطر خود سفیر نیست بلکه مادامیکه دولت متبوعه سفیر اجازهٔ رجوع بدیوانخانه محلیه را بسفیر خود نداده دیوانخانه نه حق پذیرفتن ادعای سفیر را بر کسی دارد و نه مجبور نمودن مشارالیه را بدادن جواب در مقابل مدعی علیه و اینعقیده صحیح است

فصل ششم
در سایر حقوق و اختیارات وکلای سیاسی

در فوق گفته شد که حقوق و اختیارات وکلای سیاسی بر دو قسم است: حقوق اصلیه و حقوقیکه اهمیت درجهٔ اولی را ندارند در اینفصل از حقوق اخیره مذاکره خواهد بود و فقط بعضی از آن حقوق و اختیارات را که مطمح نظر بوده در موارد معینی توانند مورد اعتنا وقت باشند شرح میدهیم حقوق غیر اصلیه وکلای سیاسی از قرار ذیل است

۱) حق عبادت در معابد سفارتخانه‌ها

بموجب این حق سفارتها مختارند که موافق قوانین وعادات مذهبی که در دولت متبوعه
آنها عمومیت یا رسمیت دارد تشکیل وترتیب معابد نموده خودشان یا برادران مذهبی دیگران
معابد عبادت نمایند این حق حالا اهمیتی ندارد زیرا که دول متمدنه آزادی عبادت
واحترام مذاهب مختلفه را از بدیهیات اولیه میدانند ولی سابقا این حق بسیار مهم بود
زیرا که عبادت بطریقه مذاهب خارجه بقدری ممنوع وقدغن بود که در اطریش که مملکت
کاتولیک مذهب است عبادت بکیش پروتستان بکلی ممنوع بود وفقط سفارتخانه‌ها
بواسطه حق مزبور اختیار عبادت را بآئین مذهب خودشان داشتند وحتی مترجمین
معبد سفارتخانه نیز آزاد ند سهل است بعضی از حقوق وکلای سیاسی را دارند وذی حق
که تمام آداب وعادات مذهبی خود را اجرا نمایند ولی فقط در خود سفارتخانه چنانکه ترکیب
دسته‌ها وگردش مذهبی در کوچه وبازارها ونواختن ناقوس وغیره معمول نیست درباب
عقد ازدواج ومناکحه در معابد سفارتخانه‌ها بین حقوق دانها اختلاف است بعضی عقد و
نکاح در آن معابد را از نقطه نظر قوانین مملکتی دولت متوقف فیها صحیح میدانند وبمبنی این
عقیده آنها برحق خارج المملکتی سفارتخانه است (زیرا که سفارتخانه چنانکه در فوق ذکر شد
مثل یک قسمت دولت متبوعه سفیر محسوب ومنظور است ولذا باید قوانین دولت متبوعه سفیر
مجری وصحیح باشد) ولی برخی دیگر از علمای حقوق نکاحی را که بموجب قوانین دولت متبوعه
سفیر منعقد وبرخلاف قوانین دولت متوقف فیها باشد صحیح نمیدانند واین فرقه را عقیده آنست
که حق خارج المملکتی فقط شامل وکلای سیاسی است وبعقد ونکاح دخلی ندارد

۲) معافی سفرا از تادیهٔ مالیات وحق گمرک

سفیر فقط معاف است از تادیهٔ مالیات وعوارضی که نسبت تابع وتبعوی مابین سفیر
ودولت متوقف فیها برقرار مینماید بعبارة اخری سفیر از تادیه مالیات مستقیمه شخصی که

از کلیهٔ نفوس مملکت اخذ میشود (سری) آزاد است ولی تمام عوارض ومالیات غیر
مستقیمه را از قبیل مالیات ارزاق وأجناس واشیاء وغیره باید بدهد
مالیات مستقیمه عبارت است از مالی که مالک شیئی مستقیما واز منفعت خود بدولت میدهد
بدون اینکه همین مالیات را آخری دیگران تحمیل نماید مالیات غیر مستقیمه بعکس بر دیگران
تحمیل میشود
مثلا مالک خانه اگر سالی صد تومان مالیات خانه بدولت بدهد از منفعت خانه داده است
احتمال دارد بتواند بر مستاجر این مبلغ را تحمیل کند وممکن است که نتواند پس در اینصورت
مالیات را مستقیما خود مالک خانه بدولت میدهد اما تاجر وکسبه عوارض دولتی را از
قبیل گمرک وبلیت تجارت واضافیه وغیره همیشه بر قیمت اشیاء میافزایند این عوارض
فیمابین مشتریها توزیع وتقسیم میشود در اینصورت خود تاجر در حقیقت طرف معامله با دولت
بلکه اشخاص متفرقه که مشتری هستند طرف هستند ولی بطور غیر مستقیم بدین جهت این نوع عوارض را
غیر مستقیمه مینامند
موافق قاعده مزبوره بایستی سفیر حق گمرک را هم بدهد ولی بواسطه تراکت بین الملل سفرا
از ادای حقوق گمرکی نیز معافند سابقا سفرا از تادیهٔ حقوق گمرکی بکلی آزاد بودند ولی
بواسطه اینکه بعضی از سفرا بنای افراط وتفریط وتجاوز حدود را گذاشته مال التجاره زیادی
از خارجه خواسته تجارت میکردند وازاین قبیل قوانین راجعه بگمرک سکته وارد میآوردند
(مثلا کنت کامیلی نماینده فرانسه در دانمارک) دول مجبور شدند که این حق را
محدود کنند امروزه معافی سفرا از تادیهٔ حقوق گمرکی اولا بقرارداد های بین الدول
ومعامله متقابله است وثانیا اشیاء وامتعه‌ایکه از تادیهٔ حقوق گمرک معاف است
باید بقدر حاجت ولزوم سفارتخانه باشد (نه بجهت تجارت)
مثلا در اطریش وانگلیس وفرانسه وروسیه قرار بر این است که اشیائیکه سفیر در وقت

در رود بدولت متوقف فیها باخود دارد از حقوق گمرک معاف است ولی بعد هرچه
از خارجه بیاورد باید موافق قرارداد بین الدولتین متبوعه سفیر و متوقف فیها و معاملة
بقابله باشد

از انچه در باب مالیات و عوارض گفته شد معلوم است که اگر سفیر املاک و مستغلاتی
در دولت متوقف فیها داشته باشد از تادیهٔ مالیات آن معاف نیست و کذلک
باید مالیات سفارتخانه را احقا بپردازد مگر انکه خانه سفارت متعلق بدولت متبوعه
سفیر باشد در اینصورت واضحست که نزاکت دولت متوقف فیها مانع از مطالبهٔ مالیات
سفارتخانه خواهد بود

فصل هفتم
وسعت حقوق و امتیازات دیپلماسی

حقوق و امتیازات دیپلماسی را اصلا بقدری وسعت میدهند که شامل بعضی
اشخاص علاوه بر آنهائیکه در فوق ذکر شد میتواند شد چنانکه در جای خود اشاره شد
حقوق و امتیازات دیپلماسی که عبارت باشد از حق مصونیت و حق خارج الملکت
بایستی فقط شامل اشخاص سفیر کبیر و وزیر مختار و وزیر مقیم و شارژ دافرها باشد ولی فعلا
این حقوق و امتیازات را بتمام اجزای سفارتها از قبیل مستشار و نایب اول
و دویم و سیم و وابسته های نظامی و بحری و غیرها و طلاب سفارت و روحانیتی
که در خدمت سفارت اند و کذلک اطبای سفارت و کلیه چاپارهای مخصوص و اعضای
خانواده سفیر میدهند اصولا توسعه این حقوق و امتیازات را برخی از حقوق دانها
صحیح نمیدانند و میگویند که حقوق مذکوره لازم و ملزوم انجام ماموریتهای دیپلماسی
سیاسی است و استعمال این حقوق فقط بواسطه آنها قانونی و منطقی است ولی اجزای

سفارتخانه ها محتاج باین حقوق نیستند مگر در صورتیکه باز در ماموریتی باشند مثل
چاپارهای مخصوص و غیرها با وجود اینکه اصولا اجزای سفارتها باید دارای حقوق و
امتیازات دیپلماسی باشند فعلا تمام دول توسعه حقوق و امتیازات مزبوره
قبول نموده شامل اجزای سفارتها مینمایند چنانکه از اتفاق ذیل بخوبی مشاهده میشود
که تا چه درجه دول شمول حقوق و امتیازات دیپلماسی را درباره اجزای
ماموریت و اعضای خانواده انها لازم دانسته اینوضع را محفوظ دارند

در سنهٔ ۱۸۱۶ یکی از عمال ضابطیهٔ شهر روم شخصی را که نوکر سفارت روس در آنشهر بود توقیف
نمود جنرال تویل وزیر مختار روس پروتست سخت نموده استخلاص نوکر خود را
فورا مطالبه کرد سهل است باستخلاص آدم خود اکتفا نکرده مطالبه ترضیه نمود پاپ
حکم نمود که تحقیقات کامله در این باب بعمل اورند و بعد رئیس پلیس را مامور کرد که
از سفیر معذرت بخواهد با وجود همهٔ این اقدامات سفیر متقاعد نشد تا انکه بالاخره
دو نفر صاحبمنصب از طرف دولت بسفارت روس رفته رسما ترضیه خواستند
حالا هم همین حوزه حقوق و امتیازات اجزای سفارتها برقرار و محفوظ است
در این باب معتقد دول انست که دولای سیاسی مادامیکه اجزا ملتزمین انها حق
مصونیت و حق خارج الملکت را داشته باشند نمی توانند انیت لازمه را داشته
با اطمینان قلب مشغول انجام مشاغل خود باشند

اجزای سفارت میتوان بدو قسمت منقسم نمود

اولا اجزای رسمی مانند مستشارها و نواب و آتشه ها و چاپارهای مخصوص و غیره

ثانیا اجزای غیر رسمی مثل اعضای خانواده سفیر منشی مخصوص او و مستخدمین
سفارت از قبیل ناظر و قواص و اطاقدار و پیشخدمت و غیره برخی
از حقوق دانها مثل کانو مابین اجزای رسمی و غیر رسمی سفارتها

تفاوتی نمیکند و آن این است که اجزای رسمی سفارت حق خارج المملکت را دارند و اگر مرتکب جنایتی بشوند خواه این جنایت خارج از سفارتخانه اتفاق افتاده باشد و خواه در خود سفارتخانه محکوم بدیوانخانه های محلیه نیستند بلکه باید بجنایات آنها در مملکت متبوعه آنها رسیدگی شود اما اجزای غیر رسمی اگر جنایتی از آنها در خود سفارتخانه سر بزند باز حکم اجزای رسمی را دارند زیرا که سفارت چنانکه گفته شد قسمتی از مملکت متبوعه سفیر محسوب میشود ولی در صورتیکه اجزای غیر رسمی مرتکب جنایتی در خارج سفارتخانه شوند باید تابع دیوانخانه محلیه باشند این عقیده منطقی است زیرا که اجزای غیر رسمی اهمیتی بجهة انجام مشاغل سفیر ندارند که حقوق و امتیازات از داشته باشند ولی اتفاق افتاده که این قاعده مجری نشده

در سنه ۱۸۱۲ قونص سفارت باویر در برلن بشیجدنست همان سفارت را در بیرون سفارتخانه کشت و دولت پروس چون جانی و مجنی علیه هر دو تبعه باویر بودند جانی را بسفارت باویر تسلیم کرد اما اگر جانی یا مجنی علیه رعیت دول متوقف فیها بودند بدون شبهه دیگر حق خارج المملکت مجری نمیشد و سفیر مجبور میشد که جانی را از حمایت خود معاف داشته رسیدگی را بدولت متوقف فیها واگذار نماید

امتیازاتیکه حقوق و امتیازات مصونیت و خارج المملکت نسبت بآنها اجرا میشود فعلا سفارتخانه و دفاتر و کالسکه و در شکه سفیر است و توسعه این حقوق و شمول آن بجملگی سفیر حالا دیگر معمول و مجری نیست

سابقا سفرا بواسطه حقوق و امتیازات مذکوره در فوق حق رسیدگی بجنایات واقعه در سفارتخانه و تنبیه و تعقیب سیاست اجزای سفارت را داشتند چنانکه از اتفاقات ذیل معلوم است

در سنه ۱۶۰۳ یکی از اعضای سفارت کبری فوق العاده فرانسه که بجهت تهنیت جلوس

شارل اول بریاست دوک دوسولی (Sully) بلندن رفته بود در هنگام دعوا یکی از انگلیسها را کشت سفیر کبیر مزبور محکمه بجهت رسیدگی باین جنایت ترتیب داد جانی را محکوم بقتل نمود و بعد شارل اول جانی را بخشید حالا وکلای سیاسی حق محاکمه را جه در کارهای مدنی و چه در کارهای جنایت ندارند و فقط میتوانند مابین تبعه دولت متبوعه خود حکم و اقع شوند در صورتیکه تبعه مزبوره بطیب خاطر بحکمیت سفیر متوسل شوند و کذلک حق دارند قرارنامه‌های منعقده مابین تبعه دولت متبوعه خود شان را تصدیق و امضا نمایند و وصیتنامه‌های آنها را ثبت و امانتا ضبط کنند و تذکره برحایای دولت خودشان بدهند و آنها را ویزا نمایند اگر سفیری از حقوق و امتیازات خود خارج شده بامور غیر حصه مداخله نماید دولت متوقف فیها دیگر احضار او را از دولت متبوعه نخواهد و در صورتیکه احضار مطلوب بعمل نیاید روابط سیاسی را با سفیر قطع نموده پاس پرت او را با نجودش معاودت داده موعدی بجهت حرکت سفیر و خروج از دولتیکه در دربار آن مأموریت داشت معین کند و اگر با وجود این اقدامات بعد از انقضای موعد معین سفیر حرکت نکند تحت الحفظ او را بسرحد دولت متبوعه

فصل هشتم

اجزای سفارتها

چنانکه در فوق اشاره شد اجزای سفارتها را میتوان بدو قسمت منقسم نمود

۱) اجزای رسمی و ۲) اجزای غیر رسمی

۱) اجزای رسمی سفارتها

اجزای رسمی عبارتند از مستشارها و نواب سفارت کبری یا سفارت و آتشه‌ها (نظامی و بحری و غیره) و طلاب سفارت و مترجمین و قراول (Chancelier)

وغلام بچها (در سفارتهای مجلل) و روحانیین (در صورتیکه سمتی در سفارت باشد) وطبیب و چاپارهای مخصوصه که مأمور ایصال مکاتبات رسمی سفارت بوزارت خارجه و جاهای لازم دولت متبوعه سفارت اند مستشار و نواب سفارت کبری در رتبه و مقام بر مستشار و اب سفارت برتری دارند

نواب سفارتهای پاپ (auditeurs de nonciature) یا نماینده در صورتیکه نواب مزبوره در غیاب nonce موقتا کارهای سفارت پاپ را اداره میکنند internonce نامیده میشوند نواب هم در سفارت کبری یا سفارت کلیه به درجه منقسم میشوند نایب اول و دویم و سیم . مستشارها و نواب و سایر اجزای رسمی سفارت کبری و سفارت هرچند داخل در حوزهٔ وکلای سیاسی نیستند ولی حقوق مصونیت و خارج المملکت شامل حال آنها نیز میشود حتی در بعضی موارد تا یکدرجه حق نمایندگی را دارند اگرچه تشریفات مخصوصه در حق آنها بعمل نمی آید اجزای رسمی بخصوص مستشارها و نواب یک امتیاز دیگر نیز بر اجزای غیر رسمی سفارت دارند و آن این است که انتصاب آنها مأموریت بتوسط دولت متبوعه آنهاست در صورتی که سفیر کبیر یا سفیر مأموریت آنها را بسمت مستشاری یا نیابت وغیرها بوزارت خارجه دولت متوقف فیها اطلاع میدهد و به پادشاه اندولت در موارد مقتضیه آنها را معرفی مینماید و موافق قوانین و دستورالعملهای مخصوصه حدود مطیع و مطاعی ما بین اجزای رسمی و رئیسی سفارت معین میشود بخلاف اجزای غیر رسمی که فقط در تحت ریاست سفیر هستند یعنی مشاغل مستشارها و نواب بسته بقوانین داخله دولت متبوعهٔ آنهاست ولی مشاغل این اجزا کلیتهٔ از قرار ذیل است

انشاء مراسلات رسمیهٔ سفارت بوزارت خارجه دولت متوقف فیها ی سفیر مزبور و استخراج آنها مذاکرات شفاهی برحسب دستورالعمل سفیر با ادارات مختلفه دولت

متوقف فیها نظارت و تنظیم دفترخانهٔ سفارت مکاتبات رسمیه سفیر با جای او در صورت فقدان دفترخانه منظمی در سفارت مشاغل دفترخانه هم منضم بمشاغل مستشار و نواب میشود مثلا ترتیب صورت مجالس نوشتن تصدیق نامه و امضاء و راجعه بتولد و عقد و نکاح و فوت تبعهٔ دولت متبوعه و دادن تذکره و ویزای آن وغیره کلیتهٔ مستشار و نواب سفارت مؤید و معاون سفیر هستند و در غیاب آن به ترتیب درجات مصلحت گذار (یا شارژدافر) واقع میشوند

۲) اجزای غیر رسمی سفارتها

اجزای مزبوره عبارتند از منشیهای مخصوص secretaires privés سفیر و طبیب مخصوص او و غیره و غیره این اشخاص بکلی تابع سفیر و در تحت ریاست او و اقتدار و بدیهی است که مقام اجزای رسمی را نداشته هیچوجه حق نمایندگی را نیز دارا نیستند . مگر بواسطهٔ نزاکت بین الملل رسم است که حق مصونیت و خارج المملکتی را بواسطهٔ التزام آنها بسفیر بآنها میدهند و شرایط اجزای امتیازات مزبوره در حق آنها در جای خود ذکر شده و اینجا حاجت بتکرار نیست

فصل نهم

تشریفات سفرا

تشریفات سفرا در تمام دول یک طرز و ترتیب نیست بلکه بسته برسوم و عادات دربار دول است و غالبا سلاطین خودشان ترتیب و اندازهٔ تشریفات سفرا را معین میکنند فقط ملاحظه که در اینمسئله مورد امعان دقت است آن است که تشریفات درباری طوری باید ترتیب داده شود که بحالت نمایندگی و حیثیت و شرف سفرا برخورد بعد از تذکره و دیدهٔ اختلاف مابین دربارها در تشریفات سفرا خیلی کمتر و رسوم پذیرائی نمایندهای سیاسی شابه همدیگر

واقعشده است لهذا قواعدی که در تشریفات سفرا عمومیت یافته در اینجا بطور اختصار ذکر مینمایم تا سرمشق این مسئله بدست آید

سفیر بعد از ورود بپای تخت دولت متوقف فیها این ورود خود را بواسطه مراسله رسمیه بوزیر خارجه آن دولت اطلاع داده بجهت شرفیابی بحضور پادشاه از وزیر بار حضوری درخواست مینماید و سوادی هم از اعتمادنامه خود در لفف مراسله بوزارت خارجه میفرستد بار حضور مطلوب یا محصل و رسمی است و یا بطور خصوصی ترتیب بار حضور محصل که غالبا بسفرای کبار دونس ها داده میشود از قرار ذیل است

کالسکهای درباری در ساعت معین در دم سفارتخانه حاضر شده سفیر کبیر را با اجزای رسمی آن بعمارت سلطنتی میبرند و در عرض راه همه نوع احترامات و سلام نظامی و غیره بعمل میآید در عمارت سلطنتی اول تشریفاتچیها و بعد رئیس تشریفات (یا وزیر تشریفات) دوم وزیر دربار و غیره سفیر کبیر را استقبال میکنند بعد از چند دقیقه استراحت پادشاه سفیر کبیر را در تالار تخت سلطنت (Salle de trone) باحضور شاهزادگان عظام و رجال فخام دولت و صاحبمنصبان درباری می پذیرد اگر پادشاه نشسته است سفیر کبیر هم بعد از اذن و اجازه سلطان روی کرسی قرار میگیرد و الا (در صورتیکه پادشاه ایستاده باشد) سفیر کبیر نیز ایستاده اعتمادنامه خود را تقدیم نموده و در نطق مختصر و جامعی بموضوع ماموریت خود و روابط و مراودات حسنه که فیمابین دولت متبوعه سفیر کبیر و دولت متوقف فیها حاصل است اشاره مینماید (در رسم ادب نزاکت بین الملل مقتضی است که سفیر کبیر سواد نطق خود را قبل از وقت بوزیر خارجه ارسال دارد تا پادشاه بتواند جواب خود را مطابق نطق سفیر کبیر نماید) بعد از مرخصی از حضور پادشاه سفیر کبیر بحضور زوجه پادشاه (در نزد ملل مسیحی) و ولیعهد و شاهزادها شرف میشود و پس از انقضای بار حضور وزیر خارجه بفاصله کمی رسما از سفیر کبیر دیدن مینماید (این ملاقات در حقیقت

ویزیت رسمی است که وزیر خارجه از طرف پادشاه و خودش بسفیر کبیر مینماید
تشریفات وزراء مختار بالنسبه کمتر است و پادشاه آنها را در اطاقی که مخصوص پذیرائی سفرای خارجه است (نه در تالار تخت سلطنت) ایستاده می پذیرد و شاهزادگان عظام هم حاضر میشوند بسا اتفاق میافتد که سفرا در کابینه (اطاق تحریر) پادشاه بطور خصوصی پذیرفته میشوند و در اینمورد یا پادشاه تنها است و یا بعضی از صاحبمنصبان درباری از قبیل خوانسالار (Grand maréchal De la cour) و پیشخدمتباشی (Grand Chambellan) حاضرند غیر از بار حضوری که در ابتدا ماموریت و انقضای آن بسفرا داده میشود در عرض توقف آنها در دربار دولتی در موارد مقتضیه (مثلا بجهت تقدیم نشان یا نامه پادشاه متبوع خودشان و یا بالاخره بجهت ابلاغ امور خانوادگی و شخصیه پادشاه متبوع خود و غیره) سفرا نیز بار حضور داده میشود

در بعضی از دربارها رسم است که سفرا در موقعی بحضور پادشاه شرفیاب شوند مثلا در اول سال (عید نوروز) و این شرفیابی سفرا را هیئت اجتماع حلقه دیپلوماتیکی (Cercles Diplomatiques) مینامند در حلقه دیپلوماتیکی پادشاه بهیئت دیپلوماتیکی در ورود میکند نه سفرا به پادشاه شاهزادگان و افراد هم بهمین ماموریت آنها از طرف وزیر خارجه دولت متبوعه در نزد وزیر خارجه دولت متوقف فیها است اعتمادنامه خود را از وزیر خارجه گرفته بوزیر خارجه تسلیم میکنند و فقط در حلقه دیپلوماتیکی به پادشاه معرفی میشوند رسمت که سفرا بعد از بار حضور رسمی شروع بملاقات بهیات دیپلوماتیکی نمایند

ولی موافق تشریفات بعضی از دربارها بعد از اینکه سفیر کبیر بار حضور یافت بتوسط نایب سفارت کبری یا کسی دیگر بهیئت دیپلوماتیکی اعلام میکند که رسما قبول شده و منتظر دیدنیت آنها میشود در جواب معمول است که از سفرای کبار سفیر کبیر شخصا بازدید نماید ولی از سفرا و وزراء مختار سفیر ستادن کارت هم بازدید بعمل میآید جای سفرا (کلیه) در مجالس رسمی و سرمیز بدرجه و اقدمیت آنها تعیین میشود

دلی نسبت به اولیا و امنای دولت متوقف فیها جاهای سفرا غالبا موافق قواعد ذیل معین میگردد

اولا سفرا بهیچوجه من الوجوه حق سبقت بر پادشاه دولت متوقف فیها ندارند برشاهزادگان عظام از قبیل اولاد و اخوان پادشاه هم نمیتوانند سبقت نمایند (در باب اولاد و اخوان پادشاه قاعده مزبوره بدون تکلف مجری است درصورتیکه پادشاه درجه اپسر طوری یا پادشاهی را داشته باشد ولی اگر گراندوک یا پرنس بواسطه فقدان قاعده کلی حل مسئله قدری مشکل و بسته بمقتضیات وقت است)

ثانیا در خارج دربار سفرای کبار نباید بر وزیر خارجه سبقت نمایند معمول است که وزیر خارجه را برخود مقدم دارند ولی باستثنای وزیر خارجه دولتی هستند که بر تمام وزرا دامنای دولت متوقف فیها تقدم نمایند و فقط درصورتیکه وزرا در سفارتخانه مدعو باشند بواسطه تراکت بر سفرا مقدم اند

فصل دهم

تکالیف سفرا و انقضای ماموریت آنها

تکالیف سفرا از قرار ذیل است

اولا سفرا باید پادشاه یا ملت خود را بنمایانند و ماموریتهائی که بعهده آنها رجوع میشود انجام بدهند

ثانیا سفرا مکلفند که حافظ حقوق تبعه دولت متبوعه خود باشند درصورتیکه بواسطه تعدی و اجحاف حکومت محلیه حقوق تبعه در مخاطره است

ثالثا باید باقدامات مقتضیه مانع از نقض عهدنامه و قرارنامه های منعقده با دولت متبوعه خود باشند

رابعا باید یک نوع نظارت نسبت به تبعه دولت متبوعه خود داشته آنها را از حرکات

واعمالی که باعث سلب امنیت از دولت متوقف فیها یا موجب تضییع منافع دولت متبوعه است ممانعت نمایند و درصورت لزوم تهدید و در مواقع مقتضیه اقدامات لازمه را در تبعید آنها بنمایند

خامسا تسویه بعضی امور که راجع بدفتر خانه سفارت است و در جای خود ذکر شده

سفیر از ماموریت خود در موارد ذیل انفصال می یابد

اولا درصورتیکه ماموریت سفیر موقتی بوده (ad interim) و مدت ماموریت منقضی گردیده

ثانیا در وقتیکه ماموریت سفیر انجام یافته مثلا تهنیت جلوس پادشاهی به تخت سلطنت و نظایر آن

ثالثا اگر پادشاه متبوع سفیر فوت کرده یا از تخت سلطنت استعفا نموده و یا خلع شده در اینصورت ماموریت سفیر باید تجدید شود و اعتمادنامه تازه از برای او فرستاده شود

رابعا اگر جنگی فیمابین دولتین متبوعه و متوقف فیهای سفیر شروع شد

خامسا درصورتیکه سفیر خودش از ماموریت خود استعفا نموده قطع مراوده سیاسی با دولت متوقف فیها نموده (مورد یت که جنگ اعلام سفیر باطی نخواهد شده و ترضیه مطلوبه بعمل نیامده باشد)

سادسا سفیر از ماموریت خود منفصل میشود درصورتیکه دولت متوقف فیها اخضار او را از دولت متبوعه بخواهد

سابعا اگر سفیر بطیب خاطر یا بجهتی از ماموریت خود استعفا نماید

ثامنا درصورت اخضار او از طرف دولت متبوعه

تاسعا درصورت فوت سفیر. قرار انفصال سفیر از ماموریت خود این است که قبل از حرکت از دولت متوقف فیها بحکومت محلیه اخضار خود را اطلاع داده ضمنا باخذ حضور مرخصی را که مشهور به (Lettre de congé) است درخواست میشود

وبهنگام این بار احضارنامه خود را (Lettre de rappel) که از طرف
دولت متبوعه وارد تقدیم کرده جواب از اکه مشهور است به (Lettre de
créance) تحصیل میکند بعد از وزارت خارجه دولت متوقف فیها پاس پرت
وسفارش نامه و احکام وغیره که در صورت لزوم بجهت تسهیل مسافرت باو داده میشود
گرفته حرکت مینماید معمول است که مادامیکه سفیر از دولت متوقف فیها خارج نشده
تمام حقوق و امتیازات دیپلوماتیکی او برقرار و مرعی و مجری است اگر احضار سفیر
بواسطه شروع مخاصمت یا بمیل دولت متوقف فیها بوده معلوم است که بار حضور و
تشریفات بعمل نمی آید

درصورتیکه سفیری درحین مأموریت فوت نماید نایب اول یا درصورت فقدان او
سفیری از دول متحابه دفاتر و اشیاء سفیر متوفی را احضار و موم نموده اقدامات
لازمه را در تهیه تشریفات و تشییع جنازه و کفن و دفن بعمل میآورد

معمول دول آنست که بواسطه نزاکت بین‌الملل حقوق و امتیازات اعضای خانواده
سفیر متوفی را تا چندی مرعی میدارند واضحست که مسائل راجعه بارث و وصیت و
وغیره موافق قوانین دولت متبوعه سفیر متوفی حل و تسویه میشود

باب پنجم
حقوق قونسولها
فصل اول
تعریف قونسولها و تاریخ نشو و نمای حقوق آنها

وکلای سیاسی چنانکه از کلیه باب چهارم مفهوم است مؤید بقاء و دوام صلح و حافظ مناسبات
سیاسیه دول بوده آلت روابط و اختلاط و امتزاج بین‌الملل هستند قونسولها نیز آلت
روابط بین‌الملل اند ولی حفظ و صیانت مینمایند منافعی را که راجع بعموم ناس و تمام طبقات
ملت و دولت متبوعه خودشان است (مثلا ترویج حرفت و تجارت و ترقی صنعت و زراعت
وغیره چنانکه در ذیل مشروحا ذکر خواهد شد)

حقوق قونسولها عبارت است از جمیع قواعد و قوانین و عاداتیکه معین میکند اعمال و
افعال آنها را و اختیارات و امتیازاتی که بآنها در روابط بین‌الملل داده میشود بعضی را
معتقد آنست که ابتدای ایجاد قونسولها در یونان و روم بوده و مقصود آنها
یونانیها proxènes و patrons رومی‌ها بوده ولی
در مدخل (مقدمات) این کتاب ذکر شد که پروکسن و پاترون را نمیتوان وکیل
فرض کرد زیرا که آنها از طرف دولت اجنبیه مأموریتی نداشتند بلکه خود دولتین
یونان و روم آنها را معین مینمود که در موارد مقتضیه حمایت لازمه را از اهالی خارجه
وغیرها بخصوص در رهنمائی بترتیب و اوضاع دیوانخانهای محلیه و وکالت آنها
در جاهای لازم بعمل آورند تا منافع و حقوق اهالی خارجه مصون و محفوظ ماند و شباهتی
بقونسولهای حالیه که از طرف دولتی در دول دیگر بجهت حفظ منافع آحاد و افراد ملتی معین میشوند
ندارند احداث قونسولخانه‌ها از قراریکه تاریخ نشان میدهد در قرون وسطی شده است

جنگهای صلیب باعث ازدیاد الفت و رابطه مابین مغرب و مشرق (اروپا و آسیا) شده تجار مسیحی و مسلم بنای اختلاط و ارتباط تجارتی را مابین خود گذاردند و بدین منوال در شامات و فلسطین و آسیای صغرا حصه تجارتخانه‌های اروپائی پدید آمد و چون در این عهد مقرر بود که هر کسی از اتباع خارجه بقوانین وطن خود رفتار نماید تمام این تجارتخانه‌ها نیز بقوانین عادات اوطان خود عمل مینمودند بواسطه رونق تجارت بین‌الملل در بعضی از شهرهای دول اروپای جنوبی (از قبیل فرانسه و ایطالیا و اسپانیا) قواعد و عادات مبنی بجهت تجارت معمول شده امور تجارتی موافق آن قواعد تسویه میشود و شخصی که بقواعد و عادات مزبوره واقف و بدان جهت در احقاق حق در سیدگی دعاوی تجارتی قاضی واقع میشد موسوم به قونسول بود - (Consuls des mer chands, consuls d'outre mer)

چندی نگذشت که قواعد و عادات تجارتی در تجارتخانهای اروپ در مصر و شامات شیوع یافته قونسولهای مزبوره نیز بجهت قضاوت معین شدند (ابتدای ایجاد قونسولها را از اینعهد دانست) و وقتی که مصر و شامات مجدداً بتصرف اسلام درآمد قونسولهای تجارتخانهای اروپائی کماکان السابق باحق قضاوت بموجب قوانین و عادات تجارتی برقرار ماندند جهت اتباعای تجارتخانه‌های اروپائی در ممالک اسلام آن بود که ممالک مزبوره استعداد تجارت بحری و فرصت فراهم آوردن اسباب آنرا (از سفاین و غیرها) نداشتند و از طرف دیگر چون منافع تجارت را بخوبی مشاهده مینمودند حامی ابقای تجارتخانه‌های اروپا و مؤید قرار وضع قدیم آنها با قضاوت قونسولها و عادات و رسوم دیرین آنها شدند بدین جهت بنای تجارتخانه‌های مزبوره محکم شد بدرجه که دول متبوعه آنها بعادات قدیمه اکتفا نموده با سلاطین سلسله عهدنامه و قرارنامه‌های متعدده منعقد داشتند و بر حقوق و اختیارات قونسولها و تجارتخانه‌های خودشان افزودند این قرارنامه‌ها و عهدنامه‌ها مشهورند به

capitulations و در جای خود بطور لازم شرح

از آنها خواهیم داد

قدیم‌ترین این قرارنامه‌ها یا کاپی تولاسیون‌ها در قرن دوازدهم مسیحی (تقریباً قرن ششم هجری) مابین دول کوچک ایطالیا از قبیل (پی‌زا) و (آمالفی) و (ونیز) و (ژن) و (فلورانس) و بارسلون (از شهرهای اسپانیا) و دولت فرانسه منعقد شده

در این قرارنامه‌ها سلاطین سلسله اجازه تجارت آزاد در ابه دول مزبوره داده اند و متعهد شده اند که مانع از قضاوت قونسولها در امور تجارتی در صورتیکه طرفین متداعیین از تبعه دول مزبوره باشند نشوند بنابر این قرارنامه‌ها قونسولها بدواً فقط در امور تجارتی و دعاوی جاریه قاضی واقع میشدند بعد رفته رفته در تمام معاملات و مسائل ملکی و ارث و غیره مداخله نموده قاضی واقع شدند و بالاخره مشاغل قونسولها باندازه توسعه یافت که کارهای اداره و عمال ضبطیه نیز منضم مشاغل قونسولها شد بمرور تعیین قونسولها رونق و پیشرفت مخصوصی یافت و بمان دول ایطالیا و شهرهای اسپانیا (کاتالون و بارسلون) در بلاند و انگلیس متعارف قرن چهاردهم مسیحی (ششم هجری) قونسولهای متعدد معین کردند مثلاً کاتالون پنجاه و پنج قونسول در خارجه داشت و در قرن پانزدهم مسیحی (نهم هجری) دولت انگلیس و شهرهای آزاد آلمان که مشهور به Ligue hanséa بودند قونسولها در خارجه معین کردند در قرن پانزدهم تمام ممالک مصر و شامات و آسیای صغرا با ممالک یونان و غیره بتصرف عثمانی‌ها درآمد و دول اروپ بجهت حفظ منافع تجارتی و نفوذ خود در شرق با سلاطین عثمانی قرارنامه‌های کاپی تولاسیون را تجدید نمودند چنانکه از امتیازهای عثمانی در اروپا و آسیا خلل و شکستی بر تجارت اروپ وارد نیامد ولی در اروپا بعد از قرن پانزدهم از نفوذ و قدرت

قونسولها رفته رفته کامل وجزء چنانکه تاریخ اروپا نشان میدهد آن بود که بعد از قرن پانزدهم بواسطه اضمحلال فئودالیزم و قدرت سلاطین اروپ افزوده هر سلطانی در داخله مملکت خود کمال استقلال را یافت چون حق قضاوت قونسولها مبنی بر عادات قدیمه بود که بموجب آن بایستی آحاد و افراد هر ملتی در خارجه نیز تابع قوانین ملیه خود باشند و مامورین آنها در محکمه های قونسولها که مطلع و بصیر بقوانین ملتی بودند رسیدگی شود و این عادت در هم قدیم با میل سلاطین روپ در ازدیاد نفوذ و قدرت خود در داخله مملکت تباین و متضاد بود لذا رفته رفته سلاطین حق قضاوت قونسولها را اضمحلال کرده تبعه خارجه را در محاکم خود مطیع قوانین داخله نمودند و بدینمنوال تفاوت اصلی مابین حقوق و اختیارات قونسولها در اروپ و آسیا حاصل شد حالا هم همین تفاوت باقی است

قونسولهای دول در اروپا حق قضاوت را چه در جنایات و چه در موارد دیگر ندارند ولی در آسیا حکومت و قضاوت قونسولها بهمان درجه سابق باقی است

در قرن هفدهم و هیجدهم با وجود انکشافات متواتره که در قطعات مختلفه عالم اتفاق افتاد و تجارت اروپ رونق و رواج مخصوصی یافت وضع قونسولخانه ها بهمان طرز سابق باقی بود و نظامنامه که حقوق و تکالیف و وضع قانونی آنها را مفصلا معین کند وجود نداشت بواسطه اینکه تمام حواس سیاسیون معطوف بمسئله موازنه سیاسیه و مشغول بمهمات آن بود ولی در قرن نوزدهم اهمیت قونسولها در روابط بین الملل مفهوم و معلوم و عقده آنها روی به تزاید گذاشت و در عهدنامه ها و قرارنامه های تجارتی حقوق و تکالیف قونسولها معین شد روسیه نیز قبل از پطر کبیر قونسولخانها در خارجه نداشت فقط کنسلها بقبول نمودن آنها از طرف دول اجنبیه میکرد ولی در عهد پطر کبیر و ما بعد ها قونسولخانه ها در خارجه ایجاد شد و اول نظامنامه که در باب قونسلهای روسی نوشته شد در سال ۱۸۲۱ میحی (هشتاد سال قبل) بود و این نظامنامه از روی نظامنامه فرانسه

(ordonnance de la marine) که در عهد سلطنت لوئی چهاردهم تنظیم شده بود تقلید یا سواد شده و چون بتجربه رسید که نواقص زیاد دارد و موافق مقتضیات زمان معاصر نیست در سال ۱۸۵۸ و ۱۸۸۲ و ۱۸۹۳ از نو تنظیم و تکمیل شد

فصل دویم

قونسولها در ممالک مسیحیه

چنانکه در فوق اشاره شد قونسولها در تمام ممالک دارای یک نوع اختیار و اقتدار نیستند و تفاوت کلی مابین حقوق آنها از ماموریت در قطعات مختلفه ربع مسکون حاصل است و این تفاوت اصولا در دو مسئله واضح و روشن است اولا در حق قضاوت آنها یا در حالت در حق قضاوت متوقف فیها در صورتیکه طرفین متداعیین هر دو تبعه دولت متبوعه آنها باشند و یک طرف این حالت را داشته باشد بحث توضیح مسئله باید دانست که قونسولهای دول دارا در اروپا و امریکا و ممالکی که در تصرف دول اروپ و امریک است حق قضاوت را بهیچوجه من الوجوه ندارند یعنی اگر مابین دو نفر از تبعه دولت متبوعه قونسولات یا یک نفر از تبعه دولت متبوعه آنها با شخصی از رعایای دولت متوقف فیها واقعه یا جنایتی اتفاق افتد باید طرفین بدیوانخانهای محلیه رجوع نمایند و بهیچوجه ماذون و مجاز نیستند که بمحاکمه قونسولهای خود متوسل شوند زیرا که اصولا حق محاکمه قونسولات که مامورین خارجه اند باستقلال و حقوق مالکیت (Souverainete) دولت متوقف فیها بر میخورد و ما در جای خود گفتیم که یکی از شرایط اجرای حقوق مالکیت دولت حق محاکمه آنست بالانحصار بدرجه دول در اجرای حق اصلی خود ساعی و جاهدند که بمحاکمه قونسولات خارجه در صورتی هم که طرفین متداعیین هر دو تبعه دولت متبوعه قونسول باشد

بهیچوجه من الوجوه راضی نمیشوند و گذشتی که در اینمسئله مینمایند فقط منحصر است باینکه قونسول میتواند حکم واقع شود باین تبعه دولت متبوعه خود انهم در صورتیکه تبعه مزبوره بطیب خاطر و کمال رغبت بحکمیت قونسول رجوع نمایند ولی در دول آسیا و افریقا قونسولات حق قضاوت دارند و آن حق را بدرجه سخت اجحاف آمیز مینمایند که حقوق انها باین حق قضاوت را در حقیقت از تکالیف قونسل میدانند یعنی میگویند اجرای حق قضاوت اختیاری نیست که قونسول از آن استنکاف تواند نمود بلکه اجباری است و بدرجه که از برای قونسولات این حق حالت تکلیفی پیدا نموده است و اندازه این حق قونسولها را انفصلا در جای خود شروح خواهیم داشت و در اینجا لازم است بطور اختصار سبب بقای این حق را در آسیا و افریقا ذکر کنیم

جهت فقدان این حق در بعضی دول و وجود آن در برخی بعقیده حقوق دانها آن است که در اروپا و امریکا و بعضی ممالک دیگر دیوانخانه ها منظم و مرتب و تمام اسباب و لوازم احقاق حق موجود و مهیا است و طوری ترتیبات عدلیه داده شده که اگر هم در دیوانخانه ها درجه اولی اشتباهی شود یا غرضی ظاهر گردد در مدارج عالیه (استیناف و نقض و اعاده) آن اشتباه و غرض مضمحل میشود بخلاف دول آسیا و افریقا که این وضع برقرار نیست لهذا دول نمی توانند حفظ منافع تبعه خودشان را باحقاق حق دیوانخانه هائی که ترتیب مرتبی ندارند و ضمانت بغرضی موجود نیست واگذار نمایند عقیده علمای حقوق که بجهت اثبات مدعی دولت ژاپون را شاهد و گواه مسئله خود قرار میدهند دولت مزبوره تا چند سال قبل حالت کلیه دول آسیا و افریقا را داشت و قونسولهای دول خارجه در کمال استقلال حق قضاوت را اجرا مینمودند ولی همینکه دیوانخانه های خود را منظم نمود با تمام دول تجدید معاهده و قرارداد کرده حق قضاوت قونسولهای انها را نسخ و منقض نمود در اینکه این عقیده منطقی است شایبه نیست ولی باید گفت که اختلاف مذهب و احوال و اوضاع و تمدن نیز در اینمسئله بسیار دخیل است چنانکه تاریخ حق قضاوت قونسولها گواه است

پادشاهان اسلام چون مشاهده کردند که اهالی اروپ در تمدن و مذهب و عقاید و افکار با مسلمین منافات کلی دارند و از طرف دیگر خواستند اظهار رأفت و مجبتی درباره انها نموده باشند مقرر داشتند که اهالی اروپ بقوانین و عادات خود رفتار نمایند و این رأفت سلاطین مشرق زمین نسبت به تبعه خارجه بمرور زمان بدرجه حق ارتقا نمود

تفاوت ثانوی که مابین قونسولها در اروپا از یکطرف و آسیا و افریقا از طرف دیگر حاصل است اینست که در مغرب اروپا و امریکا ماموریت قونسولها حالت پولیتیکی ندارد یعنی که بیات دیپلوماتیک چنانکه میدانیم حافظ منافع سیاسیه دول است و بیات قونسولات حافظ منافع تجارتی و صنعتی و کلیه فوایدی که راجع بعموم ناس است و این دو حالت ماموریت و وکلای سیاسی و قونسولات بقدری از همدیگر متمایز و متمایزاست که هرکدام رشته علیحده محسوب و گذشتن از یک رشته خدمت بر رشته دیگر بدون اشکال امکان ندارد اما در آسیا و افریقا بیات قونسولها نیز حالت سیاسیه را دارا بوده تمام مشاغل آنها حفظ منافع سیاسیه دول متبوعه است و اهمیت ماموریت آنها از این حیث است بطوریکه منافع تجارتی وغیره بالنسبه در درجه ثانوی مذکور است بدین جهت است که در بعضی از شهرهای مشرق زمین که هیچ اهمیت تجارتی ندارند قونسولات معین میشوند بواسطه حالت سیاسیه ماموریت قونسولها حقوق و امتیازات آنها در مشرق زمین تقریبا همان حقوق و امتیازات وکلای سیاسی است بواسطه این اختلاف مابین قونسولها متوقفین مغرب و مشرق ما نیز مسائل راجعه باینها را علیحده مطرح مذاکره خواهیم داشت و در اینفصل که بچهار قسمت منقسم است فقط از قونسولهائیکه در دول اروپ و آمریک و ژاپون متوقف اند مذاکره خواهد بود

۱) تشکیل قونسولخانه ها

بموجب قراردادهای بین‌الملل و نظامنامه‌های قونسولات قونسولخانه‌ها پنج قسمت منقسم میشوند و این تقسیم از سه حیث خارج است : اولاً از حیث خاک یا قلمرو ماموریت قونسولها یا نیمعنی که هر دولتی وقت تعیین قونسولی بخارجه حدود ماموریت او را معین میکند تا اینکه قونسول بداند اقدامات او نسبت به تبعهٔ دولت متبوعهٔ و روابط آن با حکومت محلیه تا کدام شهر و قریه قانونی و مشروع خواهد بود این حدود معینند که محل ماموریت قونسول و اقدامات مشروعهٔ اوست موسوم است به قلمرو (district consulaire) ماموریت قونسول تعیین قلمرو ماموریت قونسولها بقدری لازم و مفید است که امروزه تمام دول اصولاً و فعلاً (چه بموجب قراردادها و چه برحسب نظامنامه و قوانین راجعه به قونسولها) این قاعده را مجری میدارند و حتی اغلب حقوق و امتیازاتی که عقیده آنست که دولت متوقف فیها حق دارد در صورت عدم تعیین قلمرو ماموریت قونسول خارجه این تعیین و تحدید حدود را از دولت متبوعهٔ او بخواهد زیرا که بدون آن مصادمه و معارضه بین قونسولها و حکام محلیه دولت متوقف فیها بسهولت اتفاق افتاده و روابط آنها با حکومت محلیه مختل ماند و بدیهی است که هیچکدام از این دو نتیجه مطلوب نیست

ثانیاً از حیث شخصیت قونسولها منقسم میشوند به حقیقی که بزبان لاتین مشهورند به (Consules missi) یعنی قونسولهای مرسله و افتخاری که باز در همان زبان موسوم اند به (Consules electi) قونسولهای منتخبه قونسولهای قسمت اولی در خدمت دولت متبوعه بوده همیشه از میان تبعهٔ دولت منتخب میشوند و مواجب و مرسوم دیوانی دارند ولی قونسولهای افتخاری از خارجه منتخب اند و چون در خدمت دولتی که انها را معین میکند محسوب نیستند بدان جهت مواجب و مرسومی ندارند تعیین قونسولهای افتخاری در صورتی صحیح است که منافع دولتی در نقطه بقدری مهم نباشد

که قونسل حقیقی با مواجب و مرسوم معین شود اگرچه حالا عدهٔ قونسولهای افتخاری روی بانحطاط گذاشته و غالبا قونسولهای حقیقی معین میشوند

ثالثاً از حیث درجه قونسولها بچهار قسمت منقسم میشوند : ۱) جنرال قونسولها ۲) ویس قونسولها ۳) وکلای قونسولها ۴)

جنرال قونسول کلیه رئیس تمام قلمرو ماموریت قونسولها است و سایر درجات قونسولها در تحت اطاعت و نظارت و تفتیش او واقع اند

قونسول رئیس قسمتی از اقسام قلمرو جنرال قونسل است و غالبا شهر بایدر یعنی محل ماموریت اوست

ویس قونسول معاون قونسول است و در غیاب او مستقلا کارهای او را اداره میکند

وکلای قونسولگری از طرف جنرال قونسولها یا قونسولها معین میشوند و بقید مسئولیت آنها کارهای راجعه بقونسولگریها در شهرهای محقره و قصبه ها اداره میشود تمام قونسولها از هر درجه و اسم رسم که باشند در تحت ریاست سفارت دولت متبوعهٔ خودشان که در دربار دولت متوقف فیها مقیم است بوده و در آن واحد مطیع اوامر وزارت خارجه دولت متبوعه هستند لذا انفراجی نظارت و تفتیش مثبت بقونسولخانه ها دارند و در صورتیکه حقوق آنها بواسطه حکومت دولت متوقف فیها تضییع شده باشد مکلفند که اقدامات لازمه را بجهت حفظ و صیانت حقوق آنها بنمایند

در فوق گفته شد که جنرال قونسولهائی که در دول غیر مستقله معین میشوند مشهورند به آژان دیپلوماتیک یا وکیل سیاسی (یعنی الاخص) هرچند اصولا وکلای سیاسی نمیتوانند حقوق و امتیازات سفرا را داشته باشند فعلا خود را دارای امتیازات مزبوره میدانستند و در این باب در سنه ۱۸۷۵ در بلگراد مابین جنرال قونسول آلمان زرزن نام که لقب وکیل سیاسی را نداشت با جنرال قونسولهای سایر دول که این لقب را داشتند منازعه و مشاجره اتفاق افتاد و ماحصل این منازعه این بود که جنرال قونسولهای سایر دول که خود را وکلای سیاسی میدانستند نمیخواستند جنرال قونسول آلمان را مساوی خود دانند (در حقوق و امتیازات) بالاخره جنرال قونسول

آلمان اعلان کرد که اگر همان امتیاز را باو ندهند از بلگراد حرکت خواهد کرد و در حقیقت هم حرکت کرد باین دول و آلمان قرار براین شد که جنرال قونسولهای تمام دول اگر لقب وکیل سیاسی را هم داشته باشند از حقوق و امتیازات سفرا (وکلای سیاسی بمعنی الاعم) عاری باشند

۲) شرایط رسمیه ماموریت قونسولها

یکی از آن شرایط اجازه دولت متوقف فیها در پذیرفتن قونسول خارجه است که بدون آن قونسول بمشاغل ماموریت خود مبادرت نتواند نمود زیرا که دولت متوقف فیها همیشه مجاز و مختار است در بعضی از ایالات خود قونسولهای خارجه را قبول ننماید چنانکه دولت روسیه مدتی قونسولهای خارجه را در حدود ترکستان نمی پذیرفت و حالا نیز در حدود ترکستان روس و ماوراء بحر خزر قونسولات خارجه وجود ندارند و با وجود یکه دولت انگلیس مکررات پذیرفتن قونسولات خود را در انضمامات از دولت روس خواهش کرد تا حال دولت مشارالیها باین تکلیف راضی نشده (در عشق آباد فقط دولت علیه ماموردارد)

شرط دویم ماموریت قونسول فرمان ماموریت اوست که از طرف دولت متبوعه داده میشود در زبان فرانسه مشهور است به (Lettre de provision) در صورتیکه دولت متوقف فیها این ماموریت قونسول را امضا نمود رسما تصدیق خود را اعلان میکند و در روزنامه های دولتی این شناسائی طبع میشود این تصدیق رسمی با شناسائی رسمی در زبان فرانسه مشهور است به exequatur تصدیق نامه رسمی غیر از طبع در روزنامهای دولتی بمقام محلیه اعلام میشود بدیهی است که هر دولتی مختار است چنانکه در ماموریت شخص وکیل سیاسی تامل و ملاحظه دارد در شخصیت قونسولات نیز همین ملاحظه را داشته باشد در صورتیکه قونسولی شخصا مطبوع دولت متوقف فیها نباشد از قبولی آن امتناع نماید سهل است دولت متوقف فیها میتواند هر آنی که سبب اعتمادش از قونسول

خارجه شود (در صورت تجاوز قونسول از حدود وظیفه یا کج دار و رفتار غیر مطبوع و قبیح او) تصدیق و شناسائی او را پس بخواهد مثلا در سنه ۱۸۳۴ دولت فرانسه تصدیق و شناسائی قونسول دولت پروس مقیم شهر بای یون را پس گرفت زیرا که قونسول مشارالیه به یاغیان اسپانیائی که شهر بر دسته کالیست بودند معاونت نموده خلل بی طرفی دولت فرانسه وارد میآورد و کذلک دولت آلمان در سنه ۱۸۷۸ شناسائی قونسول دولت عثمانی مقیم (وان سیغ) را بجهت اینکه زنش در از اد تقلبی محکوم بپیش ما حبس شده بود پس گرفت

شرط ثالث ماموریت قونسول اینست که در صورت تغییر حکومت متبوعه او (فوت پادشاه متبوع یا خلع او از سلطنت و یا غصب تخت سلطنت و سایر موارد) باید شناسائی هم تجدید شود چنانکه از ذیل مفهوم است

در سال ۱۸۳۰ دولت بلژیک چنانکه معلوم است از دولت هولاند مجزا و در کونفرانس لندن ۱۸۳۱ استقلال او دولت رسما امضا و اعلان شد پنجسال بعد دولت بلژیک بقونسول روس مقیم آن در پاریس اثری نام اعلان نمود که چون مشارالیه ماموراقامت در هولاند بود و استقلال بلژیک بتوسط نیکولای اول امپراطور معاصر روسیه اعتراف نشده اثری نام مزبور را بسمت قونسولگری نخواهد شناخت قونسول روس از سفیر دولت متبوعه خود در آمش تردام کسب تکلیف نمود و سفیر مزبور خیالش بجائی نرسید زیرا که در حقیقت بلژیک استقلال تام داشت و فقط بعد از مذاکرات طولانی با صرار دولت روس دولت بلژیک راضی شد که اثری را بسمت قونسول روس بشناسد

۳) حقوق و امتیازات قونسولها

در باب حقوق و امتیازات قونسولها آرای علمای حقوق بین الملل مختلف است فیلیمور

Phillimore میگوید که قونسولها باید در حقوق و امتیازات بکلی با تبعه خارجه مساوی بوده هیچ رتبتی برآنها نداشته باشند برخی دیگر از حقوق دانها معتقد براین اند که قونسولها نماینده سیاسی دول متبوعه خود هستند و از آنرو باید حقوق و امتیازات سفرا را دارا باشند عقیده مارتنس که یقینا اقرب بحقیقت است اینست که هیچکدام از این دو عقیده صحیح نیست زیرا که قونسول را که مامور دولتی در دولت دیگر است و حالت رسمیت دارد نمیتوان با تبعه خارجه مساوی نمود از طرف دیگر نماینده سیاسی هم منظور و محسوب نتوانند شد بجهت اینکه بر همه واضحست که قونسول نماینده استقلال دولت متبوعه اش با منافع سیاسیه ادا نیست بلکه چنانکه بکرات اشاره شد نماینده عضویت دولت متبوعه است در عالم تجارت و صنعت و حرفت و کلیه امور یکه راجع بطبقات تاجر است بعبارة اخری قونسول مامور دولت خود در خارجه در آن قسمت است که از حدود دولت متبوعه خارج شده و بدستیاری حکام و مامورین داخله محفوظ نتواند ماند چنانکه از مشاغل قونسولها که ذیلا شرح داده خواهد شد معلوم میشود از اینقرار چون قونسولها مامور دولت متبوعه خود هستند البته حالت رسمیت دارند و با تبعه خارجه یا با تبعه دولت متبوعه خود مساوی نتوانند بود اینملاحظه خصوصا باید درباره قونسولهای مرسله مرعی باشد چنانکه اگر بقرارنامه وقوانین قنسولات رجوع نمائیم معلوم خواهد شد که تمام دول ملاحظه مزبوره را تا چه درجه رعایت مینمایند اصولا چون قونسولها نماینده سیاسی نیستند حق خارج المملکت را ندارند و نه فقط در امور تجارتی و مدنی (حقوق) تابع دیوانخانهای محلیه هستند بلکه در جنایات نیز محکوم واقع تواند شد اگرچه در این اواخر بعضی از دول بجهت حفظ مراتب قونسولها در انظار حکومت محلیه و تبعه خارجه بعضی امتیازات آنها میدهند

مثلا در قرارنامه که در باب قونسولها مابین دولتین روس و اسپانیا در سنه ۱۸۷۶

منعقد شده مقید است که قونسولهای طرفین توقیف و حبس نتوانند شد مگر در صورتیکه جنایتی از آنها ناشی شود که موافق قوانین محلیه باید در دیوانخانهای جنایات باحضور هیات منصفه بآن جنایت رسیدگی شود (یعنی حبس قونسولها در صورتی ممکن است که جنایت کبیره از جانبی ناشی شده باشد) موافق فصل دوم همان قرارنامه قونسولهای طرفین در ازای دیون توقیف و حبس نتوانند شد مگر در صورتیکه تجارت نمایند و من باب اشتغل خود مدیون واقع شوند و چون قونسولهای حقیقی که مواجب و مقرری معینی از دولت متبوعه خود دارند موافق نظامنامه قونسولها حق تجارت را ندارند فصل دویم قرارنامه دولتین روس و اسپانیا بخطور نتیجه میدهد که قونسولهای حقیقی تهیچوجه در ازای دیون توقیف و حبس نتوانند شد در فصل دویم قرارنامه مزبوره ایضا مذکور است که اگر حضور قونسولهای طرفین در دیوانخانه بجهت توضیح حسبه یا شهادت لازم باشد باید آنها را بدیوانخانه عدلیه بموجب مراسله رسمیه دعوت نمایند و اگر در دیوانخانه کارهای مدنی (از قبیل مسائل ملکیه و دعاوی جاریه و معاملات وارث وغیره) مطرح مذاکره رسیدگی باشد قونسول میتواند از حضور خود معذور شود در اینصورت تحقیقات لازمه و استشهاد وغیره در خانه قونسول بعمل می آید و چون در فصل مزبور قید نشده است که در چه مواردقونسول مختار است از حضور در دیوانخانه معذور شود بنابر گنگی فصل مزبور قونسول همینکه امور مدنی بالمطرح مذاکره دید میتواند بتمسک کثرت مشغله از حضور خود در دیوانخانه استعفا نماید یکی از امتیازات قونسولهای حقیقی (مرسله) اینست که از خدمت نظامی بموجب قرعه و تادیه مالیات شخصیه و مستقیمه کبر اشیاء منقوله و غیر منقوله تحمیل میشود از اوند خواه این تحمیل بواسطه دولت باشد و خواه بواسطه ادارات بلدیه و نواحی مختلفه و بدیهی است که اگر قونسولها در دولت متوقف فیها صاحب املاک و علاقه باشند و یا تجارت نمایند باید هر نوع مالیات و عوارض را مثل سایرین بپردازند

قونسولهاوی هستند که بیرق دولت متبوعه را در بالای قونسولخانه‌ها بیفراشند و لوحه سرمانند
با علامات دولت متبوعه (شیر و خورشید عقاب وغیره) و اسم قونسولگری بالای
در قونسولخانه نصب نمایند ولی باید دانست که هیچکدام از این علامات حق مصونیت بقونسولخانه
نمیدهد و عمال ضبطیه را در صورت لزوم مانع از دخول بقونسولخانه و تفتیش و تفحص در آن
نتوانند شد فقط چیزی که حق مصونیت دارد دفتر قونسولگری است که بهیچوجه توقیف و ضبط
کارگذاران پولیس نتوانند شد بشرطیکه قونسول دفتر قونسولگری را از سایر نوشتجات
شخصیه خود بکلی مجزی نماید و این شرط مورد رعایت است خصوصا در صورتیکه قونسول
در دولت متوقف فیها مشغول تجارت باشد از اینرو رفتار قاضی صلح ایطالیائی در شهر
فلورانس که در سنه ۱۸۸۷ عفاد داخل قونسولخانه فرانسه شده در دفتر اشکسته اسناد راجعه
بمیراث ژنرال حسین توئیسی را ضبط نموده بود موافق حقوق نبود و دولت ایطالیا
ترضیه لازمه را داده حرکات قاضی صلح مزبور را خارج از قاعده اعلام نمود و لیس
قونسولها و وکلای قونسولها که از طرف قونسولها معین میشوند امتیازات آنها را دارند
کلیه امتیازات مذکوره در فوق درباره قونسولهای حقیقی (مرسله) بیشتر مرعی و مجری است
و چون قونسولهای حقیقی بیشتر اهمیت دارند بیشتر مورد ملاحظه هستند حتی در اجرای حقوق مسلمه
خود نسبت بقونسولات دول رعایت لازمه را در حفظ شئونات مراتب آنها مینمایند تا بحدیکه
برودت و رنجشی فیمابین دولت متوقف فیها و دولت متبوعه قونسولها حاصل نشود ولی قونسولهای
افتخاری (منتخبه) تا اندازه چندان مورد رعایت و ملاحظه نیستند و امتیازات مسلمه قونسولها
نیز درباره آنها کمتر مجری است

در سنه ۱۸۴۳ نزدیک بود مابین انگلیس و فرانسه جنگ بزرگی بجهت عدم رعایت مقام
قونسول انگلیس از طرف فرانسه شروع شود فرانسه‌ها میخواستند جزائر تاهای تی را
تصرف نمایند و چون اهالی آن جزایر بتصرف فرانسویها راضی نبودند شورش و بلوائی کردند

برپا کردند دولت فرانسه سوءظنی درباره قونسول انگلیس Pritchard
که در آن واحدی سیونز بود (یعنی مامور ترویج و اشاعه مذهب عیسوی در
جزایر مزبوره بود) حاصل کرده حکم کرد که قونسول مزبور را توقیف نموده بکشتی فرانسه
از جزایر اخراج نمایند همینکه این خبر بلندن رسید همگانه وغوغای غریبی در پارلمنت
و مطبوعات انگلیس برپا کردند بدرجه که گیزو (Guizot) وزیر اعظم فرانسه
مجبور شد ترضیه لازمه را به بیرق انگلیس داده وجه معینی بعنوان غرامت به Pri
chard بپردازد

کلیه در نظامنامه‌های راجعه بقونسولها و در قوانین داخله حقوق و امتیازات قونسولها
بطوریکه باید و شاید معین و توضیح نشده و بواسطه این ابهام حکومت محلیه در رعایت حقوق
قونسولها افراط و تفریط مینماید: چنانکه بعضی اوقات حقوق مسلمه قونسولها را منقض مینماید
و در بعضی از موارد تمام اعمال و حرکات آنها را موافق نیات دولت متبوعه آنها و از اصول
میداند از نظامنامه‌هائیکه در باب قونسولها نوشته شده است نظامنامه آلمان سنه ۱۸۶۴
از حیث تعیین حقوق و تکالیف قونسولها ترجیح دارد نظامنامه‌های ایطالیائی (۱۸۶۷)
و بلژیکی (۱۸۵۴ و ۱۸۵۱) و اسپانیائی (۱۸۶۴) نیز خوب مرتب شده‌اند
نظامنامه روس کهنه شده و موافق با حوائج عصریت

قدیم‌ترین نظامنامه‌های راجعه بقونسولها نظامنامه فرانسه است که مشهور است به Donnanca de la matine
که در سنه ۱۶۸۱ تنظیم شده است اطلاعات کثیره راجعه بحقوق قونسولها و مشاغل آنها حاوی است

۴) مشاغل قونسولها

مشاغل قونسولها بقدری متعدد و مختلف است و از طرف دیگر انجام آنها بدرجه مهم و مشکلست
که تالیران وزیر امور خارجه و دیپلومات مشهور فرانسه سیکفته است: چه قدر اطلاعات

مخصوصه وصفات حمیده لازم است که تا دیپلومات خوب بتواند قونسول خوب شود درحقیقت
انجام انواع واقسام مشاغل قونسولها مستلزم اطلاعات کثیره وسیعه ومعلومات مخصوصه در
در علوم مختلفه وبه درعلمیات آنهاست واروپا مدارس وشعبه های مخصوصی بجهت حاضر
وتهیه کردن قونسولها تاسیس کرده ومتحصلات مخصوصه ترتیب تا قونسولهای آتیه از برکت
تحصیلات خود بتوانند مشاغل گوناگون وعهده خود را انجام دهند ازطرف دیگر اگر بتاریخ
تاسیس قونسولات رجوع کنیم خواهیم دید که سال بسال بر عده قونسولها در خارجه میافزاید وروز
بروز اهمیت آنها در تزاید است وجهت آن معلوم است

روابط غیر سیاسی علی مختلفه بیش از روابط سیاسیه آنها در ترقی وتزاید است وچون قونسولها
آلت حفظ این نوع روابط هستند بدیهی است که تزاید آنها با نشو ونمای روابط غیر سیاسیه علل مناسبات
بدین جهت تا ایران معروف در اوایل قرن نوزدهم میلادی این نشو ونمای فوق العاده قونسولها
پیش نمی نموده گفته است که آنچه متعلق بقونسولهاست هرچند مشاغل قونسولها بقدری متعدد است
که تمام آنها را نمیتوان در اینجا ذکر کرد ولی مهام مشاغل آنها را در چند سطری لنجانیم تا اهمیت
وحالت مخصوصه مشاغل بدست آید

اولا چنانکه در فوق گفته شد قونسولات در ممالک اروپا وآمریکا حق قضاوت را ندارند
وتبعه خارجه در اینممالک تابع دیوانخانهای محلیه اند با وجود اینقاعده کلیه قونسولات دو حق
دارند یکی اینکه بااین تبعه دولت متبوعه خود حکم واقع شوند (درصورتیکه تبعه برضای خاطر به حکمیت
آنها متوسل شوند) ودیگر اینکه درصورت فوت یکی از تبعه ذی حقند که در خانه متوفی
حاضر شده ثبت ترکه او را برداشته واقدامات لازمه در توقیف ومهر وموم آن نموده
بوارث تسلیم نمایند (اگر در قرارنامهای بین الدولتین متبوعه ومتوقف فیهای قونسول این
نکته قید شده باشد)

ثانیا قونسولها مکلفند (واین یکی از مشاغل عمده قونسولات است) که حافظ منافع

تجارتی دولت متبوعه خود باشند بنحوی که گذارند نقض قرارنامها وعهدنامه های تجارتی از طرف
کارگذاران دولت متوقف فیها بعمل آید بهملت اگر قونسولها مشاهده کنند که حقوق معینی
به تبعه خارجه در دولت متوقف فیهای قونسولها داده میشود اجرای همان حقوق را درباره تبعه
دولت متبوعه خود بخواهند ولو اینکه بموجب عهدنامه حقی نداشته باشند زیرا که در عهدنامه های
تجارتی کلیه قید میشود که طرفین متعاهدین حقوق ملل کاملة الوداد را nation
la plus favorisée خواهند داشت یعنی اگر حقی به تبعه دولتی داده شود
که در عهدنامه منعقده مصرح یا مقید نشده باشد باوجود این گنگی عهدنامه ممنوع از اجرای این حق
درباره تبعه دولت دیگری نخواهد بود وبواسطه اینکه باید طرفین متعاهدین مثل دول کاملة
الوداد باشند مطالبه اجرای این حق را نسبت به تبعه خود خواهند داشت

ثالثا قونسولها مکلفند که نسبت به کشتیهای تجارتی دولت متبوعه خود نظارت کامله داشته
باشند وگذارند سفاین در استعمال بیرق دولت متبوعه افراط وتفریط نمایند ومراقب
باشند که سفاین تجارتی تمام قوانین راجعه بانها را مجری دارند وقتیکه سفینه تجارتی وارد
بندر میشود باید ناخدای آن سفینه تذکره واسناد راجعه بآن سفینه را در قونسولخانه ارائه
نماید واگر کشتی موضوع رهن یا بیع وشرا واقع شود اسناد لازمه بامضا وتصدیق قونسول
نوشته شده ردوبدل میشود اگر بسفاین تجارتی آسیب وخسارتی واقع شود باید قونسول آن
آسیب را تصدیق نماید ودرصورت اتفاق بلیات سماوی از حریق وغرق وغیره اقدامات
محدانه را در استخلاص سرنشینها ومال التجاره وتوقیف وحفظ آنها بعمل آورد وکلیه هرنوع
اقدام در حفظ منافع وصاحبان مال التجاره وسرنشینها ومعاودت آنها باوطان خود برعهده
قونسولات ازطرف دیگر سفاین تجارتی از ورود خود به بندری که قلمرو ماموریت قونسولات
تا خروج از آن در تحت ریاست قونسول وتابع اوامر آن است

رابعا قونسولها مکلفند به بعضی از مشاغل عمال ضبطیه ونسبت به تبعه دولت متبوعه خود در خارجه

حق نظارت را نیز دارند اگر منازعه و مشاجره مابین سرنشینهای کشتی تجارتی با ناخدا او اجزا (از ملاحین وغیره) اتفاق افتد بر قونسول است که مداخله نموده احقاق حق نماید و در صورت لزوم اجزای کشتی را تنبیه و سیاست نماید عمال ضبطیه محلیه حق توقیف ملاحین کشتی تجارتی را بدون اظهار قونسول ندارند از طرف دیگر بحجت توقیف آنها لازم است که قونسول در کاغذ رسمی تقصیر مقصر را معین کند و در اغلب دول عمال ضبطیه باظهار قونسول پیش از ورود در حق توقیف ملاحین اندارند

خامسا قونسولها بموجب نظامنامه‌ها مکلفند که حتی الامکان در حفظ حقوق و منافع تبعه دولت متبوعه خود بکوشند باهمیتی که باید قولا و فعلا رهنمای آنها باشند و در دعاوی و مرافعات واقعه از وضع دیوانخانهای محلیه و ترتیبات و قوانین محلی تبعه را در صورت استشاره آگاه سازند بعد از متوفی اطفال صغیر را نگاهداری نمایند و قیم آنها باشند تا وصی و وراث پیدا شوند مهجور دور افتاده از وطن را با وطنان خودشان معاودت دهند بیمار و مرضی را بمریضخانها سپرده پرستاری نمایند کلیه چنانکه گفته اند آخرین پناه تبعه بیچاره و درمانده در خارجه باشند

سادسا اگر مابین نظامی وارد بندریکه قلمرو ماموریت قونسول است شوند قونسول باید بفرمانده‌های سفاین مزبوره هر نوع همراهی و معاونت لازمه را بنماید و اگر تعمیر آن سفاین لازم باشد اسباب از افراهم آورد و کلیه واسطه مابین سفاین نظامی با حکام محلیه بوده قواعد و قوانین محلیه را بفرمانده و اجزای سفینه خاطرنشان کند که مخالف آن قوانین از طرف ایشان حرکتی نشود

سابعا قونسولها مامورند که بعضی از تکالیف دیوانخانهای دولت متبوعه خود را اجرا نمایند لذا معاملاتی که مابین تبعه دولت متبوعه یا مابین آنها با تبعه دولت متوقف فیها منعقد میشود با امضا و تصدیق قونسولها رسیده اعتباری یابد سابقا این امضا و تصدیق قونسولها را احکام محلیه قبول نمیکردند و کارترین دویم امپراطریس روس بموجب حکم ۲۷ اوت ۱۷۸۲ این

تصدیق قونسولها را موقوف نمود و لی بعد این حقوق قونسولها باز مجری شد سهل است اگر معامله مابین تبعه دولت متوقف فیها ی قونسول منعقد شود در صورتیکه اجرای این معامله باید در خاک دولت متبوعه قونسول بعمل آید باز در قونسولخانه امضا و تصدیق میشود غیر از امضا و تصدیق معاملات خود عقد معاملات مختلفه مابین هموطنان قونسول نیز در قونسولخانه ممکن است و کذلک عقد ازدواج و نوشتن وصیتنامه و قرارنامه‌های مختلفه و تصدیق نامه‌ها در باب تولد و فوت وغیره از مهام مشاغل قونسولها است و بدیهی است که در این موارد قونسولها موافق قوانین متبوعه خود رفتار مینمایند

ثامنا علاوه بر تمام مشاغل فوق قونسولها مکلفند که تناوبارا پورتهای جامع و مفید از وضع تجارت و حرفت و صنعت و زراعت و کلیه ترقی و تنزل علل نقدیه و مالیه دولت متوقف فیها بوزارت خارجه و وزارت تجارت دولت متبوعه بدهند و در صورت بروز امراض مسریه فورا وزارتخانهای مزبوره و حکام سرحدیه دولت متبوعه را مستحضر دارند و راپورتهای صحیح در شدت و نکث مرض اتصالا بدولت متبوعه تقدیم نمایند

اگرچه بمشاغل قونسولها در اینجا مجملا اشاره شده ولی با وجود این اختصار از مهام این شاغل میشود دریافت که وجود قونسولها تا چه درجه مهم و مفید است و از طرف دیگر بحجت انجام ماموریت خود قونسولات باید دارای کدام معلومات بوده پایه تحصیلات و اطلاعات آنها بچه اندازه باشد امینت که دراروپا طریق و رشته خدمت بهیات دیپلوماتیکی و قونسولات بکلی متمایز است و دیپلومات خوب را همیشه قونسول خوب نمیدانند چنانکه تالیران معروف فرانسوی تقریبا یک قرن قبل از این به این نکته مهم برخورده و در موقع فوت یکی از قونسولها قابل فرانسه بآن نکته اشاره کرده است

فصل سیم

وضع قونسولها در ممالک غیر مسیحیه

چنانکه در جای خود ذکر شد وضع قونسولها در دول اروپا و امریکا و ژاپون از وضع قونسولها در سایر دول ممتاز است چون تاریخ ازدیاد فوق بطور مجمل ذکر کردیم و اصول ممتازه مابین آنها میدانیم دیگر تکرار آن موجب طناب است چیزی که باید در اینجا خاطرنشان شود آن است که قونسولها بواسطه حالت مخصوصه که در دول مشرق زمین دارند (حالت دیپلوماتیکی) و اجرای حق قضاوت که نیز از مختصات آنهاست تا چند درجه در حقوق مثل و کلای سیاسی هستند حق مصونیت و خارج المملکت نیز درباره آنها مجری است و بعقیده حقوق دانهای اروپ این حق لازم و لزوم مشاغل مهمه قونسولها است در مشرق زمین با معنی که تا قونسول خود بش مصون و از حکم دیوانخانهای محلیه آزاد نباشد نمیتواند حق قضاوت خود را مجری نماید مشاغل سیاسیه هم که مزید بر علت است بهمین حقوق مزبوره قونسولها همان علمای حقوق برقرارنامه های مشهوره به کاپی تولاسیون و عادت قرار میدهند و باید دانست که عادت هم مثل قرارنامه ها مجری و محفوظ است زیرا که عادت پیش از قرارنامه های کاپی تولاسیون حقوق قونسولها و تبعه خارجه را در دول مشرق زمین توسعه میدهد و در ظاهر و معنی هم مستمسک خوبی است زیرا که اهمیت عادت در همه جا معلوم است بخصوص در مشرق زمین که مثل قوانین است از شرح ذیل اهمیت دادن دول اروپ بعادات مشرق زمین بخوبی مفهوم است : در این اواخر دولت عثمانی خواست که حقوق قونسولها را موافق عهدنامه ها و قرارنامه های مشهوره به کاپی تولاسیون نماید و در مراسلات متحده الماله از تاریخ یازدهم اکتبر هزار و هشتصد و هشتاد و یک مسیحی (بیست سال قبل) بتمام سفارتخانهای خارجه در اسلامبول اعلام کرد که بعضی از حقوق قونسولها که بموجب عادت و رسوم برقرار شده و در عهود و اصول نیست من بعد در حق آنها مجری نخواهد بود بعد از وصول این مراسلات دول

اروپ تماما بهیئت اجتماع پروتست کردند و در مراسلهٔ مورخه ۲۵ دسامبر همان سنه به باب عالی اعلام کردند که دولت عثمانی نمیتواند بمیل و اراده خود این حقوق قونسولها را متروک دارد زیرا که عادت و رسوم در مشرق زمین کلیتهً و عثمانی بخصوص بسیار مهم است و بسا در عوض قوانین استعمال میشود و مثل قانون و قواعد وضع الفت در روابط فیمابین تبعهٔ خارجه و داخله را معین میکند پس اگر هم دولت عثمانی بخواهد حقوقی را که بموجب عادت برقرار شده مضمحل نماید باید قبل از وقت در این باب با دول که از آن حقوق بهره مند مذاکرات لازمه را نموده متفقا قراری گذاشته شود بواسطه پروتست دول اروپ این مسئله همین طور لاینحل مانده است

حق مصونیت و خارج المملکت نه فقط درباره قونسولها مجری است بلکه تبعهٔ خارجه هم تا اندازهٔ از این نعمت متنعم اند بجهة دعاوی و جنایات واقعه مابین تبعه خارجه دیوانخانهای مخصوصه تشکیل شده است که موسوم بدیوانخانهای قونسولها است (Tribunaux Consulaires) تفاصیل آن در ذیل شروح خواهد بود کلیتهً در اینفصل از قضاوت قونسولها و مداخلهٔ آنها در حق قضاوت مملکت متوقف فیها مذاکره خواهد بود زیرا که یکی از مختصات عمدهٔ قونسولها در مشرق زمین حق قضاوت آنهاست و ضمنا بدیوانخانهای قونسولها و مسائل راجعه بحقوق و اختیارات آنها نیز اشاره خواهد شد

۱) تاریخ انبساط و آثار حق قضاوت قونسولها در مشرق زمین

در مختصر تاریخ قونسولها گفته شد که آنها بدواً قاضی تجارتی بودند و بقدریکه تجارتخانهای اروپا در مشرق زمین وسعت می یافت مبنی اختیارات قضاوت مزبوره هم مستقر و مستحکم میگشت از قرارنامه هائی که در قرن دوازدهم مابین دول مسیحیه با دول مشرق

زمین منعقد شده بخوبی مشاهده میشود که بدعاوی وجنایات واقعه باین تبعه دولت تبعوه قونسول
در محکمات رسیدگی میشده است وبقول ماسس لاتری این حق قونسولها در انظار علمای اسلام
بقدری طبیعی وازبدیهیات بود که در بعضی قرارنامه های منعقده قید این نکته را لازم ندانستند
اگر طرفین متداعیین تبعه دو دولت خارجه بودند قونسولهای آن دول بموجب عادات معینه
بطوریکه اسباب رفاهیت تبعه وتسهیل مرافعه باشد دعاوی راجع می نمودند وبالاخره اگر
یکی از طرفین متداعیین رعیت دولت متوقف فیهای قونسول بود حاکم یا قلعه بیکی ویا رئیس
گمرک بآن دعاوی رسیدگی مینمود اینوضع در قرون وسطی بمبنی حق قضاوت قونسولها
وقتی که عثمانیها اسلامبول را در نیمه قرن پانزدهم میلادی تسخیر وتاسیس دولت بزرگی
نمودند حقوق قونسلها را در سواحل بحر ابیض که نیز از مستملکات عثمانیها بود قبول وبرقرار داشتند
از دول بزرگ اروپ فرانسه بیشتر با عثمانیها بنای جوشش وخلطه وآمیزش وستانرا
گذارد وبطوریکه در ۱۵۲۸ وبعد ۱۵۳۵ کاپی تولاسیون های مخصوصی با عثمانی منعقد داشت
وحق قضاوت قونسولهای خود را در عثمانی وکذلک تمام حقوق واختیارات آنها را که مبنی
برعادات دیرینه بود متذکر شده از نو برقرار نمود ومفصل ترین کاپی تولاسیونهای
منعقده مابین فرانسه وعثمانی کاپی تولاسیون سنه ۱۷۴۰ است که تا حال ممضی و
مجری است بنابراتحادی که در قرن پانزدهم وشانزدهم بواسطه وقایع سیاسیه اروپا
مابین فرانسه وعثمانی حاصل شده بود نفوذ فرانسویها در ممالک عثمانی بشرفت فوق العاده
واشت بدرجه که بموجب قرارداد مخصوص فرانسه خود را حامی تمام تبعه مسیحیه عثمانی قرار
داده تسویه دعاوی واحقاق حق آنها را بالانحصار بتوسط قونسولات خود بعمل میآورد
دول اروپ این حمایت فرانسه را برخلاف شئونات خود دانسته تمثل درصدد بودند که از
تعمیت فرانسه ما آنرا اخذ شوند تا انکه دولت انگلیس در سنه ۱۵۸۰ میلادی عهدنامه
(کاپی تولاسیون) با دولت عثمانی منعقد داشته تمام حقوق واختیارات قونسولها

وتبعه فرانسه را درباره قونسولها وتبعه خود برقرار نمود کاپی تولاسیون ۱۶۶۰ الی حال
ممضی ومجری است دولت روس نیز بعد از جنگی که در سنه ۱۷۹۳ ختم شد عهدنامه مخصوصی با
دولت عثمانی منعقد نموده علاوه بر حقوقیکه بموجب عهدنامه های سابق بدولت فرانسه و
انگلیس داده شده بود بعضی اختیارات دیگر نیز بجهت تبعه وقونسولات خود در آن
عهدنامه متذکر شد وبعد این اختیارات مخصوصه که دولت روس تحصیل کرده بود
بموافق تمسول درباره سایر دول کاملة الوداد نیز مرعی ومجری گشت حاصل اینعهدنامه
تجارتی که موسوم بعهدنامه کوچوک کای نارجی است از قرار ذیل است

اولاً دولت روس حق دارد در صورت لزوم در تمام ممالک عثمانی ایجاد وتاسیس
قونسولخانها نماید

ثانیاً قونسولهای روس در خاک عثمانی حق مصونیت وخارج الملکت را دارند

ثالثاً تبعه دولت روس در دعاوی جاریه وجنایات واقعه فقط تابع دیوانخانهای
قونسولات اند

رابعاً اگر یکی از طرفین متداعیین تبعه خارجه باشد ودیگری تبعه روس طرفین متداعیین
درصورت رضایت رجوع بمحکمهای داخله عثمانی مینمایند

خامساً هرگاه طرفین متداعیین یا جانی ومجنی علیه تبعه روس وعثمانی باشند در محکمه های
عثمانی باحضور قونسول روس به آن ادعا وجنایت رسیدگی خواهد شد

سادساً عمال ضبطیه وغیره حق دخول بخانهای تبعه روس را بدون اطلاع سفیر یا قونسول
روس ندارند

سایر دول اروپ متواترا با انگلیس وفرانسه وروسیه تقلید نموده عهدنامه های تجارتی
باهمان شرایط کاپی تولاسیونها با دولت عثمانی منعقد داشتند

دولت اطریش در سنه ۱۷۱۸ وپروس ۱۷۶۱ وسارون در ۱۸۲۳ ودول

مقصد امریکای شمالی و بلژیک و یونان در ۱۸۳۸ و در تمام عهدنامه‌ها قید شده است که
حقوق و اختیارات این دول مثل دول کاملة الوداد است علاوه بر این در عهدنامه‌های
تجارتی که در صد سال اخیر منعقد شده است ضمناً اشاره بفصول عهدنامه‌های سابق
و امضای آن فصول شده است

بر روی این موضوع قونسولها بطوریکه در فوق ذکر شد در سایر دول شرق زمین از قبیل
ایران، چین، ژاپون، سیام وغیره مجری گشت

اول عهدنامه که در باب قونسولات بین ایران و دولت اجنبیه منعقد شده است عهدنامه
که تقریباً در هزار و صد و بیست و شش هجری و ۱۷۰۸ مسیحی با دولت فرانسه منعقد شده و
در این عهدنامه مقید است که اگر یکی از طرفین متعاهدین تبعه فرانسه و دیگری تبعه خارجه باشد
باید بآن واقعیه در دیوانخانهای ایران موافق شرع انور رسیدگی شود ولی این عهد
نامه بلا اجرا ماند زیرا که مدت مدیدی روابط تجارتی بین فرانسه و ایران نبود و در عهد
نامه‌های تجارتی بعد بتفصیل چون موافق تمتع فرانسه و تبعه خارجه نبود تغییر یافت بطوریکه
در عهدنامه سنه ۱۸۵۴ که آخرین عهدنامه منعقده بین ایران و فرانسه است مطابق عهد
نامه ترکمانچای شده

عهدنامه‌هائی که دولت ایران با روسیه بسته است عهدنامه ۱۷۱۷ و ۱۷۲۳ و ۱۷۲۸
و ۱۷۳۵ و ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ مسیحی است و دو عهدنامه آخری مشهورند به عهدنامه
گلستان (۱۲۲۸ هجری) و ترکمانچائی (۱۲۴۲ هجری) بموجب عهدنامه ترکمانچائی
که تا بحال مجری است بدعاوی و جنایات تبعه روسیه در محاکم قونسولات دولت روس
رسیدگی میشود

هرگاه جانی و مجنی علیه تبعه روس و ایران باشند بآن جنایت باید در دیوانخانه شرع
و یا عرف ایران با حضور قونسول یا وکیل دولت روسیه رسیدگی شود و در صورتیکه

در صورتیکه تقصیر جانی مدلل شود بعد از رسیدگی در دیوانخانه ایران بقونسول یا وکلای
روس تسلیم خواهد شد که در روسیه تنبیه و سیاست شوند

و اگر طرفین متداعیین یکی تبعه روس و دیگری تبعه دولت خارجه باشد در صورتی بحکمه
قونسول دولت روسیه رجوع مینمایند که هر دو طرف برافند در محضر قونسول روس
راضی شوند

هرگاه تبعه روس با تبعه ایران طرف شوند باید بدیوانخانه شرع یا عرف ایران رجوع
نمایند ولی رسیدگی با حضور قونسول یا وکیل و یا ترجمان دولت روسیه بعمل میآید و اگر اوضاع
و احوال طوری باشد که تحقیق و ملاحظه ثانوی (استیناف) لازم آید اخبار وکیل یا قونسول
روس قبل از مبادرت بملاحظه ثانوی لازم است و بدون حضور آنها در مجلس استیناف
(دیوانخانه اعظم پادشاهی) تحقیق و رسیدگی نتوانند شد

حقوق قونسولات و تبعه انگلیسها در ایران بموجب دو عهدنامه معین میشود یکی عهدنامه صلح
۱۸۱۴ مسیحی است و دیگری عهدنامه تجارتی ۱۳۵۲ هجری (۱۸۴۱ مسیحی) کلیة حقوق
قونسولات سایر دول اروپ و تبعه آنها در ایران موافق عهدنامه ترکمانچائی است و با آنها مثل دول
کاملة الوداد معامله میشود

اول عهدنامه که بین دولت چین و دول اروپ منعقد شده عهدنامه خرنیک ۱۶۸۹ است
که دولت روس بسته است موافق فصل ششم این عهدنامه تبعه طرفین متعاهدین اگر مرتکب
جنایتی در خاک یکدیگر شوند بدولت متبوعه تسلیم میکردند که موافق قوانین مملکت متبوعه محکوم
و سیاست شوند در عهدنامه کیاخته که در ۱۷۲۲ مابین دولتین روس و چین منعقد
شده تبعه روس حق معافی از تابعیت بدیوانخانهای چین تحصیل کردند

ایجاد قونسولها در خاک چین و قضاوت آنها در عهدنامه‌های تیان سین (۱۸۵۸)
و پکن (۱۸۶۰) معین شده است حقوق قونسولهای انگلیس در چین بموجب عهدنامه‌های

۱۸۴۳ و ۱۸۶۸ مقرر شده یکیه حق قضاوت قونسولهای اروپا در خاک چین بیش از حق قونسولهای مزبوره در خاک عثمانی است زیرا که دعاوی مختلطه (یعنی دعاوی واقعه بابین تبعهٔ خارجه و چین) در محکمه های قونسولها با حضور مامور دولت چین تسویه میشود اول عهدنامه که دول اروپ با دولت ژاپون منعقد و امضا شد عهدنامهٔ ۱۸۵۴ است که بابین دول متصله امریکای شمالی و انگلیس از یکطرف و دولت ژاپون از طرف دیگر بسته شده است چون حقوق قونسولها در این عهدنامه بطور لازم تشریح نشده بود لذا در عهدنامه ۱۸۵۸ منعقده در یدو بابین روس و ژاپون و قرارنامه ۱۸۶۶ بابین ژاپون از یکطرف و انگلیس و فرانسه و دول متصله امریکای شمالی و هولاند از طرف دیگر حقوق قونسولها توضیح و تصریح شده حق قضاوت قونسولها حالا در ژاپون بموجب قرارنامه های مخصوصه که با دول اروپ منعقد شده متروک است وضع قونسولها در انگلستان مثل قونسولهای متوقفین ممالک اروپ و امریکا است حق قضاوت قونسولها غیر از ممالک مذکوره فوق در سیام و مسقط و مراکش بموجب قرارنامه های مخصوصه برقرار است مسئلهٔ حقوق قونسولها و تبعهٔ خارجه در مراکش در کونفرانس ۱۸۸۰ که به تکلیف دولت اسپانیا در ماذرید منعقد شده بود مطرح شده و قرارنامه در این باب مابین دول انگلیس و اطریش و مجارستان و آلمان و فرانسه و اسپانیا و بلژیک و ایطالیا و دانمارک و دول متصلهٔ امریکای شمالی و سوئد و پرتوغال و مراکش منعقد و ممضی شده حقوق قونسولات معین گردید از آنچه در باب حق قضاوت قونسولها گفته شد واضح است که این حق ابتدا در عهد سلاطین سلاجقه در ممالک فلسطین و مصر تولید شده و بعد بمرور زمان در تمام ممالک متصله آسیا و افریقا و انبساط و انتشار یافته و جهت این انبساط بعقیدهٔ حقوق دانهای اروپ همان است که در فوق ذکر شد و منحصر بعدم اطمینان بدیوانخانهای داخله ممالک مزبوره است

۲) محکمه های قونسولها

موافق عهدنامه ها و قرارنامه های مذکوره فوق که مشورة به کاپی تولاسیون است دعاوی جاریه و جنایات واقعه بابین تبعهٔ دولتی در ممالک مشرق زمین راجع بمحکمهٔ قونسولهای آن دولت است بامعنی که حکومت دولت متوقف فیها در این مواقع بهیچوجه دخالت ننموده مرتکبین جنایات مدعی و مدعی علیه را بسفارتخانه ها و قونسولخانه های دول متبوعهٔ آنها میفرستند محکمه های دول اروپ در مشرق زمین بترتیب معینی تشکیل شده و اگر تمام آنها را با هم مطابقه و مقایسه نمائیم خواهیم دید که از سه شکل و ترتیب خارج نیستند: ۱) ترتیب فرانسه ۲) ترتیب انگلیسی ۳) ترتیب روسی

۱) ترتیب فرانسه

ترتیب محکمه های قونسولات فرانسه مولا موافق نظامنامه ایست که در سنهٔ ۱۶۸۱ در عهد لوئی چهاردهم تنظیم شده و مشهور است به ordonnance de la marine و بعد بمرور زمان بموجب قوانین مخصوص قانون ۱۸۳۳ که وضع قونسولگریهای فرانسه را اصلاح کرده محکمه های فوق تضییق و تکمیل گشته و مجملا ترتیب آنها از قرار ذیل است

بجهت امور مدنی و تجارتی در هر قلمرو قونسولگری فرانسه محکمه مقرر شده که مرکب است از شخص قونسول و دو نفر معاون منتخب از تبعهٔ فرانسه که در قلمرو قونسولگری مزبور متوقف اند (assesseurs) فتاوی باغلبیت آرا داده میشود نه باتفاق و همیشه بامضای قونسول رسیده مجری میشود مدعی و مدعی علیه حق دارند بدیوانخانه اکس (Aix) که در ایالت پروانس است (Provence) استیناف نمایند این دیوانخانه دیوانخانه استیناف است (Cour d'appel) نسبت بمحکمه های قونسولها در عثمانی و ایران و کی اگر در محکمه های قونسولها از اجرای قوانین تخلف شده باشد یا قوانین بطور دیگر تاویل و ترجمه نموده باشند مدعی و مدعی علیه حق دارند بدیوانخانه (نقض ابرام) پاریس

رجوع نمایند در اینصورت دیوانخانه نقض ابرام شکایت مدعی دیوانه را ملاحظه و مدعا
نموده اگر در حقیقت از اجرای قانون انحراف شده فتوای محکمه قونسول را منقض نموده و رسیدگی
بمحکمه دیگر رجوع میکند همین وضع در مسقط و سیام و چین و ژاپون و ماداگاسکار مجری است
تفاوتی که هست فقط در دیوانخانه استیناف است که در سایگون (Saigon)
و جزایر اتصال (Dependances) تاسیس شده است

در باب کارهای غیر مدنی قاعده ذیل مجری است

اگر کسی مرتکب احکام عمال ضبطیه و قوانین نظمیه را کرده باشد (Contraventions)
خود قونسول قاضی واقعه شده حکم آن را تعیین نماید اگر جرم یا تقصیری از تبعه فرانسه
ناشی شده باشد (Delits) قونسول با دو نفر معاون منتخبه از میان فرانسویهای موثق
در قلمرو داد به آن تقصیر و جرم رسیدگی مینماید و بالاخره بجنایات کبیره (از قبیل قتل و سرقت و غیره)
در دیوانخانهای اکس و سایگون مذکوره فوق رسیدگی میشود و قونسول در صورت وقوع
جنایت کبیره قاضی تحقیق است و تمام اطلاعات لازمه و دلایل و براهین جنایات واقعه را بمحکمه
دیوان خانه های مذکوره جمع و تهیه مینماید و محکمه قونسول با دو نفر اعضاء در اینمواقع فقط معین
میکنند که جنایات واقعه را باید رجوع برسیدگی دیوانخانه های اکس و سایگون کرد یا نه و
واضحست که دیوانخانه های مزبوره اکس وغیره در اینمواقع دیوانخانهای درجه اولی محسوب میشوند
و از آنها باید استیناف بدیوانخانه های درجه دویم مقرره در فرانسه شود

محکمه های قونسولهای آلمان و ایطالیا و بلژیک و بعضی دول دیگر از حیث ظاهر و ترتیب
مثل محکمه های قونسولات فرانسه است و بموجب قانون ۱۸۷۹ از محکمه های قونسولهای
آلمان بدیوانخانه تجارتی لیپسیگ (Reichsgericht) که از برای تمام
ممالک آلمان تشکیل شده است استیناف میشود

ب) ترتیب محاکمات قونسولات انگلیس

این ترتیب

خیلی شبیه است بوضع محاکماتی که در خود انگلستان برقرار است و بموجب قوانین (Orders in council)
۱۸۹۴ و ۱۸۶۵ و ۱۸۸۱ معین
شده است به امور تجارتی و مدنی در محکمه قلمرو قونسولگری با حضور دو یا چهار نفر منتخب
از میان تبعه انگلیس که متوقف در قلمرو مزبور میرسیده گی میشود در صورتیکه انتخاب تبعه
بواسطه فقدان آنها در قلمرو قونسولگری مشکل یا غیر ممکن باشد خود قونسول تنها محاکمه مینماید
امور جنایتی نیز راجع بهمان محاکم قونسولهاست با حضور پنج نفر ممیز که از میان تبعه انگلیس متوقفین
قلمرو قونسولگری منتخب و باحلاف و تکلیف متعهد میشوند که بانصاف و عدالت احقاق حق
نمایند این هیات ممیزه یا هیات عدول مشهور است به Jurors در محکمه های اروپ
هیچ جنایت کبیره بدون هیات ممیزه رسیدگی نمیشود و عده ممیزین دوازده است و هم
کدام از ممیزین موسوم اند به Grand Jurors از محاکم قونسولات استیناف میشود به

محکمه عالیه قونسولات که مقرش در اسلامبول و بجهت محاکمات قونسولهای
متوقفین ممالک عثمانی ترتیب و تشکیل شده است قضاة و سایر اعضای این محکمه از طرف
دولت انگلیس معین میشود و اگر لازم شود این دیوانخانه عالیه در سایر شهرهای عثمانی نیز
با قتضای وقت تشکیل میشود و بجهت استیناف از محکمه های قونسولها در چین و ژاپون دیوانخانه
مثل محکمه عالیه اسلامبول در شانگای بهمان ترتیب که ذکر شد تشکیل شده در ایران از محاکم
قونسولات بمحکمه جنرال قونسول که مقیم طهران و در آن واحد وزیر مختار است استیناف
میشود حکم جنرال قونسول قطعی است اگر مابه النزاع کمتر از پانصد لیره باشد و الا طرفین متبدیا عین
حق شکایت را بخود پادشاه مالکه انگلستان دارند و در اینصورت در لندن بمواد شکایت
رسیدگی و احقاق حق بعمل میآید

پ) ترتیب محاکمات قونسولهای روس

بموجب قوانین
روسیه فقط ترتیب محکمه های قونسولها در ایران مفصلا معین شده است (نظامنامه

قونسولها از ۱۸۸۷ و ۱۸۹۳ وحقوق قونسولهای روسی از حیث قضاوت در خاک عثمانی بطور لازم تشریح و توضیح نگشته لذا بجهت ترتیب محاکمات قونسولهای روسی در مشرق زمین باید ترتیبی را که در ایران برقرار است شرح دهیم محکمه های قونسولهای روسی در ایران بر دو درجه منقسم میشود در درجه اولی و درجه استیناف محکمه های درجه اولی نیز بر دو قسمت یا ان محکمه در قلمرو قونسولگری مرتب و با حضور دو نفر منتخب از تجار و معروفین تبعه روس تشکیل میشود دیگر در خود سفارت روس در طهران با حضور دو نفر منصف در محکمه اولی قونسول رئیس است و کارهای قلمرو قونسولگری مطرح مذاقه و رسیدگی است در محکمه ثانوی (در سفارت) مترجم اول ریاست دارد و اموری تسویه میشود که خارج از قلمرو قونسولگریهاست (یعنی در جاهائی اتفاق افتاده که قونسول روسی وجود ندارد و اگر موضوع مرافعه الی سی سنات باشد خود قونسول یا مترجم اول به تنهائی رسیدگی مینمایند والا در صورتیکه بیشتر از سی سنات مرفوع باشد) قونسول و مترجم مجبورند که با حضور منصفین محاکمه نمایند

درجه استیناف نیز در خود سفارت تشکیل میشود ولی انمحکمه بکلی از محکمه درجه اولی که در سفارت مرتب میشود متمایز است زیرا که رئیس انمحکمه نایب اول سفارت است که در آن واحد اول جنرال قونسول روس در ایران محسوب است و اعضای محکمه بصوابدید وزیر مختار از معروفین تبعه روسی مقیم طهران منتخب و معین مینمایند

حسن محکمه های روسی آن است که با حضور دو نفر منصف بهتر مذاقه و رسیدگی میشود و نواقص این محکمه ها ریاست مترجم اول و نایب اول است که بواسطه مشاغل مخصوصه که دارند مشکلست بتوانند اطلاعات راجعه بمشاغل خود را با معلوماتی که مقتضی قضاوت و محاکمه است توام نمایند وضع محکمه های قونسولات روس در عثمانی کاملا معلوم نیست که بچه ترتیب است و همین قدر در نظامنامه قید شده است که اگر مابین تجار روسی مرافعه اتفاق افتاد باید تحقیقاتی که در سفارت کبرای روس در اسلامبول مرتب میشود رجوع نمایند این کمیسیون در تحت نظارت

سفیر کبیر است و طرفین متداعیین در صورت لزوم باید بسمات روسی استیناف نمایند و در هنگام محاکمه در مسمات رئیس و یا رئیس مشرقی (اول) وزارت خارجه باید حضور داشته باشد دیگر معین نشده است که اعضای این کمیسون کیانند و قونسول چه تکلیفی دارد و ترتیب رسیدگی بوضع قدیم است یا جدید و حدود و اختیارات این کمیسون تا چه درجه است وضع دیوانخانهای قونسولات در چین هم معین نیست همین قدر شنیده ایم که قونسولهای روسی حق قضاوت را دارند و در صورتیکه یکی از طرفین متداعیین تبعه روس باشد باحکام محلیه در محاکمه شریک اند

۳) حقوق و تکالیف قونسولها از حیث محاکمات

قاعده اصلی در این باب آنست که امور راجعه به محاکم قونسولها باید موافق قوانین دولت متبوعه قونسولات حل و تسویه شود و این قاعده اصلیه که در قوانین و دستور العملهای راجعه بقضاوت قونسولات مقید است بسیار منطقی است و در واقع نتیجه حق خارج الملکت تبعه خارجه در مشرق زمین است اگرچه این قاعده اصلیه همیشه بموقع اجرا گذارده نمیشود و قونسولات غیر از قوانین دولت متبوعه خود بدلول عهدنامجات و قرارنامه ها و عادات در رسوم و سوابق محکمه های قونسولها نیز متوجه و متشبث اند چیزی که بسیار مهم و مورد امعان دقت و مباحثه و اختلاف آراء است مسئله مرجعیت کارهاست زیرا که هر دولتی از دول مشرق زمین با چند دول اروپ مراودات سیاسیه و تجارتی داشته از ازمنه قونسولخانهای متعدده با محاکم لازمه در آن دول تشکیل نمودند چنانکه در عثمانی عدد انواع محکمه ها به چهارده و در مصر به هفده بالغ است در اینصورت بسیار مهم است که قبل از وقت معین شود که مرجعیت هر نوعی از محکمه های قونسولها تا کدام حد و غایت مؤید آنها تا چه اندازه است بجهت اینمسئله که بجهت اختصار ما از بامسئله مرجعیت خواهیم نامید قواعدی چند وضع شده است که ذیلا مشروح است

اولاً کلیه دعاوی وجنایات واقعه مابین تبعه یکی از دول مسیحیه در مشرق زمین موافق عهود واصول بلا استثناء راجع بمحاکم قونسولهای آن دولت است

ثانیاً دعاوی وجنایات مختلط (یعنی درصورتیکه طرفین متداعیین یا جانی ومجنی علیه تبعه دو دولت مختلفه اروپائی باشند مثلا یکی تبعه دولت فرانسه ودیگری تبعه دولت انگلیس) باید در محکمه قونسول دولت متبوعه مدعی علیه یا جانی رسیدگی شود وبقاعده بزبان لاطین اینطور ترسیم شده است

(مدعی تابع ویوانخانه مدعی علیه است) ولی باید دانست که بقاعده درعهود تقریریت بلکه بموجب عادت مجری شده وبهمین جهت هم دول نمیتوانند بقرارداد های مخصوصه این قاعده را تغییر بدهند دعاوی مختلطه را طور دیگر تسویه نمایند اگرچه تاحال چنین قراردادی مابین دول منعقد نشده وموافق عادت دعاوی وجنایات مختلطه را در خاک عثمانی وغیره در محکمه های قونسولهای دولت متبوعه مدعی علیه یا جانی محاکمه وتسویه مینمایند وبقاعده که مخالف عادت است بسیار مستحسن وسهل الاجراست زیرا که محکمه مدعی علیه یا جانی چون خودش حکم میکند بهتر وبیشتر حاضر اجرای آن است وفقط نقصانی که دراین مسئله مشاهده میشود اینست که دیوانخانهای استیناف حکم محکمه های درجه اولی را در امور مختلطه تصدیق نمیکنند واین نقص وقتی مرتفع میشود که دول عادت را که بمثابه قاعده وثوق شده است رسما قبول نموده مرجعیت امور مختلطه را موافق آن فیصله کنند چنانکه دولت انگلیس موافق نظامنامه ۱۸۶۴ مقرر داشته است که هرکس از تبعه خارجه که ادعائی بر تبعه انگلیس داشته باشد میتواند بمحکمه های قونسولهای انگلیس در ایالات ومحکمه عالیه در اسلامبول شکایت نموده تقاضای احقاق حق کند ولی بشرایط ثلاثه ذیل

اولا باجازه قونسول دولت متبوعه در رجوع کار بمحکمه انگلیس

ثانیا پردن وجهی بعنوان گرو که درصورت لزوم صرف مخارج محاکمه بشود

ثالثاً دادن التزام در اجرای فتوای محکمه برحسب میل مجلس علمای حقوق بین الملل (Institut de Droit International)

مارتنس روسی درباب مرجعیت دعاوی مختلطه لایحه نوشته بود که در کنگره علمای حقوق بین الملل منعقده در تورین در سنه ۱۸۸۲ آن لایحه بدرجه وسواد آن بتمام دول فرستاده شده بود وموافق این لایحه از برای رسیدگی بدعاوی مختلطه محاکم سه گانه ترتیب شده درجه اول محکمه قونسول متبوعه مدعی علیه است درجه ثانیه محکمه جنرال قونسولها یا هیات مخصوصه است که درجه استیناف محسوب است درجه ثالثه دیوانخانه نقض ابرام دولت متبوعه مدعی علیه است

ثالثاً دعاوی مابین تبعه دول مسیحیه ودول شرق زمین بموجب قرارنامه وعهدنامه های کاپی تولاسیون تسویه میشود: درعثمانی ودایران مرجعیت این دعاوی بمحکمه های داخله است باحضور مامور خارجه در مصر قبل از احداث دیوانخانه مختلطه محکمه قونسولها مابین دعاوی سیدگی مینمودند ودرچین وغیره حکام محلیه یا قونسولها متقابلا باین امور رسیدگی مینمایند محکمه نواقص محاکم قونسولها زیاد است وبطوریکه مقتضی حقانیت تشکیل یافته بجهت اصلاح نواقص آنها بعضی تغییرات در وضع آنها داده شده که منجمله دیوانخانهای مختلطه مصر است که بواسطه پیش بندی افراط وتفریط قونسولهای خارجه در مصر تشکیل وترتیب یافت وتفصیل تشکیل این دیوانخانها از اینقرار است

حکومت خدیویه چون افراط وتفریط وعدم مساوات ومواسات قضاوت قونسولها را عملا مشاهده میکرد همیشه درصدد بود که اسباب اضمحلال حق قضاوت قونسولها را در مصر فراهم آورد تا اینکه در سنه ۱۸۶۲ وزیر خارجه مصر راپورتی بخدیو تقدیم نموده تمام عیوبات محکمه های قونسولها را موشکافی وضرورت اصلاح آن محاکم را خاطرنشان کرد در راپورت مزبور وزیر خارجه بموجب اسناد ودفاتر وزارت خارجه مدلل کرده بود که حکومت مصر بمحبت اجبارا از معارضه ومشاجره با دول اروپ مجبور شده است در مدت چهارسال مبلغ متجاوز دو ملیون فرانک در ازای دعاوی واهیه تبعه خارجه که اظهار آنها بعقیده خود قونسولها

در وقایع جنایت و فضولی بوده از خزانه دولت بپردازد حقوق بومی های بیچاره همیشه تضییع و اموال آنها غالبا بغارت میرفت بعکس تبعه خارجه اگر هم بدیوانخانه جلب میشدند با برائت ذمه از محاکم قونسولها بیرون میآمدند خلاصه هر کدام از تبعه خارجه مقیم مصر میتوانست علنا مرتکب هر نوع جنایت و وقاحت شود زیرا که در عدم وجود سیاست و مجازات بکلی مطمئن بود حکومت خدیویه بجهت پیش بندی این هرج و مرج که متحمل همه نوع اتفاقات غیر مطلوبه در آتیه بود از دول اروپ جدا خواهش کرد که محکمه های قونسولهای خودشان در مصر تعطیل نموده مجالس مخصوصی (کمیسیون) از تبعه خارجه و داخله ترتیب بدهند که آن مجالس در تحت نفوذ قونسولها نبوده از روی حقانیت باموررسیدگی نماید دول اروپ این تکلیف حکومت مصر را قبول نموده و کمیسیون بین المللی در سنه ۱۸۶۹ در قاهره بجهت ترتیب محکمه های جدیده و اصلاحات لازمه تشکیل گردند این کمیسیون کار خود را بکمال بعد تمام کرد و یکدفعه دیگر هم در سنه ۱۸۷۳ چنین کمیسونی در اسلامبول تشکیل یافت و کار آن کمیسیون این بود که بر مرجعیت دیوانخانهای مختلطه مصر افزود بدینمعنی که تمام جنایات و واقعه بر ضد دیوانخانهای مختلطه و قضات آن نیز راجع بهمان دیوانخانها شد و ترتیب دیوانخانهای مختلطه از قرار ذیل است

دیوانخانه درجه اولی در سه شهر است : در منصور و اسکندریه و قاهره

دیوانخانه منصور مرکب است از سه نفر بومی و چهار نفر خارجه محکمه اسکندریه از سیزده نفر حقوق دانهای اروپائی و هفت نفر بومی بالاخره دیوانخانه قاهره از نه نفر خارجه و پنج نفر بومی اگر مسئله تجارتی در این محکمه های مختلطه مطرح مذاکره شود بعضی معاونین از تجارتخانه انتخاب میشوند کلیه تمام دعاوی مدنیه از قبیل مسائل ملکی و معاملات و حقوق وغیره مابین تبعه خارجه و داخله حتی در صورتیکه اقامه دعویه بر خود خدیو شده باشد راجع باین دیوانخانهاست از امور غیر مدنیه (جنایات) دو نوع رجوع بمحکمه های مختلطه است

۱) جنایاتی که بر ضد خود محکمه های مختلطه از هر کسی ناشی میشود ۲) تخلف از دستورالعملها و احکام عمال ضبطیه و تنظیفات بلدیه وغیره . دعاوی خارجه و جنایات واقعه مابین تبعه خارجه بارزراجع بمحکمه های قونسولهاست

درجه ثانیه دیوانخانهای مختلطه بجهت استیناف است و آن عبارت است از دیوانخانه مخصوصی که در اسکندریه از سیزده نفر قضات (نه نفر اروپائی و چهار نفر بومی) تشکیل شده است. دیوانخانه های مختلطه بطوری که شرح داده شد از سنه ۱۸۷۶ در مصر تشکیل و تا بحال مجری است

هرچند دیوانخانهای مزبوره از حیث احقاق حقوق خلق بمحکمه های قونسولات مزایا دارد ولی حدود مرجعیت و بعضی ترتیبات دیگر آنها بدستور بخوبی معین نشده است و باید اصلاح شود

باب ششم

در تابعیت

فصل اول

تابعیت اشخاص

۱) تشخیص تابعیت

تابعیت اشخاص یا به تولد شخص معین میشود یا با تحقیقات و تشریفات مخصوص در مملکت خارجه (naturalisation) شق اول مشهور است به تابعیت اصلیه (nationalité d'orig.) و شق ثانی با تابعیت تحصیلیه (nationalité acquise) اول مسئله که در اینجا طرح میشود مسئله تابعیت اصلیه است و باید بدانیم تابعیت اطفال متولد یا مولوده از چه ماخذ مشخص میشود نظر بقوانین مختلفه ممالک در بعضی از دول تابعیت اطفال نوزاد بمحل تولد و خاک معین میشود و در برخی تشخیص تابعیت آنها بروابط شخصیه اطفال با والدین یعنی برتولد آنها است قاعده اولی به جهات متعدده امروزه پسندیده نیست : اولا تشخیص تابعیت بمحل تولد یا خاک دولتی از مختصات قرون وسطی است که انسان را دوخته بخاک و محل معین میدانستند (glebae adscriptus) و بدین جهت تغییر مکان و مهاجرت ممنوع بود چون بدین منوال شخص در واقع از منضمات و توابع خاک محسوب میشود و با عقاید عصر که یکی از شرایط آزادی انسان را در تغییر محل توقف و سکن و مادی و مهاجرت و مسافرت میدانند مخالف است لذا قاعده مزبوره هم بمرور زمان متروک میشود ثانیا تجربیات ثابته مدلل مینماید که زندگانی طفل از پدر و مادر است نه از خاک ثالثا با قاعده ثانوی یعنی با

تشخیص تابعیت بمحل تولد با اشکالات و محظورات زیاد برمیخوریم : بسا خانواده ها هستند که متصل در مسافرت بوده محل توقف معین و دائمی ندارند و اگر اتفاق افتد که هنگام مسافرت در مملکتی طفلی از چنین خانواده بعرصه ظهور آید باید موافق قاعده ثانوی تابع و رعیت آن مملکت باشد و واضح است که مبنی تابعیت که پایه حقوق مدنی و سیاسیه اشخاص است نباید بر اتفاق گذارده شود آنیت که از قاعده فوق اغلب دول اروپ رو گردان و ماخذ تابعیت اطفال نوزاد را به تولد از والدین قرار داده اند و میگویند که تابعیت اطفال نوزاد مشخص میشود به تابعیت والدین آنها در هنگام تولد یعنی اطفال تبعه همان دولتی محسوب اند که متبوعه والدین آنهاست در هنگام تولد قطع نظر از اینکه محل تولد خود دولت متبوعه است یا خارجه مثلا در فصل دهم قوانین مدونه فرانسه (Code civile) مندرج است : هر طفلی که از فرانسوی در خارجه تولد شده تابع تبعه فرانسه است و همین قاعده در قوانین دول بلژیک و ایطالیا و باویر و پروس و هالس و دورتامبرغ و اسپانیا و دول متصله امریکای شمالی و انگلیس و روس مقید است موافق این قاعده کلیه باید اطفالی که از تبعه خارجه در مملکتی تولد میشوند تبعه خارجه محسوب شوند و در واقع امر هم دولیکه تابعیت را به تولد از والدین تشخیص و تعیین مینمایند اطفال تبعه خارجه را خارجه میدانند و حتی دولت انگلیس هم که تا سنه ۱۸۷۰ این نحله تشخیص را قبول نداشت و هر کسی را که در خاک و متملکات انگلیس (حتی سفاین انگلیس) تولد میشد از تبعه انگلیس میشمرد در سنه مزبوره چون مشاهده کرد که این نقطه نظر با قاعده عمومیه مخالف است قانونی وضع کرد که مشهور است به سال ۱۸۷۰ و بموجب آن اگر طفلی در انگلستان تولد شود که والدین او خارجه باشند آن طفل ذی حق است همینکه بحد بلوغ رسید تابعیت خارجه خود را اعلان نماید و از تبعه دولت متبوعه والدین خود محسوب شود و کذلک اگر طفلی از والدین انگلیس در خارجه تولد شود و بعد از رسیدن بحد بلوغ بهمین منوال میتواند

ترک تابعیت نماید اغلب دول امریکای جنوبی تشخیص تابعیت را به محل تولد و خاک مملکت میدانند مثلا دولت جمهوریه آرژانتین هرکسی را که در خاک دولت مزبوره تولد شده باشد از تبعه خود محسوب میدارد به استثنای اطفال سفرای خارجه مقیم پای تخت آرژانتین و بعکس به اطفال تبعه دول آرژانتین که در خارجه تولد شده باشند حق میدهد که تابعیت والدین خود باقی مانند یا ترک تابعیت نمایند

دولتین برزیل و پرتوغال مابین دو قاعدهٔ فوق را گرفتند زیرا که از یکطرف تشخیص تابعیت را به پدر و مادر میدانند و از طرف دیگر اطفال تبعه برزیل و پرتوغال را که در خارجه تولد شده باشند در صورتی از تبعه خود محسوب میدارند که محل توقف دائمی و مسکن آنها در برزیل یا پرتوغال باشد ولی آنچه که موافق عدالت و انصاف و مقتضیات عصر و آرای علمای آن است که هر طفل حلال زاده در هر جای دنیا که تولد شده باشد باید همان تابعیت را داشته باشد که والدین او در حین تولد داشتند ولی اگر مایل باشد مختار است تابعیت محل تولد خود را قبول نماید

قانون تابعیت علیه ایران موافق اصول مذکوره و مقتضیات عصر است و در بند اول قانون مزبور مقید است : هرکسی که در خاک دولت علیه ایران متولد شده باشد تبعه ایران محسوب میشود مگر اینکه معلوم شده باشد که در حین ولادت والدین یا والد او تبعه خارجه است انوقت متولد نیز اجنبی شمرده خواهد شد اگرچه در قانون مزبور مصرح نیست ولی از بند اول مفهوم است که بعکس اطفالیکه در خارجه از تبعه ایران متولد میشوند تبعه دولت علیه محسوب اند

آنچه در باب تشخیص تابعیت اطفال در فوق ذکر شد در صورتی صحیح است که طفل حلال زاده باشد یعنی رابطه طفل با والدین او واضح و ثابت شرعی باشد والا مسئله تشخیص تابعیت دو صورت می یابد یا اینست که طفل حرامزاده فقط مادرش معلوم است در این حالت تابعیت طفل نوزاد بتابعیت مادرش معین میشود و اینقاعده در تمام دول عمومیت دارد به استثنای انگلستان

که برحسب قانون آن اطفال حرامزاده در صورتی که در خارج انگلستان از والده انگلیسی تولد شده باشند از تبعه دولت انگلیس محسوب نمیشوند و بعکس آنهائی که از مادران خارجه در انگلستان تولد شده اند از تبعه انگلیس محسوب اند از اینقاعده مبرهن است که در اینمسئله قوانین انگلستان بمحل تولد مقید اند اگر غیر از مادر پدر طفل حرامزاده نیز معلوم باشد و پدر والد بودن خود نسبت به آن طفل اعتراف نماید تشخیص تابعیت طفل حرامزاده در اینصورت مثل تشخیص تابعیت اطفال حلال زاده است یعنی تابعیت اولاد به تابعیت پدر معین و مشخص میشود زیرا که در اینحالت خانواده طفل فقط مرکب از مادر و نیست که بتابعیت مادر متوسل شویم بنابر اتفاق بین الملل که هیچ کدام از والدین طفل جدید الولاده وجود ندارند مثلا طفالی را که در کوچه و بازار پیدا میکنند (لقیط) در باب این اطفال قاعده کلیه آنست که تشخیص تابعیت آنها بمحل است که در آنجا پیدا شده اند (مثلا در خاک عثمانی و در خاک ایران ایرانی) در تشخیص تابعیت بعد از تولد بعقد ازدواج نیز باید متوجه شد زیرا که موافق قاعده عمومیه زن باید در مسئله تابعیت متابعت شوهر را نماید و مادامیکه عقد ازدواج برقرار است تبعه دولت دیگری غیر از دولت متبوعهٔ شوهرش محسوب نتوانند شد و مبنی این قاعده بر اتحاد و یگانگی و عمومیت منافع است که از ازدواج حاصل میشود قاعدهٔ انگلستان از این قاعده کلیه مستثنی است زیرا که برحسب آن قانون زن انگلیسی در هر کجا شوهر نماید و منکوحه تبعه هر دولتی باشد باز بتابعیت انگلستان باقی میماند بعبارة اخری در اینمسئله هم قانون انگلستان بمحل تولد اهمیت داده است نتیجهٔ این قانون بایستی اینطور باشد که اگر زنی از تبعه خارجه در انگلستان زوجه انگلیسی واقع شود بتابعیت اصلیه خود باقی ماند ولی محل تعجب است که قانون مزبور این نتیجه منطقی را رد کرده زن خارجه منکوحه تبعه انگلیس را در خاک انگلستان نیز از تبعه انگلیس میداند موافق بعضی از قوانین (برزیل وغیره) تابعیت مرد با ازدواج زن خارجه تغییر می یابد در اینمسئله قانون تابعیت ایران موافق اصول است و در بند ششم مقید است : از تبعه ایران آنان که با زنان خارجه ازدواج کرده باشند

زنهای آنها نیز طبعا تابعیت ایرانیه شوهر تابع خواهند بود و بعد از تطلیق یا فوت شوهر اگر زنها بخواهند تابعیت اصلیه رجوع نمایند مجاز خواهند بود و تفصیل در بند هفتم مندرج است: زنانی که در تابعیت خارجه و در قید زوجیت تبعهٔ دول خارجه هستند در حالت آنها تابعیت ایران قبول نمیشود دیگر به اتفاق شوهر خودشان با شرایط مقرره بتابعیت دولت علیه داخل شوند

۲) مهاجرت و جلای وطن

اگر بتاریخ این مسئله رجوع کنیم واضح خواهد شد که مسئله مهاجرت در هر عهدی از عهود و شکل و ترتیب مخصوصی داشته همیشه موافق عقاید و افکار عمومیه بوده مثلا در دول قدیمه یونان در روم مهاجرت و جلای وطن ممنوع نبود و هر کسی از یونانیها و رومیها میتوانست در صورت لزوم جلای وطن نموده در خارجه ماوی و مسکن جهت خود اختیار نماید جهت اجازه مهاجرت در دول یونان و روم بقول آدام اسمیت (Adam Smith) عدم وسعت خاک و صعوبت معیشت در وطن بوده زیرا که بواسطهٔ توالد و تناسل بر عدهٔ نفوس اتصالا میافزود و از طرف دیگر بواسطه فقدان تجارت و طرق و شوارع مرتب و منظم تحصیل معاش بدون اشکال و صعوبت فراهم نمی آمد در اینصورت دول یونان و روم ناچار بودند که مهاجرت و جلای وطن را تشویق نمایند و در واقع از مهاجرت یونانی ها و رومیها بود که اینقدر مستعمرات یونانی و رومی در خارجه پیدا آمد در قرون وسطی این وضع بهم خورد زیرا که حق مهاجرت با اوضاع فئودالیزم که تشخص را دوخته بخاک می پنداشت و فقط بچنین شخص حقوق معینی میداد موافقت نمی نمود این بود که در قرون وسطی مهاجرت بکلی ممنوع شد و اگر کسی بخارجه مهاجرت مینمود تمام املاک و علاقه او را دولت ضبط خزانه میکرد و قتی که قطعهٔ امریکا افتتاح شد و موافق مقتضای زمان حق مهاجرت بالطبع لازم آمد و قانون فوق (ضبط املاک مهاجر) چون موافق مقتضیات عصر نبود رفته رفته اصلاح شد بطوریکه در عوض ضبط املاک مقرر شد دولت از شخص مهاجر مالیاتی

دریافت نماید و این مالیات مشهور شد به Gabella emigra-tionis (یعنی مالیات مهاجرت) این وضع در عهد جدید هم باقی بود و هرچند مهاجرت بعد از تأدیه مالیات مجاز بود باز پادشاهان اروپ باطنا مایل بمهاجرت تبعهٔ خود نبودند زیرا که از یکطرف رابطه تبعه را با پادشاه و وطن خود که به تولد در دولتی برقرار میشود ابدی و لایزال میدانستند چنانکه در یکی از احکام لوئی چهاردهم که در سنه ۱۶۶۸ صادر شده بهمین نکته تصریح است از طرف دیگر پادشاهان اینوقت چنان میپنداشتند که قوت دولت به زیادتی نفوس آن دولت است و به اقدامات مختلفه میکوشیدند که بر عدهٔ نفوس مملکت بیفزایند بعد از بلوای بزرگ فرانسه حق مهاجرت را یکی از شرایط آزادی شخصی قرار دادند ولی بعد به اقدامات ناپلیون اول و سایرین باز مهاجرت ممنوع شد

در انگلستان قبل از قانون تابعیت ۱۸۷۰ که در فوق ذکر شده مهاجرت بکلی قدغن بود و موافق عادت تبعهٔ انگلیس هیچوقت حق تغییر تابعیت را نداشتند چنانکه اگر تبعهٔ انگلیس مهاجرت مینمود و سالیان دراز در دولت خارجه متوقف و تحصیل تابعیت از امریکا در هر وقت که با انگلستان معاودت مینمود و یا بدست انگلیسها میافتاد با او معامله تبعهٔ انگلیسی را مینمودند و چون اینقاعده موافق مقتضیات عصر نبود در اجرای آن نیز دچار مشکلات و محظوراتی میشدند مثلا در سنه ۱۸۱۲ هنگام جنگ انگلیس با ناپلیون اول وزارت بحریهٔ انگلستان حکم کرد که سفاین نظامی انگلیس سفاین دول متصلهٔ امریکای شمالی را توقیف و ملاحین آنها را اعفا و جبرا اسیر کنند و سهل است آنها را اعدام بکشند زیرا که دولت انگلیس ملاحین بومی را جزو اسرای نظامی نمی پنداشت و با وجود یکه آنها بیست سال قبل از انگلستان مهاجرت نموده تبعهٔ امریکا شده بودند دولت انگلستان بموجب عادت مملکت خود آنها را هنوز تبعهٔ انگلیس و از باغیان دولت انگلستان محسوب میداشت و میخواست با آنها همان معامله را نماید که با باغیان مملکت خود مینمود

دول متحده امریکای شمالی نیز مهاجرت را ممنوع داشته بود و فقط در سنه ۱۸۶۸ حق مهاجرت را یکی از شرایط آزادی ساکنین دول متحده اعلام کرد از آنچه در فوق گفته شد معلوم است که دول اروپ و امریکا تا اوایل قرن نوزدهم مسیحی (صد سال قبل) مایل بمهاجرت تبعه خود بخارجه نبودند ولی از آن تاریخ به بعد رفته رفته در عقاید و افکار دول تغییر کلی روی داده و حالا با ما خره مدرجه رسیده است که باستثنای دولت روسیه تمام دول اروپا و امریکا حق مهاجرت را یکی از حقوق اصلیه و از شرایط آزادی شخصی (Liberté individuelle) میدانند و میگویند در صورتیکه شخص در وطن خود نتواند تحصیل معاش نماید نباید مانع از تحصیل معاش او در خارجه شد و امروزه مهاجرت عبارت است از جلای وطن و تبدیل تابعیت در دولتی که محل توقف و وطن جدید مهاجر بدین جهت سیاحان و مسافرین و تجار متیمه ممالک خارجه و زنانی که بعقد ازدواج تغییر تابعیت میدهند در جزو مهاجرین محسوب نیستند

تغییر تابعیت مهاجر هم مشروط بشرایط و محکوم بقواعد معینی است نه اینکه فقط بسته بمیل شخص مهاجر باشد باینمعنی که تحصیل تابعیت جدیده چنانکه از قوانین ذیل مشاهده میشود مشروط بانفصال از تابعیت قدیمه است بجهت توضیح مسئله قوانین چند دولت را بطور اختصار در اینجا خاطر نشان میکنیم

۱) **انگلستان** موافق قانون دوازدهم سنه ۱۸۷۰ هر تبعه انگلیس که صغیر و سفیه و دیوانه و زن شوهردار نباشد میتواند در خارجه استیطان نماید و ترک تابعیت انگلستان را بکند و چنانکه در فوق اشاره شد هر متولدی از والدین انگلیسی در خارجه یا از والدین خارجه در انگلستان مختار است بعد از رسیدن بحد بلوغ در حضور قاضی صلح یا قضات دیوانخانه های مدنی و یا قونسول و یا سفیر انفصال خود را از تابعیت انگلستان اعلام نماید

۲) **فرانسه** بموجب قانون (Code civile) که در ۱۸۸۸ و ۱۸۹۲ اصلاح شده انفصال از تابعیت فرانسه در اینموارد بعمل میآید: ۱) وقتی که یکی از تبعه فرانسه در خارجه استیطان و تبدیل تابعیت نماید

علمای حقوق فرانسه در این باب معتقد آن اند که استیطان و تبدیل تابعیت فرانسوی در صورتی تابعیت قدیمه را منفصل مینماید که استیطان و تعلل فرانسوی در خارجه تام باشد یعنی کلیه حقوق و اختیارات ساکنین اصلیه در دولت متبوعه جدیده به فرانسوی داده شود و او قابلیت عملکردن بحقوق خود را داشته باشد (capacité d'agir)

و به تبدیل تابعیت قدیمه راضی باشد و بالاخره (این نکته خیلی مهم است) تبدیل تابعیت بانیت تعلب جلب شود مثلا فرار کردن از قشون عسکری و خدمت نظامی در فرانسه و تطیق و غیره نباشد تا نیا در صورتی که تبعه فرانسه بدون اجازه دولت متبوعه خود شغل دولتی در خارجه قبول نماید در این ماده هم معتقد علمای حقوق فرانسه آنست که متخدم بودن در خارجه بدون اجازه دولت فرانسه بمجرد وقت سلب تابعیت فرانسه را نمینماید (مثلا شغل قونسولگری) و باید هر دفعه که این اتفاق افتاد بدیوانخانه رجوع نمود تا به اهمیت و مقتضیات شغل مسئله ثبوت یا سلب تابعیت فرانسه معلوم شود ثالثا اگر تبعه فرانسه بدون اجازه دولت متبوعه خود داخل خدمت نظامی دولت خارجه شود بلاشک از تابعیت فرانسه منفصل میشود و اگر بعد از دخول خدمت نظامیه دولت خارجه در جنگی بر ضد فرانسه با شرکت نمود برحسب فصل ۷۰ (Code civile) واجب القتل است خواه تبدیل تابعیت نموده باشد و خواه ننموده باشد رابعا زن فرانسوی در صورتی که با کسی از تبعه خارجه ازدواج نماید از تابعیت قدیمه خود منفصل میشود

۳) **در آلمان** برحسب قانون ۱۸۷۰ در سه موقع تبعه آلمان از تابعیت آن دولت منفصل میشوند

اولا در صورتیکه خودشان بخواهند ترک تابعیت آلمان را نمایند در اینصورت اجازه دولت متبوعه در ترک تابعیت لازم است و مقرر است به اشخاصی که نشان از عهده ای بآنها داده شده این اجازه داده نشود مگر در صورتی که آن اشخاص از جاهای لازم تصدیق نامه داشته باشند که تبدیل تابعیت آنها بواسطه کرنخواهد از خدمت نظامی نیست و علاوه بر این تکه باشخاصی که در خدمت نظامی هستند این اجازه داده نمیشود

ثانیا تبعه آلمان بحکم دولت متبوعه از تابعیت آن منفصل میشوند در صورتی که دولت متبوعه آنها را در موقع جنگ بمعاودت به آلمان بطلبد و آنها اطاعت ننمایند و یا بدون اجازه دولت متبوعه داخل خدمت دولت خارجه بشوند و اطاعت حکم دولت آلمان را در معاودت به آلمان ننمایند

ثالثا اگر تبعه آلمان مدت ده سال تمام در خارجه توقف نماید بدون اینکه در این مدت مراجعتی بوطن خود معاودت نماید و اسمش هم در دفتر قونسولگری آلمان در خارجه ثبت نباشد از اینجهت فقط شده معلوم است که بدون اجازه دولت متبوعه تبعه آلمان ترک تابعیت نتواند نمود و در صورتی هم که تبعه آلمان در خارجه تحصیل تابعیت نموده باشد باز در آلمان تبعه اندولت محسوب است بدین جهت تولید تابعیت دوگانه میشود یعنی که تبعه آلمان در آن واحد هم تبعه دولت آلمان و هم تبعه دولت خارجه محسوب میشود و تابعیت دوگانه از نقطه نظر حقوق بین الملل صحیح نیست زیرا که موجب معارضه حقوق شده تولید اشکالات مینماید

در روسیه بموجب فصل ۳۲۵ کتاب مجازات هر کسی از اتباع روسیه که در خارجه متوقف و تبدیل تابعیت نماید و یا بدون اجازه دولت متبوعه خود داخل خدمت دولت خارجه بشود و چون بر خلاف تمایلات پادشاه پرستی و قسمی است که تبعه دولت روسیه در موقع جلوس اپراطور بایتخت سلطنت در صداقت و درستکاری با پراطور متبوع خود یاد میکنند لذا چنین اشخاص نفی ابدی از روسیه شده سلب کلیه حقوق و اختیارات

از آنها میگردد و اگر بروسیه معاودت نمایند به سیبری یا طرد میشوند در همان فصل کتاب مجازات استیطان و تحلل در خارجه بطور قانونی بتغییر تابعیت اصلیه مثل جنایت منظور شده ولی با وجود این قوانین نمیتوان گفت که دولت روسیه تغییر تابعیت قانونی تبعه خود را از محالات شمرده قبول نمینماید زیرا که در فصل سیم نظامنامه خدمت نظامی مقید است که اشخاصی که بیش از پانزده سال دارند در صورتی از تابعیت دولت روسیه میتوانند منفصل یابند که خدمت نظامی خود شان را بجا آورده باشند در هر حال از قوانین فوق معلوم است که دولت روسیه در مسئله تغییر تابعیت تبعه خود سخت است و این نقطه نظر دولت مشار الیها مبنی بر قانون تبدیل تابعیت مخصوص در روسیه است زیرا که موافق این قانون که در ۱۸۶۴ ایجاد شده استیطان در روسیه و تحصیل تابعیت آن دولت بسیار سهل است در صورتیکه نتیجه منطقی فصل ۳۲۵ کتاب مجازات بنا بر قاعده متقابله بایستی عدم قبول کردن خارجه به تابعیت دولت روسیه باشد

ایران اولا در باب مهاجرت قرارنامه دولت علیه در سنه ۱۲۶۰ هجری با دولت روسیه منعقد داشته که مشتمل بر چهار فصل و حاصلش این است که رعایای دولتین مزبورتین بدون اجازه یا بلیط (تذکره) دولت متبوعه حق مسافرت و مهاجرت را بخاک یکدیگر ندارند و الا دستگیر و بمامورین دولت متبوعه (سرحد داران یا وزراء مختار و شارژ دافرها و قونسولها) مسترد خواهند شد تحصیل اجازه مهاجرت هم باید بطیب خاطر خود تبعه بوده مبنی بر مداخلت دولت خارجه نباشد

ثانیا بموجب قانون تابعیت دولت ایران از مهاجرت و تغییر تابعیت تبعه خود مانع نیست ولی شرایط ذیل در بند هشتم قانون تابعیت مقید است از تبعه ایران کسی که در ممالک خارجه مایل تابعیت یکدولتی باشد اولا باید در محاکم دولت علیه متهم بجنایتی نباشد ثانیا در محاکمه نبوده و از محاکمه فرار نکرده باشد ثالثا از خدمت نظامی فرار

نمود و باشد راجع مقرض و مقصود شش استخلاص از دین نباشد والا تبدیل تابعیت او
کان لم یکن خواهد بود و اگر بخاک ایران مراجعت نماید معامله تبعیت ایرانیه در حق او
بعمل خواهد آمد در بند هم مندرج است تبدیل تابعیت ایرانیه با وجود ایفای شرایط
مقرره منوط به اجازه و اراده ذات مقدس پادشاه است و اگر کسی از تبعه ایران
بدون استحصال این اجازه در ممالک خارجه داخل تابعیت خارجه شده باشد از دخول
بخاک ایران ممنوع و اگر در ایران علاقه از ملک و غیره داشته باشد بقطع علاقه مجبور است
و بالاخره در بند دهم مصرح است که تبدیل تابعیت بدر موجب تبدیل تابعیت اولاد صغار و کبار
او میشود مگر اینکه انها را با شرایط مقرره تغییر تابعیت ننمایند لاکن اطفالیکه بعد از
تبدیل تابعیت پدر متولد شده اند تابع تابعیت پدر خواهند بود
از تمام این فصول معلوم است که دولت ایران مانند سایر دول اروپ غربی از مهاجرت
و تبدیل تابعیت مانع نیست در صورتیکه شرایط مقرره بعمل آمده باشد تبدیل تابعیت ایرانی را
شرعی میداند

انچه در فوق در مسله مهاجرت و تبدیل تابعیت ذکر شد بموجب قوانین داخله دول
مختلفه یا بعبارة اخری از نقطه نظر پولیتیک داخلی دول بود و معلوم است که در همه
تمام دول دارای یکعقیده و یک مسلک نتوانند بود بلکه پولیتیک دول در باب تابعیت
بسته باوضاع و احوال داخلی انهاست زیرا که واضح است در دولتی که از یکطرف
بی بضاعت و از طرف دیگر دارای نفوس زیادی باشد مهاجرت نفوس بخارجه
مفید است ولیکن در دولتی که هر نوع صنعت و حرفت و تجارت و زراعت در آن دولت
رواج دارد البته مهاجرت بحال مملکت بسیار مضرات است که بعضی از دول مهاجرت را
تشویق و ترغیب مینمایند و برخی بعکس بموجب قوانین سخت ممانعت میکنند دلی باید دانست
که مسله مهاجرت و تبدیل تابعیت نه فقط راجع بامور داخله دول و قوانین مملکتی انهاست

بلکه بحقوق بین الملل نیز راجعیت تامه دارد و زیرا همانقدر که مهاجرت بمنافع اشخاص متعلق
عاید است همانقدر هم بحقوق و تکالیف بین المللی دول راجع است و بسا اتفاق افتاده که
مهاجرین بعد از جلای وطن بطور قانونی بواسطه بعضی اتفاقات غیر مترقبه نتوانستند در مملک خارجه
که مقصدشان بوده استیطان نمایند و مجبور شدند که دوباره به اوطان سابقه خود معاودت
نمایند و این حالت خالی از اشکال نتواند بود زیرا که این نوع مهاجرین موافق قوانین بعضی
از دول (مثلا طریش و روسیه وغیره) همینکه جلای وطن نمودند از تابعیت دولت
متبوعه خارج میشوند از طرف دیگر در دولتی هم استیطان ننموده اگر تابعیت انها دولت را
بپذیرند در اینصورت این نوع اشخاص سرگردان و خارج از حمایت می مانند چنانکه در
۱۸۷۸ - ۱۸۷۷ در روسیه بعضی از مهاجرین سارائف بجهت اینکه سرباز ندهند
از طرف دیگر به امید اینکه در امریکا اراضی مرغوب و حاصل خیز بدست آرند تمام اثاث البیت
و املاک خود را فروخته به بزنیل مهاجرت نمودند چون بعد از ورود بمقصود خود نایل نشدند
مجبور براه معاودت پیش گرفتند بهزاران زحمت و مشقت خود را به آلورس و
ایمورغ رسانیدند و چون دیگر قوه حرکت را نداشتند پریشان و سرگردان همانجا
درماندند و مذاکرات طولانی مابین دولت المان و بلژیک از یک طرف در روسیه
از طرف دیگر در باب اعانت مهاجرین مزبوره شروع شد دولت روسیه چون آنها را تبعه
خود نمیدانست از دادن وجه اعانه امتناع نمود و بالاخره بمبلغ قلیلی که در بلژیک و
المان بجهت درماندگان جمع شده بود مهاجرین مزبوره خود شانرا به اوطان سابقه رسانیدند
غیر از واقعه که ذکر شد بسا وقایع دیگر در هنگام مهاجرت روی میدهد که تولید بسی اشکالات
مینماید (مثلا هنگام عبور مهاجرین از خاک دول خارجه وغیره) بجهت ارتفاع این
اشکالات لازم است که قرارداد بین الملل عمومی در این باب مابین تمام دول متمدنه
برقرار شود و انقرارداد دو قاعده ذیل را اقلا حاوی باشد

اولا هر دولتی از مهاجرین خود تا استیطان و تبدیل تابعیت آنها در دولت خارجه باید حمایت کند و مکلف است که در صورت معاودت مهاجرین مجددا آنها را با تابعیت خود بپذیرد

ثانیا دولتیکه سر راه مهاجرین واقع شده اند مکلف اند که کمال تقویت و حمایت را درباره آنها عند الحاجه بعمل آورند و مخارج تسهیل مسافرت را در صورت لزوم از دولت متبوعه آنها مطالبه نمایند

۳) تمثل

چون آزادی مهاجرت از مقتضیات عصرات و تکمیل نتوانند شد که به امکان استیطان در دولت خارجه و تحصیل تابعیت آن دولت اینست که در اغلب دول مهاجرین خارجه میتوانند تحصیل تابعیت آنها را بنمایند بجهت اختصار تحصیل تابعیت مهاجرین را در دولت خارجه **استیطان** و پذیرفتن آنها را تابعیت دولت توقف فیمای مهاجرین **تمثل** مینامیم و باید دانست که استیطان و تمثل از اثر مراودات و خلطه بین الملل است که امروزه تمام عالم را فرا گرفته است قوانین استیطان و تمثل از قرار شرح است :

در انگلستان قبل از قانون ۱۸۷۰ تبدیل تابعیت دو راه داشت اولا دنیزاسیون (denization) و ثانیا ناتورالیزاسیون (naturalisation) استیطان و تمثل بموجب دنیزاسیون بحکم پادشاه و در این اواخر بحکم وزیر داخله بعمل میآمد و نتیجه اش این بود که تبعه خارجه بموجب دنیزاسیون حق توقف در انگلستان و اجاره املاک و مستغلات را می یافت و در خارجه در تحت حمایت دولت انگلیس بود ولی همینکه بوطن سابق خود معاودت مینمود از

تابعیت انگلیس خارج میشد و علاوه بر آن در خود انگلستان هم حقوق پولیتیکی را (مثلا دخول بخدمت دولت انگلیس و از اعضای پارلمنت بودن وغیره را) نداشت تبدیل تابعیت بموجب ناتورالیزاسیون مهم تر بود و تبعه خارجه در اینصورت تمام حقوق مدنی و پولیتیکی تبعه انگلیس را می یافت و میتوانست جزو اعضای پارلمنت منتخب شود ولی تبدیل تابعیت به اینطور خیلی مشکل بود زیرا که اجازه را پارلمنت بدهد

قانون ۱۸۷۰ وضع قدیم را همان طور باقی و ترتیب جدیدی نیز برقرار نمود و آن اینست : هر کسی که طالب تحصیل تابعیت انگلیسیه باشد باید لااقل پنجسال در خاک خود انگلستان متوقف و یا اینکه همان مدت را در قشون انگلیس مستخدم باشد عریضه تبدیل تابعیت باید بوزیر داخله داده شود و این وزیر حق دارد که بدون دادن توضیحات و اظهار جهت خواهش تبدیل تابعیت را رد یا قبول نماید کسیکه باینطور استیطان مینماید باید قسم یاد کند که نسبت بوطن و پادشاه خود صادق و درست خواهد بود بدون اینقسم تابعیت تحصیلیه صحیح نیست و کذلک تابعیت تحصیلیه صحیح نخواهد بود در صورتیکه مخالف باشد با قوانین دولت متبوعه یا وطن سابق متوطن

مثلا اگر یکی از تبعه ایران بدون اجازه دولت علیه در انگلستان تبدیل تابعیت نماید نسبت به تمام دول تبعه انگلیس خواهد بود ولی نسبت بایران تبعه ایران محسوب است و اگر اتفاق افتد که مجددا به ایران مراجعت کند و چار مجازات بند نهم قانون تابعیت ایران خواهد بود و دولت انگلیس از او حق حمایت را نخواهد داشت زیرا که موافق قانون تابعیت ایران تبدیل تابعیت ایرانی وقتی صحیح خواهد بود که به اجازه دولت علیه باشد

قوانین تابعیت مستملکات انگلستان علیحده است و داخلی بخود انگلستان ندارد لهذا اشخاصی که در مستملکات انگلیس تحصیل تابعیت نمودند در خود انگلستان تبعه انگلیس محسوب نتوانند شد و کذلک استیطان و تمثل در یکی از مستملکات انگلیس شامل سایر

متملکات آن دولت نخواهد بود

در فرانسه قانون استیطان و تقل چندین دفعه تغییر کرده است و امروزه قرار داد ذیل مجریست هرکسی که بخواهد در فرانسه تبدیل تابعیت نماید باید مدت معینی در ممالک فرانسه ساکن باشد و قبل از اینکه در املاک سکنی نماید باید اجازهٔ اقامت و سکنی را (Lettres de Naturalité) از وزیر عدلیه تحصیل کند و بعد از سه سال از روز دادن عریضه بوزیر عدلیه بجهت اجازهٔ توقف در فرانسه شخص متوقف ذی حق است که در صدد استیطان و تقل برآید ولی بجهت اشخاصی که بتقل و اطلاعات خودشان از برای فرانسه مفید هستند سه سال توقف تبدل به یکسال میشود

موافق قانون ۱۸۸۹ کسی اشخاصی که ده سال در فرانسه متوقف و اجازهٔ توقف را تحصیل نکرده اند مجازند که بدون تحصیل این اجازه و توقف سه سال از نو بدون معطلی تبدیل تابعیت نمایند ولی از طرف دیگر اگر تبعهٔ خارجه در فرانسه تحصیل اجازهٔ اقامت نمایند و بعد از پنجسال به تابعیت فرانسه داخل نشوند از اجازه که تحصیل کرده اند معاف و محروم خواهند بود (از تبعهٔ خارجه آنهائیکه در جنگ فرانسه و پروس ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ با فرانسه شریک بودند از قاعدهٔ کلیه مستثنی و بجهت دخول بتابعیت فرانسه مکلف بتوقف سه ساله نبودند و این استثنا که در واقع امتیازی بود درباره دوستان فرانسه فقط در مدت جنگ و دو ماه بعد از ختم آن برقرار بود) بجهت استیطان در فرانسه باید متوطن بعد از ایفای شرایط مقرره عریضه بوزیر عدلیه بدهد و وزیر عدلیه بعد از تحصیل اطلاعات لازمه در حسن اخلاق متوطن مراتب را به رئیس جمهوری عرضه داشته حکم تقل را صادر میکند بعد از صدور آن حکم تحصیل تابعیت فرانسه بعمل میآید و متوطن در تمام حقوق مدنی و سیاسیه با تبعهٔ فرانسه مساوی میشود

یکی از نواقص قانون تقل فرانسه اینست که به سن ۲۱ مقید است (یعنی اشخاص متقله باید

کمتر از ۲۱ سال نداشته باشند) و حال اینکه از نقطه نظر حقوق بهتر بود که قانون فرانسه مثل قانون آلمان بجای تعیین سن در مسئله تقل بقابلیت عملکردن بحقوق (چنانکه در فوق مکرر توضیح شده) مقید میشد زیرا که قوانین هر دولتی در باب قابلیت داشتن حقوق و عملکردن آن درباره کلیه تبعهٔ ان دولت در خارجه مجری است و بایستی دولت فرانسه هم در تبدیل تابعیت بجای تعیین سن بقابلیت عملکردن بحقوق تمسک و باهر کسی موافق قانون دولت متبوعهٔ او در این باب رفتار مینمود از محسنات بزرگ قانون تقل فرانسه آنست که تولد تابعیت دوگانه در قانون آن نمی شود زیرا که بموجب قانون مزبور هر کسی که داخل تابعیت فرانسه شد از تابعیت سابقه خود بکلی منفصل است چنانکه از واقعهٔ ذیل معلوم است

در سنه ۱۸۴۸ لرد بروم انگلیسی (Lord Brougham) خواست در فرانسه بدون تابعیت نماید وزیر عدلیه فرانسه کریه (Crémieux) به لرد مزبور اخطار کرد که در صورت تحصیل تابعیت فرانسه از لقب لردی خود محروم خواهد شد لرد بروم اعتراض نمود که در فرانسه حاضر است از این لقب محروم شود ولی در انگلستان بهمان لقب و اختیارات آن باقی خواهد ماند در جواب وزیر عدلیه صریحا اعلام نمود اگر نمیخواهید فرانسه شوید باید ترک ملیت انگلیس را بکنید شما نمیتوانید در انگلستان انگلیس و در فرانسه فرانسوی باشید قانون ما برضد تابعیت دوگانه است و باید یکی از دو تابعیت را اختیار کنید

آلمان قانون تقل ۱۸۷۰ که امروزه در تمام دول آلمان مجری است از قرار ذیل است

اولا از تبعهٔ خارجه آنهائیکه میخواهند در آلمان متقل شوند باید بقانون دولت متبوعهٔ خود قابلیت عملکردن بحقوق خود را داشته باشند

ثانیا باید باحسن اخلاق باشند

ثالثا باید در دولتی که بخواهند متقل شوند اقامت نموده باشند (مدت اقامت معین نیست) رابعا باید بصناعت بوده وسایل معاش یومیه را داشته باشند بعد از ایفای شرایط

مزبوره هر دولتی از دول آلمان در رد و قبول متوطن آزاد است و بواسطه این اختیار رد یا قبول تابعیت خارجه در آلمان از تابعیت یکی از دول آلمان در دیگری بکلی تمایز است زیرا که در صورت اخیر قبول کردن تبعه یک دولت آلمان را تابعیت دولت دیگری در صورتیکه متوطن در دولت متبوعه مقیم باشد و حق اقامت را هم داشته باشد اجباری است در آن ممکن نیست و بهمین جهت این دو حالت استیطان و تابعیت اسما هم از همدیگر متمایزند قبول کردن تبعه خارجه را تابعیت آلمان تابعیت میتوانند و پذیرفتن تبعه یکی از دول آلمان را در دولت دیگری Aufnahme (یعنی قبول کردن یا پذیرفتن) تبعه خارجه در یک مورد هم میتوانند داخل تابعیت دولت امپراطوری آلمان شوند بدون انکه رسما متوطن شده باشند و آن در صورتیست که تبعه خارجه در یکی از ادارات دولتی و معارف و اداره روحانی مستخدم باشد بواسطه این قانون در آلمان تولید تابعیت دوگانه میشود و اشخاصی که مستخدم ادارات مزبوره اند در آن واحد میتوانند هم تبعه آلمان و هم تبعه یکی از دول خارجه باشند

مثلا اگر یکی از تبعه ایران به اجازه دولت علیه داخل خدمت آلمان در ادارات مزبوره شود از تابعیت دولت علیه منفصل نمیشود و در آن واحد بموجب قانون تابعیت ۱۸۷۰ از تبعه آلمان محسوب است از انچه در فوق ذکر شد مفهوم است که بجهت تحصیل تابعیت دولت امپراطوری آلمان لازم است که اشخاصی داوطلب یا در یکی از دول متحده آلمان متوطن شوند و یا در شعبات اداره دولت و معارف و روحانی مستخدم باشند

در اطریش و مجارستان قانون ۱۸۶۸ که باعث تجزیه مجارستان از اطریش و هایس دولت دوگانه شده است تابعیت آن دو دولت را هم از همدیگر مجزی نموده بطوریکه متوطن در مجارستان در اطریش از تبعه خارجه محسوب است و بعکس بجهت تحصیل در هریک از دولتین مزبورتین مدت معینی توقف در انها لازم است و متوطن

باوجود متوطن حق دخول بخدمت دولتی را در اطریش و مجارستان ندارد

در روسیه قانون ۱۸۶۴ شرایط توطن را معین کرده است شرط اعظم توطن توقف و ساکن بودن در روسیه است که باید باجازه حاکم محل باشد هیکه شخص مدت پنجسال در روسیه متوقف شد میتواند عریضه بوزیر داخله در باب تبدیل تابعیت تقدیم حکام محلیه در حسن اخلاق خود داده استیطان نماید رد و یا قبول آن عریضه را نسبت بصوابدید وزیر داخله است بدون دادن توضیحات مدت پنجسال در موارد ذیل تخفیف میابد

اولا در صورتیکه متوطن خدمت مهمی بروسیه کرده باشد و یا وجودش در روسیه مفید و نافع باشد

ثانیا اولاد تبعه خارجه در صورتیکه در روسیه متولد و در مدارس آن تربیت شده باشد

: این نوع اشخاص در سال اول بعد از نیل بحد بلوغ میتوانند بدون معطلی متوطن شوند

ثالثا اشخاصی که در خدمت دولت روس و اقصد هروقت بخواهند میتوانند تحصیل تابعیت روسیه را نمایند

رابعا از زنهای روسی انهائیکه در زوجیت تبعه خارجه بوده اند بعد از فوت شوهر یا تطلیق هرانی که بخواهند میتوانند به تابعیت اصلیه خود معاودت نمایند یکی از شرایط مهمه تحصیل تابعیت روسیه همیشه احلاف و تکلیف است غیر از مورد معاودت زن روسیه بعد از فوت شوهر یا تطلیق بتابعیت اصلیه خود که بدون آن شرط ممکن است اگر شخص متوطن تبعه دولتی است که مابین آن دولت و روسیه قرارداد مخصوصی در اجرای قواعد خدمت نظامی منعقد شده باید متوطن تصدیقنامه رئیس خودش را در اینکه خدمت نظامی خود را بجا آورده و یا از آن خدمت معاف بوده باعریضه که بوزیر داخله میدهد تقدیم نماید متوطن در روسیه در حقوق مدنی و سیاسیه با اهالی روسیه مساوی است ولی در باب

فصل از تابعیت سابقه در قانون مزبور چیزی ذکر نشده است قانون تابعیت فعلاند از قانون تابعیت دارای سه تمایز است

ایران شرایط حمل در ایران موافق قانون تابعیت دول ۱۳۱۱ اینطور معین شده است : هرکس از تبعه خارجه داخل تابعیت دولت علیه ایران شود اولا باید بسن رشد رسیده باشد ثانیا بحال متوالیا در یک نقطه خاک ایران اقامت کرده باشد ثالثا در تابعیت اصلیه خود محکوم بمجازات باخواری از نظام نباشد در اینصورت تقاضا نامه‌های لازم تقدیم کرده تحصیل اجازه تابعیت ایران را میتوانند بکنند در موارد ذیل مدت بحال تخفیف می یابد

اولا اگر از تبعه خارجه آنانکه شرط اقامت در خاک ایران را بطوریکه در ماده فوق ذکر شده بعمل نیاورده استدعای تابعیت دولت علیه را بکنند در صورتیکه دولت علیه شایستگی آنها را ملاحظه نماید استثنا بتابعیت دولت علیه ایران قبول خواهند شد

ثانیا زنهای ایرانی که در زوجیت اتباع دول خارجه هستند از تبعیت ایرانیه خارج میشوند ولی بعد از تطلیق یا فوت شوهر فقط به استدعا و تقدیم عرض حال بدولت علیه بتابعیت اولیه خود رجوع و معاودت مینمایند و اگر در ثانی ترک تابعیت ایرانیه مصمم شوند به ایفا و مراعات شرایط سابقه ناچار خواهند بود (بند یازدهم)

ثالثا کسانی که از تبعه ایران خواه خودشان و خواه پدرانشان تبدیل تابعیت کرده باشند بخواهند به تابعیت اصلیه خود رجوع نمایند بدون ایفای شروط مقرره بمجرد استدعا قبول خواهند شد (بند پنجم)

علاوه بر موارد فوق در دو مورد دولت علیه اشخاصی را که در ایران متوقف اند از تبعه خود میشمارد : اولا کسانیکه از ممالک خارجه بمملکت ایران آمده و در مدت اقامت ایران کلیتا تابعیت نموده و بتمام امور آنها مثل تبعه ایران رسیدگی شده و در خاک ایران

استملاک کرده اند و ثانیا کسانیکه بواسطه اسباب بصفت تابعیت ایران شناخته شده و در ادعای تابعیت خارجه هستند در اینصورت اثبات تابعیت مدعا بها خواه اصلیه باشد خواه مکتسبه بر عهده خود آن اشخاص است و مادامیکه ادعای خود را موافق همین قانون ثابت نکرده اند نیز از جمله تبعه ایران محسوب میشوند

فصل دویم

تابعیت سفاین

۱) **اطلاعات عمومیه** در جای خود مفصلاً ذکر شد که بحور و اودیه و قنوات سها آزادند و از برای کشتی رانی و تجارت تمام ملل روی زمین باز بواسطه اینکه تصرف و تملک بحور آزاد در این قسمت امکان ندارد و تمام ملل در استفاده از منافع آن شریک و سهیم اند لازم است قواعد و قوانین مخصوصی موجود باشد که حفظ تساوی حقوق تمام ملل بعمل آید یکی از شرایط عمده و دقایقه آسایش و امنیت سفاین مختلفه در بحور و اودیه و قنوات سها و امکان کشتی رانی از برای تمام ملل مسئله تابعیت سفاین است یعنی باید معین باشد که هر سفینه متعلق بکدام دولت و ملت است و این تعیین و تشخیص تابعیت سفاین نه فقط از برای حفظ دقایقه منافع عمومی است بلکه از برای خود سفینه در هر حال لازم است که متعلق بیکدولت معین بوده تابعیت آن بیکی از دول مصرح باشد بالاخره بعضی حقوق و امتیازات سفاین بسته به تشخیص تابعیت آنهاست مثلاً سفاینی از تادیه گمرگ و اجازه تجارت مابین بنادر دولت یا مابین بنادر و مستملکات آن غالباً بسفاین داخله داده میشود و کشتیهای دول خارجه از این امتیازات محرومند

بجهت تابعیت سفینه شرایطی چند در هر دولتی مقرر است که ذیلا شروح خواهد بود قبل از مبادرت بشرح آن شرایط باید بدانیم که سفاین دول از دو نوع خارج نیستند: نوع اول سفاین حربی اند که جزو قوای نظامی دولتیکه بیرق آن در سفینه افراشته میشود محسوب اند و حقوق و تکالیف معینی دارند نوع ثانی عبارت از سفاین تجارتی است که حکم اشخاص مستقله دارند و مانند اشخاص متعارفه در هر دولتی باشند تابع قوانین اند دولت اند

۲) **سفاین تجارتی** شرایطی که بجهت تابعیت سفاین تجارتی در دول مختلفه مقرر است

به اعلی درجه متفاوت و بسته بمقتضیات محلیه و مصالح دولتی است با وجود این اختلاف قوانین میتوان گفت در تابعیت سفاین چهار نکته ذیل شرط عمده و عمومی است: اولاً محل ساختن سفاین و تجهیز آن ثانیاً صاحبین آنها ثالثاً ناخذا و صاحبمنصبانی که سفاین در تحت فرمان خود دارند رابعاً ملاحین و عمله کشتی. در غلب دول شرایط تابعیت سفاین یا در قانون کشتی رانی (acte de navigation) معین شده است و یا در قوانین تجارت بحری و یا در قراردادهای مخصوصه بجهت اینکه سرشته در اینمسئله بدست آید قوانین بعضی از دول را در این ماده بطور اختصار شرح میدهیم

ا) **انگلستان** قانون کشتی رانی دولت انگلستان در ۱۶۵۱ مسیحی وضع شده است و در اواسط قرن نوزدهم (۱۸۵۴ ـ ۱۸۵۰) اصلاح شده است بموجب قانون ۱۸۵۴ دولت انگلیس بشرط اولی که محل ساختن سفاین باشد مقید نیست یعنی تابعیت انگلیسیه سفاین را منوط بساختن انها در خاک انگلستان نمی داند ولی صاحب سفینه انگلیسی باید یا اصلاً تبعهٔ انگلیسی باشد و یا متحمل در انگلستان و یا بالاخره اجازه مخصوصی از دولت انگلیس داشته باشد باشرط احلاف و تحلیف در درستی و صداقت بپادشاه انگلستان شرایط مشتری سفینه انگلیس بیان است که از برای صاحب اولی قید شده است افراشتن بیرق انگلیس در سفینه که متعلق به انگلستان نیست قدغن است و مجازات تعیینه دارد ناخذا و عمله کشتی لازم نیست که حکماً تبعهٔ انگلیس باشند

ب) **اطریش** شرایط تابعیت سفاین اطریش در قانون ۱۸۲۳ معین شده است موافق آن قانون ساختن سفینه اطریشی در اطریش متحتم نیست ولی تمام سفینه باید متعلق بتبعهٔ اطریش باشد و علاوه بران ناخذا و دو ثلث عملهٔ کشتی باید اطریشی باشند

پ) **فرانسه** سابقاً دولت فرانسه بجهت تشویق عمل کشتی سازی در مملکت خود موافق کشتی رانی ۱۷۹۳ در تابعیت سفاین فرانسه بسیار مقید بساختن آنها در فرانسه

وبدان جهت هیچ کشتی که در خارجه ساخته شده بود حق تابعیت فرانسه را نداشت ولی بعد بمقتضیات زمان و حوائج روزگار و ترقی صنعت کشتی سازی وارد و یا در تجارت بحری دولت مزبور مجبور شد که آن قید را منسوخ نماید حالا محل ساختن و تعمیر سفینه مانع از تابعیت آن بفرانسه نیست و هر سفینه که نصفش اقلا متعلق بفرانسه بوده و در دفتر اداره بحریه فرانسه ثبت شده باشد تابعیت فرانسه را دارا است ولی شرطی که از قانون سابق مانده و امروز هم اجرایش حتمی است سئله ناخدا و عمله کشتی است زیرا که بیرق فرانسه در صورتی در کشتی افراشته میشود که ناخدا و صاحبمنصبان و سه ربع عمله کشتی تبعه فرانسه باشند و باینقاعده مستثنی ندارد مگر کشتیهای صید مرجان و تجارت ساحلی در الجزایر و سفاینی که صید تنگ میکنند زیرا که این نوع سفاین مستثنا میباشند که ناخدایشان خارجه و عمله آنها نیز بالمناصفه تبعه فرانسه و خارجه باشند

ت) پروس نیز در تابعیت سفاین بشرط ساختن آنها در داخله پروس مقید نیست و شرط اعظم تابعیت آنها فقط در تعلق تمامی کشتی برعایای پروس قرار میدهد در باب عمله کشتی هم قید نشده است که باید تبعه پروس باشند

ث) روس دولت روس نیز شرط اعظم تابعیت سفینه را در تعلق آن بالتمام برعایای دولت روسیه میداند و در باب عمله نیز مقید است که ربع آن تبعه روسی باشند تابعیت خارجه ناخدا و معاون او مانع از تابعیت سفینه بدولت روس نیست چون دولت روس مقید بساختن سفاین در روسیه نیست هرگاه که سفاین روسی چه در داخله و چه در خارجه ساخته و تجهیز شود ولی یک تفاوتی در این ماده هست و آن اینست که کشتی که در دولت روسیه ساخته شده است ممکن است متعلق بهر شخصی از تبعه روس باشد اما کشتی که در خارجه ساخته شده است باید تماما متعلق بکسی باشد که در طبقه (gueilde) اول و دویم تجار منسلک و اسمش در دفاتر آنها ثبت است

۳ تفتیش تابعیت سفاین

همینکه شرایط تابعیت سفینه بعمل آمد باید اسناد و علائمی هم که دلیل تابعیت سفینه است در سفینه موجود باشد تا اینکه بتوان بمحض معاینه تابعیت او را مدلل و مشخص کرد بیرق یکی از علائم علنی تابعیت سفینه است بواسطه اینکه هر دولتی بیرق مخصوصی دارد که فقط در سفاین متعلق بها افراشته میشود ولی چون تجربه رسیده است که در استعمال بیرقها افراط و تفریط میشود لذا مقرر داشتند که در تشخیص تابعیت فقط بوجود بیرق اکتفا ننموده اسناد کشتی، نیز مطالبه و معاینه نمایند اسناد کشتی (papiers de bord ou lettres de mer) غالبا عبارت است از تذکره کشتی رانی و در عمله کشتی و وقباله ملکیت آن (اگرچه اسناد سفاین در دول متفرقه با علی درجه مختلف و موافق قوانین تجارتی و کشتی رانی آنهاست)

۴ سفاین نظامی در فوق اشاره شد که سفاین نظامی بکلی از سفاین تجارتی متمایز ند زیرا که کشتیهای تجارتی بکلی از قید رسمیت خارج و به آبهای هر دولتی وارد شوند در تحت قواعد و قوانین اندولت خواهند بود ولی سفاین نظامی چون قسمتی از قوای نظامی دولت متبوعه محسوب و کذلک فرمانده و صاحبمنصبان و عمله آنها از مستخدمین دولت و یکی از اعضای آن منظور ند حقوق و امتیازات مخصوصی دارند و شریک استقلال دولت متبوعه خود هستند و نیز همین است که حق مصونیت و خارج المملکت را مثل سلاطین و سفرا وغیره دارند چنانکه تفاصیل آن در جای خود مذکور خواهد بود بواسطه تمایز مابین سفاین نظامی و تجارتی تشخیص تابعیت آنها هم متمایز است اگر در سفاین تجارتی بیرق بجهت تشخیص تابعیت طرف اطمینان نیست و به اسناد رجوع میشود در سفاین نظامی بعکس بیرق سفینه کلیته و بیرق نظامی (flamme militaire) بخصوصه که با شلیک توپ در کشتی نظامی بلند میشود دلیل کافی و قوی است و احتیاج بدلایل دیگر نیست ولی ندرتا

Ali Kafinemanyi
1970
1328 Zilgade

اتفاق نیافتد که به بیرق نظامی نمیتوان تابعیت سفینه را مدلل کرد در اینصورت بقول و شهادت فرمانده تشبث میشوند باینمعنی که فرمانده بشرف خود قسم یاد میکند و شهادت میدهد که سفینه او تابع فلان دولت است و اینقول و شهادت سفینه حتما باید مقبول باشد و اگر دولتی آن شهادت را قبول نکند تهتک احترام دولت متبوعهٔ فرمانده را نموده است در بعضی موارد که نتوان بشهادت ناخدا اتکا نمود بنامهٔ ماموریت فرمانده رجوع میکنند و چون آن نامهٔ ماموریت فرمانده سفینه نظامی همیشه با امضای اولیای دولت میرسد از آنرو میتوان تابعیت سفینه را مشخص و مدلل نمود

۵ سفاین حمل و نقل (navires de trans - port) عبارتند از سفاین تجارتی که دولت اجاره میکند بجهت حمل و نقل متعلقات قشونی و ذخیره و سایر لوازمات جنگ. فعلا باید این نوع سفاین داخل در عنوان سفاین نظامی نبوده و امتیازی بر سفاین تجارتی نداشته باشند ولی موافق عادت مادامیکه سفاین مزبوره از عنوان تجارتی خارج و در خدمت نظامی دولت هستند حقوق و امتیازات سفاین نظامی را دارند دراین اواخر دول دریافتند که استیجار سفاین تجارتی بجهت حمل و نقل قرین اطمینان و صرفه نیست و لذا خود دول به تجهیز سفاین حمل و نقل شروع کردند چنانکه سفاین حمل و نقل هم داخل در قوای نظامیه دول است

آخر جلد اول حقوق بین الملل

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲